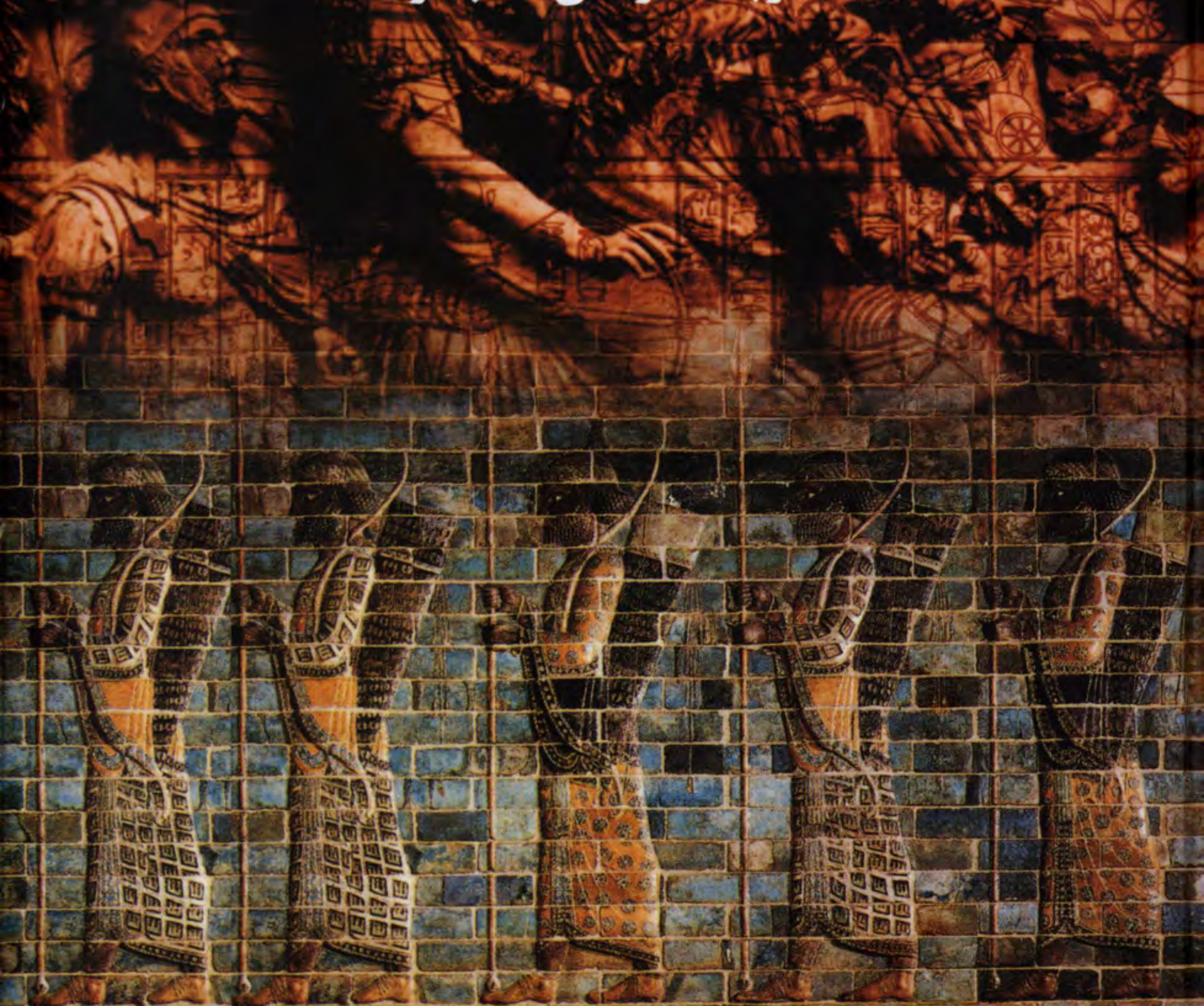
دیباچه ای بر
جهان باستان

لوکاس دوبلویس - روبارتوس وان دراسپک

ترجمهٔ مرتضی ثاقب فر



دیباچه‌ای بر

جهان باستان

Blois, Lukas de — بلویس، لوکاس دو

دیباچه‌ای بر جهان باستان / لوکاس دوبلویس، روبارتوس وان در اسپک؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. ـ تهران: ققنوس، ۱۳۷۹.

۴۴۸ ص. مصور، نقشه، نمودار. ISBN: 964-311-234-9

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

عنوان اصلی: *An Introduction to the Ancient World.*

کتابنامه: ص. [۴۳۱] ـ ۴۴۱.

۱. تمدن باستان. ۲. مدیترانه، نواحی ـ تمدن. الف. اسپک، روبارتوس وان در، Spek, R. J. Van der ب. ثاقب‌فر، مرتضی، ۱۳۲۱ ـ ، مترجم. ج. عنوان.

CB۳۱۱/ب۸د۹ ۹۳۰

۱۳۷۹

کتابخانه ملی ایران ۲۶۱۲۵-۷۸م

دیباچه‌ای بر

جهان باستان

لوکاس دوبلویس ـ روبار توس وان در اسپک

ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر

این کتاب ترجمه‌ای است از:

An Introduction to the Ancient World

L. de Blois and R. J. van der Spek

Routledge, 1997

انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شمارهٔ ۱۰۷، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

* * *

لوکاس دوبلویس - روبارتوس وان در اسپک

دیباچه‌ای بر جهان باستان

ترجمهٔ مرتضی ثاقب‌فر

چاپ چهارم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۸۸

چاپ شمشاد

شابک: ۹-۲۳۴-۳۱۱-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978-964-311-234-9

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۷۵۰۰ تومان

فهرست

بخش دوم: یونان

بخش سوم: روم

بخش چهارم: پیوست‌ها

فهرست تصاویر

نقشه‌ها

شکل‌ها

نمودارها

مقدمه

تاریخ باستان تاریخ گاهواره تمدن اروپایی است. از هنگام سفرهای اکتشافی سده شانزدهم، به ویژه از دوران امپریالیسم استعماری سده‌های نوزدهم و بیستم، این تمدن در سراسر جهان گسترش یافته است؛ با این حال، ریشه‌های آن در کشورهای پیرامون دریای مدیترانه، به خصوص مراکز فرهنگی خاورمیانه باستانی وکانون‌های فرهنگی یونان و روم باستان قرار دارد. در این نواحی بسیاری از جنبه‌های متمایز فرهنگ نوین غربی در فاصلهٔ سال‌های ۳۵۰۰ پیش از میلاد تا ۵۰۰ میلادی شکل گرفته است. مثلاً، مسیحیت از درون یهودیت در فلسطین برآمده و تکامل یافته و ساز و برگ فلسفی و ساختار سازمان‌یافتهٔ خود را در قالب امپراتوری روم شکل داده است؛ فلسفه امروزی غرب ریشه‌های عمیقی در مکتب‌های فکری یونان دارد؛ بسیاری از نظام‌های کنونی حقوقی تا حد زیادی بر پایهٔ حقوق روم استوارند؛ ادبیات یونانی و لاتینی هنوز برنامه درسی دبیرستان‌های غرب را تشکیل می‌دهد. سایر عناصر فرهنگ نوین غربی که در نواحی مدیترانه ریشه دارند، عبارتند از: معماری، هنرهای تجسّمی، ادبیات و نیز علوم که از دل تفکر یونانی پدید آمده و تکامل یافته‌اند.

بسیاری از پدیده‌هایی که بعدها فراگیر شده‌اند، نخست در منطقه مدیترانه باستانی متجلّی شدند: این ناحیه شاهد ظهور دولت‌ها و شهرها، رشد فرایندهای تصمیم‌گیری، همچنین خاستگاه توسعه و تأثیرات آن بر روابط اجتماعی و شیوه‌های تفکر، تعامل فرهنگ‌های متفاوت و پیدایش ادیان جهانی بوده است.

شناخت ما از تاریخ باستان تا حدی مبتنی بر اطلاعاتی است که پس از گذشت قرن‌ها به ما رسیده است؛ اطلاعاتی که نسل به نسل از دوران باستان تاکنون به ما منتقل شده‌اند. آثار

متعدد مورخان، شاعران، خطیبان، فیلسوفان و دانشمندان عهد باستان پیوسته نسخه‌برداری و حفظ شده‌اند تا سرانجام اختراع صنعت چاپ باعث شد که آن‌ها به طور گسترده در اختیار عموم قرار گیرند. البته تعدادی از آثار باستانی از دستبرد زمانه مصون نمانده و از بین رفته‌اند.

منبع اطلاعاتی عمده دیگر در باره زمان‌های باستانی مدارکی است که از حفاری‌ها یا از طرق دیگر به دست آمده‌اند. این مدارک عبارتند از: کتیبه‌ها (سنگنبشته‌ها یا آثار حک شده بر مواد دیگر)، پاپیروس‌ها (نامه‌ها، رسیدها، اشعار یا نوشته‌های دیگری که روی کاغذ مخصوص مصری ضبط شده‌اند)، همچنین لوحه‌های گِلی و سکه‌ها (تصویرها و تمثال‌ها و افسانه‌ها). پاپیروس‌ها تقریباً فقط در مصر کشف شده‌اند که در بیابان شنی خشک محفوظ مانده‌اند. خانه‌ها، بناهای عمومی، معابد و پرستشگاه‌ها، استحکامات و سایر بناها و اشیاء زینتی، سلاح‌ها و اسباب و لوازم خانه نیز می‌توانند اطلاعات زیادی از گذشته در اختیار ما قرار دهند.

در مورد تاریخ خاورمیانه باستانی، به ویژه بر مدارک نوع اخیر تکیه می‌کنیم، به خصوص مدارکی که از حفاری‌ها به دست آمده‌اند. در این ناحیه اشکالِ اولیه فرایند انتقال آگاهی از نسلی به نسلی دیگر در سده‌های نخست میلادی به پایان رسیده و شکل دیگری یافته است. در همین زمان زبان‌ها و خط‌های مورد استفاده منسوخ و مطرود شده‌اند. تا قرن نوزدهم که حفاری‌های وسیع و کشف رمز خطوط و زبان‌های باستانی صورت گرفت و اطلاعات گرانبهایی در اختیار ما قرار داد، شناخت ما از خاورمیانه باستانی محدود به اشاراتی بود که در کتاب مقدس یا در آثار مورخان یونانی و رومی وجود داشت. این یافته‌ها به درک ما از تاریخ یونان و روم نیز بسیار افزودند و مطالعات تخصصی در حوزه‌های متفاوتی نظیر کتیبه‌شناسی، سکه‌شناسی، پاپیروس‌شناسی و باستان‌شناسی اطلاعات معتبری به ما دادند.

پیش از دوره تاریخی دوره پیش از تاریخ قرار دارد؛ منظور از دورهٔ پیش از تاریخ دوره‌ای است که اسناد مکتوبی از آن در دست نیست و برای شناخت آن پیوسته به بررسی بقایای مادّی آن دوران نیازمندیم. باستان‌شناسان، پیش از تاریخ را به سه دوره متمایز تقسیم کرده‌اند؛ این تقسیم‌بندی بر اساس مواد پایدار و متفاوتی انجام گرفته است که برای ساخت اشیاء مختلف به کار می‌رفته‌اند. این سه دوره عبارتند از عصر سنگ (حجر)، عصر مفرغ و

عصر آهن. تاریخ این اعصار در هر منطقه با منطقه دیگر فرق می‌کند. در واقع گسترهٔ این نظامِ زمانی در بعضی مناطق جهان به دوره‌های تاریخی می‌رسد؛ مثلاً در خاورمیانه باستان، عصر آهن از حدود ۱۲۰۰ پیش از میلاد، یعنی حدود دو هزار سال پس از پیدایش و تکوین خط و نوشتار، آغاز شده است. آغاز دوره‌های تاریخی نیز برحسب هر منطقه متفاوت است. مثلاً شبه‌جزیره آپنین بیش از دو هزار سال پس از مصر وارد عصر تاریخی شده است. این واقعیت که نوشتن در ناحیه خاصی و دورهٔ ویژه‌ای معمول شده، همیشه به آن معنا نیست که مدارک مکتوب زیادی از آن ناحیه و آن دوره در اختیار داشته باشیم. قسمت اعظم مدارک مکتوبی که محفوظ مانده‌اند به زحمت قابل خواندنند، یا اطلاعات اندکی از آن‌ها کسب می‌شود. مثلاً از نحوه ادارهٔ کاخی در یک سال خاص تجاوز نمی‌کند.

در همان دوران باستان، اطلاعات به هیچ وجه در میان طبقات و گروه‌های مختلف جوامع گوناگون به تساوی توزیع نمی‌شد. نه روزنامه‌ای منتشر می‌شد و نه وسیله ارتباط جمعی دیگری وجود داشت. اطلاعات طبقات اجتماعی پایین‌تر به اطلاعات بسیار ناچیزی محدود بود که در گذرگاه‌ها و میدان‌های دهکده‌ها از رهگذران کسب می‌کردند که صرفاً از شایعات سرچشمه می‌گرفت. افزون بر این، آن‌ها چندان آموزش ندیده بودند تا بتوانند به ارزیابی و سنجش اطلاعاتی که به دستشان می‌رسید، بپردازند. اشراف یا کسانی که به مناطق خارجی مسافرت می‌کردند، مانند بازرگانان و دریانوردان، از اطلاعات پردامنه‌تری برخوردار بودند. آنان با مردم شهرها و مناطق دیگر روابط دوستانه‌ای برقرار می‌کردند و با آن‌ها به مکاتبه می‌پرداختند. بنابراین،نامه‌ها و اخبار به وسیلهٔ بازرگانان و سایر مسافران مبادله می‌شد.

در این کتاب از اصطلاحات «هند و اروپایی» و «سامی» در موارد فراوانی استفاده شده است. علت این امر کاربرد مشترکی است که در طبقه‌بندی و نامگذاری ملل باستانی بر اساس زبان‌هایی که به آن‌ها سخن می‌گفته‌اند وجود دارد. زبان‌های سامی با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند و همین امر در شاخه‌های گوناگون زبان‌های خانواده هند و اروپایی نیز صادق است. عبری، آرامی، اکدی و عربی جملگی از زبان‌های سامی هستند. زبان‌های هند و اروپایی شامل زبان‌های یونانی، لاتینی (زبانی که رومیان به آن سخن می‌گفتند)، پارسی، زبان‌های سلتی و زبان‌های ژرمانیک می‌شوند. اصطلاحات «سامی» و «هند و اروپایی» رابطه کمی با نژاد یا ملت دارند.

نمودار ۱.۱ خانواده‌های زبانی

زبان‌های سامی

اکدی کهن

بابلی
آشوری } = اکدی

عموری

آرامی و کلدانی

کنعانی و فنیقی

عبری

عربی

قبطی

حامی ـ سامی = خانواده زبان‌های آفریقایی

اتیوپیایی

زبان‌های هند و اروپایی

سانسکریت

هیتی

زبان‌های آریایی یا ایرانی: مادی، پارسی و پارتی

یونانی

لاتین و زبان‌های مشتق از آن: ایتالیایی، اسپانیایی، فرانسوی، رومانیایی

زبان‌های اسلاو: روسی، لهستانی، صربی، کرواسی، چک، اسلواک، بلغاری

سلتیک: زبان‌های سلت‌ها، غلاطیان در آسیای صغیر، بریتون‌ها، سلتیبری‌ها در اسپانیا؛

اکنون: بروتانی، ویلزی، گیلی ایرلندی

زبان‌های ژرمانیک: زبان‌های فریزی‌ها، فرانک‌ها، ساکسون‌ها، باتاویان‌ها، آنگل‌ها، گوت‌ها

ارمنی

در پایان به نظام‌های زمانی یا گاهشماری نیز اشاره کوتاهی می‌کنیم. امروزه به نظام گاهشماری یکپارچه و معروفی عادت داریم که در تمام جهان به کار می‌رود، ولی در عهد باستان وضع غیر از این بود. در روزگار باستان هر قوم یا ملت نظام گاهشماری خاص خود را داشت که مبتنی بر دوره‌های سلطنت شاهان، دوره‌های قدرت مقامات عالی یا حوادث مهم بود. مثلاً در آتن، زمان بر اساس مدت زمامداری آرکون‌ها (لقب سرکردگان شهر در جمهوری یونان باستان) یا بر اساس المپیادها ـ فواصل میان بازی‌های المپیک که چهارسال بود ـ اندازه‌گیری می‌شد. می‌گفتند رویدادها در آتن در فاصله فلان المپیاد یا دوره زمامداری فلان آرکون رخ داده است. سیستم مورد استفاده در روم مبتنی بر فاصله دوره زمامداری دو کنسول (دو رئیس دادگاه عالی در جمهوری روم) بود. از همین نظام در دوره امپراتوری، یعنی وقتی قدرت کنسول‌ها کاهش یافته بود و تابع امپراتوران شده بودند، استفاده می‌شد. بسیاری از حوادث در هزاره دوم و سوّم پیش از میلاد را باید به طور تقریبی تاریخ‌گذاری کرد. در مورد تاریخ‌های بعضی رویدادهای ۱۵۰۰ ساله آخر تاریخ باستان نیز نمی‌توان قاطعانه اظهار نظر کرد. هر جا ممکن بوده است، تاریخ‌های ذکر شده در صفحات کتاب بر اساس آخرین پژوهش‌ها آورده شده‌اند.

بخش یکم

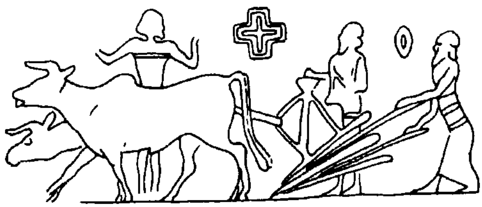
خاورمیانه باستان

فصل یکم

خاستگاه‌های تمدن‌های مصر و بین‌النهرین

در سواحل رودخانه‌های فرات و دجله در بین‌النهرین (امروزه عمدتاً کشور عراق را تشکیل می‌دهد) و در ساحل نیل در مصر، تمدن‌هایی پیدا شدند که تأثیر ژرفی بر تاریخ سرزمین‌های شرقی دریای مدیترانه گذاشتند. خصلت ویژهٔ پیدایش این تمدن‌ها درست قبل از سال ۳۰۰۰ پیش از میلاد، افزایش شهرنشینی، پیدایش دولت و اختراع خط بود. البته این تمدن‌ها یکباره پدیدار نشدند و تأسیس آن‌ها در طی دورانی طولانی و در گسترهٔ گذشت چند صد هزار سال صورت گرفت. باستان‌شناسان، این دوره طولانی را که به طور کلی عصر حجر یا عصر سنگ نامیده شده است، بر اساس تغییرات تولید ابزارهای سنگی به سه عصر تقسیم کرده‌اند: دیرینه سنگی، میانه سنگی و نو سنگی. در عصرهای دیرینه سنگی و میانه سنگی معاش مردم از راه شکار جانوران و جمع‌آوری گیاهان می‌گذشت. آن‌ها شکارهای خود را تا نواحی تازه دنبال می‌کردند و از این رو پیوسته در حرکت بودند. در پایان دورهٔ میانه سنگی، انسان توانست ابزارهای سنگی خود را تکامل بخشد تا جایی که توانست از منابع طبیعی استفادهٔ مؤثرتری به عمل آورد. این بدان معنا بود که بعضی گروه‌های انسانی توانستند برای مدت طولانی‌تری در یک ناحیه باقی بمانند و در کلبه‌های ابتدایی یا غارها پناه بگیرند. گام بعدی در تحول و پیشرفت انسان، انتقال به شیوهٔ جدیدی از زندگانی بود که خصلت عمدهٔ آن کنترل و مهار بیش‌تر طبیعت بود. انسان رفته‌رفته به کشت غلات که همیشه آن را در حکم گیاهی خودرو جمع‌آوری می‌کرد، پرداخت، همچنین مشغول اهلی کردن جانورانی شد که در گذشته شکار می‌کرد. این دوره انتقالی در قسمت‌های گوناگون جهان در ایام متفاوتی انجام گرفته است، اما اعتقاد عمومی بر آن است که این پدیده نخستین بار در خاورمیانه رخ داده است. این فرایند در آغاز عصر نو سنگی تحقق یافته است. با توجه به اهمیت سترگ این فرایند برای پیشرفت و تحول بیش‌تر تمدن، این دگردیسی را غالباً «انقلاب نوسنگی» نامیده‌اند، گرچه کل فرایند هزاران سال طول کشیده است و نخستین نشانه‌های تغییرات اساسی از دیرباز و پیش از دوره نوسنگی ظاهر شده است.

در حوزهٔ کشاورزی دو نوع متفاوت کشت انجام می‌شد که مانند امروز عبارت بودند از کشاورزی دیمی و آبی؛ باید توجه داشت که کشت آبی شامل آبیاری طبیعی و مصنوعی می‌شد.



شکل ۱.۱ کاشت با خیش یا گاو آهن. اثری از یک مُهر استوانه‌ای (هزاره دوم)

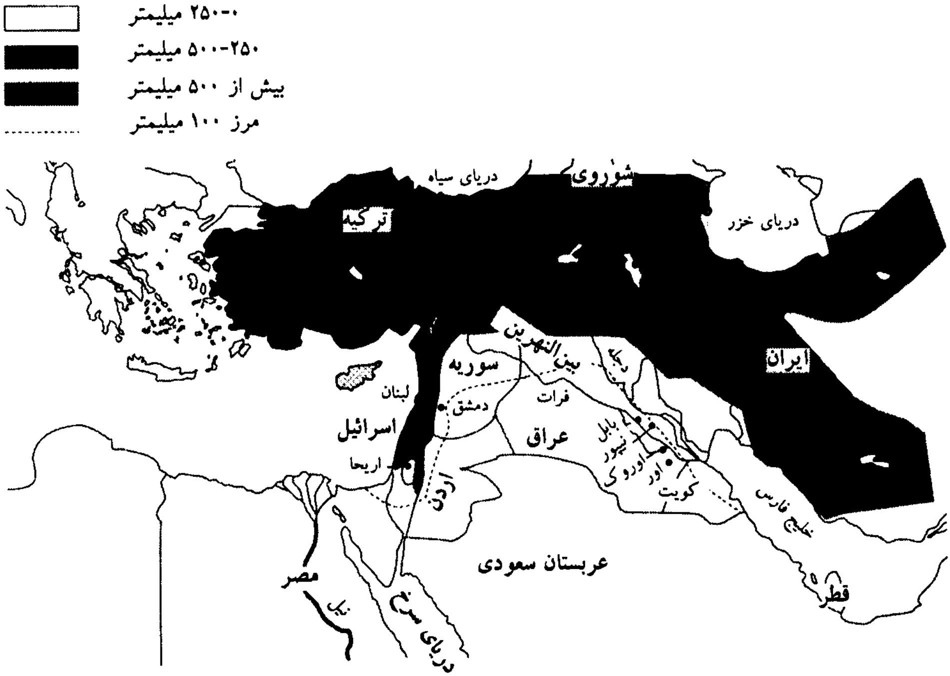
یادداشت: با این ابزار عمل شخم با بذرپاشی توأم انجام می‌گرفت. چنان که در تصویر پیداست، بذر از درون یک سطح شیب‌دار مستقیماً به سوی شیارهای شخم‌زده سرازیر می‌شد.

بهترین شرایط برای کشاورزی مبتنی بر آبیاری طبیعی، در مصر وجود داشت. هر ساله رود نیل قبل از فصل کاشت (میان ژوییه و سپتامبر) طغیان می‌کرد. آن گاه، پس از عقب‌نشینی آب، مصریان می‌توانستند محصولات خود را در زمین مرطوب بکارند. در بین‌النهرین زمین با بهرهٔ کم‌تری از طغیان رودخانه‌ها برخوردار می‌شد. در این منطقه طغیان فقط پس از فصل کاشت صورت می‌گرفت و این بدان معنا بود که ساکنان منطقه می‌بایست به آبیاری مصنوعی متوسل شوند. کشاورزی آبی حاصلخیزتر از کشاورزی دیم بود و امکان برداشت محصول معادل یک تخم به ده تخم تا یک تخم به پانزده تخم را فراهم می‌کرد. وقتی این نسبت را با ارقام بعدی یونان، ایتالیا و اروپای قرون وسطی مقایسه کنیم که میزان متوسط برداشت حدود یک به چهار تخم و حداکثر یک به هفت تخم بود، درمی‌یابیم که این نسبت چقدر بالا بوده است.

توسعه کشاورزی برای تاریخ آینده نوع بشر اهمیتی بنیادی داشت. زیرا مردم بیش‌تری می‌توانستند در یک منطقه خاص برای مدتی طولانی‌تر اسکان یابند و در کنار تولید خوراک به فعالیت‌های دیگر بپردازند. مردم شروع به تخصص یافتن در انواع صنایع دستی کردند و نجار و دباغ و کاتب[۱] و فلزکار[۲] شدند.

خدمات مدنی و روحانی و مؤسسات مربوط به آن‌ها (دولت و معبد) به وجود آمد. بعضی از دهکده‌هایی که منشأ آن‌ها به آغاز دوره نوسنگی باز می‌گشت رفته‌رفته به شهرهای غنی و مجهز تبدیل شدند: مثلاً جریکو [اریحا، در اردن کنونی] در حدود سال ۷۰۰۰ ق. م

۱. حدود ۳۰۰۰ ق. م پس از آنکه انسان در حدود ۳۴۰۰ ق. م نوشتن را کشف کرده بود.
۲. حدود ۳۰۰۰ ق. م با کشف چگونگی استخراج و ذوب مس و تولید مفرغ که آلیاژی از مس و قلع است.



نقشه ۱.۱ میزان بارندگی در خاورمیانه

یادداشت: در نواحی باکم‌تر از ۲۵۰ میلیمتر بارندگی بدون آبیاری رشد محصول ناممکن بود. در نواحی جنوب مرز ۱۰۰ میلیمتر بارندگی، رشد کم‌تر امکان دامداری را فراهم کرد.

تبدیل به یک شهر شده بود. با این حال، وسیع‌ترین و بانفوذترین شهرها آن‌هایی بودند که در سواحل رودخانه‌های بزرگ در هزاره چهارم ق. م قرار داشتند. در این گونه شهرها بود که بیش‌ترین مقدار خوراک می‌توانست تولید شود و ساکنان بیش‌تری را در خود جای دهد.

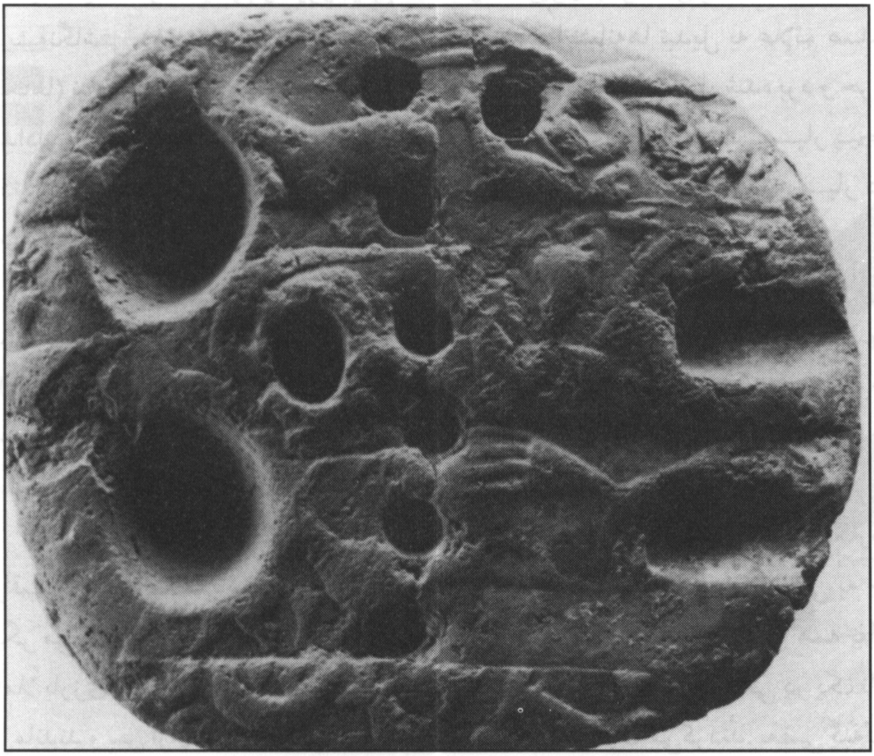
قلب شهر بین‌النهرینی معبد آن شهر بود که اقامتگاه خدای شهر یا کشور محسوب می‌شد و جامعه می‌بایست نیازهای آن را تأمین کند. این پرستشگاه‌ها، سازمان‌های نیرومندی ایجاد کردند که املاک وسیعی داشتند؛ آن‌ها به فعالیت‌های دامنه‌داری از جمله کشاورزی، دامداری و صنایع دستی گوناگون می‌پرداختند که طبیعتاً افراد زیادی برایشان کار می‌کردند. نیازهای این اقتصاد معبدی در حدود سال‌های میان ۳۴۰۰ تا ۳۲۰۰ ق. م به اختراع خط منجر شد. خط بین‌النهرینی به خط میخی معروف است، چون علائم آن به میخ شباهت دارد. خط هیروگلیفی مصر کمی پس از خط میخی اختراع شد.

در آغاز، خطوط میخی و هیروگلیفی انحصاراً تصویری (هر تصویر نشانه یک کلمه) یا اندیشه‌نگاشتی (هر نماد معرف یک کلمه) بودند. بعدها نشانه‌ها تبدیل به علائم صداها (هجاها) نیز شدند. خط مصری فقط از حروف بی‌صدا یا صامت تشکیل شده بود و حروف صدادار یا مصوت نداشت. هر دو خط بین‌النهرینی و مصری برای نوشتن بسیار پیچیده بودند و فقط گروه‌های اندکی از متخصصان حرفه‌ای، به نام کاتب، که آموزش بسیار دیده بودند می‌توانستند از آن‌ها بهره بگیرند.

در عهد باستان، وجود شهرها به تضاد میان جمعیت‌های شهری و روستایی، از نوعی که بعدها بروز یافت، منجر نشد. ساکنان اکثر شهرها کشاورزانی بودند که هر روز صبح شهر را برای کار بر روی زمین ترک می‌کردند و شب دوباره به شهر بازمی‌گشتند. در خاورمیانهٔ عهد باستان، تضاد گسترده‌تر و مهم‌تر میان یکجانشینان و کوچندگان دیده می‌شد. این تضاد معلول تفاوت چشمگیر میان الگوهای معیشتی آن‌ها بود.

کشاورزان زندگی یکجانشینی داشتند؛ از آن رو که ناچار بودند زمین خود را بکارند و مراقب محصولات آن باشند. گله‌داران کوچنده و بیابانگرد بودند، پیوسته از جایی به جای دیگر می‌رفتند تا چراگاه‌های تازه‌ای برای دام‌ها و چارپایان خود بیابند. با این همه تفاوت کاملاً بارزی میان آن دو گروه وجود نداشت. کشاورزان اولیه گاه مدت کوتاهی در یک ناحیه می‌ماندند و پس از چند سال با فرسوده شدن خاک، آن‌جا را ترک می‌کردند. بعضی گله‌داران درون ناحیه کوچکی حرکت می‌کردند، مثلاً از مراتع تابستانی به مراتع زمستانی می‌رفتند. این مهاجرت فصلی را کوچ سالانه نامیده‌اند. کوچندگان سالانه، علاقه داشتند که در حول و حوش اقامتگاه‌های کشاورزان یکجانشین باشند و با آن‌ها به مبادله محصولات بپردازند. گاهی گروهی از نیمه‌چادرنشینان مایل بودند که تا حدی یا کاملاً شیوه زندگی یکجانشینی را بپذیرند و مهار شهرها را به دست گیرند. زمین‌داران ثروتمندی نیز بودند که غیر از زمین گله هم داشتند و از دامداران به عنوان شبان دام‌های خود استفاده می‌کردند. دامداران گاه دام‌های آن‌ها را تا فواصل بعیدی از محل اقامتشان به چرا می‌بردند.

در سراسر تاریخ خاورمیانهٔ باستان نمایندگان این دو نوع زندگی متضاد، پیوسته در میان احساس نفرت و دوستی نسبت به یکدیگر در نوسان بودند (نفرت از آن‌رو که یکجانشینان از این‌که مبادا بیابانگردان غارتشان کنند، هراس داشتند و دوستی از آن‌رو که هر دو گروه برای مبادلهٔ محصولات به یکدیگر وابسته بودند)؛ تضاد میان این دو شیوهٔ زندگی، مضمون ادبیات عامیانهٔ این ناحیه را تشکیل می‌دهد. اساس داستان کشته شدن هابیل شبان به دست برادرش قابیل کشاورز در *کتاب مقدس* وجود همین تضاد است.



شکل ۲.۱ لوحه گِلی از جبل آرودا، سوریه، حدود سال ۳۴۰۰ ـ ۳۲۰۰ ق. م

یادداشت: این لوحه یک عدد (؟ ۳۷۲) و نقش‌های ایجاد شده توسط یک مُهر استوانه‌ای را نشان می‌دهد. هر مُهر استوانه‌ای از ماده سختی ساخته می‌شد که طرح تصویری به صورت معکوس و آینه‌ای بر آن کنده شده بود. وقتی مُهر را روی گِل نرم می‌چرخاندند، طرح بر روی گِل حک می‌شد. لوحه‌های گلی که به این طریقه نقش برداشته بودند به منظور شناسایی مالکِ (شخص، معبد، کاخ) اشیای مربوطه به کار می‌رفت.

لوحه‌های گلی از سنت حفظ آمار یا سوابق کالاها (یا گله گاو) به وجود آمدند که آن‌ها را توسط پته‌های گِلی با پوشش گلی مُهر شده ارسال می‌کردند. پوشش گلی پس از وارسی کالا شکسته می‌شد. بعدها تعداد پته‌ها، که معرّف مقدار کالا بود، در بیرون پوشش مشخّص می‌شد. در مرحلهٔ بعدی همه پته‌ها از رده خارج شدند: پوشش تبدیل به لوحهٔ گلی محکمی شد که تعداد را مشخص می‌کرد. لوحه‌های گلی تعداد و نشانه‌های معرّف کالاها را نشان می‌دادند. نخستین خط به این ترتیب پدید آمد.

در مرحله بعدی، نشانه‌ها برای مشخص کردن صدا یا هجا نیز به کار رفتند. همین دستگاه اعداد در این لوحه که از حفاری گروهی از باستان‌شناسان اهل لیدن (هلند) در سوریه به دست آمد، در بین‌النهرین و جنوب‌غربی ایران (ایلام) نیز شناسایی شده است. این امر نمایانگر وجود روابط تجاری فراوانی است که در تمام سرزمین‌های شرقی مدیترانه در هزاره چهارم ق. م برقرار بوده است. این مطلب با نقش و نگارها و طرح‌های مکرری که روی ظروف سفالی در سراسر این منطقه مشاهده شده است تأیید می‌شود.

مؤسسه آشورشناسی، لیدن

شرایط جغرافیایی مصر و بین‌النهرین از بعضی جهات بسیار مشابه بود: هر دو ناحیه با توجه به فقدان تقریباً کامل بارندگی به آب رودخانه وابسته بودند و از لحاظ منابع مهم گوناگونی نظیر فلزات و الوار و چوب در محرومیت به سر می‌بردند. با این حال، این دو منطقه از جهات دیگر، کاملاً با هم تفاوت داشتند. مثلاً شرایط کشاورزی برای مصر بسیار مساعدتر از بین‌النهرین بود. چنان که قبلاً اشاره شد، رود نیل پیش از فصل کاشت طغیان و زمین‌ها را سیراب می‌کرد، اما رودهای فرات و دجله چنین وضعی نداشتند. مصریان می‌توانستند محصولات خود را در رسوبات حاصلخیزی که پس از فرونشست رودخانه بر جا مانده بود کشت کنند، در حالی که مردم بین‌النهرین ناچار بودند برای هدایت آب به مزارع خود به زه‌کشی و حفر کانال بپردازند. به علاوه، آب نیل کیفیت بهتری داشت، در حالی که آب فرات و دجله حاوی املاح زیانباری بود که با آب زیرزمینی می‌آمیخت. سطح آب زمین‌های اطراف رودخانه بسیار مرتفع بود و املاح از طریق شکاف‌های زمین به سطح آن نفوذ می‌کردند. آبیاری ممتد بدون زه‌کشی کافی می‌توانست در نهایت خاک را که حاوی املاح بسیار شده بود برای کشاورزی نامساعد کند. همین امر نیز اتفاق افتاد و محصولاتی که در آن‌جا کشت می‌شد مؤید آن است. در جنوب بین‌النهرین مقدار کشت جو رفته رفته افزایش یافت، حال آن‌که مقدار گندم کاهش پیدا کرد. علت این بود که جو در برابر املاح مقاوم‌تر از گندم است. بر عکس، در مصر در سراسر عهد باستان گندم بیش‌تر از جو کاشته می‌شده است.

یکی دیگر از تفاوت‌های مصر و بین‌النهرین مربوط به نواحی اطراف می‌شود. در مصر، مرز میان زمین‌های قابل کشت با بیابان شنی کاملاً مشخص بود و به معنای دقیق کلمه انسان می‌توانست روی هر دو قسمت بایستد، در حالی که یک پایش روی زمین مزروعی و پای دیگرش روی کویر قرار داشته باشد. اما در بین‌النهرین گذار از زمین‌های حاصلخیز به زمین‌های کم‌تر حاصلخیز به صورت تدریجی بود و کم‌کم به بیابان منتهی می‌شد. ثانیاً چون مصر را کویرهای خشک و بی‌آب و علف احاطه کرده بود، کم‌تر از بین‌النهرین قابل دسترس بود و در نتیجه نسبت به جهان خارج منزوی شده بود. این تفاوت پیامدهای سیاسی چشمگیری داشت: در حالی که تاریخ مصر با ثبات‌تر و ایستاتر است و کم‌تر دچار یورش‌های خارجی شده است، تاریخ بین‌النهرین سرشار است از هجوم‌های پیوستهٔ اقوام بیگانه که بسیاری از آن‌ها بر آن تسلط یافتند و امپراتوری‌های جدیدی تأسیس کردند. با همهٔ این‌ها استمرار در بین‌النهرین به نحو چشمگیری تداوم داشت و از راه‌رسیدگان با سنت‌های فرهنگی آن‌جا سازگار می‌شدند.

فصل دوم

هزاره سوم پیش از میلاد

ممفیس، سومر و اکد

مصر، پادشاهی کهن (۲۶۰۰-۲۱۵۰ ق. م)

بین‌النهرین: سومر و اکد

مؤخره

ممفیس، سومر و اکد

مصر، پادشاهی کهن (۲۶۰۰ـ۲۱۵۰ ق. م)

تاریخ مصر باستان به دو شیوه متفاوت به دوره‌های مختلف تقسیم شده است که یکی بر اساس «سلسله‌ها» و دیگری «پادشاهی‌ها» استوار است. تقسیم‌بندی مبتنی بر سلسله‌ها ابداع مانتهو[1] کاهن مصری بود که در سده سوم پیش از میلاد تاریخ مصر را به زبان یونانی نگاشت و در آن گاهشماری یا تقویم مصر را میان سی سلسله یا خاندان سلطنتی تقسیم کرد. تقسیم‌بندی دوم بر پایهٔ سه «پادشاهی» جدید استوار است. این پادشاهی‌ها شامل دوره‌هایی‌اند که مصر در آن‌ها از رفاه بیش‌تر و وحدت سیاسی برخوردار بوده است. در میان این دوره‌ها به تناوب «دوره‌های میانی» افول و تجزیه سیاسی قرار داشته است. در این دوره‌های میانی، فرمانروای مصر شاه یگانه‌ای نبوده، بلکه فرمانداران محلی متعددی بر آن حکومت می‌کرده‌اند که در ولایات خود از استقلال برخوردار بوده‌اند. در نتیجه، در این دوره‌ها سلسله‌های متعددی به طور همزمان قدرت داشته‌اند، و مانتهو این واقعیت را در نظر نگرفته و همه سلسله‌ها را با ترتیبی پی‌درپی ذکر کرده است.

سه پادشاهی پیش‌گفته، عبارتند از: «پادشاهی کهن» (حدود ۲۶۰۰ـ۲۱۵۰ ق. م)، «پادشاهی میانه» (حدود ۲۰۰۰ ـ حدود ۱۸۰۰ ق. م) و «پادشاهی جدید» (حدود ۱۵۵۰ ـ حدود ۱۱۰۰ ق. م). دوره آخر در تاریخ مصر باستان «دوره اخیر» نامیده شده است. در این دوره (از حدود ۷۵۰ ق. م ـ ۱۹۲۲ میلادی) این کشور پیوسته یا تحت فرمانروایی سلسله‌های بیگانه بوده یا جزئی از امپراتوری‌های بزرگ و نیرومند به شمار آمده است.

چنان که از تاریخگذاری‌های بالا برمی‌آید، هزاره سوم شامل «پادشاهی کهن» و دوره ماقبل آن بوده است که مصر به صورت واحدی متحد شده به «دوره سلسله‌ای اولیه» (حدود ۳۰۰۰ـ۲۶۰۰ ق. م؛ اولین و دومین سلسله) شهرت دارد. در «دوره سلسله‌ای اولیه» خط هیروگلیف مصری ابداع شد. با وجود این واقعیت که مصر در این دوره تحت فرمانروایی یک فرمانروا قرار داشت و متحد بود، خصلت کلی تاریخ این کشور تمایز میان مصر سفلی، شامل دلتای نیل، و مصر علیا بود که جنوب دلتا تا اولین آبشار (آبشار دارای شیب تند) را دربر می‌گرفت. شاه را «فرمانروای دو سرزمین» می‌نامیدند، فرعون‌ها تاج دوگانه‌ای بر سر

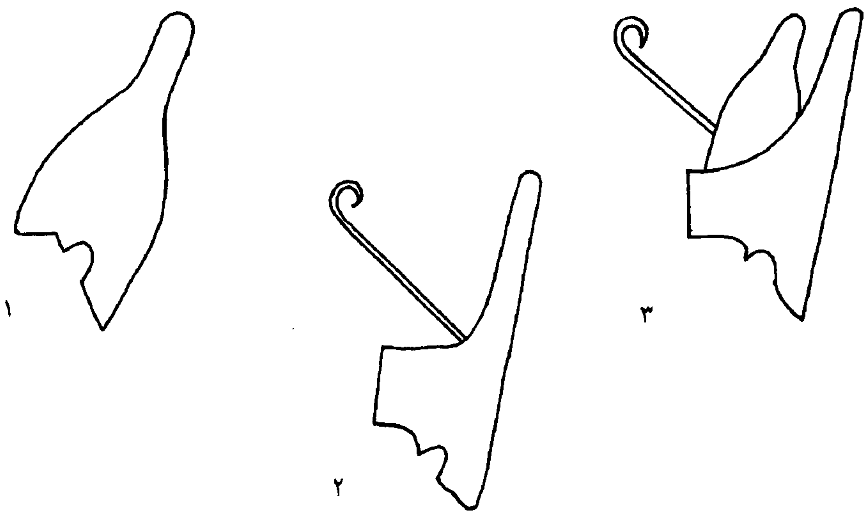
---

1. Manetho

می‌نهادند و دو نظام اداری وجود داشت. این دوگانگی به صورت این اعتقاد مصری که: فقط چیزهایی کاملند، که از دو بخش تشکیل شده باشند، به یادگار مانده است.

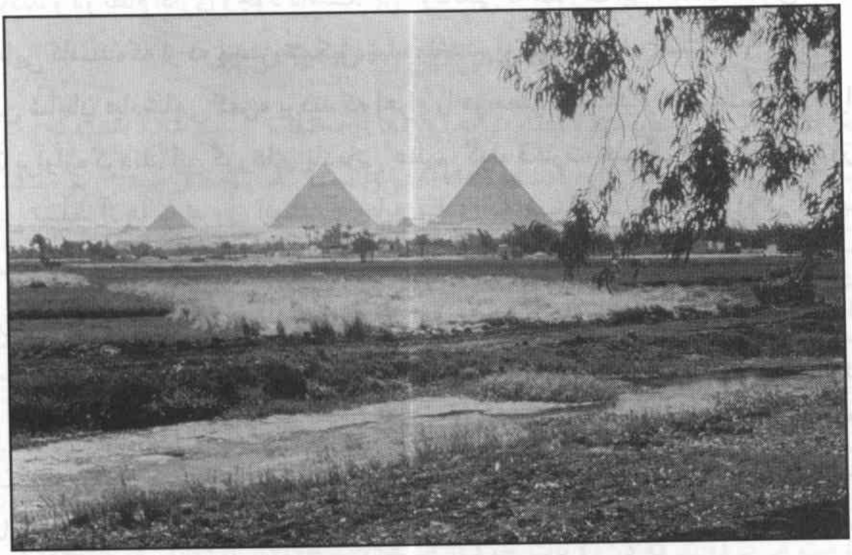
این شاهانِ «پادشاهی کهن» بودند که اهرام را در مصر ساختند و مصریان را در سراسر جهان پرآوازه کردند. این گورهای یادمانیِ عظیم، گواه قدرت سترگ شاهان این دوره و توانایی تسلط آن‌ها بر نیروی انسانی و منابع مادی به شمار می‌آیند. اهرام در نزدیکی ممفیس، پایتخت باستانی مصر، ساخته شده‌اند.

برای ساختن این بناهای بلندپروازانه، در دوره‌های طغیان نیل از کار بدنی بهره‌برداری می‌شد. آمادگی این دهقانان برای انجام این تلاش بزرگ هنگامی قابل درک است که توجه کنیم مردم شاهان را موجوداتی الهی می‌دانستند. اهرام مصر، به عنوان فراورده کار ده‌ها هزار انسان گواه روشنی بر قابلیت سازماندهی فراوان حکومت‌های مصری در دوران اولیه است. بناهای عظیم‌تر در دوران سلسله چهارم (حدود ۲۵۰۰ ق. م) ساخته شد که همگی سنگی‌اند. اهرام جدیدتر که از آجر ساخته شده‌اند کوچک‌ترند.



شکل ۱.۲ تاج‌های مصری

یادداشت: شماره ۱. تاج سفید مصر علیا
شماره ۲. تاج سرخ مصر سفلیٰ
شماره ۳. تاج دوگانه



شکل ۲.۲ اهرام فراعنه: خئوپس، خفرن (خفرع) و میسرینوس در نزدیکی جیزه، سلسله چهارم

یادداشت: زمین حاصلخیز مصر در پیش‌زمینه تصویر پیداست. اهرام در پس‌زمینه تصویر در کویر واقع شده‌اند. فاصله میان زمین حاصلخیز با بیابان شنزار هنوز مانند عهد باستان متناظر با یک خط است.

ا. آ. هملریک، هارلم.

دوره «پادشاهی کهن» پنج قرن طول کشید. در پایان این دوره، فرمانداران ایالتی چنان نیرومند شدند که فراعنه دیگر قادر به حفظ اقتدار مرکزی خود نبودند. به این والیان به عنوان «دستمزد» مقادیر زیادی زمین اعطا شده بود و این زمین در طول مدت زمامداری ایشان از پدر به پسر می‌رسید. در نتیجه، فرعون به تدریج نفوذ خود را بر این والیان از دست داد. همچنین می‌دانیم مناطقی که رود نیل آن‌ها را سیراب می‌کرد، در پایان «پادشاهی کهن» به تدریج کاهش یافتند. در همین زمان‌ها کم‌کم نشانه‌های قحطی ظاهر شد. این‌ها احتمالاً دلایلی است بر آغاز استفاده مصریان از آبیاری مصنوعی برای حداکثر استفاده از آب کمیاب.

بین‌النهرین: سومر و اکد

هزاره سوم، شاهد ظهور تمدن بزرگ دیگری در خاورمیانه، یعنی تمدن بین‌النهرین، بود. شالوده‌های این تمدن قبلاً در هزاره چهارم پی‌ریزی شده بود، اما این سومری‌ها و اکدی‌ها

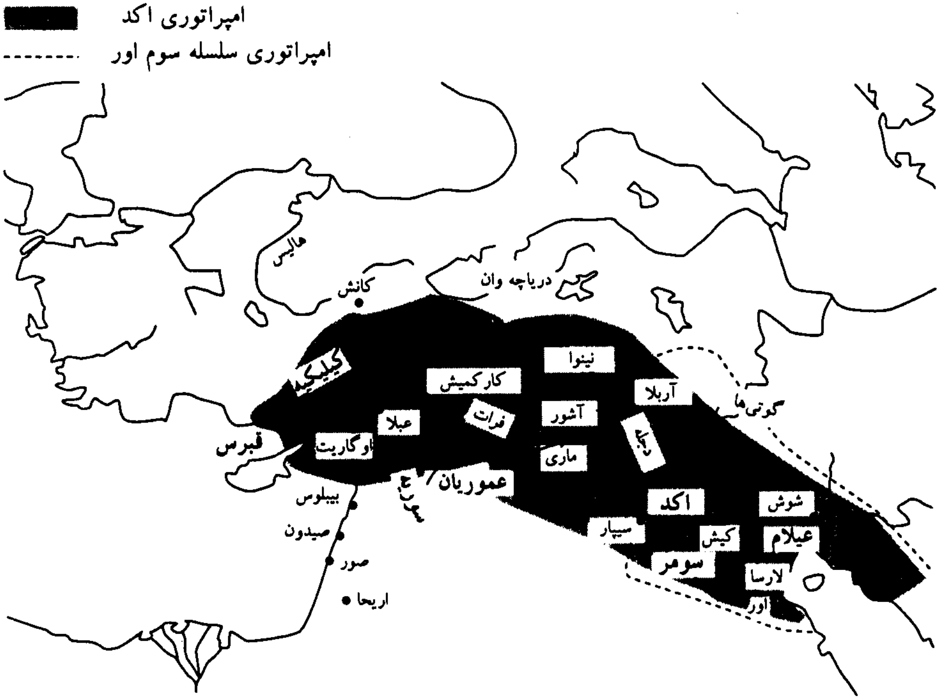
بودند که آن را در هزاره سوم به ثمر رساندند. از این دو قوم، سومری‌ها مهم‌تر بودند. دقیقاً نمی‌دانیم سومری‌ها چه موقع به بین‌النهرین آمدند و آیا آن‌ها بوده‌اند که افتخار ابداع خط و احداث نخستین شهرها در جنوب بین‌النهرین را داشته‌اند یا خیر. آنچه می‌دانیم، این است که این مردم به گسترش آن شهرها پرداختند و به توسعه بهره‌برداری از هنر نوشتن برای حفظ گزارش‌ها و حساب‌ها در معابد و کاخ‌های خود و برای ایجاد متون دینی و ادبی اقدام کردند. مجسمه‌سازی، معماری، اعتقادات مذهبی، سبک‌های ادبی و دیدگاه‌هایی در مورد سلطنت، قانون و جامعه، جملگی توسط سومری‌ها ابداع شدند و تکوین یافتند. سومری‌ها همچنین زمینه را برای انواع علوم از جمله حساب، ستاره‌شناسی، گیاه‌شناسی و طب مهیا کردند. سومری‌ها در مدارس خود از طریق به یاد سپردن و حفظ کردن انواع متون به یادگیری خط پیچیده خود می‌پرداختند. فهرست‌های اصطلاحات فنی در زمینه‌های بسیار مختلف حفظ شده است. فهرست‌های حرفه‌های گوناگونِ آن روزگار گزارش کاملی از وجود بینش، نسبت به ایجاد تخصص و بهبود اوضاع و احوال اقتصادی که با کشاورزی آبی تحقق یافت، فراهم می‌آورد.

نشانه‌ها و ردپاهای نظام شمارش شصت‌تایی در علم حساب سومری در تقسیم‌بندی امروزی همچنان به چشم می‌خورد.[1] سومری‌ها فرهنگ خود را از نسلی به نسل دیگر، طی قرن‌های متمادی و نیز به نواحی گسترده و در سراسر خاورمیانه باستانی، انتقال دادند. خط میخی آن‌ها در مناطق دوردستی مانند جنوب غربی ایران (عیلام) و حتی سوریه (عبلا) پذیرفته شده بود و در این منطقه اخیر زبان سومری و متون سومری در مدارس به سبک سومری‌ها فراگرفته می‌شد. به این ترتیب سراسر سواحل شرقی مدیترانه و تاریخ فرهنگی آن تحت نفوذ تمدن سومری قرار گرفت.

با این حال، سومری‌ها هرگز گرایش‌های واقعی توسعه‌طلبی و امپریالیستی در سر نداشتند و هرگز نخواستند بخش‌های وسیع سواحل شرقی مدیترانه را تصرف کنند و به جای آن، به زندگی در دولت ـ شهرهای کوچک خود ادامه دادند. در آغاز، زندگی در این دولت ـ شهرها گرداگرد معبد و کاهن بزرگ آن جریان داشت، اما بعدها قدرت فرمانروایان غیرمذهبی که وظیفهٔ آن‌ها رهبری جنگ‌ها بود، افزایش یافت و مستقلاً شروع به اقداماتی کردند. این امر به ظهور نظام پادشاهی انجامید و کاخ‌ها در کنار معابد بر افراشته شدند،

---

۱. تقسیم یک ساعت به شصت دقیقه و تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه.



نقشه ۱.۲ خاورمیانه باستان در هزاره سوم ق. م.

کاخ‌هایی که دیوانسالاری، املاک و کارگاه‌های خاص خود را داشتند. رفته رفته، شاه هر شهر تمایل یافت تا شهرهای دیگر را نیز تسخیر کند. سومری‌های قرن‌های بعد پادشاهی را امری بدیهی و در حکم موهبتی الهی می‌دانستند.

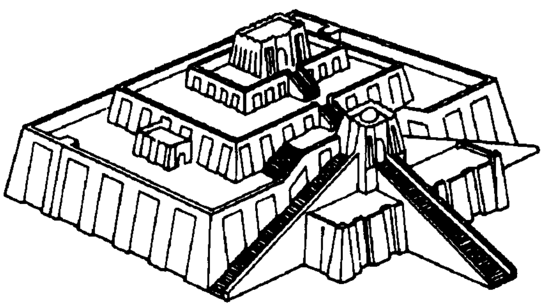
مدت سه هزار سال «کاخ و معبد» دو سازمان قدرتمند در بین‌النهرین به شمار می‌رفتند. در سراسر این دوران، این سازمان‌ها در کار و قلمرو نفوذ یکدیگر مداخله و مزاحمت ایجاد می‌کردند. گاهی بر سرِ زمین یا در باره میزان خودمختاری معابد مشاجره و کشمکش داشتند. اما در زمان‌های دیگر به یاری هم می‌شتافتند. شاهان که نمایندگان الهه‌ها دانسته می‌شدند، پیوسته یا به ساختن معابد می‌پرداختند یا به این کار یاری می‌رساندند.

اکدی‌ها قومی‌اند که با توجه به نام شهر اکد[1] به این نام خوانده شده‌اند. بنیانگذار این

۱. شهر اکد حدود سال ۲۳۰۰ ق. م مرکز امپراتوری شد.

امپراتوری، که سراسر بین‌النهرین را دربر می‌گرفت و به آسیای صغیر نیز گسترش یافت (نک. نقشه ۱.۲)، شاه سارگون[1] بود.

اکدیان سامی بودند، یعنی به زبان سامی سخن می‌گفتند. امروزه این گروه زبانی شامل زبان‌های عربی و عبری است. اکدیان در آغاز هزارهٔ سوم ق. م در بین‌النهرین (عمدتاً در ناحیه‌ای با فاصله اندک در شمال سرزمین تحت تصرف سومریان) می‌زیستند، اما فقط هنگامی که شروع به استفاده از خط میخی برای زبان خود، اکدی کهن، کردند، در حکم گروه متمایزی شناخته شدند. اکدیان چیزهای زیادی، از جمله خط، باورهای مذهبی، اصول علمی و سبک‌های ادبی را از سومریان به وام گرفتند. با این حال، فرهنگ آن‌ها حاوی عناصر بومی بود، زیرا همچنان به پرستش ایزدان خویش (که به خدایان سومری شباهت داشت) و تکلّم به زبان خود ادامه دادند. اکدیان امپراتوری وسیع و نیرومندی برپا کردند؛ حتی جانشینان سارگون داعیه رهبری و سرکردگی سراسر جهان را داشتند و خود را «شاه چهار ربع مسکون» می‌نامیدند و صفت الهی برای خود قائل بودند. اما نتوانستند از طغیان‌های محلی و تهاجم قبایل شرقی که سرانجام امپراتوریشان را سرنگون کردند، جلوگیری کنند.



شکل ۳.۲ زیکورات اور، سلسله سوم، حدود سال ۲۱۰۰ ق. م

یادداشت: این گونه معابد برج‌دار پلکانی از پایان هزاره سوم تا قرن سوم ق. م ساخته شده‌اند. آن‌ها شکل تکامل یافته معابد صُفه‌مانند مشهور دوران ماقبل تاریخند. معبد اور به نانا[2] (ایزد ماه سومری) اختصاص داشت که به اکدی به آن سین[3] می‌گفتند.

طرح بازسازی شده توسط ل. وولی (۱۸۸۰-۱۹۶۰)

1. Sargon 2. Nanna 3. Sin

سقوط امپراتوری اکد در پی احیای شهرهای متعدد سومری رخ داد که به آن «نوزایی سومری» گفته‌اند (حدود ۲۱۰۰-۲۰۰۰ ق. م). پادشاهان اور، معروف به «سلسله سوم اور» امپراتوری بزرگ دیگری در بین‌النهرین تأسیس کردند. ما به برکت کشف حدود صد هزار قطعه لوحهٔ گلی، اطلاعات نسبتاً خوبی در باره این امپراتوری در دست داریم. این لوحه‌ها نشان می‌دهند که کاخ شاهی معبد را تحت‌الشعاع خود قرار داده و بر اقتصاد تسلط کامل یافته بود.

امپراتوری اور نیز از سوی مهاجمانی که این بار از سوی غرب آمده بودند، یعنی عموریان، منقرض شد. عموریان قبیله‌ای بیابانگرد بودند که به زبان سامی غربی سخن می‌گفتند و به خاطر وجود منطقه حاصلخیز جلگه‌های دو رود فرات و دجله جذب بین‌النهرین شده بودند. این قوم به ساکنان این جلگه‌ها خسارات فراوانی از جمله غارت مزارع و قطع راه عرضه غلات به شهرها، وارد کردند. مقامات محلی از این موقعیت سود جستند تا روابط خود را با اور قطع کنند و سلسله‌های مستقل خود را استوار کنند.

مؤخره

هزاره سوم ق. م با دوره‌ای از آشفتگی و رکود و کسادی بزرگ در دو مرکز مهم فرهنگی خاورمیانه، یعنی مصر و بین‌النهرین، به پایان رسید. با همهٔ این‌ها شالوده‌های استواری پا گرفته بود که بر اساس آن، نسل‌های بعدی توانستند به کاری که پیشینیانشان آغاز کرده بودند، ادامه دهند. مثلاً نقاشی مصری، کنده‌کاری نقش برجسته و مجسمه‌سازی آزاد، جنبه‌هایی متمایز یافتند که اساساً تا قرن‌های متمادی بدون تغییر باقی ماندند.

گرچه زبان سومری به عنوان زبان محاوره منسوخ شد اما در حکم زبان نوشتاری برای اهداف مذهبی و علمی کماکان به کار می‌رفت. حال آنکه زبان اکدی تبدیل به زبان محاوره در بین‌النهرین و زبانی بین‌المللی برای مکاتبات و امور اداری شد؛ زبان اکدی در متون ادبی نیز به نحو گسترده‌ای به کار رفت. در نتیجه فرهنگ سومری ـ اکدی به اِعمال نفوذ پردامنهٔ خود ادامه داد. رد پاها و نشانه‌های این نفوذ در سراسر تاریخ سواحل شرقی مدیترانه تا دوره هلنیستی و یونانی‌مآبی مشاهده می‌شوند.

فصل سوم

هزاره دوم پیش از میلاد

تبس، آشور و بابل (حدود ۲۰۰۰-۱۶۰۰ ق. م)

مصر، پادشاهی میانه (حدود ۲۰۰۰-۱۸۰۰ ق. م)

امپراتوری آشور کهن (حدود ۱۸۰۰-۱۶۰۰ ق. م)

امپراتوری بابل کهن (حدود ۱۸۰۰-۱۶۰۰ ق. م)

همسازی قدرت‌ها (حدود ۱۶۰۰-۱۲۰۰ ق. م)

مصر، پادشاهی جدید (حدود ۱۵۵۰-۱۱۰۰ ق. م)

بابل و آشور

میتانی

امپراتوری هیتی

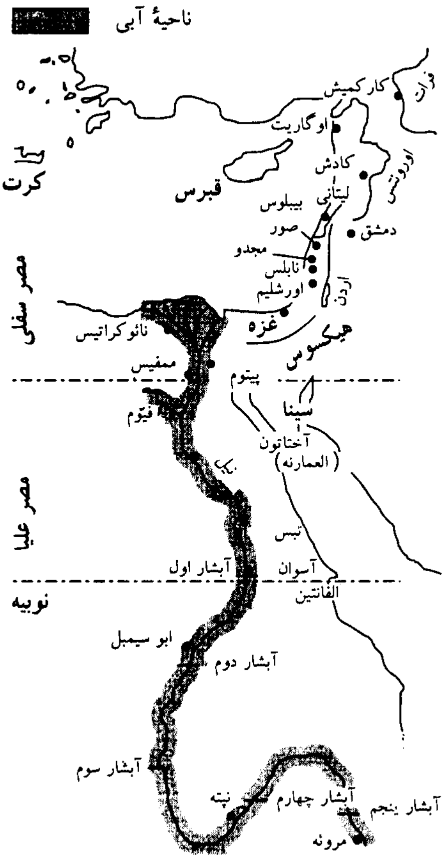
کرِت و میسن

روابط بین‌المللی

تبس، آشور و بابل (حدود ۲۰۰۰ـ۱۶۰۰ ق.م)

مصر، پادشاهی میانه (حدود ۲۰۰۰ـ۱۸۰۰ ق.م)

کمی قبل از سال ۲۰۰۰ پیش از میلاد، سلسله‌ای از فرمانداران ایالتی در تبس (سلسله یازدهم) وحدت را در مصر دوباره برقرار ساخت و تبس را پایتخت قلمرو متحد جدید کرد. نیرومندترین شاهان «پادشاهی میانه» شاهان سلسله دوازدهم بودند. آن‌ها به سواحل شرقی مدیترانه لشکرکشی کردند که البته در سلطهٔ دائمی بر این ناحیه کامیاب نشدند. نخستین اشاره به شهرهای اورشلیم و شکیم (نابلس کنونی) را در گزارش‌های مربوط به این لشکرکشی‌ها می‌یابیم. آن‌ها در لشکرکشی‌های خود به جنوب مصر موفق‌تر بودند: در آن‌جا



نقشه ۱.۳ مصر باستان، سال‌های ۳۰۰۰ ـ ۵۲۵ ق. م.

توانستند بر نوبیه (سودان) تا آبشار سوم تسلط یابند. شاهان سلسله دوازدهم، همچنین از لحاظ بهره‌برداری از منابع کشور خود شهرت دارند، چون توانستند واحه فیّوم را زیر کشت آورند و آباد کنند و این ناحیه را مرکز حکومت خود در مصر علیا قرار دهند. در مدت سلطنت ایشان، اهرام و معابدی برای اموات در فیّوم برپا شد. شاهان سلسله دوازدهم همچنین توانستند به مشکل جانشینی خاتمه دهند و پسران خود را در حکم جانشین انتخاب کنند و آن‌ها را در زمان حیات خویش به عنوان نایب‌السلطنه منصوب کنند، به نحوی که پس از مرگ شاه، نایب‌السلطنه جانشین پدر شود.

حدود سال ۱۸۰۰ ق. م قدرت شاهان دوباره رو به افول گذاشت و در مقابل، قدرت والیان یا فرمانداران ایالتی افزایش یافت. لشکرکشی‌ها پایان یافت و از فعالیت‌های ساختمانی کاسته شد. این تحولات نمایانگر آغاز دوره فترت دوم یا «دوره میانی دوم» (حدود ۱۸۰۰-۱۶۰۰ ق. م) است؛ یعنی، دوره‌ای که مصر برای نخستین بار در تاریخ خود تحت فرمانروایی بیگانگان، که هیکسوس‌ها بودند، قرار گرفت. این مردمان، که احتمالاً از همان عموریان [آموریت‌ها] بودند، در دلتای نیل اقامت گزیدند (به یاد داریم که پدیده مشابهی نیز قبلاً در بین‌النهرین پیش آمده بود و یکی از قبایل عموری به آن‌جا حمله کرده و در آن‌جا ساکن شده بود). پس از مدتی هیکسوس‌ها کنترل دلتا را در دست گرفتند و سلسله‌های خود را در آن‌جا مستقر کردند. سایر فرمانروایان محلی ناچار شدند تسلط سلسله هیکسوس را بپذیرند.

بین‌النهرین، در آغاز هزاره دوم ق. م شاهد ظهور دو قوم آشوری و بابلی بود که به مدّت ۱۵۰۰ سال بر تاریخ این منطقه استیلا یافتند. شگفت آنکه اعتبار این اقوام در به قدرت رسیدن مرهون مردمان بیگانه، یعنی عموریان است که در پایان هزاره سوم ق. م در بین‌النهرین ساکن شده بودند. نفوذ مردمان نیمه بیابانگرد و کوچنده به درون ناحیه‌ای با فرهنگی تحول‌یافته و متعالی باعث به قدرت رسیدن اقوام از راه رسیده جدیدی در این ناحیه شد و این نمونه‌ای است از پدیده‌ای که بارها در تاریخ خاورمیانهٔ باستان تکرار شده است. عموریان سلطهٔ شهرهای آشور، بابل و ماری را به دست گرفتند، اما نتوانستند زندگی کوچنده و بیابانگرد خود را یکسره رها کنند. عناوین بعضی فرمانروایان عموری آشکارا بازتاب موقعیت دو تیرهٔ آن‌هاست. آن‌ها خود را «شاه شهر X یا رئیس قبیله Y» می‌نامیدند. عموریان موفق نشدند فرهنگ خود را به طور کامل جانشین فرهنگ سومری ـ اکدی کنند.



نقشه ۲.۳ امپراتوری‌های آشور کهن و بابل کهن

زبان‌های نوشتاری کماکان به صورت همان سومری و اکدی باقی ماندند (دومی به دو نوع آشوری و بابلی تقسیم شده بود) و خط میخی همچنان به کار می‌رفت. پس از مدتی، زبان عموری به عنوان زبان محاوره نیز از میان رفت.

امپراتوری آشور کهن (حدود ۲۰۰۰ـ۱۷۶۰ ق. م)

شهر آشور قبلاً در دوره سلسله‌ای اولیه، تحت تسلط امپراتوری‌های اکد و اور برقرار و آباد بود. این شهر در حدود سال ۲۰۰۰ ق. م مستقل شد. تجارت پرسود این شهر با شهرهای آسیای صغیر و مناطق دیگر، ثروت و شهرت بسیاری برایش به ارمغان آورد. در پی بحران اقتصادی حدود سال ۱۸۴۰ ق. م در پایان سده نوزدهم ق. م دوره‌ای جدید از رفاه و رونق آغاز شد و شمشی ادد عموری[1] به سلطنت رسید. او سلطه خود را تا شمال بین‌النهرین

1. Amorite Shamshi-Adad

گسترش داد و پسرش را در ماری[1] به تخت نشاند. با شمشی ادد یکم، سلطنت خصلت مطلقهٔ بیش‌تری پیدا کرد.

امپراتوری بابل کهن (حدود ۱۸۰۰ـ۱۶۰۰ ق.م)

در سده هجدهم ق. م بابل که تا آن زمان شهری بی‌اهمیت بود، قدرت سیاسی فراوانی یافت و تا قرن‌ها آن را حفظ کرد. این شهر حتی در دوره‌های ضعف سیاسی نیز به اِعمال نفوذ بر فرهنگ بین‌النهرین ادامه داد. بسیاری از شاهان که در ایام بعدی بابل را تسخیر کردند، به خدایان و سنت‌های بابلی احترام گذاردند و منزلت ویژهٔ شهر را به رسمیت شناختند. شالوده‌های فرهنگ بابلی در زمان حمورابی[2]، پادشاه عموری (۱۷۹۲-۱۷۵۰ ق. م)، پی ریخته شد که در زمان سلطنت خود تقریباً تمام بین‌النهرین از جمله آشور را تصرف کرد. آوازهٔ حمورابی بیش‌تر ناشی از «قانون» اوست (نک. شکل ۱.۳)؛ این قانون منبع معتبر اطلاعاتی در مورد ساختار اجتماعی این دوره به شمار می‌رود. این قانون (که در صفحات ۵۲ و ۱۰۸ به تفصیل در باره آن بحث شده است) یکی از آثار معیار برای تحصیل در مدارس بابل به شمار می‌رفت و از این رو نفوذ ژرف و دیرپایی داشت.

پیروزی امپراتوری بابل کهن کوتاه‌مدت بود: در زمان جانشینان حمورابی فروپاشی و انحطاط امپراتوری شروع شد و پادشاهان به تدریج قدرت و اقتدار نظامی خود را از دست دادند. حتی در حدود سال ۱۶۰۰ ق. م پادشاهی از قلمرو هیتی که در بخش شرقی آسیای صغیر ظهور کرده بود، بابل را تصرف کرد (نک. نقشه ۲.۳ و صفحه ۵۸) و به غارت بین‌النهرین پرداخت. او پس از تاراج بابل به کشور خود بازگشت. امپراتوری بابل کهن هرگز از این ضربه قامت راست نکرد و برای دفاع از خود در مقابل موج جدیدی از مهاجمان، یعنی کاسی‌های کوهستان‌های ایران، ضعیف‌تر شد. یک بار دیگر بین‌النهرین تحت سلطهٔ خارجیان درآمد. این از راه‌رسیدگان نیز خود را با سنت‌های ساکنان اصلی آن‌جا سازگار کردند. (نک. ص ۵۷).

همسازی قدرت‌ها (حدود ۱۶۰۰ـ۱۲۰۰ ق.م)

ویژگی چهار قرن، مابین سال‌های ۱۶۰۰ تا ۱۲۰۰ ق. م عبارت بود از ثبات کمابیش متوازن گروهی از قدرت‌های بزرگ. این قدرت‌ها عبارت بودند از مصر (پادشاهی جدید)، میتانی،

1. Mari
2. Hammurabi



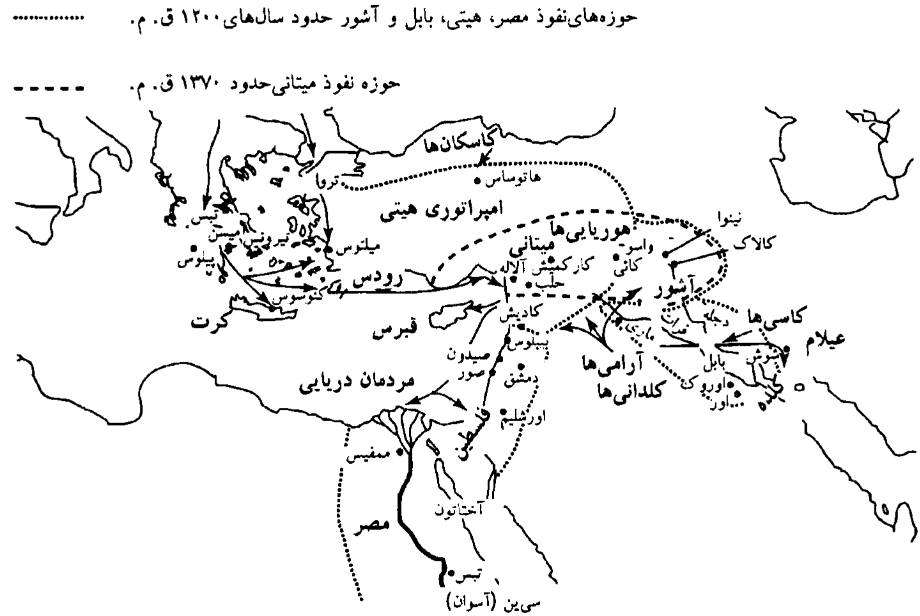
شکل ۱.۳ قانون حمورابی از بابل، حدود سال ۱۷۵۰ ق. م ارتفاع ۲/۲۵ متر

یادداشت: سنگ مزار از جنس بازالت که در شوش، پایتخت امپراتوری عیلام یافت شده است. این سنگ ظاهراً در هنگام تاراج عیلامی‌ها به عنوان غنیمت جنگی به شوش آورده شده است. کسی که بر تخت نشسته شَمش اِلهه خورشید است که در عین حال الهه دادگری نیز بود، چون تابش خورشید کردار شیطانی را که در پرتو نور روز نمی‌تواند تحقق پذیرد نمایان می‌کند. نشانهٔ الههٔ خورشید بودنِ او پرتوهایی است که از شانه‌هایش ساطع می‌شود. حمورابی در برابر تخت ایستاده است. متن سنگ حاوی مقدمه، قوانین و مؤخره است. در مقدمه، حمورابی خود را شاهی معرفی می‌کند که خدایان او را برگمارده‌اند تا عدالت را حفظ کند. وی در مؤخره می‌گوید که قوانین را «برای جلوگیری از ستم قوی‌پنجه بر ضعیف و این‌که عدالت در مورد بیوه‌ها و یتیمان اجرا شود» وضع کرده است. این متن، توصیه می‌کند که کسانی که از بی‌عدالتی در رنجند به قوانین مراجعه کنند. در پایان، شاهان آینده‌ای که این قوانین را رعایت نکنند به گرفتار آمدن به لعن و نفرین خدایان تهدید شده‌اند.

موزه لوور، پاریس

امپراتوری هیتی، آشور و بابل. این دوره همچنین دوره شکوفایی تمدن مینوآن[1] جزیره کِرت و تمدن میسنی یا موکنه[2] سرزمین اصلی یونان است (نک. صص ۵۸ و ۶۰). مراکز مهم دیگر قدرت در این دوره را دولت ـ شهرهای بسیار توسعه‌یافته سوریه و فلسطین تشکیل می‌دادند که شکوه گذشته خود را کماکان حفظ کرده بودند. این دولت ـ شهرها عبارتند از بیبلوس (جبیل)[3]، صور[4] و صیدون[5]. در فاصلهٔ اندکی رو به شمال، شهر اوگاریت[6] قرار داشت که حفاری‌های آن‌جا مسائل بسیاری را حل کرده است؛ از جمله لوحه‌های گلی اکدی و سومری و نیز لوحه‌هایی که با آواشناسی یا فونتیک سی علامت خط میخی به زبان خود شهر ثبت شده‌اند.

نواحی مابین این دولت ـ شهرها هنوز محل عبور قبایل بیابانگرد و نیمه بیابانگرد بود (نک. نقشه ۳.۳).



نقشه ۳.۳ خاورمیانه باستان، سال‌های ۱۶۰۰ ـ ۱۲۰۰ ق. م

---

1. Minoan
2. Mycenaean
3. Byblos
4. Tyre
5. Sidon
6. Ugarit

قدرت همهٔ این دولت‌ها، چه بزرگ یا کوچک، مبتنی بر ابداعی بود که در حدود سال ۱۶۰۰ ق. م در سراسر خاورمیانه رواج یافت: ابداع ارابه‌ای جنگی با دو چرخ که اسب‌ها با سرعت آن را می‌کشیدند. این ارابه‌ها به اشراف نخبه تعلق داشتند؛ اشرافی که در مقابل خدمات خود صاحب زمین‌های اقطاعی و اعطایی شده بودند. بدون این ارابه‌های جنگی حفظ قدرت دولت‌ها عملاً ناممکن بود. به همین سبب بسیاری از دولت‌های کوچک استقلال خود را از دست دادند و به اقمار قدرت‌های بزرگ تبدیل شدند (نک. فصل ۷).

مصر، پادشاهی جدید (حدود ۱۵۵۰ـ۱۱۰۰ ق. م)

بار دیگر سلسلهٔ فرمانروایان تبان[1]، وحدت را در مصر برقرار کرد. آخرین پادشاه این سلسله، بنابر تقسیم‌بندی مانتهو (نک. ص ۱۰) هفدهمین سلسله، یوغ آخرین پادشاه سلسله هیکسوس[2]، بنابر تقسیم‌بندی مانتهو پانزدهمین سلسله (!)، را لرزاند و سرانجام نیز سلسلهٔ هیکسوس را منقرض کرد. کار او را برادرش تکمیل کرد. وی را بنیانگذار سلسله هجدهم دانسته‌اند (این واقعیت‌های تاریخی نقایص نظام تقسیم‌بندی مانتهو را به درستی نشان می‌دهد).

سلسلهٔ هجدهم (حدود ۱۵۵۰ ـ حدود ۱۳۰۰ ق. م) احتمالاً مشهورترین سلسله در سرتاسر تاریخ مصر است. شاهان این سلسله که لقب «فرعون» (از لحاظ لغوی به معنای کاخ و قصر) دارند، بی‌درنگ به شالوده‌ریزی امپراتوری اقدام می‌کنند. لشکرکشی‌های این پادشاهان، آن‌ها را به رود فرات در سوریه و به درون نوبیه می‌رساند. مشهورترین فرعون این سلسله توتموس سوم[3] (حدود ۱۴۵۰ ق. م) است.

«نوبیه» به علت طلای خود منافع خاصی برای مصر داشت و اصلاً کلمه «نوبیه» به معنای «سرزمین طلا» است. فرمانروای این ناحیه نایب پادشاه بود که «پسر شاه» تلقی می‌شد. این ناحیه تحت سلطه کامل مصر قرار داشت. نفوذ مصر بر «نوبیه» از لحاظ فرهنگی نیز اعمال می‌شد. معابد مصری در آن‌جا سر برافراشته بود و ابداعات هنری، اعمال مذهبی و فرهنگ نوشتاری مصر در آن‌جا پذیرفته شده بود. در فلسطین و سوریه، مصر نفوذ مستقیم کم‌تری داشت. شاهان دولت ـ شهرهای این نواحی اقتدار خود را حفظ کرده بودند اما ناچار

1. Theban
2. Hyksos
3. Thutmose III



شکل ۲.۳ تاجگذاری ملکه هات‌شپسوت[1] توسط هوروس[2]، خدای آسمان که سرقوش دارد، و توت[3] که سر لک‌لک دارد و کاتب خدایان است.

یادداشت: هات‌شپسوت یکی از کم‌شمار فرعون‌های مؤنث بود. او که نامادری و عمه توتموس سوم محسوب می‌شد، نایب‌السلطنه‌اش نیز به شمار می‌رفت، چون در هنگام مرگ زودرس و ناگهانی همسر (و نابرادری) خود توتموس دوم، توتموس سوم، که پسر یکی از همسران صغیر شوهرش بود، هنوز به سن قانونی نرسیده بود. از آغاز «پادشاهی جدید» به بعد، مدعیان سلطنت مصر از طریق ازدواج با دختر همسر اصلی فرعون فرمانروا، به وارث قانونی تبدیل می‌شدند. این امر به وقوع ازدواج‌های متعدد میان برادران و خواهران یا خواهران ناتنی انجامیده بود. هات‌شپسوت که از نایب‌السلطنه بودن رضایت نداشت، خود رسماً به عنوان فرعون تاجگذاری کرد. او با سپاهی صلح‌جو به پونت (ساحل شرقی آفریقا در دریای سرخ) رفت و با خود مقداری گیاه و جانور غیر بومی آورد. پس از مرگ هات‌شپسوت، توتموس به مقام فرعونی رسید. او نایب‌السلطنه سابق خود را کاملاً انکار و از پذیرش رسمی سلطنت او امتناع کرد، توتموس دستور داد کلیه تصاویر نایب‌السلطنه از جمله نقاشی دیواری بالا را بتراشند و پاک کنند. توتموس لشکرکشی‌های بسیاری به فلسطین و سوریه و به آن سوی فرات و به نوبیه در جنوب انجام داد.

ا. آ. هملریک، هارلم

بودند سپاهیان و ناظران مالی مصری را در سرزمین خود بپذیرند. تأثیر فرهنگ مصری بر این نواحی کم‌رنگ‌تر بود. در واقع نفوذ فرهنگی مصر به شهرهای ساحلی نظیر بیبلوس (جبیل)، صور و اوگاریت محدود شده بود که از مدتی پیش روابطی تجاری با مصر داشتند.

---
1. Hatshepsut
2. Horus
3. Thoth



شکل ۳.۳ آخناتون، نفرتیتی[1] و دختران آن‌ها

یادداشت: صفحه خورشید آتون با دست‌های رحمت در میانه تصویر هویداست. پرتوهای منتهی‌الیه راست و چپ دارای نماد حیات («آنخ»[2])اند.

موزه آگیپ‌تیش، برلین

بدون شک شگفت‌ترین فرعون آخناتون[3] (حدود ۱۳۵۰ ق. م) بود. او کوشید تا مذهب چند خدایی مصری را به مذهب یکتاپرستی (مبتنی بر پرستش فقط یک خدا)، یعنی آتون[4]، خدای خورشید، تبدیل کند. پرستش تمام خدایان دیگر به ویژه خدای تبان به نام آمون[5] از بین رفت و نام او در همه جا حذف شد. آخناتون حتی پایتخت را از تبس به شهر جدیدی منتقل کرد و آن را آختاتون[6] (امروزه العمارنه) نامید. در طی این دورهٔ اصلاحات مذهبی، تغییراتی نیز در ماهیت هنر مصری پدید آمد.

1. Nefertiti
2. ankh
3. Akhenaton
4. Aton
5. Amon
6. Akhetaton

هنر کاملاً قالبی با قراردادهای خشک و سخت جای خود را به شیوه بیان آزادتری داد. چهره‌ها دارای ویژگی‌های فردی‌تر شدند و ترکیب‌ها حالت رسمی کم‌تری پیداکردند. با وجود این، سنت مصریِ ترسیم چهره، کفل و پاها از نیمرخ و چشم‌ها و شانه‌ها از روبرو همچنان باقی ماند.

با این حال، آخناتون که مجذوب اصلاحات دینی خود شده بود، از وظایف اجرایی خود غفلت کرد. دولت ـ شهرهای سوریه و فلسطین که از آزارها و مزاحمت‌های فزاینده قبایل و عشایر کوچنده و نیمه بیابانگرد رنج می‌بردند، خواستار آن شدند که اختیار اوضاع را خود به دست گیرند. آخناتون برای دفاع از قدرت خود یا سپاهی نفرستاد یا آنکه فرستادِ اندک بود. جانشین او، توتان خامن[1] مشهور، که طبع ضعیفی داشت و خیلی زود درگذشت، به سنت‌های کهن مصری بازگشت و ممفیس را پایتخت کشور خود قرار داد. با به دست گرفتن قدرت و تاج و تخت از سوی سه سردار، سلسله هجدهم نیز منقرض شد.

در سده سیزدهم ق. م مصر یک بار دیگر کوشید تا وحدت خود را باز یابد. این کار بیش‌تر به برکت تلاش‌های رامسس دوم[2] (۱۲۷۹-۱۲۱۱ ق.م) از سلسله نوزدهم انجام گرفت که بلندپروازترین بناساز مصری به شمار می‌آمد. او معبدی را در ابو سمبل[3] ساخت که در اواخر دهه ۱۹۵۰ میلادی به همت سازمان یونسکو در جریان ساخت سد آسوان از تخریب نجات یافت.

بابل و آشور

کمی پس از سقوط امپراتوری بابل کهن (حدود ۱۶۰۰ ق. م)، قبیله‌ای از مهاجمان شرقی (کاسی‌ها) بر بابل تسلط یافتند. آن‌ها مدت چهار قرن بر بین‌النهرین حکومت کردند. هم ایشان بودند که در بابل از ارابه جنگی استفاده کردند. شاه بر پیروانش که زمین‌های معاف از مالیات را به آن‌ها بخشیده بود، تکیه بسیاری داشت. فرهنگ بابلی اساساً محصول ادغام تمدن‌های پیشین سومری و اکدی بود و کاسی‌ها خود را با این فرهنگ سازگار کردند. معابد و سبک‌های هنری آن‌ها اساساً بابلی بود و خصلت بابلی داشت؛ زبان‌های سومری و اکدی همچون گذشته به عنوان زبان نوشتاری به کار می‌رفتند و بنابراین استمرار آن‌ها حفظ شد.

امپراتوری آشور در آغاز ضعیف بود. شاهان آن تابع شاهان همسایه شمال غربی خود

---

1. Tutankhamen 2. Ramses II 3. Abu Simbel

یعنی میتانی بودند، اما پس از سقوط امپراتوری به دست هیتی‌ها (حدود ۱۳۵۰ ق. م) به کسب استقلال نائل شدند. این امر به گشایش دوره جدیدی در تاریخ بین‌النهرین انجامید. در این دوره دو دولت با قدرت متوسط، یعنی آشور و بابل، بر بین‌النهرین حکومت کردند. این دو دولت از ثبات قدرت کمابیش متوازنی برخوردار بودند و این وضع تا سده هشتم ق. م ادامه داشت.

میتانی

میتانی دولتی بود که در قسمت علیای دو رود دجله و فرات قرار داشت. ساکنان آن هوریایی‌ها[1] بودند که از هزاره سوم ق. م در این ناحیه زندگی می‌کردند و به تدریج طی قرن‌ها به سوی آسیای صغیر و سوریه و فلسطین پیشروی کردند. به عبارتی هوریایی‌ها در خارج از میتانی، مثلاً در امپراتوری هیتی نیز زندگی می‌کردند. گرچه زبان هوریایی (که به خط میخی نوشته می‌شد) برای اسناد رسمی در میتانی به کار می‌رفت و هوریایی‌ها خدایان خاص خود را می‌پرستیدند، اما عناصر هند و آریایی متعددی در فرهنگ میتانی قابل تشخیص است. مثلاً در برخی عهدنامه‌ها به خدایان هندی اشاره شده و بعضی از شاهان میتانی نام‌های هند و آریایی دارند.

امپراتوری هیتی

از دورانی بسیار کهن، مردمانی با تمدن‌های شهری که منشأ آن برای ما روشن نیست در آسیای صغیر می‌زیسته‌اند. زبان مردمی که در آغاز هزاره دوم ق. م در آناتولی مرکزی سکونت داشتند، عناصر مشخص هند و اروپایی داشت. این مردم خود را «هیتی‌ها» می‌نامیدند. در حدود سال ۱۷۰۰ ق. م پادشاهی آن‌ها، به نام پادشاهی هیتی کهن، قدرت یافت و منطقه تحت نفوذ خود را تا سوریه گسترش داد. یکی از پادشاهان هیتی در حدود سال ۱۶۰۰ ق. م (نک ص ۵۱) حتی توانست به کشور بابل نفوذ کند. با این حال، به دلیل مبارزه قدرت در داخل کشور، پادشاهی هیتی رفته‌رفته ضعیف شد و سرزمین‌های مفتوحه را از دست داد. شاه سوپیلولیوماس[2] در حدود سال ۱۳۵۰ ق. م کوشید تا قدرت هیتی را دوباره مستقر کند و آنچه را به نام پادشاهی یا امپراتوری هیتی معروف است بنیاد نهاد. او شهرهای نیرومندی را در سوریه و آسیای صغیر تحت تابعیت خود درآورد: همچنین

1. Hurrians
2. Suppiluliumas

همسایگان خود یعنی هوریایی‌ها در میتانی را تحت نفوذ خود قرار داد و پادشاهی دست‌نشانده را در آن‌جا مستقر کرد. سنت هیتی‌ها این بود که با پادشاهانی که از آن‌ها شکست می‌خوردند عهدنامه صلح منعقد کنند و در آن صورت آن پادشاهان اجازه می‌یافتند که بر تخت سلطنت بمانند (به این پادشاهان معمولاً فرمانروایان دست نشانده یا «شاهان وابسته» می‌گویند). بسیاری از این عهدنامه‌ها در حفاری‌هایی که در پایتخت هیتی انجام گرفته کشف شده‌اند.

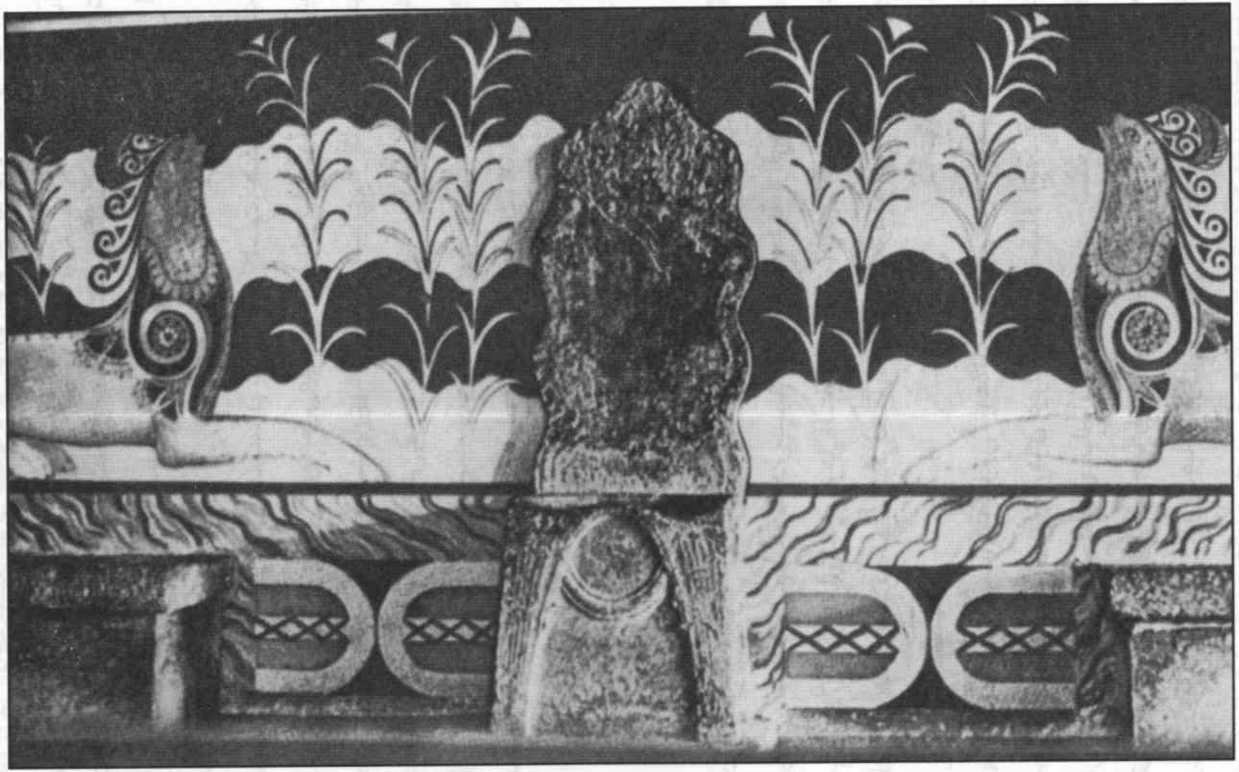
فرهنگ هیتی تا حد زیادی مرهون تمدن بین‌النهرین است. هیتی‌ها خط میخی را پذیرفتند و زبان اکدی را برای بعضی متون نظیر عهدنامه‌های یاد شده در بالا به‌کار بردند. در این عهدنامه‌ها از خدایان بین‌النهرین طلب یاری شده است. بسیاری از آثار ادبی بین‌النهرین، از جمله حماسه گیلگمش[1] به زبان هیتی ترجمه شده‌اند. اما آثار دیگری نیز قابل مشاهده هستند. مثل متون مذهبی که به زبان‌های باستانی غیرهیتی نوشته می‌شدند. نفوذ هوریایی‌ها نیز، به خصوص پس از سلطنت سوپیلولیوماس آشکار است. تشوپ[2]، خدای تُندر هوریایی، حتی به یکی از ایزدان اصلی امپراتوری هیتی تبدیل شد.

کِرت و میسن

در هزاره دوم، پس از تحولی که می‌تواند دنباله تحول هزاره سوم ق. م باشد، فرهنگ‌های کِرت[3] و میسن[4] به عالی‌ترین شأن خود رسیدند. در ادبیات جدید از فرهنگ کرت به عنوان فرهنگ «مینوآن»[5] (برگرفته از شاه مینوس افسانه‌ای جزیره) یاد می‌کنند و فرهنگ سرزمین اصلی یونان را فرهنگ «هلادیک»[6] (برگرفته از «هلاس»[7] واژهٔ یونانی برای کشور یونان) می‌نامند.

مهم‌ترین شهر جزیره کرت، کنوسوس[8] بود. این شهر دو جنبه برجسته داشت: یکی نداشتن استحکامات و دیگری نقاشی‌های دیواری آن که تضاد آشکاری با نقاشی‌های خاورمیانه داشت و بیش‌تر صحنه‌های صلح‌آمیز بر آن‌ها نقش شده بود. دیوارنگاره‌ها درونمایه‌ای از گیاهان بومی و زندگی جانوران و صحنه‌هایی از مراسم مذهبی در فضای باز دارند و از شاهکارهای جنگی در آن‌ها خبری نیست (نک. شکل ۴.۳). کاخ باشکوه

1. Gilgamesh
2. Teshup
3. Crete
4. Mycenae
5. Minoan
6. Helladic
7. Hellas
8. Knossos



شکل ۴.۳ اتاق تاجگذاری در کاخ کنوسوس (تا حدی بازسازی شده)

کنوسوس با اتاق‌های متعدد آن ظاهراً باید معرّف جنبه‌ای هولناک باشد، چون یونانیان آن را «هزارتوی مینوس شاه» می‌دانستند.

این کاخ مرکز نظامی اقتصادی، مشابه با نظام سلسله سوم اوریا پادشاهی جدید مصر به‌شمار می‌رفت. در باره این نظام اقتصادی در صفحه ۹۸ به تفصیل سخن گفته شده است. یک خط هجایی، مشهور به لینئار A[1]، برای اداره کاخ ابداع شد و تکوین یافت. چون از این خط هنوز رمزگشایی نشده است، در باره مردمی که آن را به کار می‌بردند یا زبانی که به آن سخن می‌گفتند اطلاعات بسیار کمی داریم. اما منبع و منشأ رفاه جزیره کرت کم‌تر برای ما اسرارآمیز است: این جزیره بیش‌تر ثروت خود را مرهون شکوفایی بازرگانی خود بود. کشتی‌های کرتی کالاها را به سراسر مدیترانه و به بندرهای آن از جمله بنادر مصر، سوریه و فلسطین، جزایر دریای اژه و یونان حمل می‌کردند.

در حدود سال ۱۴۵۰ ق. م کنوسوس از لحاظ سیاسی نیز به بانفوذترین شهر تبدیل شد؛ تمامی جزیره کرت را فتح و بسیاری کاخ‌های در حال ساخت را ویران کرد. با این حال پیروزی‌اش عمر کوتاهی داشت و در سال ۱۳۷۵ ق. م سپاهی از جنگجویان از میسن فرارسیدند و کنوسوس را تسخیر کردند و از آن‌جا بر سراسر جزیره کرت تسلط یافتند.

از حدود سال ۳۰۰۰ ق. م تمدنی در سرزمین اصلی یونان شکل گرفته بود که از بسیاری لحاظ مشابه با تمدن کرت بود. اعتقاد بر این است که مردم ساکن یونان در حدود ۲۱۰۰ ق. م به زبان یونانی (هند و اروپایی) سخن می‌گفتند. کمی پس از سال ۱۶۰۰ ق. م، بسیاری از مراکز شهری آن‌جا (میسن، پیلوس، تیرنس؛ نک. شکل‌های ۵.۳ الف و ۵.۳ ب) به شهرهای شکوفایی تبدیل شدند. در آغاز، این شهرها نیز بدون استحکامات بودند، اما میان سال‌های ۱۴۰۰ - ۱۳۰۰ ق. م در اطراف کاخ‌های آن‌ها رفته‌رفته استحکامات دفاعی ساخته شد.

حدود همین زمان تمدن میسن بی‌گمان عنصر نظامی پیدا کرد. در کاخ‌های آن، شاهان همراه با رزمندگان نخبهٔ ارابه‌سوار، که در مقابل خدمات ایشان زمین و اسب به آن‌ها بخشیده شده بود، فرمان می‌راندند. گرچه شواهدی در دست نیست که نشان دهد یکی از این شهرها بر سراسر یونان یا حتی بر پلوپونز[2] مسلط شده باشد، اما آثار خرابی‌های برجای مانده

---

1. Linear A

2. Peloponnese

حاکی از آنند که بین این شهرها پیوسته جنگ جاری بوده است. این عنصر نظامی تقریباً به طور کامل در هنر میسنی غایب است و خصلت اساسی هنر آن‌جا طرح‌های انتزاعی و درونمایه‌های نباتی است که از هنر مینوآن اخذ کرده است. همین سبک غیرشخصی در جزایر اژه، مثلاً در ترا[1] نیز به چشم می‌خورد.

علاوه بر سبک‌های هنری چیز دیگری که سرزمین اصلی یونان از همسایگان کرتی خود اخذ کرد خط بود. یونانیان خط این سرزمین را با زبان خود منطبق کردند. این خط مشهور به خط لینئار B است.

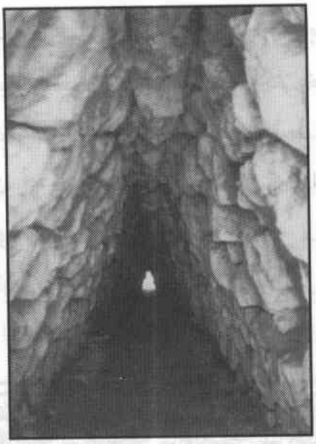
در سال ۱۳۷۵ ق. م سپاهی از یونان به جزیره کرت یورش برد و کنوسوس را تصرف کرد. یونانیان در این رهگذر خط آن‌ها را اخذ کردند و خط لینئار B رایج شد؛ این خط در کرت (کنوسوس) نیز به کار می‌رفت.

روابط بین‌المللی

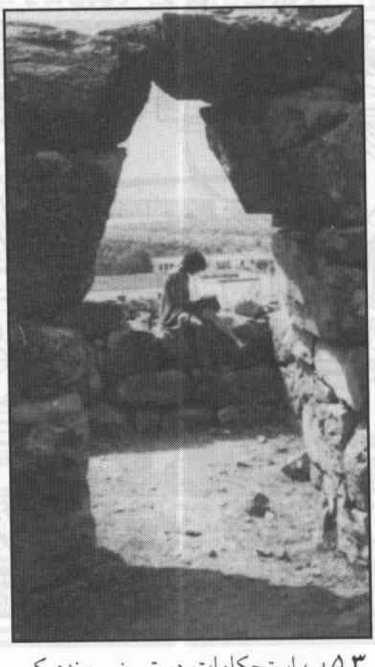
به برکت کشف یکی از بایگانی‌های لوحه‌های گلی در آختاتون (العمارنه) در مصر اطلاعات فراوانی در بارهٔ روابط بین‌المللی در این دوره به دست آورده‌ایم. این بایگانی حاوی نامه‌های متعددی است که شاهان قلمروهای بزرگ به فرعون مصر نوشته‌اند، اما اکثر آن‌ها را عوامل شاهان دولت ـ شهرهای فلسطینی و سوری نوشته‌اند که زیر سلطه مصر بودند. این نامه‌ها به صورت لوحه‌های گلی و به خط میخی بابلی هستند. در آن روزها بابلی زبان روابط بین‌المللی محسوب می‌شد. در کنار این بایگانی،نامه‌های گوناگون دیگری نیز از این دوره باقی مانده است.

عهدنامه‌های هیتی منبع اطلاعاتی مهم دیگری در باره روابط بین‌المللی به شمار می‌آیند. تعداد زیادی از عهدنامه‌ها باقی مانده است. در بعضی از این عهدنامه‌ها میان شاه هیتی و دست‌نشاندگانش یا فرمانروایان دولت‌های اقماری هیتی، اصطلاحات نابرابر به کار برده شده است (نک. صص ۵۸ و ۱۰-۱۰۸)؛ در بعضی دیگر، شاهانِ قلمروهای بزرگ، در میان خودشان از اصطلاحات برابر استفاده می‌کرده‌اند. روشن است که برای تضمین این‌که اصطلاحات عهدنامه‌های اخیر دو جانبه باشد تلاش زیادی صورت گرفته است.

1. Thera



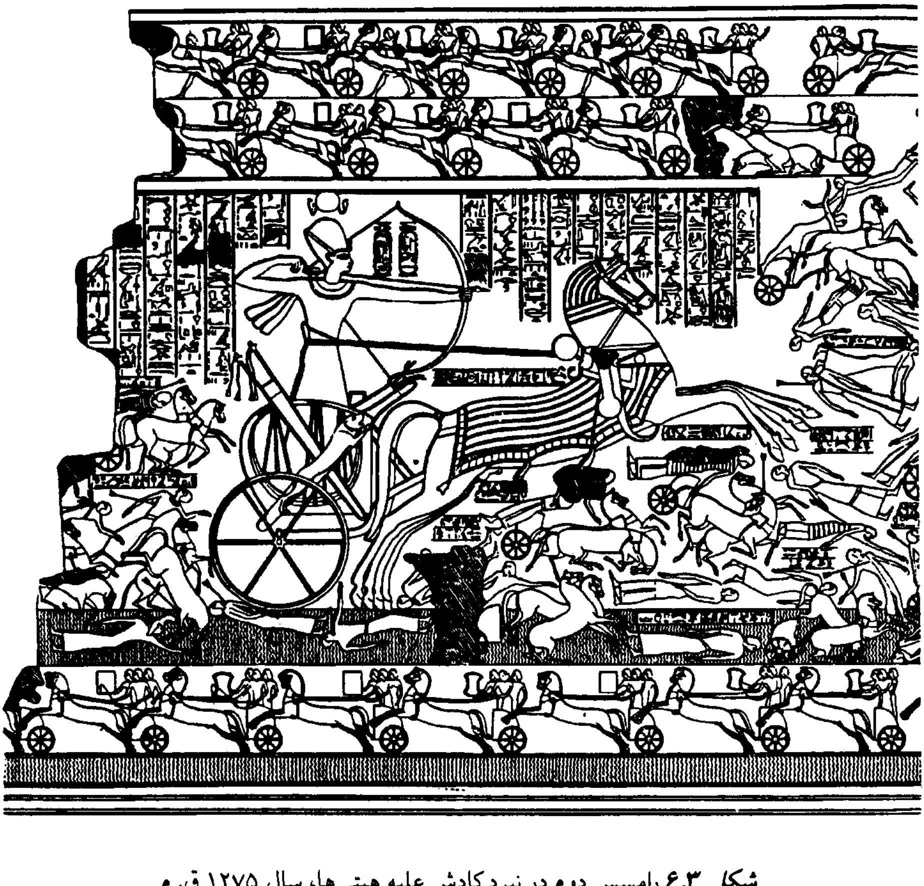
شکل ۵.۳ الف استحکامات در هاتوساس، پایتخت امپراتوری هیتی
ر.ی. وان در اسپک



شکل ۵.۳ ب استحکامات در تیرینس، نزدیک میسن

یادداشت: به همسانی‌های چشمگیر در معماری توجه کنید. بلوک‌های بزرگ سنگی بدون ملاط در کنار و روی هم، مانند قطعات یک پازل، چیده شده‌اند. طاق‌ها یا قوس‌ها کاذبند و گسترهٔ بسته‌ای را تشکیل نمی‌دهند. یونانیان اعصار بعد سخت تحت تأثیر ابعاد بلوک‌های سنگی قرار گرفتند و برای توصیف این گونه معماری اصطلاح «سیکلوپی» [یا غول‌آسا] را به کار بردند. سیکلوپ‌ها در اساطیر یونان باستان غول‌هایی بودند که یک چشم در بالای بینی آن‌ها وجود داشت.
ر.ی. وان در اسپک

سالنامه‌ها به گرامیداشت کردارهای دلاورانه شاه می‌پردازند که همان شاهان بر لوحه‌های گلی، دیوارهای معابد و سطوح دیگر نقش کرده‌اند و منبع سومی برای ما محسوب می‌شوند. این سه منبع ادراک ما را نسبت به روابط بین‌المللی در آن روزگار بسیار افزایش داده‌اند. روابط دوستانه از طریق مبادله منظم پیک‌ها،نامه‌ها، هدایا و ازدواج‌های سیاسی حفظ می‌شد. اتحادهای دوستانه‌ای از ترس دشمن مشترک یا میان دشمنان سابق که از ادامه دشمنی سودی نبرده بودند، برقرار می‌شد. مثلاً مصر طی لشکرکشی‌های فاتحانه



شکل ۶.۳ رامسس دوم در نبرد کادش علیه هیتی‌ها، سال ۱۲۷۵ ق. م

یادداشت: رامسس دوم در نبرد علیه هیتی‌ها (۱۲۷۵ ق. م) بر یک ارابه جنگی سوار است. شاه یگانه جنگجویی است که ارابه خود را به تنهایی و با بستن لگام اسب بر کمر می‌راند و می‌جنگد (احتمالاً این عمل ناممکن بوده است) ارابه‌های دیگر را ارابه‌رانان دیگری می‌رانند. این تصویر بر استعدادهای فوق انسانی شاه تأکید می‌ورزد. (نک. ص. ۸۸).

خود، با میتانی وارد جنگ شد، اما این دو قدرت در حدود سال ۱۴۰۰ ق. م با یکدیگر به صلح رسیدند، چرا که امپراتوری هیتی به تهدیدی جدی برای هر دو تبدیل شده بود. با این حال این صلح برای میتانی سودی نداشت، زیرا در چند دهه بعد، در حدود سال ۱۳۵۰ ق. م شاه سوپیلولیوماس میتانی را از نقشه محو کرد. مشاجرهٔ مصریان و هیتی‌ها بر سر سوریه تا مدت‌های مدید ادامه داشت. در زمان فرعون اصلاح‌طلب (آخناتون) قدرت مصر در سرزمین‌های سواحل شرقی مدیترانه تضعیف شد. بعضی از شاهان و فرمانروایان دست‌نشانده به پادشاه هیتی پناه بردند و سایرین نیز ادعای استقلال کردند (نک. ص ۵۷). فرعون رامسس دوم (۱۲۷۹-۱۲۱۲ ق. م) از سلسله نوزدهم خواست تا سرزمین‌های از دست رفته مصر را دوباره تسخیر کند. او در لشکرکشی خود کاملاً موفق بود تا آنکه هیتی‌ها نبرد را در کادش[1] متوقف کردند (۱۲۷۴ ق. م). تمایل به تضمین تداوم وضع موجود به انعقاد عهدنامه صلحی (۱۲۵۹ ق. م) میان رامسس دوم و هاتوسیلیس سوم[2] انجامید که این پیمان به روایت مصری در دیوارهای معبدی نزدیک تبس باقی مانده و به روایت بابلی در یک لوحه گلی در هاتوساس[3] ثبت شده است.

1. Kadesh 2. Hattusilis III 3 Hattusas

فصل چهارم

هزاره نخست پیش از میلاد

آشوب و آرامش (۱۲۰۰-۷۵۰ ق. م)

مصر، دوره میانی سوم (حدود ۱۱۰۰-۷۱۵ق. م)

سوریه و فنیقیه

اسرائیل

امپراتوری‌های سواحل شرقی مدیترانه (۷۵۰ ق.م - ۷۰۰ میلادی)

امپراتوری آشور جدید

امپراتوری بابل جدید

امپراتوری هخامنشی

پادشاهی‌های هلنیستی

امپراتوری پارت

امپراتوری ساسانی

امپراتوری روم

اعراب

آشوب و آرامش (۱۲۰۰ـ۷۵۰ ق.م)

حدود سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد، توازن قوا میان قدرت‌های بزرگ برهم خورد. آشور و بابل گرفتار تاخت و تازهای قبایل آرامی و کلدانی از سوی بیابان‌ها و کویرهای فلسطین و بین‌النهرین شدند؛ پس راندن این قبایل، مشکلات زیادی برای این دو کشور به بار آورد. مهاجمان در بخش‌های وسیعی از سوریه و جنوب بین‌النهرین اقامت گزیدند و کلدانیان نواحی حدود خلیج‌فارس را مطلوب یافتند.

عواقب حملات گروهی از مهاجمان که به «دریانشینان» معروف شده‌اند، فاجعه‌آمیزتر بود. این مردمان، که احتمالاً از کوهستان‌های بالکان آمده بودند، از طریق یونان و آسیای صغیر تا مرزهای مصر پیش رفتند. ما از آن رو به آن‌ها «دریانشینان» می‌گوییم که در یک منبع مصری از آن‌ها با این نام یاد شده است. این مردم، مستقیم یا غیرمستقیم، مسئول سقوط تعدادی از دولت‌های مهم بودند: میسن (از جمله کرت)، امپراتوری هیتی و نیز اُوگاریت که مرکز تجارتی سوریه بود. از آن پس، دیگر هیچ یک از این دولت‌ها نتوانستند شکوه گذشته خود را بازیابند. مقاومت و عقب راندن حملات دریانشینان برای مصر در دلتای نیل بسیار دشوار و گران بود؛ مصر در نبرد با این یورشگران، سرزمین‌های خود را در سوریه و فلسطین از دست داد. فلسطینیان از جمله مشهورترین اقوام این مردمان دریانشین بودند که در جنوب غربی منطقه‌ای که بعداً نام آن‌ها را گرفت و فلسطین نامیده شد، اقامت کردند. دریانشینان باعث شکافی در تاریخ مدیترانه شرقی شدند. دولت‌های نیرومندی که قرن‌ها قبل از سال ۱۲۰۰ ق. م آن‌جا بودند، از صحنه گیتی محو یا بسیار ضعیف شدند. صد تا دویست سال طول کشید تا جهان «متمدن» توانست از آسیب‌های این ضربه کمر راست کند. در پایان این دوره، از راه‌رسیدگان خود را با محیط تازه و شیوه زندگی جدید کاملاً سازگار کردند.

از جنبه‌ای دیگر نیز سده دوازدهم ق. م نقطه عطف بزرگی در تاریخ است: این سده آغاز عصر آهن محسوب می‌شود. آهن در سراسر هزاره دوم ق. م، به ویژه در آسیای صغیر، شناخته شده بود اما فراورده‌هایی که از این فلز بهِ دست می‌آمد، مانند چاقو، هنوز کالاهایی تجملی تلقی می‌شدند. با این همه، پس از سال ۱۲۰۰ ق. م آهن به تدریج مصرف گسترده یافت و از همین روست که مورخان و باستان‌شناسان انتقال از عصر مفرغ به عصر آهن را حوالی سال ۱۲۰۰ ق. م ذکر کرده‌اند.

مصر، دوره میانی سوم (حدود ۱۱۰۰ـ۷۱۵ ق. م)

چنان که پیش‌تر گفتیم، مصر سرزمین‌های مفتوحه خود را در سوریه و فلسطین و نیز در «نوبیه» از دست داد. این کشور دیگر نمی‌توانست حتی در قلب سرزمین خویش وحدتش را حفظ کند. برای مثال، کاهن بزرگ آمون در شهر تبس خود را فرمانروایی نیمه مستقل اعلام کرد. لیبیایی‌ها به درون دلتای نیل و منطقه فیّوم نفوذ کردند و در آن‌جا اقامت گزیدند. میان سال‌های ۹۵۰ـ۷۳۰ ق. م مصر حتی تحت فرمانروایی سلسله فراعنه لیبیایی قرار گرفت.

مصر به تلاش‌هایی دست زد تا سرزمین از دست رفته خود را در فلسطین بازپس گیرد. یکی از شاهان سلسله لیبیایی موفق شد به اورشلیم، پایتخت پادشاهی جدیدالتأسیس یهودا، نفوذ کند (حدود ۹۳۵ ق. م). او معبد آن‌جا را غارت کرد ولی در استقرار دائمی قدرت مصر در یهودا ناکام ماند.

در دوره‌ای که مشهور به «پادشاهی متأخر» (۷۱۵ - ۳۳۲ ق. م) است، مصر تقریباً پیوسته تحت حاکمیت قدرت‌های خارجی بود و فقط برای مدت کوتاهی توانست استقلال خود را به دست آورد. نخستین قدرتی که در حدود سال ۷۳۰ ق. م بر آن‌جا تسلط یافت، پادشاهی نوبیه بود که در اطراف نپته تمرکز داشت (نک. نقشه ۱.۳، ص ۴۸) و در حدود سال ۱۱۰۰ ق. م از مصر بریده بود، البته بی‌آنکه بتواند از فرهنگ مصری بگسلد (نک. ص ۵۵). بعدها مصر از اجزای امپراتوری‌های دیگری که در سواحل شرقی مدیترانه پدیدار شده بودند، یعنی امپراتوری، آشور (۶۷۱ - ۶۵۵ ق. م) و امپراتوری پارس یا هخامنشی (۵۲۵ـ۴۰۴ ق. م و ۳۴۳ـ۳۳۲ ق. م) درآمد. در این باره بعداً صحبت خواهیم کرد.

سوریه و فنیقیه

دولت‌های کوچک از ضعف قدرت‌های بزرگ بهره جستند و به استقلال رسیدند. از جمله این دولت‌ها که موفق به کسب خودمختاری در این دوره شدند، دولت ـ شهرهای سوریه بودند که در آن‌ها گروه‌هایی از خارجیان اقامت گزیده بودند. بعضی از آن‌ها، مثلاً کارکمیش، تحت فرمانروایی شاهان هیتی قرار داشتند که به پادشاهی هیتی جدید مشهور بود.

شهرهای دیگر تحت حکومت آرامیان بودند. یکی از این شهرها دمشق است که به مرکز دولت وسیع آرامی تبدیل شد و درکتاب مقدس از آن به عنوان «آرام» یاد شده است. ساکنان

اصلی بندرهای غربی کوه‌های لبنان، از جمله بیبلوس (جبیل)، صور و صیدون از دایرهٔ تسلط بیگانگان بیرون ماندند. این منطقه را غالباً با اصطلاح یونانی «فنیقیه» یاد می‌کنند. شهرهای فنیقیه موفق شدند از ضربات مردمان دریانشین در امان بمانند؛ این شهرها به سرعت به دولت ـ شهرهای مستقلی تبدیل شدند که شاه یا شورای ریش سفیدان بر آن حکومت می‌کرد. این رویدادها درست مدتی پیش از آن بود که ناچار شوند برتری یک قدرت بزرگ را به رسمیت بشناسند. شهرهای غربی کوه‌های لبنان که مدت زیادی نتوانسته بودند با کرت و میسن رقابت کنند به شهرهای تجارتی نیرومندی در خاورمیانه باستان تبدیل شدند.

فنیقیان اهمیت فوق‌العاده‌ای برای تمدن غرب داشتند: فرهنگ خاورمیانه باستان را به اروپا انتقال دادند و از طریق آن‌ها، یونانیان برای نخستین بار با خاور نزدیک تماس یافتند. در این دوره که یونانیان هنوز عملاً فاقد تجارت دریایی بودند، فنیقیان محصولات خاورمیانه را به یونان و سایر مناطق غرب صادر می‌کردند.

نفوذ فنیقیان به صورت‌های مختلف از طریق مدیترانه گسترش یافت، یعنی به شکل مهاجرنشین‌هایی که فنیقیان در آفریقای شمالی، جزیره سیسیل و جنوب اسپانیا در سده دهم ق. م تأسیس کردند. این مهاجرنشین‌ها، که بسیاری از آن‌ها در واقع به عنوان پایگاه‌های بازرگانی تأسیس شده بودند، رشد کردند و به شهرهای مستقل تبدیل شدند. مشهورترین مهاجرنشین فنیقی شهر کارتاژ در شمال آفریقاست که مهاجران شهر صور در حدود سال ۸۰۰ ق. م آن را تأسیس کردند (تاریخ سنّتی، ۸۱۴-۸۱۳ ق. م است). کارتاژ بعدها به قدرت مستقل بزرگی تبدیل شد (نک. صص ۲۳۲ و ۲۶۶).

بی‌گمان، مهم‌ترین سهم فنیقیان در تمدن، ابداع خط الفبایی است. الفبای فنیقی با سایر سیستم‌هایی که تاکنون معمول بود فرق می‌کرد و به جای یک نشانه برای هر هجا، فقط از نشانه‌هایی برای حروف صامت تشکیل شده بود. این خط با ۲۲ نشانه به جای بیش از ۶۰۰ نشانهٔ خط میخی، طبعاً آسان‌تر بود و همگان می‌توانستند به آن دسترسی یابند و از آن بهره گیرند. در بین‌النهرین و مصر، هنر نوشتن فقط خاص گروه کوچکی از کاتبان آموزش‌دیدهٔ ویژه بود. تفاوت بارز دیگر این خط با خط میخی امکان نگارش آن بر روی کاغذ پاپیروس یا چرم بود. اما متأسفانه این دو ماده بسیار فاسد شدنی و فرسودنی‌اند و از این رو مدارک بسیار اندکی از تاریخ فنیقیه محفوظ مانده است. از قدیمی‌ترین متون مکتوب مردمانی که برای نخستین بار خط فنیقی را پذیرفتند، یعنی آرامیان و اسرائیلیان، چیزی باقی نمانده است.

اسرائیل

علت این‌که در باره اسرائیلیان اطلاعات خوبی داریم، آن است که آن‌ها به طور پیوسته از روی نوشته‌های قدیمی‌تر خود برای نسل‌های آینده نسخه‌برداری می‌کردند. این نوشته‌ها که مجموعه‌ای از اشعار، تاریخ، قوانین و ادبیات کلیمانه است، محتویات کتاب‌های عهد عتیق (شالوده مذهب یهود) و عهد جدید (شالوده مسیحیت) را تشکیل می‌دهد (نک، ص، ۳۸۳). این دو کتاب که مجموعاً *کتاب مقدس* را تشکیل داده‌اند به این دلیل محفوظ مانده‌اند که این دو مذهب، برخلاف سایر مذاهب خاورمیانهٔ باستان، هرگز مهجور و نابود نشدند. مشکل بزرگ مورخان آن است که این متون تا زمان متأخرتر، یعنی هنگام مهاجرت یهودیان از بابل در حدود سال ۵۵۰ ق. م (نک. ص، ۷۸) به شکلی نوشته نشده بودند که باقی بمانند. افزون بر این، آرایه‌های مربوط به پیام درونی آن‌ها بسیار است: قوم اسرائیل باید تنها خدای خود، یهوه، را بپرستد و خدایان دیگر را پرستش نکند؛ فقط در این صورت خداوند به قوم خود که با آن‌ها پیمان بسته است برکت خواهد داد. در جهان آن روز که همه اقوام عادت داشتند خدایان متعددی را پرستش کنند، ارائهٔ این پیام کار آسانی نبود.[1]

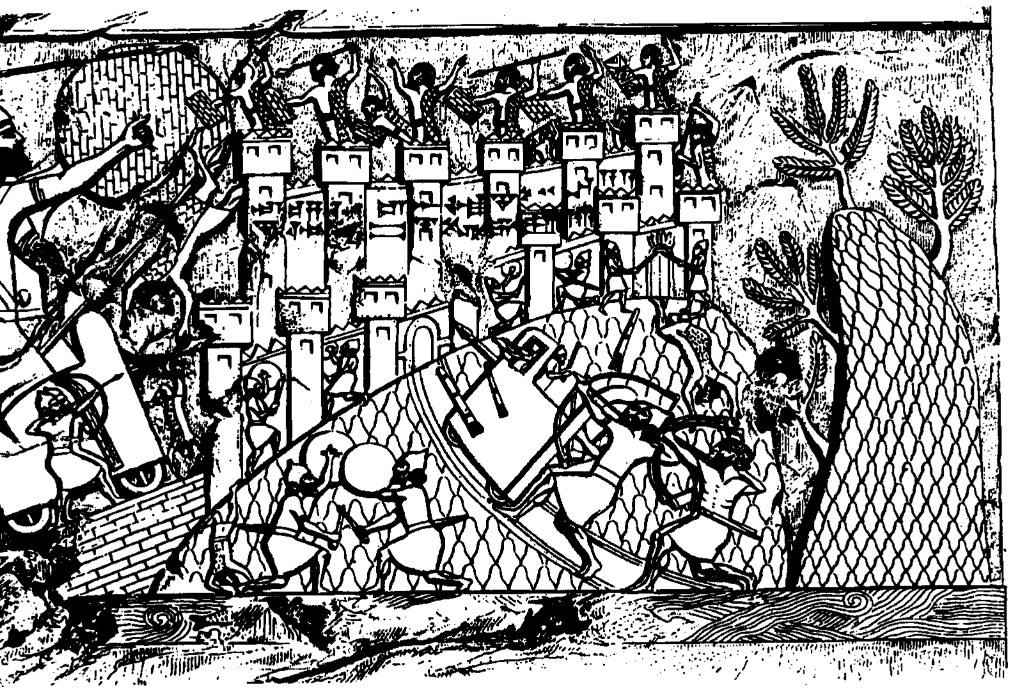
بازسازی تاریخ اولیهٔ اسرائیل به ویژه برای ما دشوار است. اسرائیلیان ادعا می‌کنند که از فرزندان حضرت ابراهیم هستند که بین‌النهرین را ترک گفت تا در کنعان (فلسطین) سامان گیرد. او در آن‌جا به صورت گله‌داری کوچرو می‌زیست. قحطی باعث شد که نوه ابراهیم، یعقوب، و دوازده پسر او به مصر مهاجرت کنند. در مصر بر تعداد اسرائیلیان افزوده شد. با این حال فرعون آن‌ها را مجبور کرد برایش کار کنند. آن‌ها ناچار شدند در ساختن دو شهر در دلتا، یعنی فیتوم[2] و رَعَمسس[3] کمک کنند. بنابر محتویات «سِفر خروج» در عهد عتیق، اسرائیلیان به هدایت موسیٰ از مصر گریختند و پس از سفری طولانی از طریق کویر به فلسطین رسیدند؛ در آن‌جا شهرها را تسخیر کردند و سپس اقامت گزیدند. علمای الهیات و مورخان مشتاقانه کوشیده‌اند که ذکری از این رویدادها در منابع دیگر بیابند، اما آنچه موفق به یافتن آن شده‌اند این است که رامسس دوم، فیتوم، و رَعَمسس را ساخته است و این‌که جانشین وی هنگام حمله به فلسطین با «اهالی اسرائیل» برخورد کرده است. تحقیقات باستان‌شناسی نیز در مهیا کردن مدرکی مبنی بر هجومی انبوه و واحد به فلسطین ناکام مانده

---

۱. این امر در مورد ایرانیان صادق نیست و آن‌ها در آن زمان و قبل از آن اهورامزدا را می‌پرستیدند. ـ م.

2. Pitom

3. Raamses



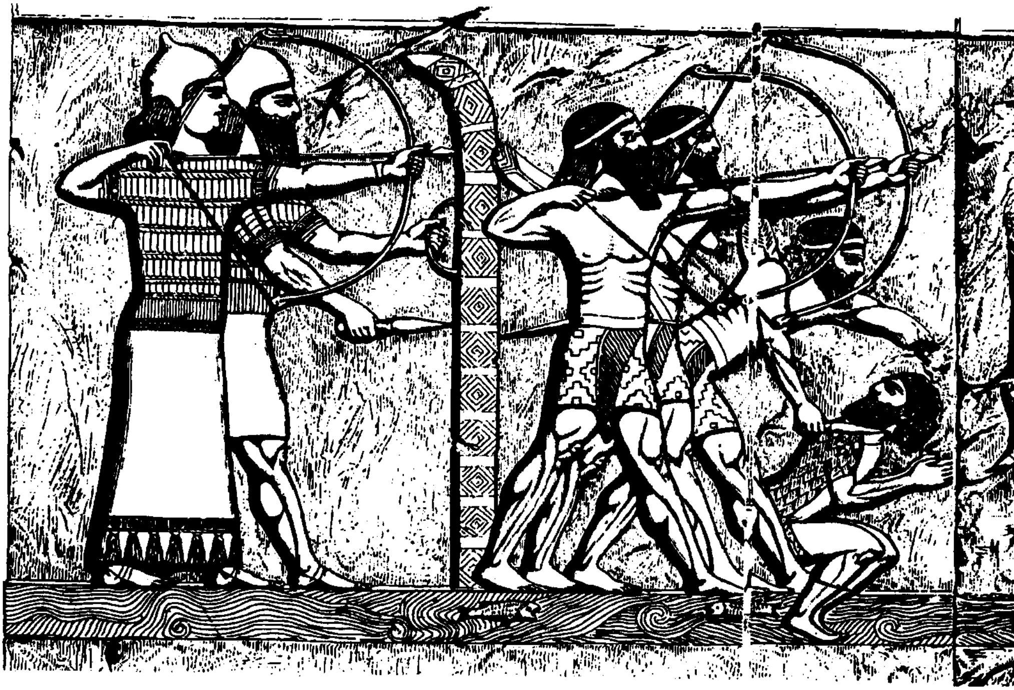
شکل ۱.۴ سپاه آشور در حال حمله به یک شهر

یادداشت: به تنوع نیروهای آشور توجه کنید: کمانداران، نیزه‌اندازان، شمشیرزنان و ابزارهای محاصره در تصویر پیداست. در یکی از ابزارهای محاصره، شخصی مشغول خواندن متنی است که احتمالاً به زبان آرامی است،

است. دانشمندان سال‌های دراز به نظریه‌پردازی در مورد این مسئله پرداخته‌اند که چگونه مردم اسرائیل به درون دولت ـ شهرهای کنعان نفوذ کرده‌اند و موفق به تصرف شهرهای آن شده‌اند. یکی از احتمالات به این قرار است که این نفوذ به صورت تدریجی و مشابه با استقرار عموریان در بابل و هیکسوس‌ها در مصر صورت گرفته است. در هر صورت اسرائیلیان با آینده‌ای خطرناک روبرو شدند که ناگزیرشان کرد با شهرهای کنعان و سایر ساکنان به مبارزه بپردازند. به خصوص با فلسطینیان که سلاح‌های آهنی داشته‌اند و حریفان سرسختی بوده‌اند، آن هم در حالی که اسرائیلیان هنوز با سلاح‌های مفرغی می‌جنگیده‌اند. اسرائیلیان به صورت جماعات سازمان نیافته و پراکنده در سراسر فلسطین می‌زیسته‌اند. در زمان‌های جنگ احتمالاً گاهی تحت رهبری «داوران»[1] قرار می‌گرفته‌اند. نبردهای سخت و

---

۱. نک. کتابی به همین نام در عهد عتیق.



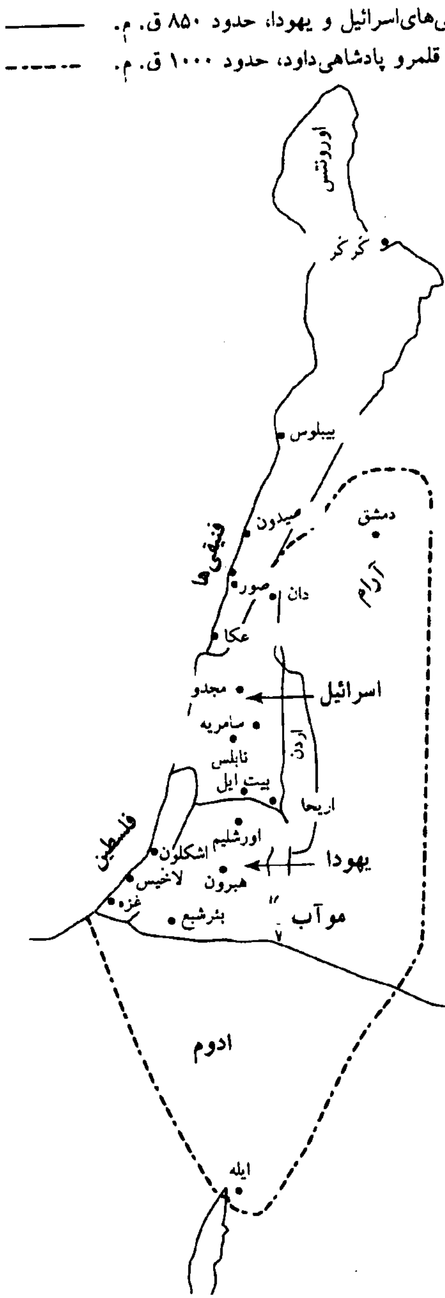
چون به جای لوحه گلی قطعه‌ای پاپیروس یا چرم در دست دارد. او احتمالاً متنی تبلیغاتی یا شرایط تسلیم را قرائت می‌کند.

بی‌امان، به‌ویژهٔ با فلسطینیان، اسرائیلیان را به فکر انداخت که برای خود شاهی اختیار کنند. نخستین شاه آن‌ها شائول[1] بود. او نتوانست سلسله‌ای ایجاد کند چراکه پس از مرگش، داود که هم در زمان فلسطینیان و هم تحت حکومت شائول خدمت کرده بود، خانواده شائول را از قدرت به زیر کشید و خود بر تخت نشست (حدود ۱۰۰۰ ق. م). داود اورشلیم را برای اسرائیلیان فتح کرد، این شهر را پایتخت پادشاهی خود قرار داد و اسرائیل را به دولت نیرومندی تبدیل کرد (نقشه ۱.۴)، علت کامیابی‌های وی این بود که در آن زمان قدرت بزرگی در خاورمیانه برای مقابله با نیروی اسرائیل وجود نداشت.

سلیمان پسر داود جانشین وی شد و معبدی برای خدای اسرائیل در اورشلیم بنا کرد.

دوره نیکبختی و رفاه اسرائیل طولانی نبود. حتی پیش از سلطنت شاه سلیمان، قلمرو

1. Saul



نقشه ۴.۱ پادشاهی‌های اسرائیل و یهودا، حدود سال ۸۵۰ ق. م، پادشاهی داود حدود ۱۰۰۰ ق. م

پادشاهی او دستخوش تزلزل شده بود. پس از مرگ وی قلمروش به دو بخش تقسیم شد چرا که هنوز آن قدر قدرتمند نبود که وحدت خود را حفظ کند. تا مدت مدیدی تضادهایی میان شمال و جنوب کشور برقرار بود. افزون بر این، بسیاری از اسرائیلیان هنوز آمادگی پرداختن هزینه‌های پادشاهی سازمان یافته‌ای را نداشتند. پسر سلیمان فقط رهبری نیمهٔ جنوبی کشور را در دست داشت که به قلمرو پادشاهی یهودا تبدیل شد. در پایتخت این قلمرو، اورشلیم، فرزندان داود قرن‌ها حکومت کردند.

نیمه شمالی این سرزمین شاه جداگانه‌ای برگزید و قلمرو پادشاهی دیگری به نام اسرائیل تأسیس کرد. حکومت اسرائیل از ثبات کم‌تری برخوردار بود. سلسله‌های متفاوتی از پس یکدیگر می‌آمدند و شاهان به سرعت جای یکدیگر را می‌گرفتند. این پادشاهی منازعات مرزی بسیاری نیز با آرام (دمشق) داشت. در قرن نهم، پایتخت جدیدی به نام سامریه[1] برای آن درنظر گرفته شد.

پس از سلطنت شاه سلیمان، اسرائیل و یهودا از نظر سیاسی به دولت‌های کم‌اهمیتی تبدیل شدند. این هر دو قلمرو پادشاهی، به دولت‌های دست‌نشانده و تابع قدرت جدیدی که در سرزمین‌های شرقی مدیترانه ظهور کرده بود (آشور) تبدیل شدند.

امپراتوری‌های سواحل شرقی مدیترانه (۷۵۰ ق.م ـ ۷۰۰ میلادی)

امپراتوری آشور جدید

آشور در دوران دشوار پس از ۱۲۰۰ ق. م با درایت رهبرانش حفظ شد. امپراتوری کماکان یک شاه داشت و لشکریان با کارایی فزاینده در نبردهایی علیه آرامیان سازمان یافتند و مشارکت کردند. ابداعات و نوآوری‌های نظامی (استفاده از سواره‌نظام و بهبود تاکتیک‌های محاصره) ارتش را چندان نیرومند کرده بود که بتواند به مناطق دوردست و حتی سواحل مدیترانه، یورش برد. این امر کمی پیش از آن‌که آشوریان موفق به تسلط بر مناطق وسیعی شوند، روی داد.

نخستین کسی که به این کار توفیق یافت تیگلات پیلصر سوم[2] (۷۴۵-۷۲۷ ق. م) بود. سلطنت او آغاز امپراتوری آشوری جدید تلقی می‌شود. شاهان آشور وفاداری فرمانروایان

1. Samaria 2. Tiglath - Pilser III

زیردست و دست‌نشانده را بیش از پیش تأمین کردند و دولت‌های دست‌نشانده را به ایالت‌هایی تبدیل کردند که تحت فرماندهی فرمانروایان آشوری قرار می‌گرفت (نک. صص ۱۰۸ و ۱۱۰). یکی از این موارد سامریه، پایتخت اسرائیل، است که سارگون دوم[1] پس از فتح آن توسط سلف خویش در سال ۷۲۲ ق. م آن دیار را تحت فرمانروایی یک والی آشوری قرار داد. یکی از عادات آشوریان پس از تسخیر هر شهر تبعید ساکنان و جانشین کردن خارجیان بود. این اتفاق در سامریه نیز پیش آمد. یهودا مقام خود را به عنوان یک دولت دست‌نشانده حفظ کرد.

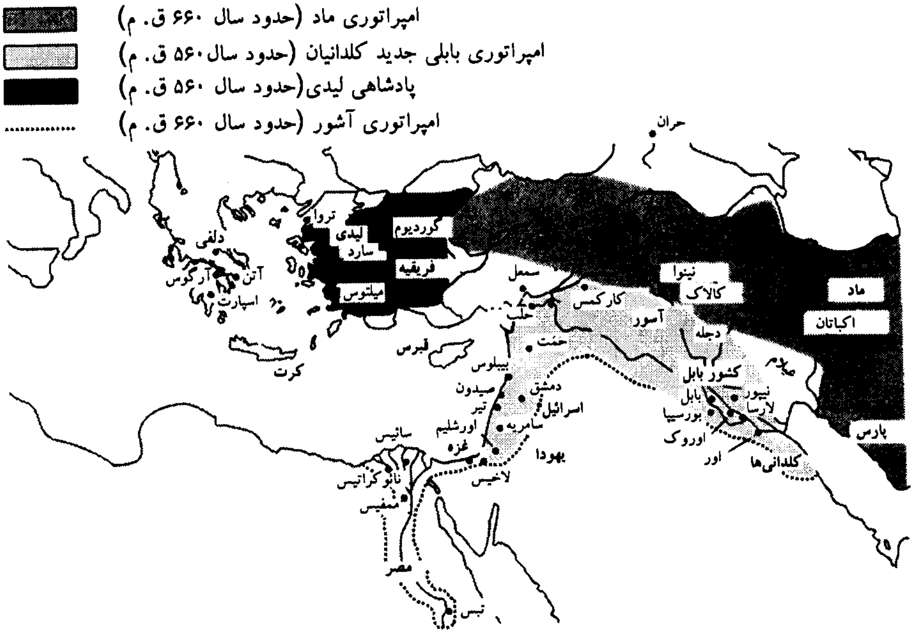
آشوریان به خاطر سیاست تبعید خود شهرت دارند. آن‌ها بارها به عنوان تنبیه قسمت اعظم جمعیت شورشی را تبعید کردند. بسیاری از مردمی که از سرزمین خود تبعید می‌شدند به ساختن یا توسعه پایتخت‌های امپراتوری آشور وادار می‌شدند، چرا که آشور با جمعیتی که به طور پیوسته بر آن اضافه می‌شد، همواره نیاز زیادی به نیروی انسانی متخصص داشت. سایر تبعیدیان می‌بایست به ارتش ثابت آشور بپیوندند، ارتشی که شاهان آشور در پایان قرن هشتم ق. م تشکیل داده بودند. تعداد بسیار زیادی از اهالی، که گفته می‌شود به صدها هزار نفر می‌رسیدند، از سوی تیگلات پیلصر سوم و جانشینان بلافصل او تبعید شدند. انبوه خارجیان، که بسیاری از آن‌ها به زبان آرامی سخن می‌گفتند، دائماً به آشور تبعید می‌شدند و این باعث شد که سرزمین اصلی آشور خصلت آشوری خود را از دست بدهد. زبان بابلی ـ آشوری رفته‌رفته جای خود را به زبان آرامی داد که این امتیاز را داشت که به خط بسیار ساده‌تری، یعنی خط الفبایی، نوشته می‌شد.

بابل استقلال خود را نیز از دست داد. آشوریان همیشه کمابیش به سنت‌های بابل اهمیت می‌دادند و خود را به عنوان حامیان فرهنگ بابل در مقابل کلدانیان خشن و بی‌فرهنگ که از منطقه خود در طول خلیج‌فارس بابلیان را به ستوه می‌آوردند، بالاتر می‌دانستند. با این حال وقتی یک شاه کلدانی تاج و تخت بابل را غصب کرد، تیگلات پیلصر دخالت کرد و بابل را ضمیمه قلمرو خود ساخت (۷۲۹ ق. م). او به جای این‌که بابل را به دولتی دست‌نشانده یا ایالت کاهش دهد، آیین‌های بابلی را انجام داد و خود را شاه بابل نامید. احترام آشوریان به فرهنگ بابلیان به خاطر پیوندهایی نظیر زبان، خط، مذهب، ادبیات و روابط تجاری بود؛ این

1. Sargon II

پیوندها طی قرن‌ها دو قوم را متحد کرده بودند. آشور بانیپال[1] (۶۶۹-۶۲۷ ق. م) آخرین شاه بزرگ آشور، به مقامات خود دستور داد که به جستجوی متون کهن بابلی بپردازند. متون کهن به نینوا -پایتخت- آورده و در آن‌جا نسخه‌برداری و بایگانی شد. در همین شهر بود که روایت مشهور حماسه گیلگمش شکل گرفت. شاهان دیگر آشور به اندازه آشور بانیپال برای فرهنگ بابلی احترام قائل نبودند. آشوریان، پس از طی یک دوره روابط ضعیف با بابلیان، که احساس می‌کردند، آن‌ها دیگر قادر به حفظ امتیازات بخشیده شده نیستند، بابل را با خاک یکسان کردند.

امپراتوری آشور در حداکثر گسترشی که یافت، مصر را نیز ضمیمه خود کرد (۶۷۱-۶۵۵ ق. م)؛ این کار هنگامی روی داد که مصریان به تشویق فلسطینیان پرداختند تا هنگام سلطنت سلسله «نوبیه» در مصر علیه آشوریان شورش کنند.



نقشه ۲.۴ خاورمیانه در سده‌های هفتم و هشتم ق. م.

1. Ashurbanipal

آشوریان نتوانستند، مصر را در حد یک ایالت کاهش دهند اما موفق شدند بسیاری از والیان یا فرمانداران ایالتی مصر را به فرمانداران دست‌نشانده آشور تبدیل کنند. یکی از این فرمانداران پسامتیک یکم[1] (۶۴۴-۶۱۰ ق. م) بود که در حدود سال ۶۵۸ ق. م از یوغ آشور رها شد. این امر مقدمه‌ای شد برای احیای نفوذ مصر که تا یک قرن به درازا کشید. سلسله جدید مصر بر اساس نام پایتخت جدید آن (سائیس)[2]، سلسله سائیت[3] (سلسله ۲۶؛ ۶۶۴-۵۲۵ ق. م) نامیده شده است. شاهان سائیت در راستای تلاش برای احیای فرهنگ کهن مصر، سنت‌های پیشین پادشاهی کهن را سرمشق قرار دادند. بنابراین، این دوره را «نوزایی سائیت» نیز می‌نامند. در این دوره همچنین تماس‌های مصر و یونان بسیار بیش‌تر شد. مزدوران یونانی در ارتش مصر خدمت می‌کردند و پسامتیک به یونانیان اجازه داد یک پایگاه بازرگانی در نائوکراتیس[4] ایجاد کنند (نک. ص ۱۲۳).

از دست رفتن مصر پیش‌درآمد سقوط آشور بود. پادشاهان آشور به تدریج تسلط خود را بر دولت‌های دست‌نشانده در فلسطین، از جمله یهودا، از دست دادند. پس از مرگ آشور بانیپال (۶۲۷ ق. م) وضع به راستی رو به وخامت نهاد. ثبات امپراتوری آشور تا حد بسیار زیادی به لیاقت شاه بستگی داشت. تغییرات متعدد و پیاپی قدرت پس از مرگ آشور بانیپال به ایجاد آشوب و بروز شورش‌ها انجامید. ضربه نهایی حاصل ترکیب عوامل گوناگونی بود: در داخل آشور سه مدعی سلطنت سر برداشته بودند و با هم بر سر جانشینی نزاع می‌کردند؛ در بابل آشوب و شورش برپا شد و تهدیدی جدی از خارج بروز کرد و آن قدرت پادشاهی ماد در شرق بود. پادشاه جدید بابل به قدرت ماد پیوست و با هم آشور را سرنگون کردند. بین سال‌های ۶۱۴ - ۶۰۹ ق. م آنان پایتخت‌های آشور را تصرف و به کلی ویران کردند. آن گاه بر ویرانه‌های این سرزمین شالوده‌های دو امپراتوری جدید ریخته شد: یکی امپراتوری مادها در شرق دجله به پایتختی اکباتان [همدان] و دیگری امپراتوری بابل جدید به پایتختی بابل در غرب (نک. نقشه ۲.۴). مصر موقتاً فلسطین را اشغال کرد تا کمی بعد آن را تسلیم بابل کند.

امپراتوری بابل جدید

امپراتوری بابل جدید را غالباً «امپراتوری کلدانی» نامیده‌اند. با این حال این اصطلاح که قبلاً

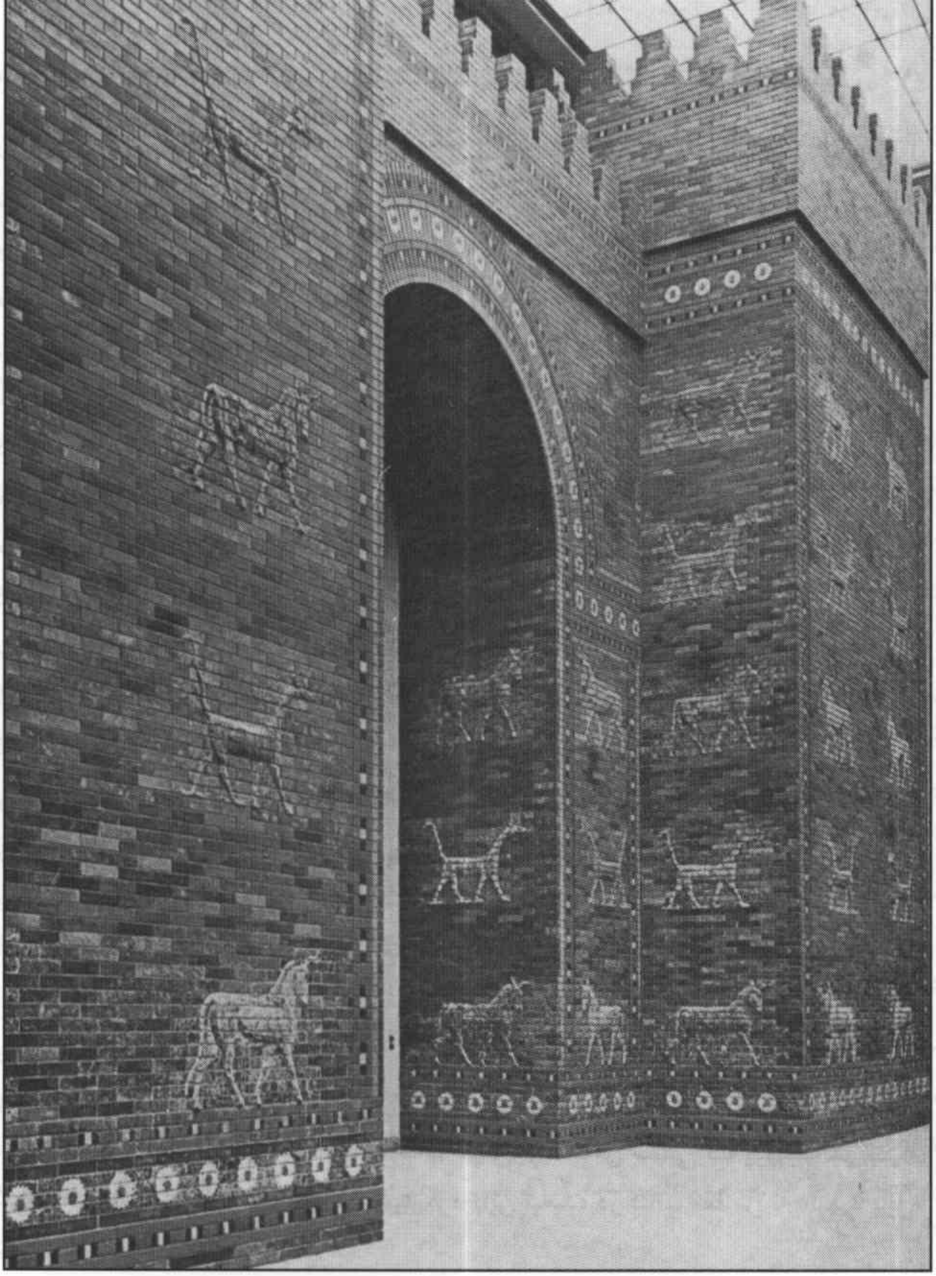
1. Psamtik I
2. Sais
3. Saite
4. Naukratis

در عهد باستان استفاده می‌شد، گمراه‌کننده است. کشور بابل به‌عنوان پیامد و محصول مهاجرت‌ها و تبعیدها در هزارهٔ اول ق. م محل سکونت مردمان و اقوام متفاوتی بود. در کنار جمعیت اصلی، قبایل متعدد آرامی و کلدانی در آن ساکن بودند که به ویژه در بخش جنوبی امپراتوری، در ناحیهٔ باتلاقی خلیج فارس، جایی که اکنون شیعیان زندگی می‌کنند، اقامت داشتند. میان بابلی‌ها و کلدانی‌ها تفاوت‌های زیادی وجود نداشت. کلدانی‌ها بسیار تحت تأثیر سنت‌های بابلی بودند. آن‌ها سبک زندگی کوچنده خود را با معیشت یکجانشینی عوض کرده بودند، خدایان بابلی را می‌پرستیدند و نام‌های بابلی اختیار می‌کردند. در امپراتوری بابل جدید، کتیبه‌های رسمی، متون مذهبی، نامه‌ها و قراردادها به خط میخی نوشته می‌شد. اصطلاحات «کلدانی» و «بابلی» رفته‌رفته و به نحوی فزاینده، به خصوص در نظر خارجیان که آن دو را یکی می‌پنداشتند، معنای واحدی به خود می‌گرفت. سلسله فرمانروا غالباً در منابع یهودی، یونانی و رومی «کلدانی» نامیده شده است، حال آن‌که در متون میخی آن روزگار بابلی هرگز چنین نبوده است. یهودیان، یونانیان و رومیان اصطلاح «کلدانی» را برای اشاره به کاهنان، پیشگویان و طالع‌بینان بابلی به کار برده‌اند چنان که گویی این اصطلاح برای نامیدن برخی تخصص‌ها بوده است. با این همه، یک روند جانشینی تدریجی زبان آرامی (که رابطه نزدیکی با زبان کلدانی داشت) به جای بابلی در زبان گفتاری و نوشتاری جاری بود. پیگیری این فرایند، که در عصر آشوریان آغاز شده بود، دشوار است زیرا بیش‌تر متون آرامی بر پاپیروس یا پوست نوشته می‌شدند و تعداد بسیار اندکی از آن‌ها باقی مانده است.

امپراتوری بابل جدید عملاً توسط نبوکدنصر دوم[1] (۶۰۵-۵۶۲ ق. م) تأسیس شد که او نیز سوریه و فلسطین را تسخیر کرد. این شاه، که نام او از کتاب *عهد عتیق* برای ما آشناست، یهودا را به دولتی دست‌نشانده تبدیل کرد. سپس وقتی شاه یهودا علیه او شورید، نبوکدنصر قلمرو پادشاهی یهودا را به ایالت تقلیل داد. سپس بر اساس سنّتی که پیشینیانش بنیان گذاشته بودند مردم آن‌جا را به بابل تبعید کرد (این تبعید، در *کتاب مقدس* به «تبعید بابل» شهرت دارد، ۵۸۶ ق. م).

این دوره در تاریخ یهودیان اهمیت فراوانی دارد. آن‌ها اجازه یافتند که در بابل خانواده‌های خود را نگاه دارند و در غالب اجتماعات خاص خود زندگی کنند. در این دوره بود که آن‌ها به نوشتن بخش اعظم سنّت‌های خود پرداختند. یهودیان با حفظ مذهب خویش در واقع هویت خود را حفظ کردند.

---
1. Nebuchadnezzar II



شکل ۲.۴ دروازه ایشتار[1] بابل که توسط نبوکدنصر دوم (۶۰۵-۵۶۲ ق. م) ساخته شده و در موزه پرگاموم برلین بازسازی شده است.

یادداشت: دروازه و دیوارهای جنبی ورودی از آجر با لعاب آبی ساخته شده‌اند. مردوک، خدای بابل، از طریق این دروازه وارد خانه «سال جدید» می‌شد که در روز جشن سال نو در خارج شهر قرار داشت (نک. ص ۸۸).
موزه اشتاتلیک، برلین

1. Ishtar

آخرین شاه بابل، نبونیدوس یا نبونید[1]، شخصیتی جذاب بود. او با شور فراوان خدای ماه، سین[2]، را می‌پرستید و از پرستش مردوک[3] خدای بلندمرتبه بابل امتناع می‌کرد. او تخت پادشاهی را ترک گفت تا در صحرای عربستان زندگی کند و پادشاهی را به پسرش بلشازار[4] سپرد. رفتار او باعث نارضایتی شدیدی در بابل شد و کشور را به طعمه‌ای آسان برای قدرت نوینی که به تازگی در شرق سر برافراشته بود، یعنی پارسیان، تبدیل کرد.

امپراتوری هخامنشی

امپراتوری هخامنشی ادامه و صورت تکامل‌یافته امپراتوری ماد است. مادها و پارسیان در قرن نهم ق. م در فلات ایران می‌زیستند. آن‌ها به زبان‌های «آریایی» که ارتباط نزدیکی با هم داشت و متعلق به خانواده زبان‌های هند و اروپایی بود، سخن می‌گفتند. در قرن ششم مادها حوزه فتوحات خود را از ایران به آسیای صغیر گسترش دادند (نک. نقشه ۲.۴). ما در باره چگونگی سازمان امپراتوری آن‌ها اطلاعات اندکی داریم ولی باور عمومی بر آن است که ایشان قدرت اداری متمرکزی نداشتند. در حدود سال ۵۶۰ ق. م کوروش پارسی که از فرمانروایان دست نشانده امپراتوری ماد بود، پایتخت ماد به نام اکباتان [همدان یا هگمتانه] را تسخیر کرد و بر سراسر امپراتوری ماد تسلط یافت. این امپراتوری از آن تاریخ «امپراتوری هخامنشی» خوانده می‌شود، اما از آن‌جا که مادها نیز کماکان نقش مهمی در این امپراتوری داشتند گاه این امپراتوری را «شاهنشاهی ماد و پارس» می‌نامند. یهودیان و یونانیان زمانی که منظورشان اشاره به پارسیان بوده است اغلب از کلمه «مادها» استفاده کرده‌اند.

کوروش امپراتوری وسیعی تأسیس کرد. او با شکست دادن لیدی[5] به پایتختی سارد[6] در غرب آسیای صغیر موفق به نخستین فتح خود شده بود. یونانیان به ویژه با لیدی تماس و آشنایی زیادی داشتند، پادشاهی لیدی شهرهای یونانیان را واقع در ساحل غربی آسیای صغیر در قرن ششم ضمیمه خود کرده بود. ثروت افسانه‌ای کروزوس[7] پادشاه لیدی در نبرد او علیه کوروش فایده چندانی نبخشید (۵۴۷ ق. م). سپس کوروش متوجه بابل شد. بابلیان که از شاهان خود نبونید و بلشازار دل‌خوشی نداشتند امیدوار بودند که کوروش بتواند پادشاه بهتری برای آنان باشد، از این رو در برابر لشکرکشی او مقاومت چندانی نکردند و

1. Nabonidus
2. Sin
3. Marduk
4. Belshazzar
5. Lydia
6. Sardis
7. Croesus

کوروش کشور بابل را در سال ۵۳۹ ق. م تسخیر کرد. همان گونه که بابلیان امیدوار بودند، کوروش نشان داد که برای بابل و سنّت‌های آن احترام قائل است. او پرستش مردوک را دوباره روا داشت. از این لحاظ کوروش همانند اکثر شاهان گذشته آشور رفتار کرد که باعث محبوبیتش در بابل شد. همچنین یهودیان که هنوز به حالت تبعید در بابل می‌زیستند، او را بسیار تکریم می‌کردند و اعتقاد داشتند که فرستاده خداوند است. کوروش پس از فتح بابل به یهودیان اجازه داد تا دوباره به یهودا بازگردند و معبد خود را در اورشلیم بازسازی کنند. بسیاری از یهودیان از این فرصت به خوبی سود جستند و یک دولت مذهبی کمابیش مستقل به فرمانروایی کاهنان بزرگ و فرمانداری که معمولاً یهودی بود، اما از سوی پارسیان منصوب می‌شد، تأسیس کردند. یهودیانی نیز در بابل ماندند و همچنان آداب مذهبی خود را حفظ کردند. این جماعت در قرن بیستم نیز وجود دارند.

رفتار کوروش نسبت به بابلیان و یهودیان شهرت نیکی برایش به ارمغان آورد. وی به عنوان پادشاهی نرم‌خو و مداراگر شهرت یافت؛ کوروش هنوز هم از چنین آوازه‌ای برخوردار است؛ با این حال، اگر با نگاه وسیع‌تری بنگریم، در واقع رفتار او تفاوت زیادی با سایر فرمانروایان خاورمیانه باستان نداشته است. او نیز مانند ایشان رفتار خود را بر حسب اوضاع و احوال سازگار می‌کرد و با شماری از مردمان اتباع خود با اعتدال و بخشش و با برخی دیگر با سخت‌گیری رفتار می‌کرد. کوروش در آخرین لشکرکشی خود به سواحل رودخانه سند در شرق ایران در نبردی به قتل رسید. کمبوجیه، پسر او، مصر را ضمیمه شاهنشاهی ایران کرد (۵۲۵ ق. م) و به فرمانروایی سلسله سائیت پایان داد (نک. ص ۷۸).

داریوش یکم (۵۲۰-۴۸۵ ق. م) سازمان‌دهنده بزرگ امپراتوری بود. پیش از جلوس او بر تخت شاهی، امپراتوری از تعدادی ایالات بزرگ یا «ساتراپی» تشکیل می‌شد. یکی از این ساتراپی‌ها، امپراتوری سابق بابل بود (نک. نقشه ۲.۴). داریوش امپراتوری خود را سازمان مجددی داد و حدود بیست ساتراپی کوچک‌تر ایجاد کرد. هر ساتراپی ناچار بود خراج ثابتی بپردازد. ساتراپی‌ها تحت حکومت فرمانداران یا «ساتراپ‌ها» قرار داشتند. در دوره‌های ضعف حکومت مرکزی، بعضی ساتراپ‌ها به کسب قدرت بیش‌تری اقدام و خود را نیمه مستقل می‌کردند. شاهان می‌کوشیدند فعالیت‌های ساتراپ‌های خود را از طریق خبرچینان مخفی، که به آن‌ها «چشم و گوش شاه» می‌گفتند، تحت مراقبت درآورند. فرماندهی نیروی نظامی هر ساتراپی نیز اصولاً تحت فرمان شاه و مستقیماً در برابر او مسئول بود.



نقشه ۳.۴ امپراتوری هخامنشی، سال‌های ۵۳۹ - ۳۳۱ ق. م

در زمان خشایارشا (۴۸۵-۴۶۴ ق. م) جانشین داریوش، شورشی در بابل رخ داد؛ در بابل، شاهان بابلی برای مدتی بر سریر قدرت باقی مانده بودند. بابل در جریان سرکوب شورش تا حدی خسارت دید ولی معابد آن به فعالیت خود ادامه دادند.

بار دیگر به داریوش و خشایارشا در قسمت تاریخ یونان برخواهیم خورد و در باره تلاش ناکام آن‌ها در شکست یونان بحث خواهیم کرد. در قرن چهارم ق. م، ایرانیان این بار با سیاست «تفرقه‌اندازی و حکومت‌گری» به کوشش تازه‌ای برای تضعیف قدرت یونان دست زدند. در این قرن بسیاری از یونانیان به ایران رفتند؛ اکثر آن‌ها قصد داشتند در ارتش ایران به عنوان مزدور خدمت کنند.

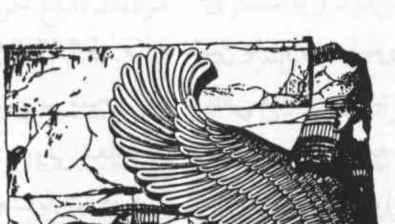
شاهنشاهی ایران اساساً ادامه امپراتوری‌های سابق بین‌النهرین محسوب می‌شود. سازمان اداری ـ هنر و فرهنگ نیز ـ تا حد زیادی حاوی سنت‌های بین‌النهرین بود. با وجود این، هنر ایرانی از تمدن‌های سایر اقوام و ملل تابعه خود تأثیر پذیرفته و عناصری از فرهنگ یونانی اخذ کرده است. شاهان ایران، نظیر پیشینیان خود، به آداب و آیین‌های دینی اقوام



شکل ۳.۴ *(الف)* گاو بالدار با سر انسان، کاخ سارگون دوم در دور شاروکین حدود سال ۷۰۷ ق. م

یادداشت: این گاوهای غول‌آسا را در مدخل کاخ‌های آشوری قرار می‌دادند. این موجودات الهی کاخ را از ورود نیروهای شیطانی محافظت می‌کردند.

موزه بریتانیا، لندن



شکل ۳.۴ (ب) گاو بالدار با سر انسان، کاخ خشایارشا در تخت جمشید

یادداشت: نمونه روشنی از تقلید ایرانیان از هنر آشوری.

زیردست احترام می‌گذاشتند. با این حال ایرانیان از بعضی لحاظ وابسته به آیین‌ها و سنت‌های خاص خود بودند. پارس مرکز قدرت آن‌ها محسوب می‌شد؛ در آن‌جا بود که

پایتخت جدید خود پرسپولیس یا تخت‌جمشید را ساختند. آن‌ها همچنین به پرستش ایزدان ایرانی خویش ادامه دادند. زرتشت پیامبر ایرانی نفوذ عمیقی در آن کشور داشت (در فصل مربوط به مذاهب خاورمیانه در باره او صحبت خواهیم کرد)، اما از این‌که همهٔ شاهان ایران از پیروان زرتشت بوده‌اند یا خیر اطلاعی نداریم. فرمانروایان هخامنشی برای مدت دو قرن بر سراسر خاورمیانه باستان حکومت کردند. با این همه، حدود سال ۳۳۰ ق. م قدرت جدیدی، این بار از غرب، وارد صحنه سیاسی سواحل شرقی مدیترانه و مصر شد و آن سپاه مقدونی به رهبری اسکندر بزرگ بود.

پادشاهی‌های هلنیستی

تسخیر شاهنشاهی ایران از جانب اسکندر، خاورمیانهٔ باستان را برای نخستین بار در تاریخ زیر سلطه یک قوم بیگانه از جهاتی متفاوت با تمدنی پیشرفته درآورد. پس از مرگ اسکندر امپراتوری او به پادشاهی‌های کوچک‌تری تقسیم شد که تحت فرمانروایی سلسله‌هایی قرار گرفت که سرداران او تأسیس کرده بودند. بخش اعظم سواحل شرقی مدیترانه تحت سلطه «سلوکیان» درآمد. مصر تحت فرمانروایی «بطلموسیان» قرار گرفت. ناحیهٔ شامل جنوب سوریه و فلسطین (از جمله یهودا) منطقه مورد مشاجره میان سلوکیان و بطلموسیان بود (نک. نقشه ۲.۱۱ در صفحه ۲۰۹).

در باره این پادشاهی‌ها پس از مطالعه تاریخ یونان در زمان سلطنت اسکندر که از آن زمان به بعد تاریخ یونان و خاورمیانه پیوند جدایی‌ناپذیری پیدا می‌کنند، صحبت خواهیم کرد. با این حال، دو نکته را باید متذکر شد: نخست این‌که، پادشاهی‌هایی که پس از اسکندر شکل گرفتند به معنای سازمانی کلمه بسیار شبیه پادشاهی‌های پیشین خود بودند و دوم این‌که، به‌رغم این واقعیت که فرمانروایان جدید همانند فاتحان بیگانه قبل از خود، سنّت‌های فرهنگی سواحل شرقی مدیترانه و مصر را رعایت نکردند، ولی تمدن‌های این نواحی به حیات خود تحت سلطه یونانی ـ مقدونی ادامه دادند.

امپراتوری پارت

تمدن‌های سواحل شرقی مدیترانه و مصر در واقع پادشاهی‌های هلنیستی را پشت سر گذاشت و به پایان رسانید. در سال ۱۲۹ ق. م پس از مبارزه‌ای طولانی، بین‌النهرین به دست پارتیان ایرانی افتاد. امپراتوری پارت تا سال ۲۲۶ میلادی ادامه یافت.

امپراتوری ساسانی

امپراتوری بعدی ایران که بین‌النهرین را ضمیمه خود کرد، امپراتوری ساسانیان است. هم امپراتوری پارتی و هم امپراتوری ساسانی سخت تحت تأثیر سنّت‌های ایرانی شاهنشاهی و امپراتوری هخامنشی قرار داشتند. در باره این امپراتوری‌ها در صفحات آتی بیش‌تر سخن خواهیم گفت.

امپراتوری روم

رومیان نیز در صحنه سیاسی خاورمیانه پای به میدان نهادند. آن‌ها در سال‌های ۶۴-۶۳ ق.م سوریه را که آخرین بقایای پادشاهی سلوکیان محسوب می‌شد، اشغال و ضمیمهٔ خود کردند. پادشاهی بطلموسیان در مصر در سال ۳۰ ق. م در مقابل رومیان به زانو در آمد. سنّت‌های مکتوب، معماری معابد، قراردادهای هنری و اعمال دینی و آیینی تمدن مصر تا قرن‌ها تحت تسلط رومیان به حیات خود ادامه دادند. به این موضوع نیز بازخواهیم گشت.

اعراب

امپراتوری‌های ساسانیان و رومیان (پس از سال ۳۹۵ میلادی به نام روم شرقی یا امپراتوری بیزانس: نک ص. ۴۱۱) تا قرن هفتم میلادی بر خاورمیانهٔ باستان حکومت کردند (نک. نقشه ۱.۱۶، صفحه ۴۰۴) ولی پس از رحلت حضرت محمد (ص)، پیامبر اسلام، اعراب باعث تغییرات بزرگی شدند. آن‌ها تقریباً تمامی نواحی سواحل شرقی مدیترانه و شمال آفریقا را تصرف کردند. دین اسلام که توسط اعراب در این نواحی استقرار پیدا کرد تا امروز نیز در این مناطق رایج است.

فصل پنجم

دین

چند خدایی

توحید نوبتی و یکتاپرستی

چند خدایی

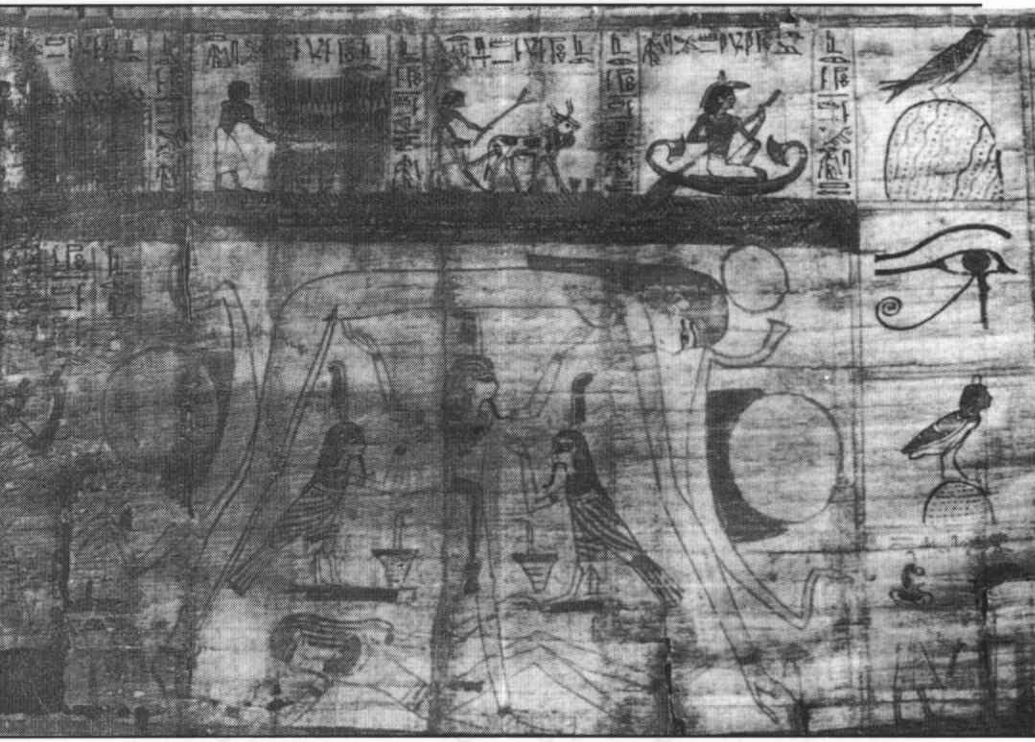
بیش‌تر دین‌های خاورمیانه باستان چندخدایی بودند، یعنی مردم در عین حال چند خدا را پرستش می‌کردند. این اعتقاد به خدایان متعدد با جهان‌بینی مردم پیوند داشت. آن‌ها باور داشتند که هر یک از نیروهای طبیعت نشانهٔ یک نیروی ایزدی است. عالم هنگامی آفریده شده بود که ایزدان آغازین از آسمان الهی آغازین زاده شده بودند. آن‌ها خدایان جدید را آفریدند و این فرایند طی نسل‌ها تکرار می‌شد. مظهر و تجسم این خدایان، پدیده‌های کیهانی نظیر: آسمان، هوا، زمین، خورشید، ماه، ستارگان و مانند آن‌ها بود. به ویژه در بین‌النهرین، اعتقاد بر این بود که کیهان ناپایدار است. نیروهای غول‌آسا می‌کوشیدند تا خدایان را از بین ببرند. این اعتقاد به آن‌جا کشیده شده بود که یک خدای جوان و نیرومند این نیروها را شکست می‌دهد و از این رو قدرت برتری نسبت به سایر خدایان و موجودات فانی در زمین پیدا می‌کند. این مضمون، مثلاً، در داستان آفرینش مردوک خدای بابلی و در داستان آفرینش هوریایی‌ها که برگرد تشوپ[1]، خدای تندر، می‌چرخند، بیان شده است. اسطوره‌ها (داستان‌های ایزدان) توضیح‌دهنده پدیده‌های طبیعی و منشأ عالم است که جنبه خاص مذهب خاورمیانه باستان را تشکیل می‌دهد.

مرگ سالانه گیاهان و زایش دوباره آن‌ها نیز در اسطوره‌ها تبیین شده بود. مرگ دانه غله با مرگ خدا (اوزیریس[2] در مصر) پیوند داشت، در حالی که توقف رشد گیاه در فصل گرما، و دوره خشکی سال به این امر نسبت داده می‌شد که خدا بخشی از سال را (تموز در بین‌النهرین و آلیان بعل[3] در فنیقیه) در زیر جهان می‌گذراند. همسران و خواهران این خدایان در فقدان آن‌ها سوگواری می‌کردند و به جستجویشان می‌رفتند (به ترتیب ایزیس[4]، ایشتار و آنات[5]).

هر شهر و معمولاً هر دولت دارای خدای برتر خود بود که با آیین‌های ویژه‌ای گرامی داشته می‌شد. در شهر سومری نیپور[6] این خدای برتر انلیل[7] بود که در عین حال حاکم تمام جهان پنداشته می‌شد (بنابراین، شاهان جهانگیر می‌کوشیدند بر نیپور پیروز شوند تا به این ترتیب انلیل تسلط بر تمام جهان را برای آن‌ها ارمغان بیاورد). خدای برتر بابل مردوک بود،

---

1. Teshup
2. Osiris
3. Aliyan Baal
4. Isis
5. Anath
6. Nippur
7. Enlil



شکل ۱.۵ کیهان: پاپیروس پازر[1]، سلسله ۲۱، حدود سال ۱۰۰۰ ق. م که‌خدایان مصری را نشان می‌دهد.

یادداشت: نوت[2] الهه آسمان، در حالی که بر دست‌ها و پاهای خود قرار گرفته است نشان داده می‌شود. گب[3]، خدای زمین، در زیر او تکیه داده و شو[4]، خدای هوا، از (الهه) آسمان حمایت می‌کند. پرندگان کنار شو معرّف روح متوفی یا روح خدای خورشید هستند. خورشید در آسمان به قایق‌رانی مشغول است. صحنه بالا فعالیت‌های اموات را در جهان زیرین نشان می‌دهد.

ریکس موزئوم وان اودهدن[5]، لیدن

آشوریان خدای برتری به نام آشور[6] را گرامی می‌داشتند و مصریان رع[7]، خدای خورشید، را در دوره پادشاهی کهن می‌پرستیدند و تبان خدای آمون را می‌پرستید که با رع به عنوان آمون ـ رع[8] در طی سلطنت‌های میانه و متأخر همسان پنداشته می‌شد.

---

1. Pazer
2. Nut
3. Geb
4. Shu
5. Rijksmuseum van Oudheden, Leiden
6. Ashur
7. Re
8. Amon - Re

خدای اصلی پایتخت معمولاً تبدیل به خدای دولتی و خدای برتر در مجموعه دستگاه خدایان می‌شد. بنابراین، این خدا در رأس نظام الهی قرار می‌گرفت که با خدای برتر و خدایان سایر شهرها خویشاوندی داشت. با این حال، این سیستم‌ها به ندرت نظم ثابتی داشتند و جزم‌هایی تعیین شده در نظام دینی یا نظام سیاسی وجود نداشت.

ادیان چندخدایی قابل انعطافند و خدایان بیگانه را در مجموعه خدایان خود به صورت خدایان جدید یا با همسان انگاشتن آن‌ها با خدایان خود، به آسانی می‌پذیرند.

در مراحل ابتدایی، خدایان به صورت موجودات انسانی معرفی و پنداشته می‌شدند. به این خدایان صفات انسانی نیز نسبت داده می‌شد. در مصر خدایان را به صورت جانوران یا مخلوقات دورگه، بخشی انسان بخشی جانور، ترسیم و تصور می‌کردند که باعث شگفتی اقوام بیگانه، به ویژه یونانیان و رومیان می‌شد.

خدایان را می‌پرستیدند تا نظر لطف آن‌ها کسب و نظم جهان و حاصلخیزی زمین توسط خدایان حفظ شود. پرستندگان از طریق فدیه برای خدایان غذا می‌بردند، انواع آیین‌ها و شعائر مذهبی را انجام می‌دادند و در هنگام اجرای این مراسم اسطوره‌ها قرائت می‌شد. پرستش امری دولتی به شمار می‌آمد.

شاه نقش مهمی در فعالیت‌های مذهبی ایفا می‌کرد. بعضی شاهان، نظیر شاهان سلسله اولیه اوروک، آشور و مصر، وظیفه دوگانه‌ای به عنوان شاه و به عنوان کاهن اعظم برعهده داشتند. اما حتی شاهانی که کاهن اعظم نبودند، خود را خدمتگزاران اصلی خدای برتر می‌دانستند؛ چون در مقابل تحقق ارادهٔ خدایان مسئول بودند. وظیفه اصلی این شاهان جلب الطاف خدایان بود؛ بنابراین به ساختن معابد برای خدایان می‌پرداختند و در تمام آیین‌ها و شعائر مذهبی شرکت می‌کردند. مثلاً متون سومری از آیین‌های ازدواج مقدسی یاد می‌کنند: شاه با کاهن اعظم زن به هم‌آغوشی می‌پردازد تا حاصلخیزی زمین و برداشت مطلوب محصول تضمین شود.

شاهان بابل در جشن سال نو شرکت می‌کردند و در این جشن موقتاً از سلطنت خلع می‌شدند، در این مراسم باید اعتراف می‌کردند که هیچ جرمی علیه بابلیان مرتکب نشده‌اند و باید قول می‌دادند که به امتیازات بابلیان احترام بگذارند. آن گاه برای یک سال دیگر مقام سلطنت را باز می‌یافتند. در طی این جشن که چند روز طول می‌کشید، حماسه بابلی آفرینش قرائت می‌شد و بر پیروزی مردوک بر قدرت‌های آشوب مجدداً تأکید می‌گردید.



شکل ۲.۵ اوزیریس «خدای ابدیت» مصری

یادداشت: در عصر آغازین، اوزیریس پادشاه مصر بوده است. او به دست ست[1] کشته شد. ایزیس، خواهر و همسر اوزیریس، با جسد شوهر هم‌آغوشی کرد تا پسرش هوروس[2] را آبستن شود. هوروس با کشتن ست انتقام مرگ پدر را گرفت و سپس شاه مصر شد. اوزیریس به شاه عالم ارواح و زیر جهان تبدیل شد. فرعون مظهر و تجسم هوروس در زندگی و اوزیریس هنگام مرگ بود.

از سلسله پنجم به بعد اعتقاد مصریان بر این بود که شاه در عین حال پسر خدای خورشید، رع، است. دو هوروس در دین مصری وجود دارد: قوش ایزد آسمان و هوروس جوان پسر اوزیریس که به شکل کودکی که انگشت خود را می‌مکد نشان داده می‌شد تا سن آسیب‌پذیر او مشخص شود. اوزیریس را با دانه غله نیز مقایسه کرده‌اند که باید بمیرد تا بتواند دوباره بروید.

شاهان سواحل شرقی مدیترانه، به‌رغم نقش رهبری خود در امور مذهبی، خود را به ندرت موجوداتی الهی می‌دانستند. فقط شاهان اکد، سومین سلسله اور و سلوکیان یونانی - مقدونی برای خود مقام خدایی قائل بودند. باور بر این بود که شاهان هیتی بعد از مرگ به مقام خدایی می‌رسند. در مصر برعکس شاه را خدا می‌دانستند و بر این باور بودند که او تجسم خدای آسمان (هوروس) و پسر خدای خورشید (رع) است. مردم تأمین او را

1. Seth
2. Horus



شکل ۳.۵ بعل، خدای فنیقی، سوار بر یک شیر: نقش برجسته از قرن نهم ق. م

یادداشت: در سواحل شرقی مدیترانه بسیار مرسوم بود که خدایان را سوار و در حال راندن جانوران نشان دهند. تاجی که بعل بر سر دارد از تاج اوزیریس تقلید شده است. نمادهای ماه (هلال) و خورشید بالدار در بالای سر خدا پیداست.

حاصلخیزی زمین خود و طغیان منظم رود نیل می‌پنداشتند. در مصر نیز مذهب یک امر دولتی بود و شاه نقشی رهبری‌کننده در شعائر دینی و اداره معابد داشت.

اشخاص منفرد نیز خدایان را عبادت می‌کردند ولی در باره اشکال فردی این پرستش چیز زیادی نمی‌دانیم. بسیاری از اشخاص، ایزدان ویژهٔ خود را داشتند که میانجی آنان با خدایان گاه قوی‌تر بود.

انسان‌ها می‌توانستند مثلاً با مطالعه ستارگان، جگر حیوانات قربانی شده یا پرواز

پرندگان جویای چیزی شوند که خدایان برای آن‌ها ذخیره کرده‌اند. شاهان پیش از اقدام به امور مهم، با کاهنان که آن‌ها را متخصص در پیشگویی و طالع‌بینی می‌دانستند به مشورت می‌پرداختند. اختربینان و پیشگویان کلدانی (نک. ص ۲۱۷) در جهان یونانی ـ رومی شهرت بسیار زیادی کسب کردند.

مصریان و بین‌النهریان دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی در باره زندگی پس از مرگ داشتند. مصریان اعتقاد داشتند که زندگی پس از مرگ به همان خوبی روی زمین ادامه می‌یابد و از این رو می‌کوشیدند تا جسد را سالم نگاه دارند. بنابراین رنج و زحمت بسیار متحمل می‌شدند تا اجساد مردگان را مومیایی کنند.

از نظر مردم‌بین‌النهرین، زندگی پس از مرگ چشم‌اندازی سرد و نومید کننده داشت: فرد متوفیٰ به سرزمینی افسرده و ناخوشایند در درون زمین می‌رفت و روزگار ناخوشایندی انتظارش را می‌کشید. این نکته را از حماسه گیلگمش می‌دانیم. گیلگمش، پادشاه افسانه‌ای اوروک (حدود ۲۷۰۰ ق. م) در جستجوی حیات ابدی بود، اما هرگز به یافتن آن موفق نشد. مهم‌ترین کارش این بود که به عنوان شاه با انجام کردارهای «جاودانه» خود را پرآوازه ساخت.

توحید نوبتی و یکتاپرستی

چندخدایی یگانه شکل دینی نبود. گاه مردم به یکی از خدایان بیش‌تر اعتماد می‌کردند و خدایان دیگر را، که البته به وجودشان یقین داشتند، به عنوان موجوداتی با قدرت کم‌تر می‌نگریستند. این نوع دین، که به آن توحید نوبتی یا ناقص می‌گویند، ابتدا در میان قوم بنی‌اسرائیل اولیه جاری بوده است. در بعضی متون آشوری و مصری نیز نشانه‌هایی از توحید نوبتی دیده می‌شود. توحید ناقص یا نوبتی در واقع یک گام به توحید کامل و یکتاپرستی مانده است. یکتاپرستان فقط یک خدا را می‌پرستند و وجود خدایان دیگر را انکار می‌کنند؛ آن‌ها به طور کلی پرستش خدایان دیگر را تحمل نمی‌کنند.

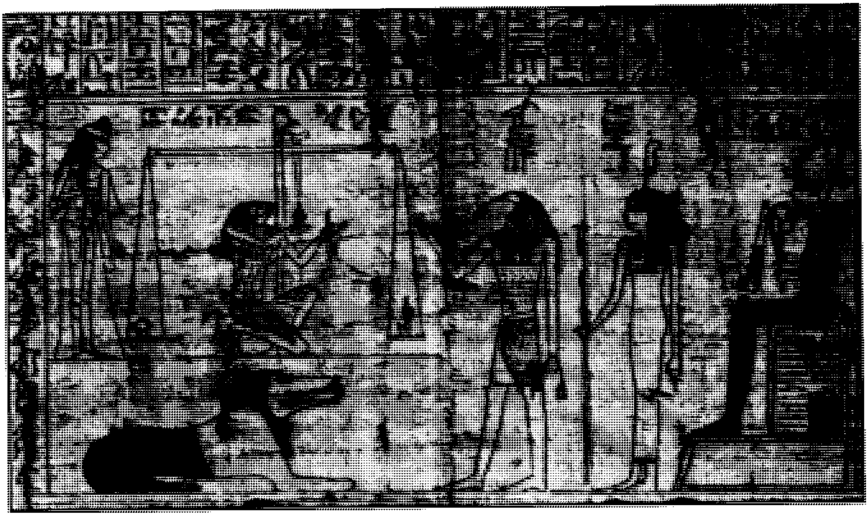
جهان‌بینی دین یکتاپرستی و توحیدی تفاوت زیادی با جهان‌بینی دین چندخدایی دارد. یکتاپرستان اعتقاد ندارند که قدرت‌های ایزدی متعددی بر کیهان حکم می‌رانند. آسمان، زمین، خورشید و ماه خدا نیستند؛ به اعتقاد یکتاپرستان، فقط یک خدا وجود دارد که کائنات و عالم را خلق کرده است و آفرینش او مادی است. یکتاپرستی در عهد باستان بسیار نادر بود.

بارها این موضوع مورد بحث قرار گرفته است که آیا دینی که فرعون مصر، آخناتون، برقرار کرد (حدود ۱۳۵۰ ق. م؛ نک. ص ۵۵) یکتاپرستی بوده است یا خیر. این فرعون آتون، خدای خورشید، را خدای اصلی خود قرار داد و کوشید تا پرستش خدای برتر سابق یعنی آمون را از بین ببرد. او تا جایی که مقدور بود تمام تصورات و تجسمات و هرگونه اشاره به خدای آمون را از میان برداشت و نام خود را از آمنوفیس [دوستدار آمون] یا آمنوتپ (مشمول رحمت آمون) به آخناتون (دوستدار آتون) تغییر داد. خدایان دیگر همگی کنار گذاشته شدند. او حتی در بعضی جاها کلمه «خدایان» را حذف کرد.

آتون به شکل قرص خورشید نشان داده می‌شد، خورشیدی که پرتوهای آن به دست‌های برکت‌دهنده منتهی می‌شدند. شکل آتون تفاوت عمده‌ای با شکل معمول داشت که در آن خدایان به شکل موجودات انسانی، حیوانی یا ترکیبی از آن دو معرفی می‌شدند. آتون یک جنبه از رع خدای خورشید بود که به شکل موجودی انسانی با تاجی از قرص خورشید نشان داده می‌شد. بنابراین، نام رع هنوز پذیرفتنی بود. آخناتون مقام الهی را که به همه فراعنه نسبت داده می‌شد پذیرفت، ولی فقط به پرستش آتون پرداخت. آتون خالق و ولی‌نعمت تمام عالم بود. با این حال از آن‌جا که نمی‌دانیم آیا آخناتون به راستی وجود سایر خدایان را انکار می‌کرده است یا خیر، دشوار است که بگوییم آیین او یکتاپرستی بوده است یا توحیدی نوبتی و ناقص.

برای بیش‌تر مصریان که جهان‌بینی سنّتی آن‌ها مبتنی بر کثرت خدایان بود، آرای آخناتون زیاده از حد انقلابی به نظر می‌رسید. اصلاحات مذهبی او مورد پسند مردم واقع نشد و مصریان پس از مرگ وی به سرعت به سنّت‌های کهن خود بازگشتند.

دین یکتاپرستی قوم بنی‌اسرائیل و در واقع گروه کوچک و پرشوری از آنان که قرن‌ها سرسختانه بر سر پرستش انحصاری یهوه، خدای اسرائیل، مبارزه می‌کردند کامیاب‌تر بود، گرچه بیش‌تر اسرائیلیان و اکثر پادشاهان اسرائیل و یهودا در کنار یهوه خدایان دیگری را نیز پرستش می‌کردند. به همت همین گروه کوچک بود که اعتقاد انحصاری به خدای واحد اشاعه یافت و کتاب‌های «عهد عتیق» نوشته شد (نک. ص ۷۸). یهودیانی که از تبعید به بابل بازگشتند و کسانی که بعدها در سراسر جهان پراکنده شدند با اعتقاد به همین سنّت بود که توانستند هویت خود را حفظ کنند، گرچه (جز در مدت زمانی کوتاه) از داشتن ملیتی مستقل که از زمان تبعید بابل تا سال ۱۹۴۸ میلادی از دست داده بودند، محروم ماندند.



شکل ۴.۵ داوری در باره مرده: تصویر از کتاب مردهٔ تهوریت[1] سلسله بیست و یکم، حدود ۱۰۰۰ ق. م

یادداشت: از راست به چپ: اوزیریس، شاه و قاضی‌القضات جهان اسفل که نشانه شاهی بر سر دارد؛ مَعَتْ، الههٔ نظم کیهانی، حقیقت و عدالت که از پَر بالای سرش شناخته می‌شود؛ توت با سر لک‌لک کاتب خدایان و خدای ماه که متوفی را به حضور اوزیریس همراهی می‌کند؛ هوروس با سر قوش چشم به شاهین ترازو دارد؛ زن مرده تهوریت است. کفهٔ چپ ترازو با قوری حاوی قلب متوفی و کفه راست ترازو با شخصیتی معرّف معت که باید توازن را حفظ کند. اگر ترازو از توازن خارج شود متوفی به قعر صحنه سقوط خواهد کرد و برای دومین بار خواهد مرد که به معنای انهدام کامل است. توجه کنید به شیوهٔ مصری ترسیم موجودات انسانی با چهره و کفل و پاها از نیمرخ و چشم‌ها و شانه‌ها از روبرو.

ریکس موزئوم وان اودهدن، لیدن

دین ایرانیان که در قرن ششم ق. م توسط پیامبر ایشان زرتشت موعظه می‌شد[2] تا حد زیادی یکتاپرستانه بود. او به پیروان خود می‌آموخت که جهان تحت سلطه دو اصل نیک و بد ـ خیر و شر ـ است. مظهر اصل نیک خدای برتر ایرانیان اهورامزدا بود و مظهر بدی و شر روح شیطانی اهریمن محسوب می‌شد. این دو از یاری نیروهای نیک و بد (فرشتگان و

1. Tahurit

۲. بنا به پژوهش‌های جامع و دقیق بسیاری از خاورشناسان، زرتشت متعلق به سده ۱۹ ق. م بوده است. بنگرید به: *شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران*. به همین قلم، سال ۱۳۷۷. ـ م.

شیاطین) برخوردار بودند. موجودات بشری از طریق پیروی از یکی از این دو نیرو، در این مبارزه شرکت می‌کردند.

آموزش‌های زرتشت بی‌درنگ در ایران پذیرفته نشد. بلکه برعکس تا حد زیادی مورد مخالفت قرار گرفت. از دیرباز ایرانیان در کنار خدای برتر خود اهورامزدا، بسیاری از خدایان دیگر را می‌پرستیدند که از میان آن‌ها ناهید (ایزد آب‌ها که باعث حاصلخیزی می‌شد) و مهر (ایزد نور و راستی) از همه مهم‌تر بودند. سرانجام وقتی مزده‌یسنا یا مذهب زرتشت تبدیل به مذهب رسمی در ایران شد، این ایزدان کوچک‌تر به مقام دستیاران اهورامزدا تنزل یافتند. با وجود این، این اتفاق بعدها و احتمالاً در زمان ساسانیان (نک. ص ۳۹۲) رخ داد. بنابراین، در ایران نیز روند طرد چندخدایی راه دشوار و ناهمواری را طی کرد. ورود اسلام به ایران در قرن هفتم میلادی، در مدتی کوتاه مذهب زرتشت را به عقب راند. با همهٔ این‌ها امروزه هنوز ده‌ها هزار زرتشتی در ایران زندگی می‌کنند و «پارسیان» هندوستان نیز زرتشتی‌اند.

فصل ششم

اقتصاد و جامعه

اقتصاد کشاورزی و مالکیت ارضی

«اقتصاد توزیع مجدد»

وسایل پرداخت

بازرگانی

سازمان اجتماعی

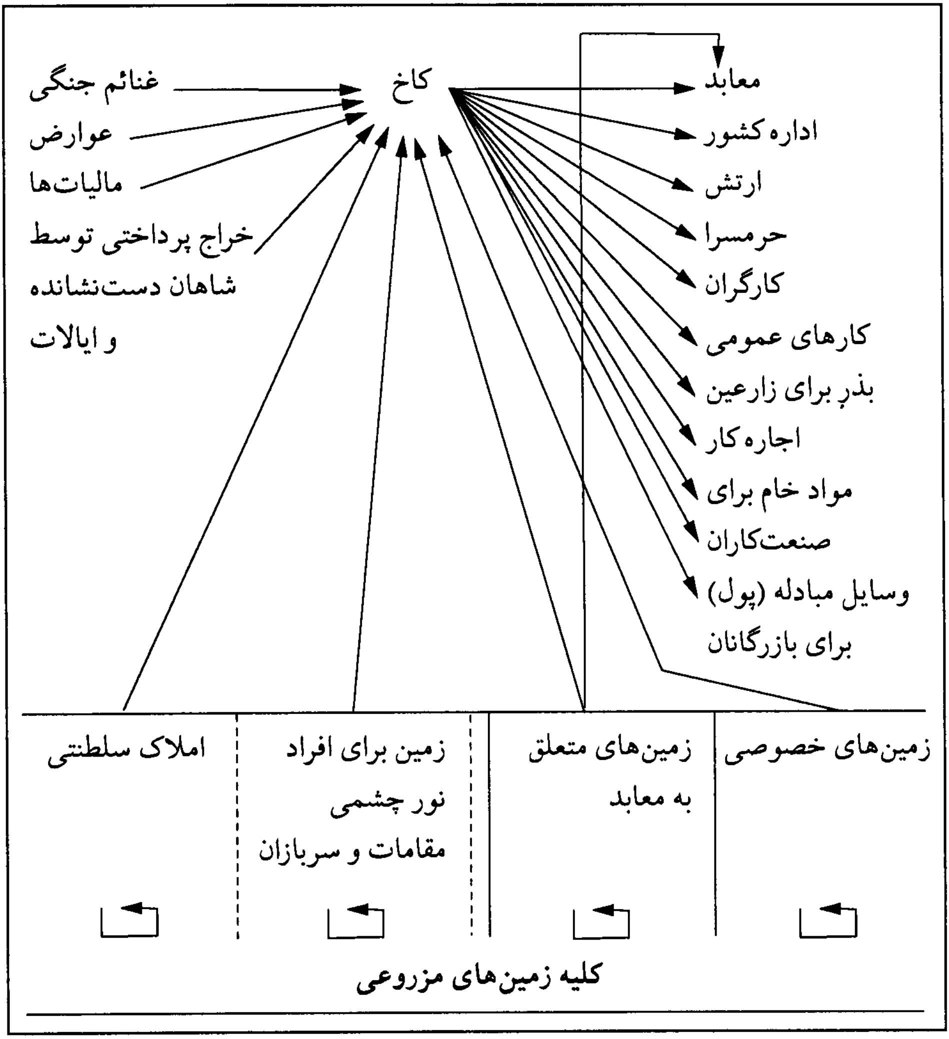
اقتصاد کشاورزی و مالکیت ارضی

در سراسر تاریخ خاورمیانه باستان، کشاورزی اساس اقتصاد را تشکیل می‌داد. کشاورزی و دامداری فعالیت‌های عمده معیشتی محسوب می‌شدند. مالکیت زمین شکل غالب ثروت بود. بازرگانان نیز آرزو و اشتیاق داشتند که امکانات خود را در زمین سرمایه‌گذاری کنند. در خاورمیانه باستان معبد و کاخ زمین‌داران اصلی بودند، گرچه همواره زمین‌داران دیگری نیز وجود داشتند. در سومر، مالک اصلی زمین، عمدتاً معبد بود که در عین حال مرکز اداری شهری نیز به شمار می‌آمد. با این حال در مواردی رهبری از کارکنان معبد ظهور می‌کرد و در کاخی مستقر می‌شد؛ این رهبر مالک زمین‌های خاص خود بود. کاخ و معبد هرگز کاملاً جدا و مستقل از یکدیگر نبودند: شاه معابد را می‌ساخت و در آیین‌ها و شعائر عمده مذهبی شرکت می‌کرد (نک. ص ۹۰). گاه که شاه معبد را از دارایی‌هایش محروم می‌کرد یا ادارهٔ دارایی‌های معبد را بر عهده می‌گرفت، کشمکش‌ها و اختلاف‌هایی میان معبد و کاخ بروز می‌کرد. در مصر نیز املاک معبد و املاک کاخ دیده می‌شد. اما تمایز میان این دو غالباً دشوار بود برای این‌که تمام زمین‌ها رسماً به شاه (نمایندهٔ خدا) تعلق داشتند و در واقع معبد نیز توسط شاه اداره می‌شد. در دوره‌های ضعف حکومت مرکزی، معابد گاه به استقلال دست می‌یافتند.

«اقتصاد توزیع مجدد»

در کلیه نقاط خاورمیانهٔ باستان (از جمله جزیرهٔ کرت و شهر میسن) چرخ اقتصاد را وابستگان دربار و معبد می‌گرداندند. اقتصاد خاورمیانه با اقتصاد کلاسیک یونان و روم تفاوت کلی داشت. مصر دارای اقتصادی معروف به توزیع مجدد بود که تحت کنترل دربار قرار داشت. دولت به عنوان خراج مازاد محصول، بخشی از درآمد کشاورزان را می‌گرفت و به صورت مقرری کاهنان و مقامات رسمی، دستمزد سازندگان گورهای سلطنتی، هدیه به معابد و اعضای خاندان سلطنت و اعضای حرمسرا و مانند آن‌ها دوباره توزیع می‌کرد. در پایین یا قاعده این سیستم هرمی‌شکل کشاورزان مصری قرار داشتند؛ کشاورزان ناچار بودند از فراورده‌های زمین‌های خود امرار معاش کنند؛ و البته می‌توانستند با معامله پایاپای به درآمدهای معیشتی خود بیفزایند و آن را متنوع کنند.

نمودار ۱.۶ مدل اقتصاد کاخی



اقتصاد معبد و کاخ یا دربار در بین‌النهرین نیز بر پایهٔ همین نظام توزیع مجدد استوار بود. در دوره آغازین سلسله‌ها در سومر، معبد زمین‌دار اصلی محسوب می‌شد. بخشی از زمین توسط کارکنان خود معبد مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. بخشی دیگر به کسانی که برای معبد کار می‌کردند اعطا و بخشی نیز اجاره داده می‌شد. کسانی که برای معبد کار می‌کردند، دارای سهمیه یا جیره خوراکی نیز بودند. معابد در کنار مزارع خود کارگاه‌هایی نیز تأسیس

می‌کردند که صنعت‌گران متخصص یا پیشه‌وران در آن‌ها کار می‌کردند. با گذشت زمان، کاخ یا دربار به تدریج اهمیت بیش‌تری پیدا کرد؛ در زمان سلسله سوم اور، دولت بر تمام اقتصاد از جمله اقتصاد معابد تسلط یافت.

پس از سقوط سلسله سوم اور، گزینه‌های بیش‌تری برای مالکان ارضی خصوصی به وجود آمد، اما دربار و معبد کماکان تا زمان پارتیان (حدود آغاز مسیحیت) زمین‌داران اصلی بودند.

نمودار صفحهٔ قبل تصویری از چگونگی کارکرد اقتصاد کاخی یا درباری است. این نمودار البته در مورد هر دولت و هر دوره نسبت به دوره دیگر، با توجه به تغییرات شرایط سیاسی، فرق می‌کند. مثلاً، رابطهٔ میان معبد و کاخ همیشه امر حساس و ظریفی بود. گاه معبد از استقلال پردامنه‌ای برخوردار بود، مثلاً در آغاز دوره سلسلهٔ اولیه در سومر یا در مواقع دیگر، نظیر سلطنت شاهان سلسله سوم اور و دوره‌های بابلی جدید و دورهٔ هخامنشی، فعالیت‌های معبد تحت کنترل کامل کاخ قرار داشت. در مصر، فرعون کاهن اعظم به شمار می‌رفت و کنترل کاملی بر تمام معابد داشت؛ معبد در واقع نهادی دولتی بود. همچنین در نسبت‌های مالکیت زمین تفاوت‌هایی برقرار بود. مثلاً در دورهٔ سلسله اولیه سومر، بخش اعظم زمین‌ها ظاهراً به معابد تعلق داشته است؛ در زمان سلطنت شاهان اکد و سلسله سوم اور دولت ظاهراً کنترل بخش اعظم زمین‌ها را به دست گرفته است، حال آنکه بخش اساسی زمین‌های مزروعی در دوره بابلی در دست بخش خصوصی بوده است. ما داده‌های دقیقی در مورد این نسبت‌های متفاوت در اختیار نداریم. هزینه‌های کاخ نیز متفاوت بود. گاهی کاخ به کسانی که برای تأمین معیشت خود کار می‌کردند، قطعه زمینی اعطا می‌کرد. در مواقع دیگر پرداخت دستمزد یا هزینه، به شکل سهمیه‌های غذایی بود. درواقع قلمروهای شاهان، معابد و اشخاص خصوصی، مراکز جداگانه‌ای از اقتصادهای کوچک با هدف خودکفایی به شمار می‌آمدند.

پرداخت عوارض و مالیات‌ها همیشه هم الزامی نبود: گاه شاه برخی از معابد یا مقامات و اشخاص را از پرداخت مالیات معاف می‌کرد (مثلاً ساکنان شهرهای ممتاز).

لوحه‌های گلی که روی آن‌ها تعداد مراکز اجرایی محلی و انبارها ثبت شده‌اند، نشان می‌دهند که دولت در اداره تمام عرصه‌های اقتصادی دخالت داشته است.

وسایل پرداخت

در جوامعی چون خاورمیانهٔ باستان، که سکّه رایج نبود، قطعات زمین و سهمیه‌های غذایی وسیله‌های مهمی برای پرداخت دستمزد محسوب می‌شدند. در این جوامع به مقامات بلندپایه غالباً برای گذران زندگی املاک وسیعی اعطا می‌شد. کاخ، مثلاً در دوره بابلی کهن، از زمین نیز به عنوان وسیله پرداخت دستمزد سربازان در مقابل خدمات نظامی آن‌ها استفاده می‌کرد. وقتی این سربازان مجبور به شرکت در لشکرکشی می‌شدند، زمین‌های خود را اجاره می‌دادند. زمین‌های اعطایی به سربازان از مالیات معاف نبود. نظام مشابهی در امپراتوری‌های آشور، ایران، سلوکی و مصر، چه در زمان فراعنه و چه در دوره بطلموسیان، برقرار بود. پس از ورود ارابه جنگی (حدود ۱۶۰۰ ق. م) به صحنهٔ جنگ‌ها به ارابه‌رانان قطعه زمین‌های وسیعی اعطا می‌شد؛ تأمین اسب و ارابه نیز بر عهده دولت بود و این سنت بعدها در یونان عصر میسنی (نک. ص ۶۱) و روم (نک. ص ۲۳۹) نیز پذیرفته شد.

برای بازرگانان، امکان استفاده از وسیله‌های ثابت پرداخت و واحدهای محاسبه اهمیت زیادی داشت. معامله پایاپای صِرف، در عمل عیب‌های زیادی داشت. غله، نقره، طلا، قلع و مس جملگی در زمان‌های خاص به عنوان وسیله پرداخت در واحدهای ثابت وزنی به کار می‌رفتند. واحدهای وزنی این مواد برای نشان دادن ارزش کالاها نیز به کار می‌رفت. با گذشت زمان، واحدهای نقره به وزن معین (در بین‌النهرین) و مس (در مصر) به تدریج به وسیله‌های خاص پرداخت تبدیل شدند. در قرون هفتم و هشتم ق. م شاهان سوریه، آشور و لیدی به تهیه قطعه فلزات گرانبها با وزن ثابت پرداختند و روی آن‌ها نشانی حک کردند. این قطعه فلزات را می‌توان نخستین سکه‌ها تلقی کرد. با این حال از این قطعات فلزی فقط برای مقاصد اجتماعی و سیاسی (مبادله هدایا) استفاده می‌شد. یک قرن بعد بود که سکه برای نخستین بار در یونان کارکرد تجارتی کسب کرد. در خاورمیانه، پول به صورت سکه برای اولین بار در قلمرو شاهنشاهی هخامنشی ایران و به ویژه در دوره سلطنت داریوش یکم به صورت محدودی در بخش‌های غربی امپراتوری رواج یافت. ارزش سکه در آغاز تا حد زیادی بستگی به میزان نقره و وزن آن داشت.

بازرگانی

این واقعیت که اقتصاد اساساً بر شالودهٔ کشاورزی استوار بوده به آن معنا نیست که مردم از تجارت بی‌نیاز بوده‌اند. مصر و بین‌النهرین فاقد منابع مهمی نظیر چوب جنگلی، مس و قلع

بودند. کاوش‌های باستان‌شناسی نشان داده‌اند که روابط تجارتی در فواصل دور از آسیای صغیر گرفته تا ایران در ایام قبل از دوره تاریخی برقرار بوده است.

با همهٔ این‌ها، در سراسر دوران باستان، امر بازرگانی به ویژه تجارت زمینی، با مخاطرات زیادی توأم بود. با توجه به این واقعیت که وسایل حمل و نقل بسیار اندک بودند، کند حرکت می‌کردند و خطر سرقت نیز وجود داشت، کالاهای تجارتی باید سبک، مقاوم، نافرسودنی و در عین حال گرانبها باشند تا سود زیادی عاید کنند. کالاهای پرحجم (نظیر غله) به‌صورت مؤثر فقط با کشتی قابل حمل بود. حمل کالا برای فواصل بیش از هشتاد کیلومتر از راه‌های زمینی بسیار پرهزینه بود چون حیوانات بارکشی (مانند قاطر) که برای این کار مورد استفاده قرار می‌گرفتند، بسیار آهسته می‌رفتند و نیاز به تغذیه هم داشتند که خود هزینه‌ای اضافی دربر داشت.

از آن‌جا که بازرگانی مستلزم قبول خطرات و سرمایه‌گذاری زیادی بود و کالاهایی که حمل می‌شدند معمولاً گرانبها نیز بودند، تعجب‌آور نیست که اکثر بنگاه‌های تجارتی اولیه را نهادهای بسیار ثروتمند ـ معبد و کاخ ـ اداره و امکانات مالی آن‌ها را تأمین می‌کردند. البته منظور این نیست که بازرگانان در خدمت معبد یا کاخ بودند. می‌دانیم که در امپراتوری بابل کهن بازرگانان با کاخ خزانهٔ مشترکی داشتند که هر دو در این خزانه نقره را به عنوان سرمایه اولیه یا سرمایه تأسیس به ودیعه می‌گذاشتند. به برکت کشف یک بایگانی با حدود هیجده هزار لوحه گلی در کانش[1] در آسیای صغیر در باره بازرگانی آشور باستان اطلاعات جامعی به دست آمده است. با آنکه آشوریان در کانش قدرتی سیاسی نداشتند، بازرگانان آشوری محله‌ای تجارتی در این شهر احداث کرده بودند. حکومت آشور به انعقاد پیمان‌نامه‌های تجارتی با فرمانروایان کانش اقدام کرده بود که در آن روزگار آغازین (حدود ۱۹۰۰ ق. م) سنتی جاری بود و به عملیات بانکی امروزی شباهت زیادی داشت. مثلاً، مردم در آن زمان از حواله و بدهی قابل پرداخت به حمل کننده استفاده می‌کردند. بایگانی‌های بنگاه‌های خصوصی که در امر بازرگانی متخصص بودند به فعالیت در زمینهٔ اجاره، اعطای وام و بهره‌برداری از زمین می‌پرداختند که در عصر بابلی جدید و امپراتوری هخامنشی رایج بود. شهرهای فنیقی با کشورهای سایر مناطق دریای مدیترانه تماس داشتند و در نتیجه در توسعه و اشاعه شناخت فرهنگ‌های خاورمیانه باستان به این کشورها نقش مهمی ایفا کردند.

1. Kanesh

سازمان اجتماعی

تمام جوامع خاورمیانهٔ باستان لایه‌لایه یا قشربندی شده بودند؛ یعنی میان گروه‌های متفاوت مردم از لحاظ نسب، میزان ثروت و منزلت اجتماعی تمایزی برقرار بود. تقریباً در همه جا، شاه در رأس سلسله مراتب اجتماعی قرار می‌گرفت و پس از شاه گروه‌های مقامات بلندپایه و دون‌پایه قرار داشتند که از حقوق و مزایای مقام خود برخوردار می‌شدند. در برخی از دوره‌ها فقط اعضای نخبگان اجتماعی امکان دسترسی به مقامات اداری را داشتند، اما در مواقعی که شاه از قدرت بیش‌تری برخوردار می‌شد، کسانی که در شمار نخبگان نبودند نیز ممکن بود به مقامات بلندپایه منصوب شوند.

مردم عادی از گروه‌هایی تشکیل می‌شدند که به نسبت ثروت یا نوع کاری که انجام می‌دادند با یکدیگر فرق داشتند. از مطالعهٔ ابتدایی‌ترین منابع مکتوب پی می‌بریم که خانواده‌ها و اشخاص خصوصی زمین‌های قابل داد و ستد داشته‌اند و از همان زمان‌های دور رشته‌های گوناگونی از مشاغل گوناگون وجود داشته است. طبقه‌بندی جمعیت بر اساس پایگاه اجتماعی چندان آسان نیست. آنچه این کار را دشوارتر می‌کند آن است که یک شخص ممکن بود در عین حال هم صاحب زمینی خصوصی باشد، هم از قطعه زمینی بهره‌برداری کند که شاه به عنوان تیول در مقابل خدمتی نظامی در اختیار وی نهاده بود و هم اجاره‌دار زمین کس دیگری باشد. این‌که یک شخص صاحب زمین بوده یا آن را از کس دیگری اجاره کرده است، نکته چندانی در باره جایگاه و منزلت اجتماعی او در اختیار ما نمی‌گذارد.

سرانجام، تمایزی نیز میان انسان‌های آزاد و بردگان وجود داشت. آزادی در خاورمیانه باستان مفهومی نسبی بود، چراکه هرکس اصولاً بنده شاه محسوب می‌شد. با این حال گروه‌هایی از مردم به معنای دقیق کلمه برده به شمار می‌رفتند. این گروه را می‌توان بر اساس انواع متفاوت بردگی که در آن روزگار وجود داشت، به قشرهای فرعی‌تری تقسیم کرد. بردگانی که با آن‌ها همانند کالا رفتار می‌شد، از کم‌ترین آزادی برخوردار بودند. این دسته مردمی بودند که در جنگ به اسارت گرفته شده بودند. از این‌رو، این بردگان معمولاً خارجی بودند.

بعضی دیگر از بردگان به علت بدهکاری برده شده بودند. بدهکاری که قادر به پرداخت قروض خود نمی‌شد برای مدت معینی یا برای باقی عمر به بردهٔ طلبکار خود تبدیل می‌شد. این گونه بردگان معمولاً از حقوق بیش‌تری برخوردار بودند و وضع آن‌ها قانوناً معین بود.

نمودار ۲.۶ نیروی کار



قانون مشهور حمورابی (حدود ۱۷۵۰ ق. م) مدت بردگی ناشی از بدهکاری را سه سال تعیین کرده بود، قوانین اسرائیلیان حداکثر به شش سال اشاره می‌کرد. با این حال همه حاضر نمی‌شدند به این قوانین گردن نهند (نک. بردگی در یونان، ص ۱۴۵ و بردگی در روم، ص ۲۵۰). بعضی والدین کودکان خود را به عنوان برده، به ویژه به معابد، می‌فروختند. این راهی بود برای آنکه مردمان فقیر بتوانند ادامه زندگی کودکان خود را تضمین کنند.

بردگان معمولاً همه نوع کار، از کار در املاک گرفته تا معادن را انجام می‌دادند. بسیاری از آن‌ها انجام وظایف خانگی را بر عهده داشتند. با همهٔ این‌ها در هیچ برهه‌ای از تاریخ خاورمیانه باستان، بردگی اهمیت زمانی را نیافت که در یونان و روم باستان داشت.

اسیرانی که کشته نشده بودند، غالباً ناگزیر به کار در معابد یا کاخ‌ها بودند. بنابراین، ممکن بود منزلت و جایگاه آن‌ها از برده خانگی گرفته تا اجاره‌دار مزرعه یا پیشه‌ور و صنعتکار که زمینی به او اعطا شده یا جیرهٔ خوراکی دریافت می‌کرد، تفاوت پیدا کند. مالکان زمین‌ها، معابد و کاخ‌ها ترجیح می‌دادند برای کشت زمین‌های خود از اجاره‌داران آزاد استفاده کنند. آن‌ها حتی اگر برده‌دار بودند غالباً با ایشان برای زراعت زمین خود قراردادهای اجاره می‌بستند. زمین‌های وسیع غالباً یک یا چند دهکده را در بر می‌گرفت. ساکنان این دهکده‌ها برده نبودند ـ کالای قابل معامله نیز محسوب نمی‌شدند ـ اما چندان هم آزاد نبودند که هر کار میل دارند انجام دهند. بر اساس منابع آشوری و سلوکی می‌دانیم افرادی که در قطعه زمین فروخته شده می‌زیستند، در واقع به مالک جدید فروخته می‌شدند و جزو توافق فروش بودند. زمین‌داران کوچک، زمینشان را به کمک خانواده‌هایشان کشت می‌کردند و از عهده برده‌داری برنمی‌آمدند.

با توجه به قانون حمورابی درمی‌یابیم که همه در مقابل قانون از حقوق برابری برخوردار نبوده‌اند؛ مجازات‌ها از سنگین‌ترین تا سبک‌ترین آن‌ها به این بستگی داشت که جرم ارتکابی علیه چه کسی صورت گرفته باشد: علیه یک مقام درباری، یک تبعهٔ عادی یا یک برده، به همین نسبت مجازات فرق می‌کرد.

فصل هفتم

حکومت

پادشاهی
دستگاه اداری (اجرایی)
ارتش

پادشاهی

تقریباً در سراسر تاریخ خاورمیانه باستان، پادشاهی شکل طبیعی حکومت محسوب می‌شد. اقوام و مللی که شاهان بر آن‌ها حکومت نمی‌کردند وحشی تلقی می‌شدند. بنابر سنّت بین‌النهرین، پادشاهی، نظیر سایر تجلیات تمدن انسانی، موهبتی الهی بود که از آسمان به زمین نازل می‌شد.

وظایف عمده شاه در درجه نخست وظایف مربوط به فرماندهی نظامی، قدرت قضایی عالی و کاهنی اعظم کشور بود. بیش‌تر شاهان شخصاً در جنگ‌ها شرکت می‌کردند. بعضی از پژوهندگان عقیده دارند که پدیده پادشاهی با انتصاب نخستین فرمانده نظامی پدید آمده است. شاه کار قضاوت را نیز بر عهده داشت و این کار مستقیماً توسط شخص وی یا قضاتی که وی منصوب می‌کرد و از سوی او تصمیمات قانونی را می‌گرفتند، انجام می‌شد. بسیاری از قوانینی که شاهان خاورمیانه وضع کرده‌اند، محفوظ مانده‌اند. مشهورترین آن‌ها قانون حمورابی است، اما قوانینی از امپراتوری‌های اور (حدود ۲۱۰۰ ق. م) آشور و هیتی نیز به دستمان رسیده است. قوانین اسرائیل که در کتاب *عهد عتیق* آمده‌اند، این تفاوت عمده را با قوانین سایر کشورها دارند که نه توسط شاهان بلکه از سوی روحانیون وضع شده‌اند.

بیش‌تر این قوانین به صورت حل مسائل از طریق وجدانی و اخلاقی تدوین شده‌اند: یک ماده مقدماتی با کلمه «وقتی» شروع می‌شود و مورد جرم (Casus) را توصیف می‌کند و ماده اصلی به تشریح مجازات آن می‌پردازد. از این‌جا می‌توان پی برد که مواد قانونی عملاً به صورت گزارش‌هایی از تصمیمات قانونی نوشته شده‌اند که شکلی از رویه قضایی است. نظام حقوقی روم نیز به این صورت بوده است.

در مورد وظیفه شاه در امور مذهبی قبلاً در فصل پنجم هنگام بحث در باره دین سخن گفتیم.

بیش‌تر شاهان از قدرت مطلقه برخوردار بوده‌اند، اما در دوره‌هایی، شاه آراء و نظرهای شورایی از ریش‌سفیدان یا شهروندان آزاد را نیز مراعات می‌کرد. پژوهندگان عقیده دارند که در سومر سلسله‌ای آغازین، در آشور پیش از «کودتای» عموریان در سال ۱۸۰۰ ق. م در پادشاهی هیتی کهن و در بعضی شهرهای فنیقی چنین رویه‌ای جاری بوده است. یکی از پدیده‌های کلی و عام به این قرار بوده است که نظارت بر قدرت شاه با توسعه قلمرو پادشاهی کاهش می‌یافت. همین پدیده در تاریخ گسترش امپراتوری روم نیز قابل مشاهده است.

دستگاه اداری (اجرایی)

شاه در اداره کشور از همکاری مقامات رسمی، که معمولاً در مقابل خدمات خود زمین دریافت می‌کردند، برخوردار بود. این زمین غالباً به ملکی موروثی تبدیل می‌شد که در واقع تحولی بود در جهت ایجاد تهدیدی جدی برای شاه، چرا که او به این وسیله فرصت اقدام مستقلانه و قدرتمندانه را برای آن‌ها فراهم می‌کرد (چنان که در پایان پادشاهی کهن مصر اتفاق افتاد). شاهان آشور این خطر را از طریق برکنار کردن مقامات بلندپایه و بازگیری زمین‌های ایشان و انتصاب خواجه‌باشی‌ها به جای آن‌ها، با موفقیت کاهش دادند.

اداره یک امپراتوری بزرگ، یعنی دولتی شامل سرزمین‌های بیگانه که سرزمین اصلی بر آن‌ها برتری یافته بود، مشکلات خاص خود را داشت. می‌توان میان سرزمین اصلی امپراتوری و اقمارش، یعنی مناطق خارجی تحت سلطهٔ آن، تمایز قائل شد. در خاورمیانه باستان، این مناطقِ تحت سلطه، معمولاً به صورت دولت‌های دست‌نشانده یا به شکل ایالات اداره می‌شدند. وقتی دولتی شکست می‌خورد و به دولتی دست‌نشانده تبدیل می‌شد، شاه اجازه می‌یافت بر سریر قدرت باقی بماند به شرطی که قول بدهد به شاهی که از او شکست خورده وفادار بماند، از اجرای سیاست خارجی [مستقل] چشم بپوشد و به شاه امپراتوری خراج بپردازد. شاهان امپراتوری هیتی بسیاری از دولت‌های تابعه خود را به دولت‌های دست‌نشانده تبدیل کردند (نک. ص ۵۸)؛ پادشاهان میتانی، مصر (در سوریه و فلسطین) و امپراتوری نوآشوری نیز چنین کردند. با همهٔ این‌ها اگر یک فرمانروای دست‌نشانده علیه شاه قیام می‌کرد یا در پرداخت خراج کوتاهی می‌کرد یا وفاداری نشان نمی‌داد، در آن صورت شاه، سرزمین این فرمانروا را به یک ایالت کاهش می‌داد و آن را تحت فرمانروایی فرمانداری که خود انتخاب می‌کرد قرار می‌داد.

اقدام به تنزل مقام دولت‌های دست‌نشانده و تبدیل آن‌ها به ایالت پس از سلطنت شاه آشور تیگلات پلیمر سوم (۷۴۵ـ۷۲۷ ق. م) به سنتی عام تبدیل شد و در عصر نوبابلی، ایرانی و هلنیستی ادامه یافت. با این حال این ماجرا قبل از آن نیز جاری بود: شاهان امپراتوری‌های اکد (حدود ۲۳۰۰ ق. م) و اور (حدود ۲۱۰۰ ق. م) نیز فرمانداران مناطقی را که فتح کرده بودند خود منصوب می‌کردند. امپراتوری‌هایی که به نحو مطلوبی سازمان‌یافته بودند، نظیر نوآشوری و شاهنشاهی ایران هخامنشی دارای بازرسان ثابت و سیار بودند که بر اعمال فرمانداران نظارت دقیق داشتند و در صورت مشاهده هرگونه خلافی آن را به قدرت مرکزی گزارش می‌دادند.



شکل ۱.۷ بخشی از ستون یادبود سیاه شلمنصر سوم[1]، شاه آشور ۸۶۹ ـ ۸۲۴ ق. م

یادداشت: شاه اسرائیل به نام یهو[2] در پای شلمنصر به خاک افتاده و به او خراج تقدیم می‌کند. در متن به خط میخی چنین خوانده می‌شود: «خراج یهو (Ia-u-a)، پسر اومری[3] (Hu-um-ri-i)».

اومری سلسله‌ای را در اسرائیل بنیاد نهاد، اما یهو به این سلسله تعلق نداشت. عبارت از لحاظ لغوی به معنای «یهو از کشور اومری» است. کشورها غالباً به این شیوه توصیف می‌شدند. این نقش برجسته آشکارا بازتاب رابطه میان شاه و فرمانروای دست‌نشانده اوست که اولی با هیکل درشت و دومی با نقش کوچک‌تر نشان داده می‌شود.

موزه بریتانیا، لندن

---

1. Shalmaneser III　2. Jehu　3. Omri

گاه ممکن بود این ایالات به اجزای تفکیک‌ناپذیر امپراتوری تبدیل شوند، به طوری که تشخیص تمایز میان سرزمین اصلی و مناطق اقماری کمرنگ و دشوار می‌نمود. این پیشامد مثلاً در مواقعی روی می‌داد که فرهنگ منطقه مفتوحه با فرهنگ سرزمین اصلی بسیار نزدیک یا یکسان بود. تاریخ امپراتوری روم نمونه‌های بارزی از این توسعه را نشان می‌دهد. در خاورمیانه این تحول با کوچ اجباری جمعیت کشورهای مفتوحه‌ای که به ایالت تبدیل می‌شدند همراه بود. معمولاً لایه‌های فوقانی جامعه و پیشه‌وران و صنعت‌کاران در این موارد به کشور اصلی تبعید می‌شدند. به آن‌ها در سرزمین اصلی یا در ایالات تازه ملحق شده، زمینی اعطا می‌شد. بعضی در ارتش ثبت‌نام می‌کردند که در آن صورت نیز در مقابل خدمات ایشان زمینی به آن‌ها اعطا می‌شد. تبعیدیان نسبت به فرمانروایان جدید خود به طور نسبی وفادار بودند و این وفاداری نه از سر حق‌شناسی بابت اوضاع و احوال جدیدی که یافته بودند، بلکه ناشی از آسیب‌پذیری این وضع بود: جمعیت اصلی با نارضایتی به این از راه‌رسیدگان می‌نگریستند. بعضی تبعیدیان از خوش‌اقبالی کم‌تری برخوردار می‌شدند، زیرا در طرح‌های ساختمانی بزرگ به کار می‌پرداختند یا به معابد و اشخاص به عنوان برده داده می‌شدند. تیگلات پیلصر سوم، شاه نوآشوری و جانشینان بعدی او به خصوص به خاطر تبعیدهای گروهی خود شهرت داشتند.

شاهان بعدی آشور از این سیاست کم‌تر سود می‌جستند؛ تعداد مردمی که در زمان آن‌ها از سرزمین خود کوچ داده می‌شدند به تدریج رو به کاهش می‌رفت. با این حال کوچ اجباری به عنوان ابزاری برای به رخ کشیدن قدرت تا عصر هلنیستی ادامه داشت. در عصر نوآشوری، پارسی، سلوکی و پارتی تبعیدیان می‌کوشیدند تا مدت زیادی هویت خود را حفظ کنند. بعضی جماعات تبعیدی حتی حکومتی خاص خود داشتند و برای نمونه می‌توان به جماعات خودگردان مصری، سوریایی، فریقیایی، لیدیایی و به ویژه یهودی اشاره کرد. گاهی گروه‌های تبعیدی اجازه می‌یافتند به کشورهای خود باز گردند. مستندترین نمونه در این مورد بازگشت یهودیان از تبعید در دوران حکومت هخامنشیان است.

بی‌گمان، یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های توسعه‌طلبی، جاذبه کسب ثروت از طریق به چنگ آوردن غنائم جنگی و خراج بود. فهرست‌های غنائم جنگی به‌دست آمده در یورش‌ها و خراج‌ها مضمون اصلی سنگنبشته‌های سلطنتی به ویژه کتیبه‌های پادشاهان آشور است. معافیت از مالیات امتیاز بزرگی محسوب می‌شد. در امپراتوری آشور فقط پایتخت تشریفاتی نزدیک آشور و گاه شهرهای بسیار محترم امپراتوری، نظیر بابل از این امتیاز برخوردار می‌شدند. در امپراتوری هخامنشی سرزمین پارس از مالیات معاف بود. بعضی مراکز مهم

تجارتی مانند شهرهای فنیقیه تا حد زیادی از امکان خودمختاری برخوردار بودند، چون حکومت‌های توسعه‌طلب بزرگ و جهانگیر متوجه شده بودند که به سود خود آن‌هاست که این شهرها کماکان از رونق بسیار برخوردار باشند. در درجه نخست آن‌ها از ثروت این شهرها از طریق مالیات‌هایی که بر آن‌ها تحمیل می‌کردند بهره‌مند می‌شدند و در درجهٔ دوم، کالاهایی که برای آن‌ها اهمیت داشت از طریق این شهرها وارد می‌شد. با ضمیمه شدن شهرهای فنیقیه به شاهنشاهی ایران، این شهرها به پایگاه‌های ناوگان نیروی دریایی ایران تبدیل شدند. در زمان سلوکیان نیز، شهرهایی، به ویژه شهرهای یونانی، از معافیت‌ها و امتیازاتی برخوردار بودند؛ اگر شاهی از اعطای این امتیازات ـ غالباً دیرینه ـ به این گونه شهرها تخطی می‌کرد با دشواری‌هایی مواجه می‌شد. سنت برقراری معافیت مالیاتی برای سرزمین اصلی احتمالاً در سراسر تاریخ جهان باستان ادامه داشته است و در آتن و روم نیز (نک. صص ۱۶۲ و ۲۷۷) اعمال می‌شده است.

ارتش

جنگ‌ها رفته‌رفته از زد و خوردها و منازعات کوچک محلی بر سر مسائل ارضی یا تهاجم به منظور تأمین حمایت، به لشکرکشی‌های سازمان یافته با هدف اشغال دائمی سرزمین مورد هجوم تبدیل شدند. بنابراین ابعاد ارتش‌ها نیز به همین نسبت افزایش یافت.

تا مدت زیادی جنگ امری فصلی بود. مرسوم بود که روستاییان را برای جنگ به خدمت احضار کنند اما آن‌ها ناچار بودند که در هنگام برداشت محصول به کشور خود بازگردند. با گذشت اعصار، سازمان و تشکیلات ارتش به تدریج تکامل یافت و به نهاد تبدیل شد. امر مهمی که در این تحول تأثیر بسیار داشت، ایجاد پیاده‌نظام و حمایت سواره‌نظام از آن با ارابه‌های جنگی در حدود اواخر عصر مفرغ متأخر (۱۶۰۰ـ۱۲۰۰ ق. م) بود. در پایان قرن هشتم ق. م آشوریان ارتش ثابتی داشتند که قادرشان می‌ساخت در تمام طول سال به جنگ بپردازند، اگرچه آن‌ها کماکان به سربازگیری از روستاییان نیز در فصول مناسب ادامه دادند.

در دوره هخامنشیان، استفاده از مزدوران بیگانه در کنار سربازان بومی بیش از پیش رایج شد. امپراتوری‌های بزرگ دیگر نمی‌توانستند فقط از جمعیت محلی استفاده کنند، بنابراین اقوام تابعه نیز ناگزیر بودند برای تقویت ارتش امپراتور سرباز بدهند.

پدیده مهم دیگر این بود که نوآوری‌های نظامی، نظیر استفاده از ارابه جنگی به سرعت گسترش یافت و شتابان در تمام مناطق پذیرفته شد.

بخش دوم

یونان

فصل هشتم

دوران تیرگی، ۱۲۰۰ ـ ۸۰۰ ق. م

سقوط تمدن میسنی (حدود ۱۲۰۰ ق. م) پیامدهای دامنه‌داری داشت. اقتصادِ درباری دقیق و سازمان یافته، کاملاً از هم فرو پاشید و دیگر هرگز نتوانست ترمیم شود. خط لینئار B[1] که در اداره کاخ‌ها استفاده می‌شد به فراموشی سپرده شد؛ قرن‌ها بعد، یونانیان خط کاملاً متفاوتی را در نوشتن به کار می‌بردند. خط لینئار B در پایان قرن نوزدهم میلادی دوباره کشف شد، زمانی که لوحه‌های گلی کنده‌کاری شده با این خط در حفاری‌های باستان‌شناسی سر از خاک بیرون آوردند. با همهٔ این‌ها معنای محتوای لوحه‌ها تا سال‌ها بعد در هاله‌ای از اسرار پوشیده ماند و در سال ۱۹۵۲ میلادی بود که رمز آن گشوده شد. شهرهای میسنی که در قرن‌های قبل از ثروت و شوکت و تجمل بهره‌مند بودند به کلی ویران شدند و دیگر هرگز بازسازی نشدند. بسیاری از اهالی این شهرها به سواحل غربی آسیای صغیر گریختند. این حرکت جمعیتی به «مهاجرت ایونی» نیز شهرت دارد. یونانیانی که در ایونی اقامت گزیدند، بعدها سهم زیادی در احیای فرهنگ یونانی بر عهده گرفتند. جمعیت خود یونان شدیداً کاهش یافت و فرهنگ مادی آن بسیار ضعیف و فقیر شد. آغاز دوران تیرگی یونان در عین حال مقارن است با زمان یورش دوریان‌ها که در پلوپونز، در کرت و در جنوب غربی آسیای صغیر اقامت داشتند.

در باره ساختار اجتماعی دوران تیرگی اطلاعات بسیار ناچیزی در اختیار داریم. بیش‌تر اطلاعاتی که داریم از مدارک باستان‌شناسی یا از کتاب‌های *ایلیاد* و *اودیسه* است؛ خلق حماسهٔ بزرگ ایلیاد و اودیسه را به شاعر یونانی هومر[2] (حدود ۷۵۰ ق. م) نسبت می‌دهند. *ایلیاد* مراحلی از جنگ‌های گروهی از شاهان یونان (از جمله آگاممنون[3] اهل میسن) علیه شهر تروا[4] - یا ایلیون[5] - در شمال غربی آسیای صغیر را توصیف می‌کند. *اودیسه* ماجراهای اودیسئوس[6]، پادشاه جزیره ایتاکا[7]، را که پس از انهدام شهر تروا به سفری پرمخاطره برای بازگشت به وطن تن درمی‌دهد، باز می‌گوید. این حماسه‌ها مبتنی بر قصه‌های قدیمی بودند که شاعران در دربارهای شاهان و اشراف نقل می‌کردند. تصوّر بر این است که جنگ تروا در اوج ثروت و قدرت میسن روی داده است، اما جامعه‌ای که هومر توصیف می‌کند شباهت بسیار اندکی با جامعه‌ای دارد که از طریق لوحه‌های خط لینئار B می‌شناسیم. ایلیاد و اودیسه

---

1. Linear B
2. Homer
3. Agamemnon
4. Troy
5. Ilion
6. Odysseus
7. Ithaca

بازتاب زمانه خود هومر و قرن‌های پیش از آن است. در جامعهٔ هومری، شاه رهبر اقتصاد درباری با زندگی گسترده شهری نیست، بلکه زمین‌دار ثروتمندی است که در زمان جنگ *primus inter pares* است، یعنی مقام نخست را در میان افراد برابر دارد. همتایان او سران خانوارهای بزرگ کشاورز بودند. تمام قدرت نظامی در اختیار این اشراف بود چون می‌توانستند خود اسلحه برگیرند و بجنگند. آن‌ها می‌توانستند بر پشت اسب به میدان جنگ بشتابند و به نبرد تن به تن با رقبای خود بپردازند. بقیه مردم عملاً نقشی در امور نظامی نداشتند. ارزش‌های این اشرافیت نفوذ عمیقی بر ذهنیت یونانی بر جای نهاد. از اشراف انتظار می‌رفت که از خانواده بزرگ خود حمایت کنند و از این رو می‌بایست خود را مردانی نیرومند و پهلوان نشان دهند. عنصر ذاتی رقابت در این ایدئولوژی در مسابقات نیز تجلی می‌کرد. مشهورترین این مسابقات بازی‌های المپیک است که برای نخستین بار در ۷۷۶ ق. م برگزار شد.

فصل نهم

دوران باستان، سال‌های ۸۰۰ـ ۵۰۰ ق.م

پیشگفتار

دگرگونی‌های جمعیتی و اقتصادی

دولت ـ شهر

استعمار

دگرگونی‌های اجتماعی

دگرگونی‌های نظامی

دگرگونی‌های فرهنگی

الفبا

ادبیات

هنرهای تصویری

معماری

دین

فلسفه

دگرگونی‌های سیاسی

حکومت استبدادی

اسپارت

آتن

پیشگفتار

قرن هشتم پیش از میلاد شاهد نخستین تغییرات از رشته دگرگونی‌های مهمی بود که دوره جدیدی را در تاریخ تمدن یونان رقم زده است. آنچه پیش آمد، تجدید حیات فرهنگ میسنی پیشین نبود بلکه ظهور فرهنگ کاملاً نوینی با خصلت ویژه خویش بود. خصلت انفرادی این فرهنگ به این معنا نیست که یونان در این دوره ناحیه‌ای منزوی بود و ارتباط خود را با جهان خارج گسسته بود. دوران باستان در یونان مقارن است با عصر امپراتوری‌های بزرگِ سواحل شرقی مدیترانه با فرهنگ‌های کهن خودشان ـ امپراتوری‌های نوآشوری، نوبابلی و شاهنشاهی ایران، همگی ارتباط نزدیکی با یونان برقرار کردند. همچنین در این دوران شهر نائوکراتیس به عنوان پایگاه بازرگانی یونانی در مصر تأسیس شد (حدود ۶۵۰ق.م) و یونانیان در آسیای صغیر با لیدی و فریقیه تماس برقرار کردند. حتی در این دوره شهرهای یونانی آسیای صغیر به تصرف ایران درآمدند و کوروش پارسی این ناحیه را در ۵۴۷ ق. م تصرف کرد (نک. ص ۴۲). در این روزگار بازرگانی دریایی در دست فنیقیان بود که کالاهای خود را به یونان نیز حمل می‌کردند. با چنین پس‌زمینه‌ای عجیب نیست که فرهنگ یونان (دین، هنر، علم و اقتصاد) تحت تأثیر عوامل گوناگون فرهنگ شرق قرار گرفته باشد.

چنان که در بالا گفته شد، دوران باستان دوران دگرگونی‌های بزرگ بود ـ هم تغییرات فرهنگی و هم تغییرات جمعیت‌شناختی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی. این تغییرات که با یکدیگر پیوند نزدیکی داشتند و بر یکدیگر اثر گذاشتند، سرانجام به تشکیل جامعه خاص یونانی در دوره کلاسیک انجامیدند.

دگرگونی‌های جمعیتی و اقتصادی

پژوهش‌های باستان‌شناختی نشان داده‌اند که جمعیت یونان در قرن هشتم ق. م به شدت افزایش یافته است. یعنی شکم‌های بیش‌تری باید سیر می‌شدند و به همین دلیل، لزوم تغییرات در شیوه‌های کشاورزی ضرورت یافت. کشاورزان شروع به کشت زمین‌های بیش‌تری کردند، پس کشاورزی به زمین بیش‌تری نیاز داشت: زمین‌های بایر به زیر کشت کشیده شدند و دامنه انواع محصولات گسترش یافت.

بعضی از یونانیان به دریانوردی پرداختند با این امید که از طریق دزدی دریایی یا تجارت

چیزی به کف آورند. باید گفت که هر چند در آثار هومر (حدود ۷۵۰ ق. م) هنوز تمامی بازرگانان دریانورد، فنیقیان هستند، اما در آثار هزیود[1]، شاعری جوان‌تر از وی (حدود ۷۰۰ق. م)، یونانیان به تجارت دریایی پرداخته‌اند (چنان که پدر خود او نیز دریانورد بوده است).

سومین نتیجهٔ رشد جمعیت، ادغام روستاهای بزرگ و توسعه شهرها بود. این شهرها محل‌های خوبی برای فروش محصولات کشاورزی فزاینده زمین‌داران بودند. همچنین از طریق همین شهرها، کالاهای تجملی خاورمیانه که نخبگان ثروتمند یونانی در آرزوی داشتنشان بودند به یونان وارد می‌شد و در نتیجه بسیاری از اشراف در شهرها ساکن شدند.

دولت ـ شهر

قرن هشتم همچنین قرن زایش شهر به معنای (Polis) یونانی است. شهر یا (Polis) اجتماعی بود با سازمان سیاسی مخصوص خود؛ کلمه (Political)[2] در واقع از کلمه *Polis* سرچشمه گرفته است. واژهٔ *Polis* معمولاً به «دولت ـ شهر» ترجمه می‌شود. دولت ـ شهر نمونه، سرزمین نسبتاً کوچکی بود شامل مرکز اداری شهری که در آن مکان نیایش اصلی شهر و مکان تجمع، آگورا[3]، قرار داشت؛ در این محل، قضات و مردم عادی برای اخذ تصمیم گرد می‌آمدند. بعدها آگورا به محل داد و ستد یا بازار تبدیل شد. شهر معمولاً تپه‌ای دارای استحکامات (آکروپولیس)[4] نیز داشت که اهالی می‌توانستند در مواقع خطر به آن‌جا پناه ببرند.

فرمانروایی *Polis* یا دولت ـ شهر در دست مقاماتی بود که مسئولیت‌های ویژه‌ای نظیر رهبری نظامی، قضاوت و دادرسی یا هدایت امور مذهبی را بر عهده داشتند و با نوعی انتخابات به این سمت‌ها منصوب می‌شدند. منظور این نیست که تمام دولت ـ شهرها حکومت همسانی داشتند. قدر مشترک همهٔ آن‌ها این بود که به ندرت شاه داشتند (اسپارت یکی از اندک دولت ـ شهرهایی بود که پادشاهی در آن از بین نرفته بود). در اکثر دولت ـ شهرها اشراف زمین‌دار مقامات سیاسی را در انحصار خود داشتند. ما از آن رو آن‌ها را «اشراف» می‌نامیم که امتیازی از لحاظ نسب برای خود قائل بودند و چنین ساختاری

---

1. Hesiod

۲. سیاسی

3. agora

4. Acropolis

اشرافیت نامیده شده است (نک. نمودار ۱.۹، ص ۱۴۶). تأکید شدید بر داشتن نسب والا احتمالاً با اهمیت فزاینده زمین‌داری مرتبط بود. در جهان باستان، مالکیت زمین غالباً با داعیه خانوادگی در مورد زمین اجدادی توجیه می‌شد. در یونان این امر به نگرشی حول *oikos* (خانوار شامل: والدین، فرزندان، نوه‌ها و گاه کشاورزان و بردگان وابسته) می‌انجامید که به یک *genos* (ایل، تبار یا دودمان) تعلق داشتند و می‌توانستند به نیاکان مشهور خود ببالند.

دولت ـ شهر برای اهالی آن اهمیت چشمگیری داشت و به تدریج به شهروندان (یونانی: *Politai*) واقعی آن تبدیل می‌شدند. منزلت شهروندی دولت ـ شهر از عضویت در یک ایل اهمیت بیش‌تری پیدا کرد.

دلمشغولی اصلی همه شهروندان «آزادی و خودمختاری» بود ـ آزادی از تسلط یک قدرت بزرگ یا دولت ـ شهر دیگر که به خودمختاری یعنی امکان دارا بودن قوانین خاص خود می‌انجامید.

یونانیان زندگی در یک دولت ـ شهر را آرمانی‌ترین و انسانی‌ترین شکل حیات می‌دانستند. فکر ضمیمه شدن به یک امپراتوری بزرگ برای آن‌ها غیرقابل تحمل بود و در حد قدرت خود به هر کاری دست می‌زدند تا از وقوع چنین امری جلوگیری کنند. تلاش‌های آن‌ها در این زمینه تا سال ۳۳۸ ق. م موفق بود. اما در این تاریخ یونانیان مجبور شدند در مقابل قدرت برتر مقدونیان و رومیان سر تسلیم فرود آورند، البته نتیجهٔ آن تلاش این شد که یونانیان خودمختاری خود را در اداره امور محلی خویش در حد امکان حفظ کنند.

دولت ـ شهر در تمام یونان واحد سیاسی غالب نبود. در نواحی کم‌تر پیشرفته، ساختارهای قبیله‌ای به شکل *ethne*[1] حفظ شده بود، و آن عبارت بود از گروه‌هایی از جماعات کوچک که در مواقع خاص به ویژه در عملیات نظامی به هم می‌پیوستند و نیروهایشان را یکپارچه می‌کردند. گاهی در درون این *ethne*ها شهرهایی شکل می‌گرفتند که بعدها به دولت ـ شهر تبدیل می‌شدند. یونان باستان هرگز در تشکیل یک اتحادیه سیاسی کامیاب نشد. با این حال یونانیان از لحاظ داشتن خصوصیات مشترکی متحد بودند که عبارت بود از: زبان مشترک (گرچه شامل گویش‌های گوناگونی نظیر، دوریک در اسپارت و جنوب غربی آسیای صغیر، و یونیک در آتن و غرب آسیای صغیر می‌شد)، پرستش خدایان

۱. جمع ethnon و از نظر لغوی به معنای «ملت».

مشترک و برخورداری از سنت‌های مشترک مانند مسابقات المپیک که به افتخار زئوس، خدای برتر دستگاه خدایان یونانی، برپا می‌شد.

جهان یونانی شباهت زیادی به فنیقیه داشت. در فنیقیه نیز شهرهای مستقل و دولت ـ شهرهای خودمختاری بودند که ساکنان آن زبان و دین مشترکی داشتند. یونانیان به راستی چیزهای زیادی از فنیقیان اخذ کردند که از جمله به خط الفبایی و بسیاری از درونمایه‌های هنری می‌توان اشاره کرد. آن‌ها اندیشه زندگی در دولت ـ شهر را نیز از فنیقیان گرفتند. چیز دیگری که فنیقیان به یونانیان آموختند شیوه تشکیل مستعمره یا مهاجرنشین بود. مهاجرنشین‌هایی که فنیقیان در غرب دریای مدیترانه تأسیس کردند (نک. ص ۶۹) نمونه‌های خوبی برای یونانیان بود که برای مسائل جمعیتی خود جویای راه حلی بودند.

استعمار

در اقتصادی ابتدایی نظیر آنچه در یونان جاری بود، اقدامات یاد شده در بالا برای تولید خوراک جمعیت فزاینده کافی نبود (جمعیت یونان از حد گذشته بود). بسیاری از ملت‌ها به مسئله فشار ازدیاد جمعیت خود از طریق جستجوی سرزمین‌های جدیدتر پاسخ گفتند. همین امر باعث آغاز جنبش مشهور استعماری یونانیان شد. واقعیت تأسیس مستعمرات یا مهاجرنشین‌های یونانی تا حدی نتیجهٔ تجربه آن‌ها در بازرگانی، دریانوردی و شناخت جغرافیای منطقه مدیترانه بود. بنابراین عقیده بر این است که تشکیل مهاجرنشین‌های اولیه یونانی در آن سوی دریای مدیترانه ـ المنا[1] در سوریه، کومه[2] در جنوب ایتالیا و نائوکراتیس[3] در مصر ـ دلایل بازرگانی داشته است. با همهٔ این‌ها، انگیزهٔ اصلی نهضت استعماری عطش زمین بوده است. اکثر مهاجرنشین‌ها یا استعمارگران به عنوان زارع در نواحی حاصلخیز سواحل دریای سیاه، جزیره سیسیل و جنوب ایتالیا (نک. نقشه ۱.۹ الف) اقامت گزیدند. در واقع دو ناحیه اخیر چنان جمعیتی از مهاجران یونانی را جلب کردند که در عهد باستان به *Magna Graecia* (یونان بزرگ‌تر) معروف شدند. در این نواحی شهرهای وسیع و شکوفای یونانی به وجود آمدند که هنوز بعضی از آن‌ها شهرهای مهمی‌اند و آثار گذشته شکوهمند خود را حفظ کرده‌اند. برای مثال می‌توان به بقایای معماری شکوهمند و

1. Al Mina 2. Cumae 3. Naukratis



نقشهٔ ۱.۹ *الف* تأثیر فرهنگ یونانی در دوران باستان و کلاسیک، حدود سال‌های ۶۰۰-۳۳۰ ق. م

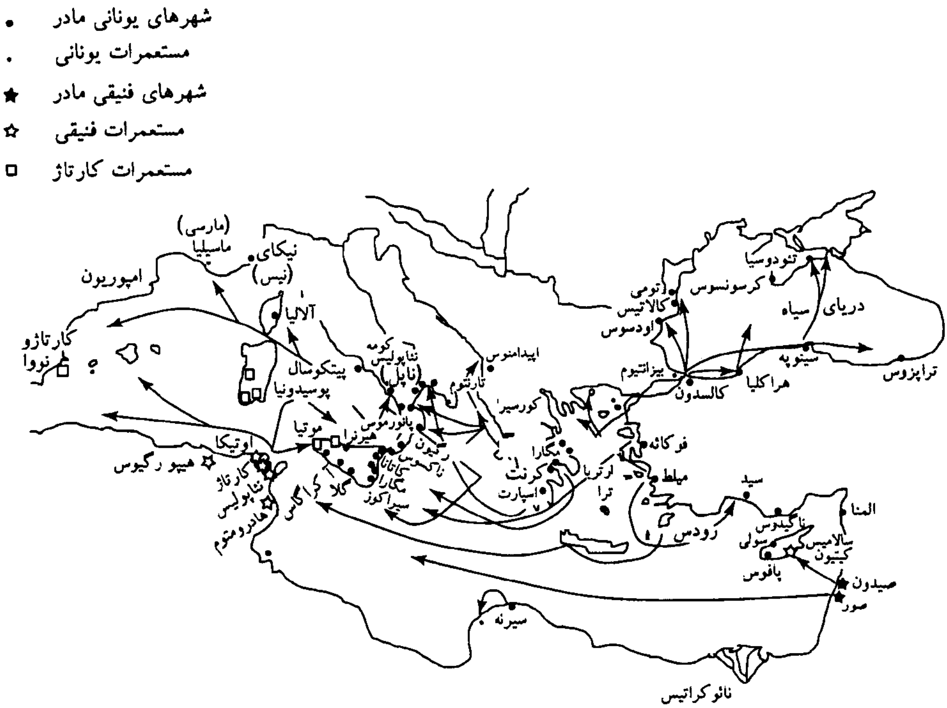
یادداشت: طی نهضت استعماری یونان، یونانیان در بخش‌های وسیعی از دریای مدیترانه پخش شدند و ملل زیادی در تماس با تمدن یونان قرار گرفتند.

ستایش‌انگیز یونانی در سیراکوز[1]، ناپل[2]، تارانتو[3] و پستوم[4] (پوسیدونیا[5]؛ نک. نقشه ۱.۹ ب) اشاره کرد.

اکنون واژه «استعمار» گمراه کننده شده است. مستعمره یونانی (*apoikia*) سرزمینی بیگانه نبود که تحت حکومت شهری که مستعمره را بنا نهاده قرار داشته باشد، بلکه یک دولت ـ شهر مستقل جدید بود که با مادر ـ شهر خود فقط از طریق پیوندهای اخلاقی و مذهبی ارتباط داشت. بنابراین عجیب نیست که مهاجرنشین‌های یونانی در جستجو برای یافتن محل‌های مناسب برای این دولت ـ شهرهای مستقل به سوی نواحی دارای دولت‌های سازمان‌یافتهٔ متکاملی نظیر سواحل شرقی مدیترانه، مصر و ایتالیای اتروسک[6] رفته باشند. (نک. ص ۲۳۰). مهاجرنشین‌هایی که یونانیان در این نواحی اخیر، نظیر نائوکراتیس در مصر و المنا در سوریه، تأسیس کردند، دولت ـ شهرهای مستقلی نبودند.

1. Syracuse
2. Naples
3. Taranto
4. Paestum
5. Poseidonia

۶. Etruscan: وابسته به فرهنگ و زبانِ مردم اتروریا (Etruria) که در غرب و مرکز ایتالیای کنونی می‌زیستند.



نقشه ۱.۹ ب استعمار یونان و فنیقیه

گرچه بیش‌تر مستعمرات به دلایل تجارتی تأسیس نشده بودند، ولی بازرگانی را تشویق می‌کردند. تجارت برای یونانیان بسیار اهمیت داشت چون آن‌ها را قادر می‌ساخت از نواحی غله‌خیز، غله به دست آورند که در یونان به ندرت یافت می‌شد. کورینت[1] بیش‌تر غله خود را از مستعمرات واقع در سیسیل وارد می‌کرد، حال آنکه آتن که مستعمرات بسیار کم‌تری داشت غله خود را عمدتاً از مناطق اطراف دریای سیاه به دست می‌آورد. وقتی امکان واردات از آن سوی دریا بیش‌تر شد، انگیزه ایجاد مستعمرات نیز کاهش یافت. تلاش و جستجوی یونان برای به دست آوردن سرزمین‌های جدید تقریباً در پایان سال ۵۵۰ ق. م خاتمه یافت، و این هنگامی بود که لشکرکشی‌های استعماری یونان با مخالفت فزاینده ایرانیان، کارتاژیان و اتروسک‌ها مواجه شد.

زمین‌های بایری که در یونان به زیر کشت می‌رفتند به تولید محصولات جدیدی مانند

1. Corinth

زیتون اختصاص می‌یافتند. فراورده این محصولات (مانند روغن زیتون) را می‌شد در ظرف‌های مهر و موم شده سفالی به خارج صادر کرد. در این دوره شاهد افزایش صنعت سفالگری هستیم. تجارت در شهرها باعث تقویت صنعت شد: صنعت کشتی‌سازی و سفالگری به خصوص ظروف سفالی رونق گرفت تا حمل و نقل محصولات جدید ممکن شود. دولت - شهرهای جوان و جدید در ساختن معابد هرچه بزرگ‌تر نیز با یکدیگر رقابت داشتند. این فعالیت باعث می‌شد که بیش‌تر غیرکشاورزان نیز اشتغال پیدا کنند. با این حال، این امر به ایجاد تضاد میان جمعیت شهری و روستایی انجامید. بسیاری از شهرنشینان درواقع کشاورزانی بودند که زمین‌هایشان بیرون از شهر قرار داشت و هر روز صبح همراه اعضای خانواده، اجاره‌داران و بردگان خود راهی مزارع می‌شدند تا به کار کشاورزی خود بپردازند. در سراسر تاریخ جهان باستان، شهرهای اندکی بودند که اکثریت ساکنان آن به کار کشاورزی اشتغال نداشتند و به واردات از مناطق غله‌خیز وابسته بودند. این امر فقط در مورد شهرهای فوق‌العاده بزرگ نظیر آتن در قرن پنجم ق. م، اسکندریه در مصر، انطاکیه در سوریه (در عصر هلنیستی؛ نک. صص ۱۷۳، ۲۰۰ و ۲۰۷) و رم (در حدود آغاز عصر مسیحیت) صدق می‌کرد.

دگرگونی‌های اجتماعی

تحولات اقتصادی و جمعیتی که از آن یاد کردیم، نتایج اجتماعی نیز داشت. در درجهٔ نخست این تحولات به ظهور گروهی *از* نوکیسگان - مردمی که به هر طریقی می‌کوشیدند بر ثروت خود بیفزایند - انجامید. بعضی از آن‌ها از طریق تجارت ثروتمند شدند؛ آن‌ها غالباً پول خود را در زمین سرمایه‌گذاری می‌کردند. دیگران این دوراندیشی را داشتند که به کشت محصولات جدید در زمین‌های تقریباً غیرحاصلخیز خود بپردازند. این محصولات از جو یا سایر غلات سودآورتر بودند.

با این همه، برای کشاورزان خرده‌پایی که با روش‌های قدیمی زراعت می‌کردند و می‌کوشیدند تا خودکفا بمانند، کار پیوسته دشوارتر می‌شد. دارایی و زمین خانوادگی آن‌ها می‌بایست میان فرزندان و سپس نوه‌هایشان تقسیم شود؛ با توجه به افزایش جمعیت، قطعه زمین‌های به ارث رسیده پیوسته کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شد و در نهایت به حدی می‌رسید که کفاف تأمین معاش زارع و خانواده او را نمی‌کرد. افزون بر این، زارعان کوچک قادر به تغییر کشت خود و رو آوردن به محصولات جدید نبودند: درخت زیتون در سال‌های اولیه کاشت میوه نمی‌داد و باغداران منابع لازم و کافی را برای سال‌ها بدون درآمد ماندن، نداشتند. همچنین فاقد زمین اضافی بودند و نمی‌توانستند در کنار غلات به کشت‌های دیگر

بپردازند. از این رو بسیاری از کشاورزان خرده‌پا برای گذران زندگی و تهیه بذر به قرض گرفتن رو آوردند. اما از آن‌جا که محصولاتشان کفاف زندگیشان را نمی‌داد و مجبور به بازپرداخت دیون خود بودند، بیش‌ترشان به بردگی ناشی از بدهی کشانده می‌شدند و به ناچار وام خود را با برده شدن که در آن روزگار مرسوم بود تأدیه می‌کردند.

دگرگونی‌های نظامی

در «دوران تیرگی» فقط اشراف نخبه در جنگ‌ها شرکت می‌جستند (نک. ص ۱۱۶). این وضعیت در دوران باستان تغییر کرد و نوکیسگان و کشاورزان میانه‌حال نیز می‌توانستند خود را مجهز به سلاح کنند و در جنگ‌ها شرکت جویند. سلاح از کلاهخود، زره سینه‌پوش، ساق‌بند، نیزه و سپر تشکیل می‌شد. سپر یاد شده که در این دوره به قسمت چپ بازو در دو نقطهٔ دست و آرنج متصل می‌شد، اهمیت خاصی داشت. از این رو به سربازان یونانی «هوپلیت»[1] می‌گفتند که از واژه *hoplon* یونانی به معنای سپر مشتق شده است. بیش‌تر این هوپلیت‌ها اسب نداشتند. اما اسب داشتن امتیازی در نبرد محسوب نمی‌شد، چرا که سواران نیز هنگام نبرد از اسب‌های خود پیاده می‌شدند. هوپلیت‌ها مانند اشراف به نبردهای انفرادی دست نمی‌یازیدند، بلکه به صورت آرایش جمعی مشهور به فالانکس[2] می‌جنگیدند. هوپلیت‌ها می‌بایستی چنان کنار یکدیگر قرار گیرند که پیرامونشان محفوظ و بسته بماند طوری که طرف راست بی‌سپر آن‌ها با سپر جنگجوی کناری پوشش داده شود. تحقق این امر مستلزم مفهوم نیرومندی از همبستگی بود (نک. شکل ۵.۱۰ الف).

جنگ‌ها در دوران باستان چیزی بیش‌تر از زد و خوردهای کوچک مرزی نبودند. از آن‌جا که هدف اصلی جنگ معمولاً غارت بود، پس از دو برخورد و درگیری خاتمه می‌یافت. گاهی دوره‌های طولانی می‌گذشت و جنگی میان دولت ـ شهرها روی نمی‌داد.

دگرگونی‌های فرهنگی

در دوران باستان شالوده‌های دستاوردهای فرهنگی بزرگی نیز ریخته شد. نقاشی، معماری، مجسمه‌سازی، انواع ادبی، تصورپردازی دینی، آیین‌های پرستش و به ویژه فلسفه یونانی، همگی ریشه در دوران باستان دارند. در این دستاوردهای فرهنگی، دِین یونان به خاورمیانه بسیار روشن است.

1. hoplite 2. phalanx

الفبا

نخستین موهبت فرهنگی عمده که اصل آن از خاورمیانه بود الفباست که یونانیان آن را در قرن دهم ق. م (نک. ص ۶۹) از فنیقیان اخذ کردند. با این حال یونانیان در آن نوآوری مهمی انجام دادند: آن‌ها این الفبا را که منحصراً مبتنی بر حروف صامت بود با زبان خود سازگار کردند و برخی از آن‌ها را علامت حروف مصوت خواندند و تعدادی حروف جدید نیز بر آن افزودند. الفبای حاصل فوق‌العاده کارآمد بود. اتروسک‌ها و رومیان نیز پس از تغییرات اندکی آن را پذیرفتند و سرانجام خط امروزی ما پدید آمد. امروزه از این الفبا به زبان‌های مختلفی در سراسر جهان استفاده می‌شود. درست روشن نیست که الفبا با چه هدفی وارد یونان شده است، اگرچه به احتمال زیاد فنیقیان نخستین قومی بوده‌اند که هنگام ماجراجویی‌های دریایی خود، برای تجارت با یونانیان تماس پیدا کرده‌اند و الفبا برای مقاصد بازرگانی مورد تقلید و استفاده یونانیان قرار گرفته است.

ادبیات

علت ورود الفبا به یونان هرچه باشد، کهن‌ترین نوشته‌های یونانی که برای ما شناخته شده‌اند متون ادبی هستند. با این همه، این متون به قصد خوانده شدن توسط عموم مردم تهیه نشده‌اند بلکه برای این نوشته شده‌اند که به خاطر سپرده و روایت شوند. از همین روست که قدیمی‌ترین متون، چه آثار حماسی نظیر کارهای هومر (حدود ۷۵۰ ق. م) و هزیود (حدود ۷۰۰ ق. م) و چه رساله‌های سیاسی نظیر رسالات سولون[1] (نک. ص ۱۴۳) یا آثار نخستین فیلسوفان (نک. ص ۱۳۷) همگی منظوم هستند.

هومر اهمیت فراوانی برای یونانیان داشت. آثار حماسی او، *ایلیاد* و *اودیسه* را نوعی کتاب مقدس می‌دانستند. مطالعه این حماسه تا دوره هلنیستی بخشی از آموزش و پرورش در یونان بود. جهانی که در این دو کتاب توصیف می‌شود جهان اشراف و نجیب‌زادگان دوران تیرگی است. تصور هومر از ذهنیت و نگرش مبارزه‌جویانه اشراف و تصویرهایی که از خدایان به عنوان موجوداتی انسان‌گونه و نظیر نگرش اشراف ترسیم می‌کند، نفوذ ژرفی بر اندیشه و مذهب یونانیان داشته است.

به برکت کتاب هزیود اطلاعاتی در باره طبقات فروتر جامعه اولیه یونان کسب می‌کنیم.

---

1. Solon

حماسه او به نام «کارها و روزها» تصویری از اعمال کشاورزان معاصر وی را ترسیم می‌کند و به توصیف سختی و مشقت کارهای کشاورزی می‌پردازد. همچنین در این کتاب مطالبی درباره بیدادگری اشراف بر کشاورزان و انتقاد هزیود از رشوه‌خواری و اجحاف و زورگویی آن‌ها به کشاورزان می‌یابیم. هزیود در «تبارشناسی خدایان»[1] افسانه‌های مربوط به دستگاه خدایان یونانی را به طور سیستمی نقل می‌کند (نک. ص ۱۳۶).

ویژگی ادبیات یونانی پس از هومر گرایش به سوی فردگرایی بیش‌تر است. گرچه از هویت واقعی نویسنده اصلی *ایلیاد* و *اودیسه* آگاه نیستیم، ولی مؤلف بعدی یعنی هزیود مطالبی در باره وضع شخصی خود به ما می‌گوید. با این حال فقط پس از حدود سال ۷۰۰ ق. م بود که شعر یونانی به راستی به شرح احوال شخصی با اشعار تغزلی کوتاه و بیان احساسات عمیق شاعر روی آورد. همچنین در همین زمان برای نخستین بار اشعار عاشقانه سروده می‌شدند. شاعران دیگر به بیان دیدگاه‌های خود در باره جامعه می‌پرداختند که معمولاً حاوی انتقاد از شیوه زندگی اشراف یا بیم از دست دادن قدرت آنان بود.

هنرهای تصویری

آگاهی ما از نقاشی یونانی تقریباً به طور کامل منحصر به نقاشی روی ظروف است. شکل تزئین سفالگری میسنی[2] در مدت کوتاهی در دوران تیرگی از بین رفت. قرن نهم شاهد زایش و ظهور سبک جدیدی از نقاشی روی ظروف در آتن بود که خصوصیت آن را می‌توان خطوط پیچاپیچ و به صورت صلیب شکسته دانست که چهره‌های انسانی بعداً به صورت تصنعی بر آن افزوده شده‌اند (نک. شکل ۱.۹ الف). موجودات و گیاهان اسطوره‌ای با سبکی که حدود ۷۲۵ ق. م در کورنت آغاز به شکل‌گیری کرده است، نزدیکی‌ها و وابستگی‌ها به هنر شرق را نشان می‌دهند. زرد، رنگ غالب در این سبک است که به سبک شرقی شهرت دارد (نک. شکل ۱.۹ د). در قرن ششم ق. م، نقاشان ظروف آتنی، ظروف خود را با تصاویر سایه‌نمای سیاه نقش کردند. بعدها سبک «نقش سرخ» جانشین سبک «نقش سیاه» شد. ظروف «آتیک» که صحنه‌هایی از اسطوره‌های یونانی و زندگی روزانه بر آن‌ها نقش شده است در سراسر منطقه بسیار وسیعی اشاعه یافتند. هنوز می‌توان هزاران عدد از این ظروف را در موزه‌های امروزی مورد ستایش قرار داد (نک. شکل‌های ۱.۹ ب و ۱.۹ ج).

---

1. 'Theogony'
2. miseni



شکل ۱.۹ *الف* جام نوشابه به سبک هندسی که در «کرامئیکوس»، گورستان آتن، پیدا شده است: قرن هشتم ق.م

موزه آلارد پیرسون، آمستردام.

شکل ۱.۹ ب سبوی جشن‌های پاناتنائیک، حدود ۵۱۰ ق. م سبک نقش سیاه

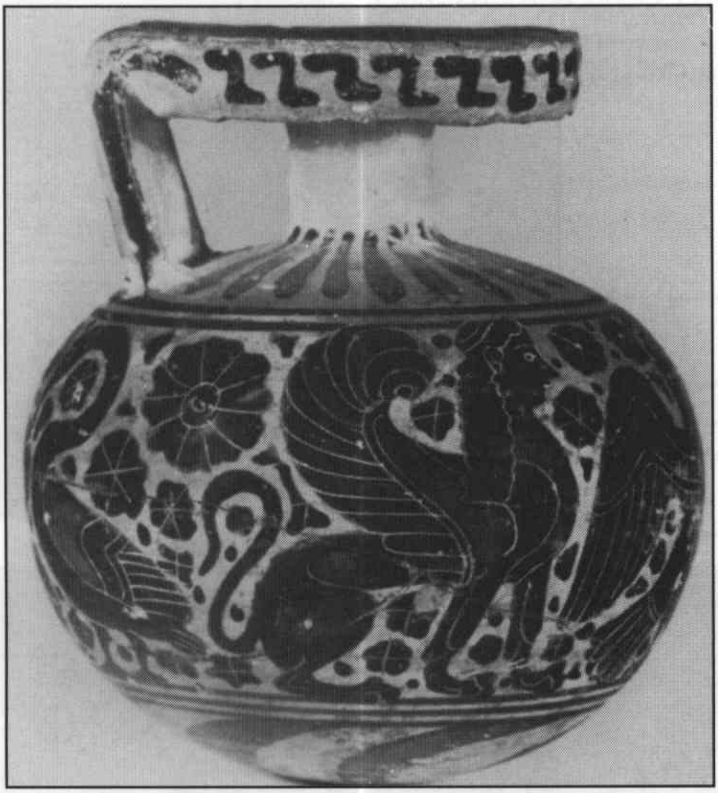
یادداشت: صحنه یک مسابقه دو. این سبو که با روغن زیتون پر می‌شده است از جوایزی بود که به برنده مسابقه جشن‌های سالانه یا چهار سالانه مسابقات پاناتنائیک تعلق می‌گرفت.

موزه آلاردپیرسون، آمستردام.





شکل ۹.۱ ج بطری روغن از آتن، حدود ۴۶۵ ق. م سبک نقش سرخ
موزه آلاردپیرسون، آمستردام.

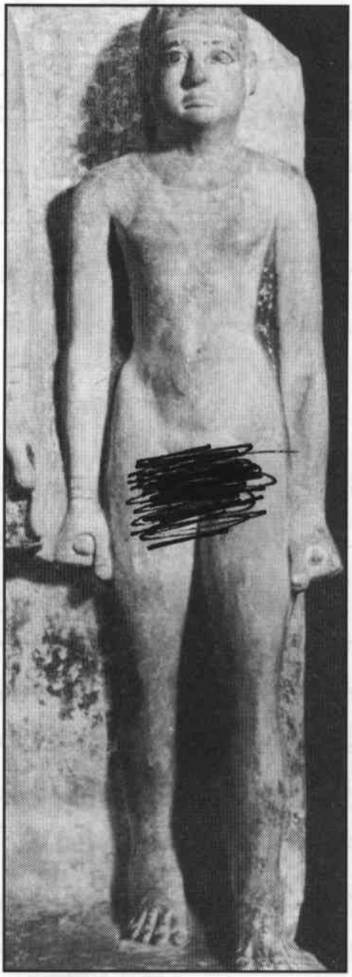


شکل ۱.۹ د ظرف روغن کورنتی، حدود ۶۱۵ ق. م سبک شرقی

یادداشت: به شکل *اسفنکس* [موجود مرموز] توجه کنید. موجود اسطوره‌ای بالدار، نیمی انسان و نیمی حیوان، درونمایه مشترک سراسر خاورمیانه باستان بود. بهترین نمونه این اسفنکس‌ها، ابوالهول بزرگ نزدیک اهرام جیزه در مصر است. این موجودات افسانه‌ای در آثار فنیقی نیز مشاهده می‌شوند. همچنین بنگرید به گاوهای بالدار غول‌آسای آشور و ایران که در صفحه ۸۴ نشان داده شده است.

موزه آلارد پیرسون، آمستردام.

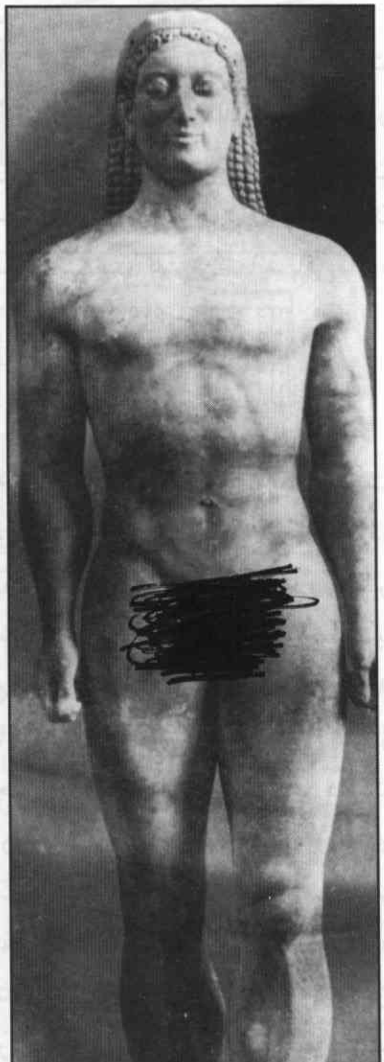
مجسمه‌های با حالت آزاد که از دوران باستان باقی مانده‌اند حاکی از آنند که مجسمه‌سازی آغازین یونانی بسیار وامدار مجسمه‌سازی مصری است (نک. شکل‌های ۲.۹ الف و ۲.۹ ب). با وجود این یونانیان مدت مدیدی تحت تأثیر نماندند و مجسمه‌سازی یونانی سبک اصیل خود را پیدا کرد.



شکل ۲.۹ *الف* مجسمه‌ای مصری از جوانی برهنه: پادشاهی کهن، سلسله پنجم، حدود ۲۴۰۰ ق. م. از یک گور خصوصی در صقّره

یادداشت: مجسمه‌سازی یونان باستان آشکارا از مجسمه‌سازی مصری سرمشق گرفته است. با این حال مجسمه‌سازی مصری از زمان پادشاهی کهن تا دوره متأخر عملاً بدون تغییر ماند، اما مجسمه‌سازی یونانی دستخوش تحولات مهمی شد و به سوی ارائه واقع‌بینانه‌تری پیش رفت. در مورد مجسمه‌سازی دوره کلاسیک بنگرید به صفحه ۱۸۴ و در مورد دوره هلنیستی بنگرید به صفحه ۲۱۳.

ریکس موزئوم وان اودهدن، لیدن.



شکل ۲.۹ ب مجسمه باستانی از یک مرد جوان (*Kouros*): احتمالاً قرن ششم ق. م. حدود سال ۵۳۰

موزه ملی آتن

معماری

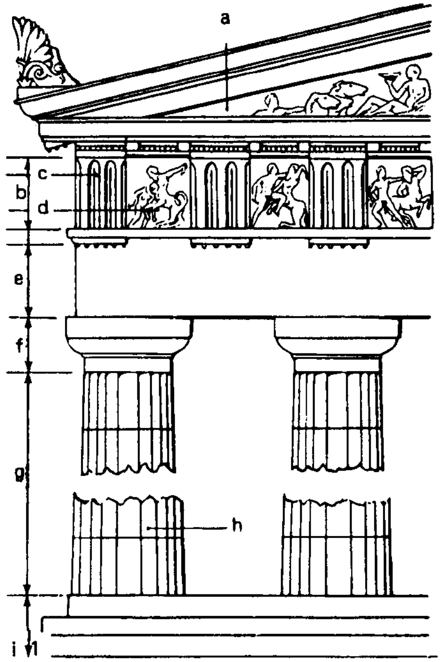
معماری یونانی نیز بسیاری از جنبه‌های ممتاز و متمایز خود را در دوران باستان به دست آورد. اثرگذارترین بناها معابد بودند که اقامتگاه خدایان (و تندیس‌های آن‌ها) به شمار می‌رفتند و به سبک اقامتگاه‌های انسان‌های فانی ساخته شده بودند. برجسته‌ترین خصوصیت طرح‌های این بناها کاربرد زیاده از حد ستون‌های دوریک، یونیک و ـ از قرن چهارم به بعد ـ کورنتی است (نک. شکل‌های ۳.۹ الف و ۳.۹ ب). بهترین معابد باقی‌مانده یونانی در جنوب ایتالیا و سیسیل قرار دارند (شکل ۱۳.۱۰ ص ۱۹۶).

دین

دین یونانی وجوه مشترک زیادی با دین‌های خاورمیانه باستان داشت (نک. ص ۸۸). نخست آن‌که دینی چند خدایی بود. خدایان، به ویژه پس از توصیف هومر از آن‌ها در حماسه خود، موجوداتی انسان‌گونه پنداشته می‌شدند؛ هیچ جزم رسمی وجود نداشت؛ آیین‌ها و شعائر دینی سهم مهمی در ایجاد رابطه خوب با خدایان داشتند؛ هر دولت‌شهر [illegible]ی برتر ـ یا غالباً الهه اصلی ـ خود را داشت که معبد او را بر آکروپولیس یا تپه اصلی شهر بنا کرده بودند و آیین‌های مذهبی شهر در آن‌جا برگزار می‌شد. دیدگاه یونانیان در باره مرگ و زندگی پس از مرگ همانندی‌های بسیاری با مفهوم بین‌النهرینی از جهان موهوم و تاریک زیر زمین داشت که در آن‌جا کمابیش همان سرنوشت هولناک در انتظار همه ارواح مرده بود. نهضت اورفه‌ای در دین یونانی ماهیتاً تا حدی با این پنداشت‌ها تفاوت داشت. این دین مرموز و اسرارآمیز مبتنی بر این فرض بود که جسم و روح دو چیستی متفاوت و جدا هستند. اعتقاد بر این بود که روح زندانی جسم است و پس از مرگ از طریق تناسخ، ریاضت، پارسایی و تزکیه‌نفس می‌تواند خود را آزاد کند. این اصل جدایی جسم و روح ـ و در نتیجه تحقیر جسم ـ تأثیر عمیقی بر فیلسوفانی مانند فیثاغورث و افلاطون گذاشت و احتمالاً در مسیحیت نیز به نظریه مهمی تبدیل شد.

اعتقاد به زندگی شیرین پس از مرگ، حداقل هنگام اجرای آیین‌های مرموز مذهبی، جایگاه محوری و مهمی در کیش و پرستش دمتر[1]، الهه غله، در الوزیس[2] داشت (دمتر به معنای «مادر زمین» است؛ او قبلاً در دوره میسنی پرستش می‌شد). این کیش رهایی

1. Demeter 2. Eleusis

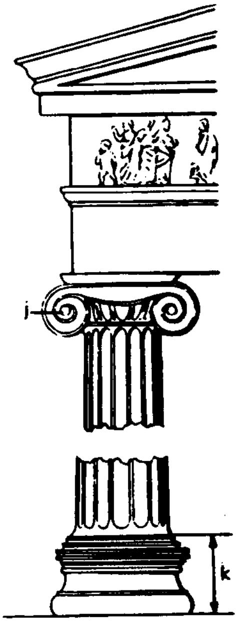


شکل ۳.۹ الف شیوه معماری دوریک یا دوریسی

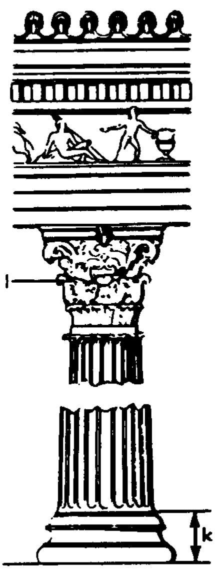
یادداشت: a = سینه سنتوری؛ b = افریز؛ c = سرتَرَکی؛ d = چهارگوش افریز؛ e = فَرَسب؛ f = سرستون؛ g = ستون h = قاشقی؛ i = صُفه ستونبند؛ j = طوماری سرستون؛ k = تهستون؛ L = برگ کنگری طوماری سرستون. تفاوت میان سرستون (f) در سه شیوه معماری از همه بارزتر است.

شیوه معماری دوریک یا دوریسی از یونان و احتمالاً از قرن هفتم ق. م نشئت گرفته است. بهترین معبد دوریک محفوظ مانده در پستوم[1] در جنوب ایتالیا قرار دارد. پارتنون در آتن (قرن پنجم ق. م) نمونه دیگری از سازه دوریک است. شیوه معماری یونیک در ایونی (آسیای صغیر) و جزایر اژه پیشرفت کرد ولی در یونان نیز به کار می‌رفت، مثلاً در معبد کوچک آتنا نیکه[2] روی آکروپولیس آتن. شیوه معماری کورنت کمی جوان‌تر است (پایان قرن پنجم ق. م).

رومیان از معماری یونانی بسیار تقلید کردند. این معماری نفوذ عمیقی بر معماری اروپا و آمریکای قرن‌های بعد داشت، به ویژه در دوره نوزایی (قرن شانزدهم میلادی) و در دوره کلاسیسیسم (پایان قرن هجدهم میلادی) و نئوکلاسیسیسم (پایان قرن نوزدهم میلادی).



شکل ۳.۹ ب شیوه معماری یونیک



شکل ۳.۹ ج شیوه معماری کورنت

---

1. Paestum
2. Athena Nike

پرسفون[1]، دختر دمتر، را از هادس[2] (خدای اموات و جهان زیر زمین) که برای مدت یک‌سوم سال در آن زندانی شده بود گرامی می‌داشت. زایش دوباره او نماد رویش خوشه غله از دانهٔ غلهٔ رو به مرگ بود.

اعتقاد مشابهی در مورد مرگ اوزیریس در مصر وجود داشت (نک. ص ۹۱). پدیده طبیعی دیگری، یعنی مرگ طبیعت در طی فصل خشکی، نماد خود را در کیش آدونیس[3]، خدای فنیقیان تجلی می‌کرد (نک. ص ۸۸). «آدون» به معنای خدا واژه‌ای بود که فنیقیان برای خدای خود بعل[4] به کار می‌بردند.

دستگاه خدایان یونانی، که خدایانشان در اسطوره‌ها و مجسمه‌های یونانی متجلّی شده است و در شهرهای مذهبی رسمی در معابد مهم پرستش می‌شد، اساساً برساختهٔ هومر است. هومر دستگاه خدایان را از روی جامعه اشرافیت والا ساخته بود و معرفی می‌کرد. خدایان او پر ابهت و بیمناک، زیبا، نیرومند و زنان و مردانی فناناپذیر بودند که همان صفات نیک و بد انسان‌های فانی را داشتند. آن‌ها در جنگ تروا پهلوانان هر دو اردوی جنگ را کمک می‌کردند. مشهورترین و برترین این خدایان زئوس[5] خدای تندر بود که در کوه المپ در شمال یونان همراه با خدایان دیگر اقامت داشت. معبد اصلی او در المپیا در پلوپونز[6] واقع بود که مسابقات المپیک هر چهار سال یک بار به افتخار او برپا می‌شد. همسر او هرا[7]، الهه زناشویی بود. زئوس دختری به نام آتنا[8] داشت که الهه جنگ، هنرها، صنایع و فنون محسوب می‌شد و به ویژه در شهر آتن پرستش می‌شد. آپولو[9] ایزد روشنایی و خرد بود. دیونیزوس[10] خدای پرشور شراب، سرمستی و نیروهای وحشی طبیعت محسوب می‌شد. گاه خدایان به آمیزش جنسی با موجودات فانی انسانی می‌پرداختند. هراکلس[11] (هرکول[12] رومی) از همین آمیزش میان زئوس با یک موجود فانی به وجود آمده بود. او را به خاطر قدرت و دلاوری و شجاعتش می‌ستودند و گرامی می‌داشتند.

شناخت ما از داستان‌ها و افسانه‌های مربوط به منشأ خدایان یونانی مرهون «تبارشناسی خدایان» هزیود است که مشابهت‌های زیادی با الگوهای بین‌النهرینی، فنیقی و هوریایی - هیتی دارد. داستان‌های این الگوها تشریح کننده آن است که چگونه خدای برتر - به ترتیب

---

1. Persefhone
2. Hades
3. Adonis
4. Baal
5. Zeus
6. Peloponnese
7. Hera
8. Athena
9. Apollo
10. Dionysus
11. Heracles
12. Hercules

مردوک، بعل و تشوپ (زئوس در دستگاه یونانی) ـ برتری خود را در مبارزه با الهه‌های اولیه کسب کرده بود (نک. ص ۸۸) از آن‌جا که نظیر این تبارشناسی در هومر وجود ندارد، به احتمال زیاد هزیود اندیشه تشریح تاریخ ایزدان را از نمونه‌های شرقی الهام گرفته که محتملاً در مستعمره یونانی المنا در سوریه کسب شده است.

با وجود این، تفاوت‌های برجسته‌ای میان جهان مذهبی یونانیان و خاورمیانه باستان وجود داشت. نخست آنکه معابد یونانی هرگز نقشی اساسی در امور اقتصادی، فرهنگی و اداری، مثلاً نظیر معابد سومری، نداشتند. همچنین معابد یونانی، املاک وسیع یا روحانیت قدرتمندی که در سیاست دخالت کنند نداشتند. اسطوره‌های یونانی که امروزه از آن‌ها اطلاع داریم در معابد شکل نگرفته‌اند. هومر و هزیود افرادی غیرروحانی بودند که تفسیرهای شخصی خود را از خدایان و اقتدار هر یک از آن‌ها بیان کرده‌اند گرچه خود ادعا می‌کنند که از «موز»ها[1]، دختران آپولو که خدای هنرها و ادبیات بود، الهام گرفته‌اند.

فلسفه

فلسفه طبیعی و علوم طبیعت در قرن هفتم پیش از میلاد در ایونی در آسیای صغیر (در پیرامون جهان شرقی) و در مستعمرات و مهاجرنشین‌های یونانی در غرب (جنوب ایتالیا و سیسیل) به ظهور رسیدند. اندیشه‌های اصیل و خلاق در این نواحی نتوانستند مدت زیادی تبیین‌های اسطوره‌ها در باره پدیده‌های طبیعی را بپذیرند (نک. ص ۸۸) در عوض کوشیدند تا ماهیت ماده اولیه‌ای را که هر چیزی از آن به وجود آمده دریابند و به تحلیل فرایندهای جهان طبیعی از طریق تعقل منطقی بپردازند. در باره نوشته‌های این فیلسوفان اولیه اطلاعات بسیار کمی به دست ما رسیده است. شاید امروزه اندیشه‌های ایشان تا حدی ساده‌لوحانه به نظر بیاید. با این حال این اندیشه‌ها مهم هستند چون نخستین گام‌ها به سوی شیوه تحلیلی جدید و خردمندانه و تبیینی از پدیده‌های طبیعی محسوب می‌شوند که شالوده‌های اندیشه علمی غرب را ساخته‌اند.

این متفکران ایزدان دین خود را انکار نمی‌کردند، بلکه فقط یافته‌های خود را در کنار اعتقادات مذهبی سنّتی قرار می‌دادند و می‌کوشیدند تا اندیشه‌های خود را با اسطوره‌های

1. Muses

باستانی تلفیق کنند. این رویکرد گزنوفانس[1] فیلسوف (قرن ششم ق. م) را به الهیاتی توحیدی و منطقی هدایت کرد. گزنوفانس اعتقاد داشت که ایزدان اسطوره‌ها فقط یاری‌دهندگان و مظاهر متفاوت یک خدای متعال و برترند. او به گزارش‌های هومر در باره کردارهای خدایان، که آن‌ها را کاملاً هرزه می‌دانست، انتقاد می‌کرد. این دیدگاه در میان یونانیان و رومیان بعدی، به خصوص در میان نخبگان جامعه طرفداران فزاینده‌ای یافت. در قرن پنجم ق. م شمار اندکی از فیلسوفان به الهیاتی توجه کردند که وجود ایزدان دستگاه خدایان یونانی را انکار می‌کرد. آناکساگوراس[2] (حدود ۵۰۰-۴۲۸ ق. م) و دموکریتوس[3] (حدود ۴۶۰-۳۷۰ ق.م) باور داشتند که هر چیزی در نهایت از ذرات تقسیم‌ناپذیری ساخته شده است که دموکریتوس آن‌ها را «اتم» [به معنای تقسیم‌ناپذیر] نامید. آناکساگوراس عقیده داشت که حرکت این اجزاء یا ذرات توسط روحی الهی، جنباننده و محرک کائنات، کنترل می‌شود، اما این‌که آیا دموکریتوس نیز چنین عقیده‌ای داشت یا نه اطلاعی نداریم. به این ترتیب آناکساگوراس به مفهوم مکانیکی و مادی کیهان بسیار نزدیک شد.

فیثاغورث، سرشناس‌ترین فیلسوف غرب یونان بود. او در جزیره ساموس[4] متولد شد اما حدود سال ۵۳۱ ق. م به کروتون[5] در جنوب ایتالیا مهاجرت کرد .فیثاغورث عقیده داشت که کائنات بر حسب نسبت‌های عدديِ معینی از هفت فلک تشکیل شده است؛ پایین‌ترین فلک، زمین بود. شناخت اعداد و اندازه‌ها (ریاضیات) کلید فهم کیهان و طبیعت به‌شمار می‌رفت. فیثاغورث باور داشت که روح انسان، به عنوان یک هستی جداگانه، از بدو تولد زندانی تن است و پس از مرگ به جسم دیگری حلول می‌کند؛ این عقیده را از مذهب اورفئوسی[6] الهام گرفته بود.

فیثاغورث فقط به مطالعه نظم طبیعت علاقه نداشت بلکه آرزومند ایجاد نظمی در شهرهای یونانی جنوب ایتالیا بود. پیروان او، که فیثاغوریان نامیده می‌شوند، فلسفه‌ای سیاسی به وجود آوردند و می‌کوشیدند آن را عملاً تحقق بخشند. به راستی نیز بعضی شهرهای یونانی در جنوب ایتالیا نظیر تارنتوم[7] (تارانتوی[8] امروزی) در قرن چهارم ق. م برای مدتی تحت حکومت فیثاغوریان قرار گرفتند. به اعتقاد ایشان بهتر بود که وظیفه

---

1. Xenophanes
2. Anaxagoras
3. Democritus
4. Samos
5. Croton
6. Orphism
7. Tarentum
8. Taranto

حکومت کردن به کارشناسان فیلسوف و خردمند سپرده شود. افلاطون فیلسوف مشهور آتنی (نک. ص ۱۸۹) در میان دوستان خود افراد متعددی از این فیثاغوریان داشت.

دگرگونی‌های سیاسی

تغییرات اقتصادی، اجتماعی و نظامی به تغییرات سیاسی نیز انجامید. دوران باستان شاهد ظهور شکل‌های جدید حکومت و آنچه مهم‌ترین میراث جهان باستان به شمار می‌رود، یعنی: اندیشه سیاسی یونان بود.

فروپاشی تدریجی شالوده اقتصادی و نظامی قدرت اشراف سرانجام به سقوط اشرافیت در اکثر دولت ـ شهرها منجر شد. این فرایند با درخواست‌های زیر آغاز شد:

۱. وجود یک قانون مکتوب که بتواند به فرمانروایی خودکامه اشراف پایان دهد؛
۲. پذیرفته شدن در مسند قدرت (تقاضایی که از سوی شهروندان ثروتمند غیراشراف مطرح شده بود؛ آن‌ها در موقعیتی بودند که می‌توانستند این درخواست را داشته باشند چون هوپلیت‌ها را به عنوان نیروی نظامی در اختیار داشتند)؛
۳. الغای وام‌ها و بدهی‌ها، ابطال بردگی ناشی از بدهی و توزیع مجدد زمین (درخواستی که از سوی دهقانان فقیر و بردگان وامدار مطرح شده بود).

حکومت استبدادی

تقریباً در همه جای یونان سقوط اشراف باعث دست به دست شدن قدرت و ظهور حکومت استبدادی گردید. یونانیان کلمه تورانی (tyrannos) یا استبدادی را از یکی از زبان‌های آسیای صغیر گرفته بودند. این واژه در اصل برای فرمانروای مطلق و مستبدی به کار می‌رفت که کنترل مطلق اموری را که رسماً حق او نبود به چنگ آورده بود. یک شاه، در صورتی که قدرتش از قدرت یک شاه برتر در میان افراد برابر فراتر می‌رفت، می‌توانست به یک «مستبد» تبدیل شود. این امر مثلاً در آرگوس[1] اتفاق افتاد. مستبدان یونانی تقریباً همگی اعضای خانواده‌های اشرافی بودند که با اشراف دیگر در تعارض قرار گرفته بودند. برای نمونه کوپسلوس[2] (حدود ۶۵۷ـ۶۲۵ ق. م) با حمایت اعضای رده پایین اشرافیت و

1. Argos
2. Cypselus

شهروندان فقیرتر بر شهر کورنت تسلط یافت؛ شهری که تا آن زمان یک خانواده اشرافی بر آن حکومت می‌کرد. اصولاً، «حکومت استبدادی» اصطلاحی عادی بود. اما چون فرمانروای جدید نمی‌توانست موضع قدرت استثنایی خود را توجیه کند، خودکامگی او به زودی تبدیل به حکومتی مردم‌ناپسند. و منفور و در نتیجه ستمگرانه می‌شد. از این رو «حکومت استبدادی» معنایی ناشایست و منفی پیدا کرد. تعداد شهرهایی که برای مدتی بیش از دو نسل تحت حکومت استبدادی قرار گرفتند بسیار اندک بود. از این رو شکل حکومت آن‌ها جای خود را به جرگه سالاری [اولیگارشی] یا دموکراسی سپرد.

اسپارت

در اسپارت هوپلیت‌ها به فرمانروایی اشراف پایان دادند. اسپارت در قرن هفتم ق. م به حکومت هوپلیت تمام‌عیاری تبدیل شد. با این همه، اسپارت که بر خلاف سایر دولت‌های یونانی دو شاه نوبتی داشت، دچار حکومت استبدادی نشد و حکومت پادشاهی موروثی را حفظ کرد. برای این‌که بتوانیم این امر را دریابیم باید نخست به ترکیب جمعیت دولت ـ شهر اسپارت توجه کنیم: در اسپارت گروهی از دوریان‌ها تسلط داشتند که در دوران تیرگی تابع جمعیت بومی شهر بودند. از این دوریان‌ها، که آن‌ها را با اصطلاح هومری «لاسدمونی‌ها»[1] می‌نامیدند، اهالی اسپارت از حقوق کامل بهره‌مند بودند حال آنکه اهالی شهرهای پیرامون اسپارت، پریوکوئی‌ها[2]، تنها خودمختاری محلی داشتند. جمعیت تابع از هیچ‌گونه حقوقی برخوردار نبودند و آن‌ها را هلوت‌ها[3] می‌نامیدند. هلوت‌ها به دولت تعلق داشتند و از این رو به آن‌ها «بردگان دولتی» می‌گفتند. زمین‌های هلوت‌ها تقسیم شده و به اسپارتیان منفرد تعلق یافته بود: هلوت‌ها مجبور بودند این زمین‌ها را کشت کنند؛ اسپارتیان کار نمی‌کردند و زندگی خود را با آموزش نظامی سپری می‌کردند.

اسپارت نیز مانند آتن از مستعمرات یا مهاجرنشین‌های کمی برخوردار بود. در عوض، عطشی را که برای زمین داشت با فتح مسنیا[4] میان سال‌های ۷۰۰ و ۶۰۰ ق. م با دو جنگ فرو نشاند. اسپارتیان ساکنان مسنیا را، که آن‌ها نیز دوریان بودند، به هلوت‌ها تبدیل کردند. این به آن معناست که از آن پس با وظیفه دشوار کنترل گروهی از مردم که از نظر تعداد از ایشان

1. Lacedaemonians
2. Perioikoi
3. helots
4. Messenia

بسیار زیادتر بودند سر و کار داشتند. این امر و نیز تهدید دائمی دوریان‌ها در دولت همسایه آرگوس که اسپارتیان با آن‌ها پیوسته بر سر پلوپونز در حال جنگ به سر می‌بردند باعث شد که توجه خود را صرفاً وقف آموزش‌های نظامی کنند. پسران اسپارتی را از هفت سالگی از مادرانشان می‌گرفتند و از آن پس تربیت آن‌ها بر عهده دولت بود. آن‌ها را باآموزش‌های بسیار سخت پرورش می‌دادند چنان که به مردانی جان‌سخت و پرطاقت و نیرومند تبدیل می‌شدند. وقتی این کودکان به سن مردی و بلوغ می‌رسیدند، عضو گروهی می‌شدند که اعضای آن می‌بایست با هم بخورند و بخوابند و آموزش ببینند و به مبارزه و نبرد بپردازند. هر اسپارتی موظف بود برای گروه خود که گروه ناهارخوری نام داشت سهمی بپردازد. از این رو اسپارتیان کاملاً وابسته به میلیشیا یا نیروی شبه‌نظامی نیرومندی بودند تا بتوانند موقعیت ممتاز خود را حفظ کنند. از آن‌جا که اشرافیت در جنگ با مسنیا و آرگوش چندان موفق نبود، هوپلیت‌ها از همان آغاز توانستند شیوه زندگی خاص خود را بر اسپارت تحمیل کنند.

اصلاحات اسپارت به قانونگذاری به نام لوکورگوس[1] نسبت داده شده است که در باره او هیچ اطلاع دقیقی نداریم. امروزه عقیده بر این است که او اصلاحات سیاسی خود را پس از سال ۷۰۰ ق.م انجام داده است. گفته می‌شود که پس از لوکورگوس اسپارتیان *homoioi* یا «برابر» شده‌اند. این برابری مربوط به موقعیت یکسان ایشان در فالانکس هوپلیت و برابری آرای آن‌ها در آپلا[2] یا مجمعی بوده است که می‌توانستند به آن راه یابند. احتمالاً آن‌ها قطعه زمین‌های برابری با گروه‌های بردگان در مسنیا داشتند. اما از جنبه‌های دیگر اسپارتیان کاملاً برابر نبودند. مثلاً علاوه بر زمینی که در مسنیا داشتند دارای قطعه زمین‌های خصوصی نیز بودند که اندازه‌هایشان با هم فرق داشت. عامل دیگری که به نابرابری انجامید این بود که بعضی از اسپارتیان در کنترل دقیق غلامان خود در مزارع ناکام ماندند. دیگران، برعکس، از طریق اخذ رشوه، مالیات و غنائم جنگی یا تاراج‌ها در جنگ‌های خارجی ثروتی کسب کردند. راه دیگری برای پولدار شدن، ازدواج با دختران خانواده‌های ثروتمندی بود که وارث پسر نداشتند. این اسپارتیان ثروتمند سهم گروه‌های ناهارخوری را که قبلاً به آن اشاره شده می‌پرداختند تا افراد فقیرتر نتوانند به آن راه یابند. از این رو افراد اخیر به شهروندان درجه دوم تبدیل شدند.

---

1. Lycurgus
2. apella

مجمع عمومی اسپارت هیچ گاه به یک نظام دموکراتیک واقعی تبدیل نشد. قدرت واقعی در اختیار جروزیا[1] یا شورای سی نفره از مردان حداقل شصت ساله‌ای بود که برای عضویت دایمی در این شورا انتخاب می‌شدند. آمادگی مجمع در پذیرش برتری شورا یا جروزیا در دولت قابل فهم است چون برای دولتی که انضباط نظامی داشت، ارزش بسیار بیش‌تری قائل بودند تا دولتی با عقاید انتقادی. دو شاه اسپارت نیز عضو جروزیا بودند که البته در مورد آن‌ها شرط سنی رعایت نمی‌شد. در بازگشت به این پرسش که چرا نظام پادشاهی در اسپارت حفظ شد باید بگوییم که چون دو شاهی که به دو خانواده مختلف تعلق داشتند موازنه قدرتی برقرار می‌ساختند، هرگز این خطر وجود نداشت که شاه زیاده از حد قدرتمند شود. یگانه وظیفه شاهان فرماندهی نظامی در هنگام جنگ بود. بعدها شورای قضایی نیز در کنار نهاد سلطنت ایجاد شد. اعضای این شورا پنج افور[2] (ناظر) بودند که هر ساله توسط آپلا (یا همان مجمع گفته شده) انتخاب می‌شدند. این پنج تن مسئول اداره روزانه شهر بودند. ایجاد این شورای قضایی احتمالاً از اصلاحات دموکراتیک بیش‌تر جلوگیری کرد، چون افورها که فرض بر این بود که نماینده و معرّف منافع شهروندان هستند، موازنه و تعادلی با قدرت شاهان ایجاد می‌کردند.

در جهان باستان، قانون اساسی اسپارت به علت مختلط بودن آن و این‌که هم شامل حکومت سلطنتی (دو شاه) هم الیگارشی (جروزیا) و هم دموکراسی (آپلا و افورها) می‌شد مورد ستایش فراوان قرار می‌گرفت. از سبک زندگی اسپارتی نیز که ظاهراً کلید موفقیت شهر بود، بسیار ستایش می‌شد. اسپارت در قرن ششم و اوایل قرن پنجم ق. م بی‌گمان نیرومندترین دولت ـ شهر در یونان بود.

اسپارت شدیداً نگران اثبات برتری خود در پلوپونز بود، اما در این اندیشه نبود که این کار را از طریق فتح شهرهای بیش‌تر و دارا شدن غلامان و بردگان بیش‌تر انجام دهد. اسپارت در قرن ششم این مسئله را با ایجاد اتحادیه پلوپونزی[3] حل کرد بدین ترتیب که بیش‌تر دولت ـ شهرها در پلوپونز از جمله کورنت را زیر سلطه خود گرفت. آرگوس به این اتحادیه نپیوست. در خارج از یونان، اسپارت با لیدی و مصر که هر دو با ایران در حال نزاع بودند (نک. ص ۸۱) روابطی برقرار کرد. اسپارت با این عمل خود را دشمن استبداد نشان داد، چون رسم ایرانیان آن بود که در دولت ـ شهرهای مفتوحه یونان مستبدان طرفدار ایران را بر

---

1. gerousia 2. ephors 3. Peloponnesian League

سر کار بیاورند. شهرهای یونانی آسیای صغیر (ایونی) توسط چنین مستبدانی اداره می‌شدند.

بسیاری از ستایندگان معاصر و بعدی اسپارت را دولت نمونه‌ای می‌شمارند، به‌رغم این واقعیت که اسپارت عملاً نمی‌توانست به دستاوردهای فرهنگی خود ببالد چون تمام توجه خود را معطوف آموزش نظامی شهروندان خود ساخته بود و از هر گونه تماس با خارج پرهیز داشت. به راستی نیز اسپارت همیشه بیش‌تر یک روستا باقی ماند تا یک شهر و جهانگردان امروزی با بقایای کمی از گذشته شکوهمند این شهر برخورد می‌کنند زیرا اسپارت، حداقل در دوره کلاسیک، هیچ بنای مهمی نساخت.

آتن

آتن دستخوش تحول یگانه و بی‌همتایی شد که اوج آن دموکراسی مشهور آتنی بود. همین دموکراسی بود که آتن را حامل تمام عیار فرهنگ یونان ساخت. آتن، برخلاف اسپارت، تا مدتی تحت حکومت مستبدان بود، اما حکومت استبدادی این شهر تا حدی با دولت ـ شهرهای دیگر تفاوت داشت.

آتن پس از سقوط تمدن میسن همچنان پرجمعیت بود و از هجوم دوریان‌ها آسیب ندید. پیشرفت سبک سفالگری هندسی حدود سال ۹۰۰ ق. م نشاندهنده آغاز دوره‌ای از رفاه و دستاوردهای فرهنگی است. در حدود سال ۸۵۰ ق. م ارتباطات بازرگانی با المنا در سوریه برقرار شده بود. با این حال، حدود سال ۷۳۰ ق. م پیشرفت آتن دچار وقفه‌ای موقت شد، حال آنکه دولت ـ شهرهای دیگر نظیر کورنت شروع به شکوفایی کردند. رشد انفجاری جمعیت، آتن را وادار به ایجاد مستعمرات نکرد، ظاهراً آتیکا آن قدر وسیع بود که خود را با بخش اعظم ازدیاد جمعیت سازگار سازد. با این همه بعضی خانواده‌های دهقانی با کوچک شدن زمین‌هایشان پس از چند نسل و پس از تقسیم زمین‌ها با مشکلاتی مواجه شدند.

آتن تحت حکومت اشراف قرار داشت. نظام پادشاهی به آرامی طی دوران تیرگی از بین رفته بود و جای شاه را نخست سه و سپس نُه آرکون[1] گرفتند که وظایف سابق شاه را به عنوان فرمانده ارتش، روحانی اعظم و قاضی اعظم انجام می‌دادند. فقط اعضای خاندان‌های قدیمی اشرافی (eupatridae یا خانواده‌های دارای پدران نجیب‌زاده) می‌توانستند برای

1. archons

انجام این وظایف انتخاب شوند. آن‌ها پس از گذشت یک سال انجام وظیفه، تبدیل به اعضای شورای اشراف، آرئوپاگوس[1] یا «شورای تپه‌آرس[2]»، می‌شدند؛ این نام از محل جایی گرفته شده بود که جلساتشان را در آن‌جا تشکیل می‌دادند. آرئوپاگوس قدرت سیاسی بسیار مؤثری داشت.

با این حال در آتن نیز موقعیت اشراف در اثر تغییرات اقتصادی، اجتماعی و نظامی، که پیش از این به آن اشاره کردیم، تضعیف شد. حدود سال ۶۳۰ ق. م یک سیلون[3] کوشید تا در آتن حکومت استبدادی برقرار کند ولی تلاش او با شکست مواجه شد چون اشراف هنوز از حمایت کافی برخوردار بودند. با این حال، حدود ده سال بعد قدرت لگام گسیخته اشراف نخستین ضربه را چشید و این هنگامی بود که دراکو[4] به تدوین قانون مرسوم حاکم پرداخت؛ او به پدرکشتگی‌ها پایان بخشید، ولی از آن‌جا که قانونش موجب اصلاحات حقیقی نشد، احساس نارضایتی باقی ماند. این شرایط به استبداد انجامید، اما در سال ۵۹۴ ق. م آتن با اعطای اختیارات و قدرت ویژه به یک آرکون به نام سولون[5] برای فرونشاندن و حل و فصل منازعات میان اشراف و بقیه مردم، از وقوع خطر جلوگیری کرد. سولون ناچار بود برای نارضایتی‌های هر دو گروه راه‌حلی بیابد. نخستین گروه، شهروندان ثروتمندی بودند که می‌خواستند در قدرت سیاسی‌ای که تاکنون از آن محروم مانده بودند، سهیم شوند. آنان به طبقه اشراف تعلق نداشتند. گروه دوم دهقانان مقروض بودند و اکنون می‌خواستند بدهی‌هایشان باطل و زمین‌ها دوباره توزیع شود. سولون به یک خانواده اشرافی میانه‌حال تعلق داشت. او چند سال از زندگی خود را برای امرار معاش در دریاها و تجارت دریایی گذرانده بود. در حدود سال ۶۰۰ ق. م نیز در فتح جزیره سالامیس[6] از شهر همسایه مگارا[7] شرکت کرده بود و بنابه این دلایل از احترام فراوان همه طبقات برخوردار بود.

سولون در نخستین گام، شهروندان آتنی را به چهار طبقه تقسیم کرد. دو طبقه اول شامل اشراف بسیار ثروتمند و اشراف میانه‌حال به اضافهٔ ثروتمندان جدید یا نوکیسگان بودند. طبقه سوم دهقانان معمولی یا *zeugitai* بودند و طبقه چهارم را تتس‌ها[8] تشکیل می‌دادند که یا دارایی و ملکی نداشتند یا بسیار کم داشتند. باید به خاطر داشت که این طبقه‌بندی فقط به شهروندان آتنی مربوط می‌شد. جمعیت آتن غیر از شهروندان آتنی شامل خارجیانی بود که

---

1. Areopagus
2. Council of the Hill of Ares
3. Cylon
4. Draco
5. Solon
6. Salaimis
7. Megara
8. Thetes

به آن‌ها متیک[1] می‌گفتند و بسیاری از آن‌ها چند نسل در آتن زندگی کرده بودند. متیک‌ها در شمار آزادان بودند ولی از حقوق مدنی برخوردار نمی‌شدند. افزون بر این بردگان نیز در آتن وجود داشتند.

در نظام سولونی دو طبقهٔ بالاتر می‌توانستند به مقام آرکون برسند. سه طبقهٔ بالایی اجازه داشتند که در «شورای چهارصد نفره» تازه تأسیس (تأسیس آن ضربه‌ای به شورای آرئوپاگوس بود) عضو شوند. هر چهار طبقه امکان راهیابی به مجمع عمومی را داشتند (قبلاً رسم نبود که مردم بدون زمین در مجمع‌ها در آتن عضو شوند). بدین ترتیب سولون معیار ثروت را از لحاظ نفوذ سیاسی جانشین معیار نسب خانوادگی کرد.

قدرت اشرافیت کاهش یافت ولی در هم نشکست. اکثر ثروتمندان هنوز از طبقه اشراف بودند. روابط و پیوندهای *aikos*ها و *genos*ها که در گروه‌های خویشاوندی (Phratries) متحد بودند همچنان بر جا ماند و منزلت آن‌ها در سطح محلی حفظ شد. این پیوندها هنوز در امور قضایی نیز کاربرد داشت.

در مورد زارعان فقیرشده و بردگان ناشی از بدهکاری سولون سیاست *seisachtbeia* «تزلزل بارهای سنگین» را اعلام کرد: او همهٔ بدهی‌های آن‌ها را لغو و بردگان ناشی از بدهی را آزاد کرد، آتنی‌هایی را که به عنوان برده به خارج فروخته شده بودند بازگرداند و شرط بندگی برای دریافت وام را ممنوع ساخت. در آن روزگار در آتن شهروندانی هم بودند که به هکتموری[2] یا «یک ششمی» شهرت داشتند. آن‌ها مجبور بودند که یک ششم محصول زمین خود را به یکی از اشراف بدهند. از منشأ این رسم اطلاعی نداریم. بعضی معتقدند که شکلی از پرداخت دیون بوده است و عده‌ای دیگر عقیده دارند، این پرداخت به منظور جلب حمایت اشراف از دهقانان انجام می‌گرفته است. به هر حال سولون پدیده یک ششمی را نیز الغا کرد.

اقدامات سولون پیامدهای دیرپا و مهمی داشت. از آن پس آتنیان نمی‌توانستند برده سایر آتنی‌ها شوند. با این حال این به معنای پایان بردگی نبود، چون زمین‌داران آتنی و صاحبان مراکز صنعتی هرگاه به نیروی کار نیاز داشتند به راحتی از خارج برده می‌خریدند. آتنیان ـ مانند بسیاری از دیگر یونانیان ـ کار مزدوری را نوعی بردگی می‌دانستند. از نظر ایشان تفاوت ناچیزی میان فروش نیروی کار و فروش خویشتن وجود داشت و از آن‌جا که تلاش داشتند به این کار تحقیرآمیز تن ندهند، اکثر آن‌ها نیاز خود را با خرید برده رفع می‌کردند.

---

1. metics
2. hektemoroi

نمودار ۱.۹ انواع متفاوت حکومت

سلطنتی

«فرمانروایی یگانه». فرمانروایی یک شاه یگانه، معمولاً وراثتی، با داعیه مشروع قدرت

استبدادی

«فرمانروایی یک مستبد». یک مستبد فرمانروای مطلقی است که کنترل قدرت را بدون استحقاق مشروعیت این کنترل به دست می‌گیرد.

اشرافیت

فرمانروایی «بهترین» (یونانی: aristoi). منظور از «بهترین» معمولاً عضو خانواده اشراف بودن است. بنابراین در حکومت اشراف نسب خانوادگی معیار قدرت است.

الیگارشی

«حکومت تعداد اندک» (یونانی: oligoi). حکومت گروهی کوچک از سیاستمداران غالباً ثروتمند که لزوماً نسب اشرافی ندارند.

حکومت ملاکین (تیموکراسی)

اشکال حکومتی که در آن معیار مالکیت سنجیدار اصلی برای راهیابی به مقامات بلند اداری است.

دموکراسی (مردم سالاری)

حکومت مردم یا *demos* ـ حکومت افراد مذکر جامعه با حقوق شهروندی. در حکومت دموکراسی مجمع کلیهٔ مردم قدرت قطعی را دارد.

سولون برای تأمین مواد غذایی کافی نیز اقداماتی کرد. او صادرات غله را ممنوع ساخت و کشاورزان را تشویق به کاشتن درختان زیتون کرد؛ فراورده‌های زیتون قابل صدور بود. در زمان سولون، صنایع تولیدی سفالگری در آتن حقیقتاً رو به شکوفایی نهاد (نقاشی نقش سیاه. نک. ص ۱۳۰).

اصلاحات دیگر سولون عبارت بود از جانشین ساختن قانونی جدید به جای قانون دراکو و ایجاد هلیایا[1] یا هیئت منصفه مردمی در دادگاه‌ها. هر سال فهرستی از شش هزار شهروند

1. heliaia

تهیه می‌شد که از میانشان تعدادی به عنوان اعضای هیئت منصفه (غالباً پانصد و یک نفر) می‌توانستند توسط قرعه در موارد خاص در دادگاه‌ها حضور یابند.

درخواستی مهم وجود داشت که سولون به آن اعتنا نکرد؛ این درخواست، توزیع مجدد زمین بود. سولون این تقاضا را بیش از حد رادیکال می‌دانست. سولون با الغای کلیه قروض عملاً به جای برخورد با علل مسائل به حل معلول‌ها پرداخته بود. کشاورزان و خانواده‌هایشان که از وام گرفتن با وثیقهٔ شخص خود ممنوع شده بودند، عملاً قرض گرفتن برایشان غیرممکن شده بود و طولی نکشید که در تأمین معاش خود درماندند و به سوی شهر آتن حرکت کردند.

پئیسس تراتوس[1]، فرزند یکی از خانواده‌های اشرافی میانه‌حال، از وجود نارضایتی میان فقرای آتن و کشاورزان خرده‌پا در آتیکا استفاده کرد و با حمایت آن‌ها قدرت را به چنگ آورد و یک حکومت استبدادی تشکیل داد.

پئیسس تراتوس پس از نخستین تلاش فقط یک سال (۵۶۱ ق. م) بر سر قدرت ماند، ولی در ۵۶۴ ق. م به تلاش موفقیت‌آمیزتری برای کسب قدرت اقدام کرد. او با گردآوری منابع مالی قابل توجهی از طریق استخراج منابع طلا در تراکیه[2] توانست گروهی محافظ شخصی استخدام کند و به کمک آن‌ها اشراف و حامیانشان را مغلوب سازد. تراتوس ظاهراً از حمایت کافی هوپلیت‌ها برخوردار نبود و از طبقات پایین و مزدوران یاری گرفت. او قانون اساسی سولون را لغو نکرد اما آن‌گونه که خود می‌خواست از آن بهره‌برداری کرد. به علاوه از طریق ایجاد دادرسی با قضاوت سیّار قدرت اشراف را بیش‌تر کاهش داد و این به آن معنا بود که مردم عادی مجبور نبودند در مناقشات محلی فقط به اشراف متکی باشند. او با بازداشت بسیاری از نجیب‌زادگان و مصادره اموال آن‌ها به مردم نشان داد که اشراف آن‌چنان هم نیرومند نیستند و از اموال مصادره شده برای کمک به زارعان کوچک در کشت محصولات پرسودتر به ویژه زیتون استفاده کرد. او همچنین به آراستن و زیباسازی شهر آتن و برگزاری جشن‌های مذهبی ملی، پاناتنای[3]، به افتخار آتنا[4]، الهه ارشد آتن، و دیونیزیا[5] به افتخار دیونیزوس پرداخت. هدف تراتوس از تمام این کارها تقویت پیوندهای مردم با دولت ـ شهر خویش در مقابل پیوندهای محلی و سنّت‌های اشرافی بود.

درست نمی‌دانیم که آیا پئیسس تراتوس مسئله توزیع مجدد زمین را نیز حل کرد یا نه،

---

1. Peisistratus
2. Thrace
3. Panathenaea
4. Athena
5. Dionysia

ولی به احتمال زیاد چنین نکرده است زیرا در این صورت مؤلفان معاصر او که از خاندان‌های اشرافی بودند در مقابل چنین امر مهمی خاموش نمی‌ماندند چرا که پای زمین‌های نخبگان جامعه در میان بود. اما گرچه پئیسس تراتوس به توزیع زمین‌ها نپرداخت ولی وضع مردم عادی را بهبود بخشید. ساخت معابد جدید و فعالیت فزاینده صنعتی اشتغال‌زا بود. زارعان خرده‌پا در آتیکا از اقدامات او بهرهٔ فراوانی بردند. به برکت اقدامات سولون و پئیسس تراتوس بود که اکثریت شهروندان آتنی توانستند به عنوان زارعان کوچک در دوره کلاسیک از پس مخارج زندگی خود برآیند.

پس از مرگ پئیسس تراتوس (۵۲۸ ق. م)، پسران او هیپیاس[1] و هیپارکوس[2] جانشین وی شدند. اما همانند جاهای دیگر، حکومت استبدادی در نسل دوم دوام چندانی نیافت. در سال ۵۱۴ ق. هیپارکوس در پی یک نزاع خصوصی به دست هارمودیوس[3] و آریستوژتون[4] کشته شد. مرگ او گرچه نتایج عملی مهمی در بر نداشت ولی قاتلان او را در ادبیات و مجسمه‌سازی به عنوان قهرمانان «مستبدکش» گرامی داشتند.

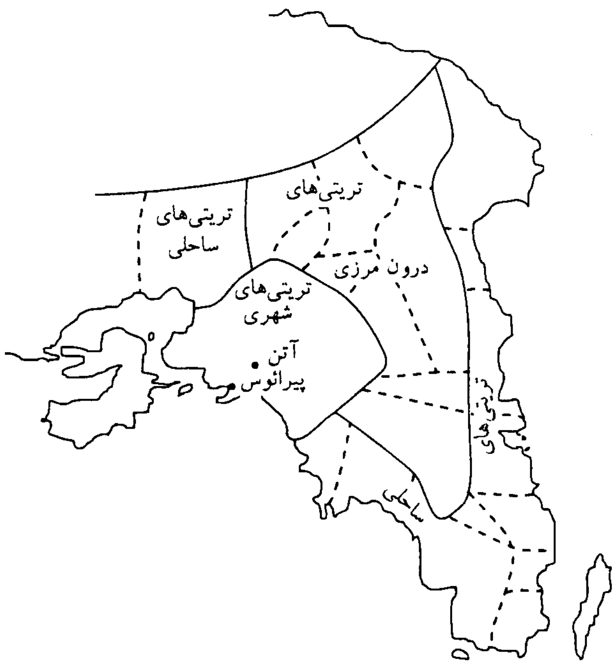
در سال ۵۱۰ ق. م اشراف با حمایت اسپارت که در دشمنی آنان با حکومت استبدادی سهیم بود (نک. ص ۱۴۱) توانستند به حکومت استبدادی پایان دهند و هیپیاس به شاهنشاهی ایران گریخت.

چنان که پس از سرنگونی هر حکومت استبدادی رسم است، نزاعی میان اعضای رقیب اشرافیت درگرفت. در سال ۵۰۸ ق. م کلئیس تنس[5] یکی از اعضای خاندان اشرافی آلکمئونید[6] از این نزاع پیروز بیرون آمد. او موفقیت خود را مدیون این واقعیت بود که با توده مردم عادی شهر یا *demos* اتحاد برقرار کرده بود. در نتیجهٔ این اتحاد سهمی از قدرت سیاسی به تودهٔ مردم اعطا شد و قدرت اشراف کاهش بیش‌تری پیدا کرد. این باعث شد که کلئیس‌تنس بنیانگذار دموکراسی مشهور آتن شود.

کلئیس‌تنس منطقه تحت سلطه دولت ـ شهر آتن (یعنی آتیکا) را به ده «فیل»[7] یا ناحیه تقسیم کرد. هر یک از این «فیل»ها شامل سه «تریتی»[8] می‌شد (یک تریتی ساحلی، یک تریتی درونی و یک تریتی شهری)، کوچک‌ترین واحد «دمه»[9]، دهکده یا بخش، بود. به این ترتیب بیش از یکصد بخش وجود داشت (نک. نقشه ۲.۹).

---

1. Hippias
2. Hipparchus
3. Harmodius
4. Aristogeiton
5. Cleisthenes
6. Alcmaeonid
7. Phyle
8. Trittyes
9. deme



نقشه ۲.۹ تقسیم آتیکا به تریتی‌ها توسط کلئیس‌تنس

یادداشت: هر «فیل» شامل یک تریتی شهری، یک تریتی ساحلی و یک تریتی درون‌مرزی یا داخلی بود. بدین ترتیب هر فیل به سه تریتی تقسیم می‌شد. بعضی مورخان به این واقعیت توجه کرده‌اند که همه تریتی‌ها در کنار جاده‌های عمده‌ای که به مرکز آتن می‌پیوست قرار داشته‌اند تا باعث تسهیل بسیج شهروندان شوند: وقتی ارتش تشکیل شد سربازگیری از هر یک از تریتی‌ها به سرعت امکانپذیر و حمل آن‌ها به آتن آسان می‌شد.

این تقسیم‌بندی شالودهٔ حکومت آتن را می‌ساخت. پنجاه مرد از هر «فیل» عضو یک شورای پانصد نفره (بول)[1] بودند. فهرستی از نامزدها برای هر «فیل» تهیه می‌شد که از میانشان پنجاه نفر به قید قرعه برگزیده می‌شدند. در آتن قرعه‌کشی را دموکراتیک‌ترین شیوه می‌دانستند چون انتخابات خطر عوام‌فریبی یا بیش از حد قدرتمند شدن رهبران مردم را دربرداشت. اعضای شورای پانصد نفره برای یک سال منصوب می‌شدند. اجازه عضویت در شورا بیش از دو بار و آن هم در سال‌های متوالی داده نمی‌شد. این بدان معنا بود که بسیاری از شهروندان آتنی امکان عضویت در شورا و کسب تجربه سیاسی را پیدا می‌کردند.

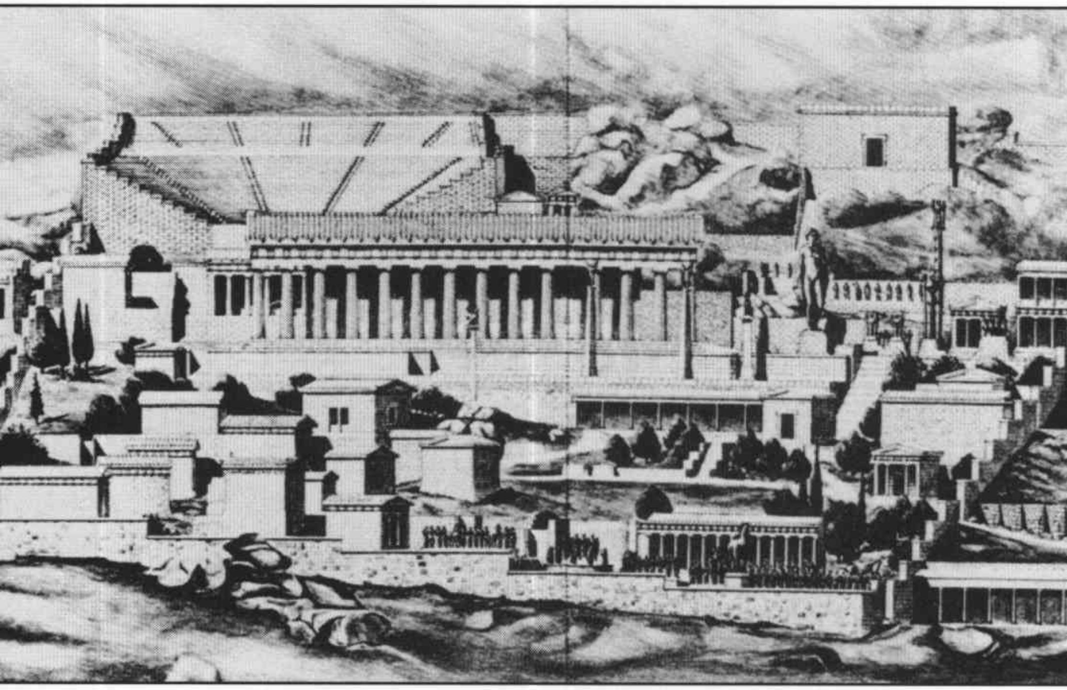
1. Boule

شورا مسئول اداره روزمره امور و آماده کردن صورت‌جلسات و تدارک تصمیم‌ها برای مجمع عمومی بود. با وجود این، این مجمع حق رد یا قبول پیشنهادها را داشت. رأی‌گیری در مجمع شفاهاً انجام و تصمیمات نهایی گرفته می‌شد. همهٔ این‌ها حکومت آتن را مردم‌سالارانه یا «دموکراتیک» کرده بود، یعنی *demos* یا مردم (تمام شهروندان مذکر به جز زنان، متیک‌ها یا اتباع بیگانه و بردگان) حق شرکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی را داشتند.

نظام کلئیس‌تنس ضربه‌ای به اشراف بود که البته هنوز از قدرت قابل توجهی در سطح محلی برخوردار بودند. مرزهای تقسیم کننده فیل‌ها، تریتی‌ها و دمه‌ها با قلمروهای نفوذ خاندان‌های اشرافی برخورد داشت. افزون بر این، دمه یک دموکراسی کوچک‌مقیاس با مدیران منتخب، شورا و مجمع عمومی خود بود. تمام ساکنان دمه برابر بودند و برای کسب تجربه اداری در سطح محلی امکان فراخی داشتند. با وجود این، اشراف هنوز از حیثیت و منزلت قابل توجهی برخوردار بودند و غالباً موفق می‌شدند مقام‌های مهم را اشغال کنند، اما در عین حال به حکومت دموکراسی نیز گردن می‌نهادند. تا سال ۴۶۱ ق. م شورای آرئوپاگوس هنوز بر اداره امور محلی تسلط داشت، گرچه دقیقاً نمی‌دانیم چگونه اعمال قدرت می‌کرد. از آن‌جا که این شورا از آرکون‌های سابق تشکیل شده بود، بسیاری از اشراف عضو آن بودند. آرکون‌ها، دادرسان و قضات عالی بودند و بر اساس نظام طبقاتی سولون از دو طبقه عالی اول انتخاب می‌شدند که از بین نرفته بود. با آنکه ثروتمندان جدید یا نوکیسگان نیز دیگر می‌توانستند منصب آرکونی را احراز کنند، ولی معمولاً اعضاء را خانواده‌های کهن اشرافی تشکیل می‌دادند و به مقامات مهم منصوب می‌شدند. در سال ۴۸۷ ق. م مقام آرکونی بیش‌تر ارزش گذشته خود را از دست داد و این هنگامی بود که تصمیم گرفته شد آرکون‌ها با قرعه انتخاب شوند. منزلت مقام استراتگوس[1] یا سرداری لشکر از سوی دیگر افزایش یافت، چرا که سرداران فرمانده ارتش یا نیروی دریایی بودند و همچنان از میان شایسته‌ترین نامزدها برگزیده می‌شدند. آن‌ها می‌توانستند پس از پایان دورهٔ یکسالهٔ خدمت خود دوباره به این مقام انتخاب شوند. سرداران پس از سال ۴۸۷ ق. م قدرت سیاسی قابل توجهی پیدا کردند (نک. ص ۱۷۹).

آخرین اقدامی که گفته می‌شود کلئیس‌تنس انجام داد «طرد» بود. هر سال یک بار از مجمع عمومی پرسیده می‌شد که آیا نیازی به «طرد» وجود دارد یا نه. اگر چنین نیازی وجود

1. strategos



شکل ۴.۹ معبد ایزد آپولو در دلفی

یادداشت: این معبد برای همه یونانیان مکان مقدسی بود. کاهن دلفی ایزد آپولو شهرت بسیاری داشت. اگر یک یونانی برای موفقیت‌آمیز بودن عملی نگرانی داشت به این معبد می‌رفت، سؤال خود را از خدا می‌پرسید و یا هدیه یا نذر تقدیم می‌کرد. آن گاه روحانیون زن غیب‌گویی را احضار می‌کردند و او را به حالت خلسه فرو می‌بردند و با دقت به گفته‌های او گوش می‌دادند. آن‌ها اعتقاد داشتند که خداوند از زبان او پاسخ می‌گوید. پاسخ‌ها را به فرمول‌های شعری ـ معمولاً مبهم ـ ترجمه می‌کردند و به پرسش‌کننده می‌دادند. شهرهای یونانی غالباً در آستانه اقدامات مهم، مثلاً پیش از تأسیس یک مستعمره یا پیش از انجام اصلاحات سیاسی با کاهن معبد دلفی مشورت می‌کردند. در نتیجه کاهنان این معبد در جهان یونانی و حتی در نواحی دیگر مانند آسیای صغیر از نفوذ زیادی برخوردار بودند.

موزه دلفی

داشت، افراد حاضر، در جلسه آیندهٔ باید نام کسی را که تهدیدی برای دولت محسوب می‌شد بنویسند. شخصی که نامش بیش از همه نوشته می‌شد برای مدت ده سال از عضویت محروم می‌شد، اما املاک و اموالش را حفظ می‌کرد. بسیاری از سیاستمداران در قرن پنجم ق. م قربانی این اقدام شدند. بعضی‌ها پس از بازگشت از تبعید موضع و مقام قبلی خود را به دست می‌آوردند، اما برای اکثر آنان این عمل به معنای پایان کار بود.

فصل دهم

دوره کلاسیک

جنگ با ایرانیان

اسپارت و آتن پس از سال ۴۷۹ ق. م

اتحادیه دلوسی (۴۷۷-۴۰۴ ق. م)

رهبران آتن در قرن پنجم

درآمد دولت آتن

جنگ بزرگ پلوپونزی (۴۳۱-۴۰۴ ق. م)

سال‌های میان ۴۰۴ و ۳۳۶ ق. م

اتحادیه دوم آتن (۳۷۷-۳۵۵ ق. م)

تغییرات اجتماعی و نظامی

ظهور مقدونیه

فیلیپ دوم (۳۵۹-۳۳۶ ق. م): پایان دوره کلاسیک در تاریخ یونان

جمعیت آتن در قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد

متیک‌ها

بردگان

زنان در آتن و اسپارت

پیشرفت بیش‌تری در دموکراسی آتن

شورای آرئو پاگوس در سال‌های ۴۶۲-۴۶۱ ق. م

پریکلس

دموکراسی و ناوگان

سیاستمداران قدیم و جدید

ثبات دموکراسی آتن

انتقاد به دموکراسی آتن

آتن به عنوان مرکز فرهنگ یونان در دوره کلاسیک

نمایشنامه آتیک

فلسفه

نوشته‌های تاریخی

یونانیان در غرب مدیترانه

جنگ با ایرانیان

در حدود اواسط قرن ششم پیش از میلاد مرزهای امپراتوری توسعه‌طلب ایران به سواحل غربی آسیای صغیر رسید. در سال ۵۴۷ ق. م کوروش کبیر، شاهنشاه ایران (۶۰ـ۵۶۰-۵۳۰ ق. م) لیدی را تسخیر کرد و با این کار بر شهرهای یونانی سواحل غربی آسیای صغیر که کمی پیش توسط لیدی فتح شده بود (نک. ص ۸۱) تسلط یافت. در اکثر این شهرها ایرانیان اشرافِ طرفدار خود را به سمت حاکمان مستبد این شهرها منصوب کردند که سرپرستی آن‌ها را نیز ساتراپ‌های ایرانی بر عهده داشتند (نک. ص ۸۲).

در سال ۴۹۹ ق. م یونانیان آسیای صغیر کوشیدند حاکمان مستبد خود را سرنگون کنند و از امپراتوری ایران جدا شوند. اما تلاش‌های آن‌ها ناکام ماند: در سال‌های ۴۹۵-۴۹۴ ق. م ایرانیان طی رشته نبردهایی در خشکی و دریا شورش آن‌ها را سرکوب کردند. کمی بعد در سال ۴۹۰ ق. م داریوش یکم پادشاه ایران (۵۲۰-۴۸۵ ق. م) سپاهی برای مجازات آتن، که ناوگان کوچکی به کمک شورشیان فرستاده بود، گسیل داشت. ایرانیان با کشتی از مدیترانه گذشتند و در ماراتون[1] واقع در آتیکا (نقشه ۱.۱۰) قدم به خشکی گذاشتند ولی در آن‌جا از هوپلیت‌های آتنی به فرماندهی میلتیادس[2] شکست خوردند. این نبرد باعث شهرت آتن در سراسر جهان یونانی شد. اسپارت، علی‌رغم دشمنی دیرینه پنجاه ساله خود با ایران و شهرت خود به عنوان قوی‌ترین نیَروی نظامی در یونان، در شورش ایونی یا نبردهای سال ۴۹۰ ق. م شرکت نکرد.

ده سال بعد، در سال ۴۸۰ ق. م، جانشین داریوش، خشایارشا، دشمنی‌ها را از سر گرفت. او با این اعتقاد که یگانه راه برای تأمین تسلطش بر غرب آسیای صغیر استیلا یافتن بر یونانیان آزاد در سرزمین اصلی یونان است، با ارتش و ناوگانی بزرگ به یونان حمله کرد. ارتش در طول ساحل به راه افتاد، طوری که می‌توانست نیازهای خود را از ناوگانی که در کناره ساحل حرکت می‌کردند تأمین کند (نک. نقشه ۱.۱۰). بیش‌تر دولت ـ شهرهای یونانی در این زمان در اتحادیه‌ای به رهبری اسپارت متحد شده بودند که البته آتن نیز در آن نفوذ فراوانی داشت. در حدود سال ۴۸۳ ق. م آتن از نظر مشورتی تمیستوکلس[3] استراگوس پیروی کرده و نیروی دریایی بزرگی ایجاد کرده بود. در همان سال در ناحیه معدنی

---

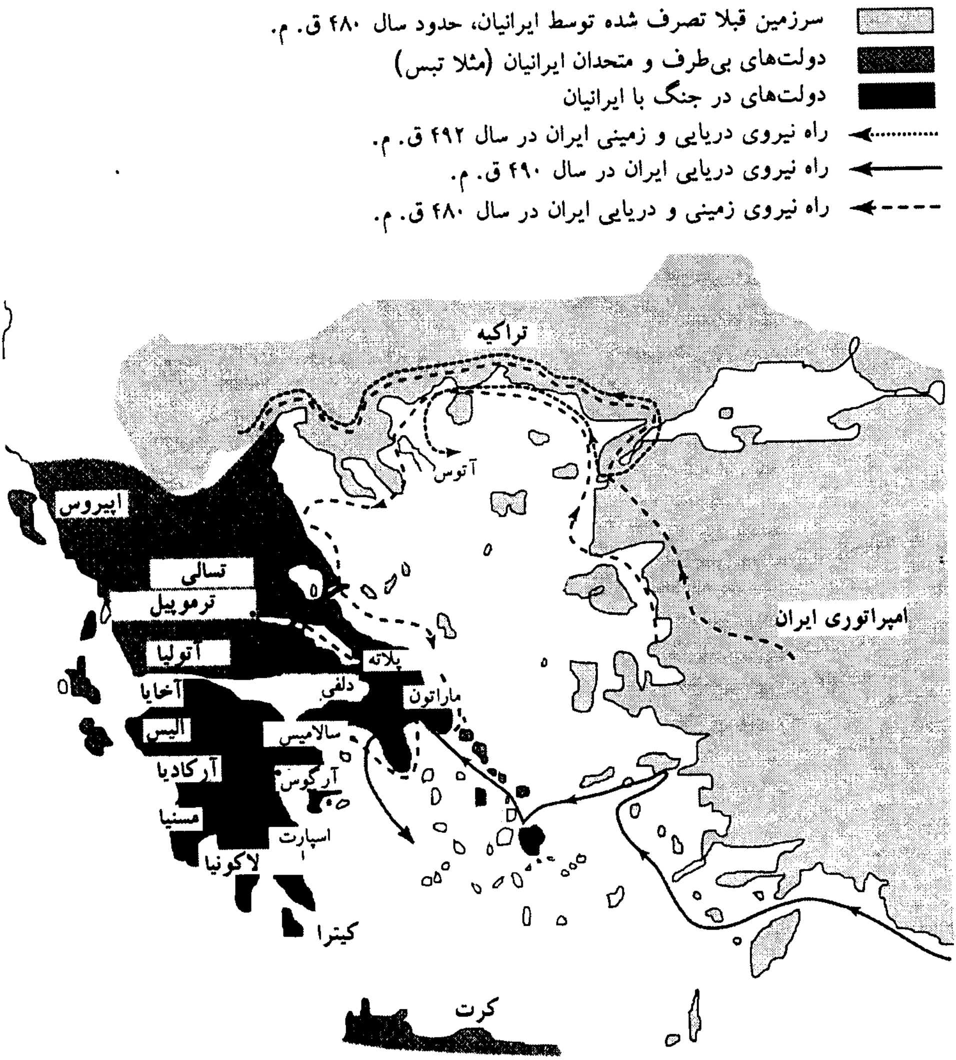
1. Marathon 2. Miltiades 3. Themistocles

لائوریوم[1] واقع در جنوب آتیکا یک رگه غنی نقره کشف شده بود (نک. نقشه ۳.۱۰). منافع این نقره چنان که بعضی از آتنی‌ها آرزو داشتند میان شهروندان آتنی تقسیم نشد بلکه برای ساختن کشتی‌های جنگی جدید، سریع و قابل مانورتری مشهور به تریرمه[2] (شکل ۱.۱۰) ارسال گردید. بعضی از آتنیان، به ویژه طبقات بالا، نتوانستند اهمیت نیاز به یک نیروی دریایی قوی را تشخیص دهند. به عقیده ایشان نبرد ماراتون نشان داده بود که سپاه هوپلیت‌ها برای شکست ایرانیان کافی است. آنچه آن‌ها احتمالاً از آن بیم داشتند این بود که مبادا شهروندان فقیرتر (تتس‌ها) که هدایت کشتی‌ها را بر عهده داشتند اهمیت نظامی بیش‌تری پیدا کنند و به موضع برتری در دموکراسی آتن دست یابند. تمیستوکلس با این عقیده موافق نبود، او اعتقاد داشت که وجود یک نیروی دریایی نیرومند برای آتن حیاتی است به ویژه از این لحاظ که شهر به واردات غله نیاز بسیار داشت (نک. ص ۱۶۳): آتن فقط با نیروی دریایی قوی قادر بود ایرانیان را عقب براند و راه‌های بازرگانی خود را در دریا امن سازد.

در سال ۴۸۰ ق. م یونانیان با گذشتن از ترموپیل[3] (نک. نقشه ۱.۱۰) به تلاش ناموفقی برای متوقف کردن ایرانیان که از خشکی و دریا پیش می‌آمدند دست زدند. لئونیداس[4]، شاه اسپارت، برای پوشش دادن به عقب‌نشینی ارتش و نیروی دریایی یونان خود و سیصد نفر از مردانش را قربانی کرد. آتنیان شهر خود را تخلیه کردند و گله‌های گاو خود را به جزیره سالامیس، که مخالف ایشان بود، بردند. آن گاه خشایارشا شهر تخلیه شده را ویران کرد ولی ناوگان او در خلیج سالامیس از آتنیان و متحدان ایشان شکست خورد. یک سال بعد (۴۷۹ ق. م) یونانیان به رهبری اسپارتیان ارتش ایران را در پلاته[5] شکست دادند. آن گاه نبرد به ساحل غربی آسیای صغیر منتقل شد و ناوگان آتنی شهرهای یونانی را از دست ایرانیان آزاد کرد؛ البته ایرانیان تا سال ۴۴۹ ق. م که دشمنی‌ها پایان یافت این امر را به رسمیت نشناختند. نبرد نیروی زمینی و دریایی ایران تخیل یونانیان را برای قرن‌های بسیار برانگیخت. بعدها در اروپا این امر معرّف پیروزی دولت ـ شهرهای آزاد یونانی بر آسیا شد و به برکت آن فرهنگ یونانی، به عنوان خاستگاه و سرچشمه تمدن غرب، از اختناق استبداد آسیایی رهایی یافت.

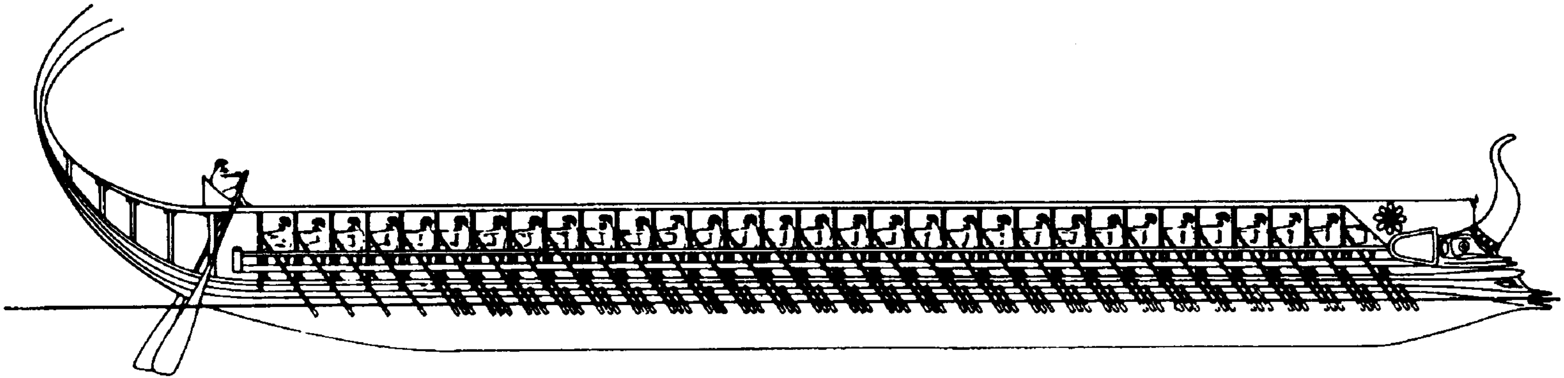
---

1. Laurium
2. triremes
3. Thermopylae
4. Leonidas
5. Plataea



نقشه ۱.۱۰ لشکرکشی ایران علیه یونان، سال‌های ۴۹۲ ـ ۴۷۹ ق. م

یادداشت: ارتش ایرانیان در لشکرکشی سال ۴۸۰ ق. م با معیارهای آن روزگار بسیار بزرگ بود (بنا به برآوردهای معتبر حدود هشتاد هزار تن). چون یونان از لحاظ منابع نسبتاً فقیر بود، نیازهای این ارتش بزرگ می‌بایست از طریق دریا تأمین می‌شد، به همین دلیل ناوگان ایرانی از کناره ساحل و نزدیک نیروی زمینی حرکت می‌کرد. وقتی نیروی دریایی ایران در سالامیس شکست خورد (سال ۴۸۰ ق. م) ارتش زمینی ایران که در پشت سر در یونان استقرار داشت ناچار شد از نیروی خود بکاهد و این امر پیروزی یونان در جنگ زمینی را آسان‌تر کرد.



شکل ۱.۱۰ کشتی جنگی (تریرمه) آتنی

یادداشت: خطرناک‌ترین سلاح کشتی جنگی شاخ سر آن بود (سمت راست). این کشتی معمولاً دارای ۱۰۰ تا ۱۵۰ و حتی بیش‌تر پاروزن، ۱۰ تا ۲۰ سرباز نیروی دریایی (هوپلیت) و چند ناوی (سکان‌دار، فرمانده کشتی، ملوان) بود.

ناوگان آتنی گاه شامل کشتی‌های حمل و نقل نیز می‌شد که سربازان، سلاح‌ها و اسبان را حمل می‌کرد و قادر بود آن‌ها را به مقصد برساند و سپس در خشکی و دریا با دشمن به نبرد بپردازند.

اسپارت و آتن پس از سال ۴۷۹ ق. م

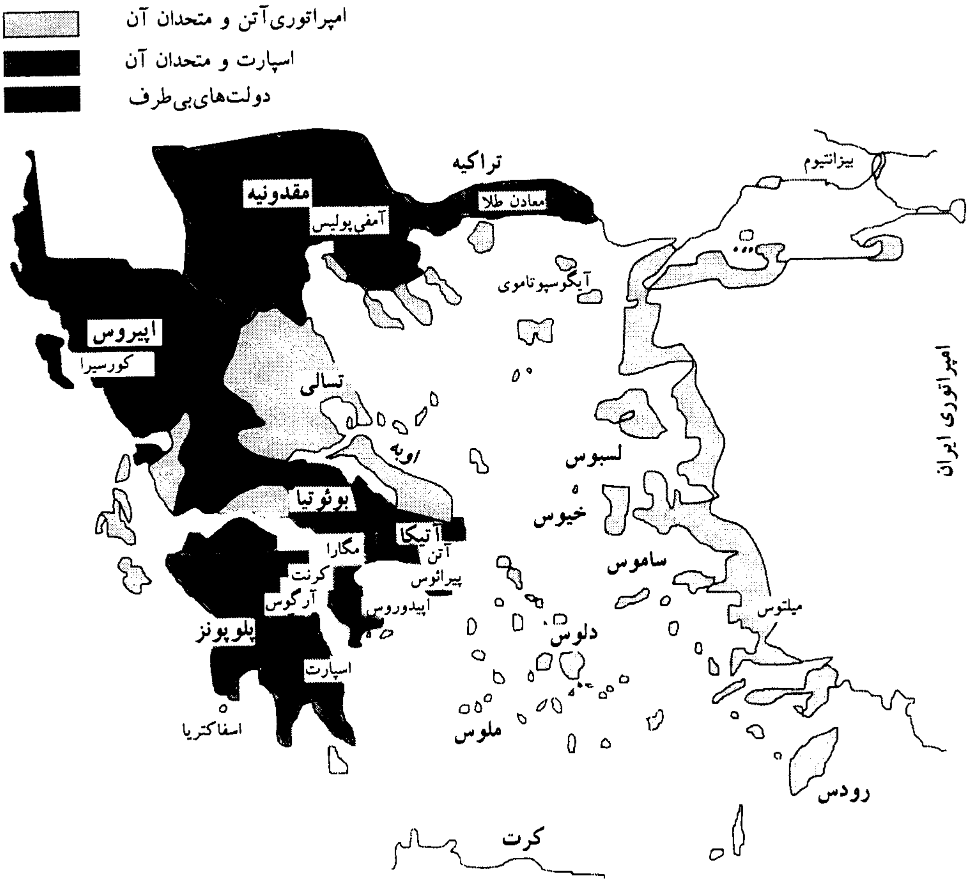
پس از سال ۴۷۹ ق. م اسپارت فرماندهی نبرد علیه ایرانیان را به آتن واگذار کرد. اسپارتیان برای جنگ در سواحل غربی آسیای صغیر ناوگانی نداشتند. افزون بر این، اسپارتیان مایل نبودند که برای مدتی طولانی دور از سرزمین خود به جنگ بپردازند چرا که پیوسته از قیام بردگان علیه خود بیم داشتند. به راستی نیز وقتی شورش بردگان در سال ۴۶۴ ق. م پس از زمین لرزه‌ای سخت در مسینا رخ داد، اسپارتیان تقریباً چهار سال - با کوشش‌های بسیار - وقت صرف کردند تا توانستند این شورش را سرکوب کنند. در سال‌های ۴۶۲ - ۴۶۱ ق. م اسپارت از فرط استیصال از آتن کمک خواست، اما وقتی کیمون[1] سردار آتنی که طرفدار اسپارت بود به کمک آمد، او را با سپاهیانش به آتن بازگرداندند. آتنیان به این واکنش منفی با جنگ پاسخ دادند و از سال ۴۶۱ تا ۴۴۶ ق. م با اسپارت و متحدان آن به نبرد پرداختند. مدت دوازده سال (۴۶۱-۴۴۹ ق. م) ایران و اسپارت دشمنان آتن بودند. با وجود این اسپارت در این مدت وارد دورهٔ رکود شد. طبقه شهروندان کامل اسپارتی در نتیجهٔ کاهش زاد و ولد و تنزل اسپارتیان فقیر شده به شهروندان درجه دوم، از لحاظ جمعیتی سقوط کرد (نک. ص ۱۴۱). طبقه ممتاز اسپارت در میان سایر اسپارتیان، پریوکویی و بردگان، تبدیل به اقلیت بسیار کوچکی شد.

اتحادیه دلوسی (۴۷۷-۴۰۴ ق.م)

در سال ۴۷۷ ق. م آتن «اتحادیه دلوسی»[2] را به عنوان اتحادیه‌ای خاص، علیه ایران تأسیس کرد. اکثر جزایر یونانی، یونانیان ساحل غربی آسیای صغیر و برخی از سایر شهرهای یونانی به این اتحادیه پیوستند. فقط تعداد کمی از جزایر بزرگ کشتی و سرباز فرستادند؛ ولی بیش‌تر اعضا به خزانه اتحادیه (که در جزیره دلوس[3] نگهداری می‌شد) پول حواله می‌کردند که اکثراً صرف تهیه ناوگان جنگی و سپاه اتحادیه می‌شد. در قرن پنجم، به خصوص پس از سال ۴۶۰ ق. م که پریکلس[4] زمامداری شهر آتن را بر عهده گرفت، اتحادیه به ابزاری برای قدرت سیاسی آتن تبدیل شد. گرچه اتحادیه دلوسی اصولاً برای هدف ویژه‌ای - نبرد علیه ایرانیان - پایه‌گذاری شده بود اما در سال ۴۴۹ ق. م یعنی هنگامی که دشمنی با ایرانیان پایان

1. Cimon
2. Delian League
3. Delos
4. Pericles

یافت، منحل نشد. سرزمین اتحادیه (نقشه ۲.۱۰) در واقع به سرزمین آتن تبدیل شده بود. متحدانی که مایل بودند از اتحادیه جدا شوند مجبور می‌شدند کماکان عضو بمانند و به پرداخت خراج ادامه دهند. آتن شروع به مداخله در امور داخلی (قانونی و مالی) متحدان خود کرد و در بسیاری از دولت ـ شهرهای عضو، حکومت‌های دموکراتیکِ دوست خود را بر سر کار آورد. آتنیان همچنین شبکه‌ای از مستعمرات (cleruchies) در نقاط مختلف استراتژیک (معمولاً در جزایر) سرزمین اتحادیه ایجاد کردند. این مستعمرات مانند مستعمرات دوره باستان، دولت ـ شهرهای جدید و مستقل نبودند، بلکه ضمایم شهر آتن



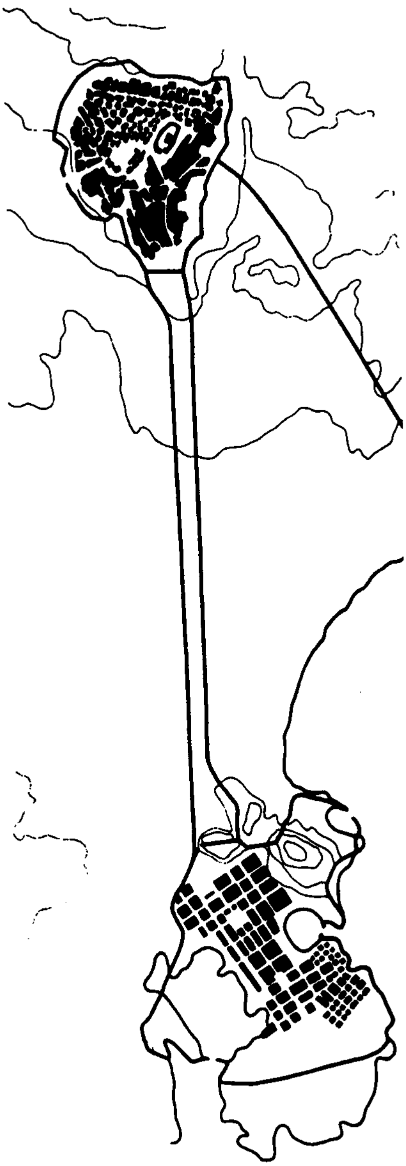
نقشه ۲.۱۰ یونان در آستانهٔ جنگ پلوپونزی

محسوب می‌شدند و مهاجرنشین‌های آن‌ها شهروندی آتنی خود را حفظ می‌کردند. در واقع این مستعمرات پایگاه‌های نظامی آتن بودند. این شکل استعمار به افزایش تعداد هوپلیت‌های آتنی انجامید. بیش‌تر مستعمره‌نشینان شهروندان بدون مالکیت (تتس) بودند و برای آن‌ها این کار شیوه‌ای برای به دست آوردن زمین و صعود به طبقه مالک بالا یعنی تبدیل شدن به زئوگیتای[1] بود. این امر به نفع آتن بود چون زئوگیتای‌ها بیش‌ترین سهم را در پیاده‌نظام سنگین و نیروی دریایی داشتند. تتس‌هایی که تبدیل به زئوگیتای می‌شدند نمی‌توانستند مدت زیادی در مقام پاروزن بمانند، اما این امر مسئله‌ای برای آتن محسوب نمی‌شد چون شهر می‌توانست پاروزنان و ملوانان زیادی را از میان داوطلبان دولت ـ شهرهای عضو اتحادیه استخدام کند. بیش‌تر این داوطلبان مجذوب پول و غنایم جنگی بودند، گرچه بسیاری نیز آرزو داشتند بنا به دلایل آرمان‌خواهانه به نیروی دریایی ملحق شوند؛ بسیاری از شهروندان فقیر دولت‌های عضو اتحادیه دلوسی ستاینده دموکراسی آتن بودند. تقریباً تمام دولت ـ شهرهایی که خواستار کناره‌گیری از اتحادیه بودند توسط نظام‌های الیگارشی اداره می‌شدند. در طول قرن پنجم تضادی در یونان پدید آمد: یونانیان هوادار دموکراسی از آتن حمایت می‌کردند حال آنکه طرفداران الیگارشی (معمولاً ثروتمندان) طرفدار اسپارت بودند.

رهبران آتن در قرن پنجم

در قرن پنجم آتن چند دولتمرد قابل ستایش داشت که هم از نحوهٔ برخورد با مجمع عمومی شهر آگاهی داشتند و هم فرماندهان نظامی و دریایی قابلی بودند؛ در این میان به ویژه از تمیستوکلس (حدود ۴۹۰-۴۷۰ ق. م)، کیمون (حدود ۴۷۰-۴۶۱ ق. م) و پریکلس (۴۶۰-۴۲۹ ق. م) می‌توان یاد کرد. این سه تن، عضو طبقه نخبهٔ اشراف بودند و با این حال به دموکراسی اعتقاد داشتند. شهروندان آتنی آن‌ها را بارها و بارها به مقام سرداری برگزیدند. تمیستوکلس و پریکلس دریافتند که هدفشان (کسب و حفظ رهبری آتن بر سراسر یونان) ممکن است سرانجام آن‌ها را به نبرد با اسپارت بکشاند. از آن رو به ساختن دیواری طولانی به گرد آتن و بندر آن، پیرائوس[2]، پرداختند (نک. شکل ۲.۱۰). هدف این بود که آتن بتواند تمامی نیازهایش را از طریق دریا وارد کند، چراکه نیروهای زمینی اسپارت کاهلانه دور شهر

1. zeugitai
2. Piraeus



شکل ۲.۱۰ «دیوار طولانی» میان آتن و پیرائوس

یادداشت: چنان که در شکل مشاهده می‌شود، پیرائوس شهری نوساز با طرحی منظم بود حال آن‌که آتن شهری رشدیافته محسوب می‌شد.
H, Rottier, *Stedelijke Structuren*, p. 50, Coutinho, Muiderberg.

حلقه زده بودند و ناوگان آتنی هنوز برتری خود را در دریای اطراف یونان که در زمان جنگ با ایرانیان به دست آورده بود حفظ کرده بود. ویژگی سیاست تمیستوکلس و پریکلس توسعه‌طلبی در امور خارجی و حفظ روند دموکراسی در امور داخلی بود (نک. ص ۱۷۹). کیمون که محافظه‌کارتر بود می‌خواست از نزاع با اسپارت بپرهیزد ولی محبوبیت خود را از دست داد و هنگام بروز جنگ میان آتن و اسپارت در سال ۴۶۱ ق. م از مسند قدرت رانده شد (نک. ص ۱۵۸).

هدف آتن از این جنگ توسعه نفوذ بر یونان مرکزی و ساحل پلوپونز بود که در مقابل آتیکا قرار داشت. در همین زمان آتنیان به حمایت از شورش مصریان علیه ایران پرداختند (حدود ۴۵۵ ق. م). این سیاست به نتایج وخیمی انجامید: در سال ۴۵۴ ق. م آتن در مصر متحمل شکست سختی شد و در سال ۴۴۶ ق. م مجبور شد به قرارداد صلح مصالحه‌آمیزی با اسپارت تن دهد و از بلندپروازی خود در توسعهٔ تسلط خویش بر یونان مرکزی دست بردارد. در این زمان تمام یونانیان نیز با ایرانیان صلح کردند (۴۴۹ ق. م).

آتنیان پس از ناکامی در مصر (۴۵۴ ق. م) ظاهراً از بیم لشکرکشی ایران به دلوس، خزانه اتحادیه را از دلوس به آتن انتقال دادند و بر امور مالی اتحادیه مسلط شدند.

سال‌های ۴۴۶ ـ ۴۳۱ ق. م در تاریخ آتن اوج قدرت، رفاه و دستاوردهای فرهنگی است. این هشدار بزرگی برای اسپارت بود که می‌خواست ضربه‌های وارده بر خود را بهبود بخشد و هنوز قدرت برتر و بی‌رقیب در پلوپونز محسوب می‌شد. سایر دولت‌های یونانی نیز به موفقیت آتن با نگرانی فزاینده‌ای می‌نگریستند. آن‌ها به تدریج اسپارت را مدافع خودمختاری و استقلال دولت ـ شهرهای یونان در مقابل گرایش‌های امپریالیستی آتن می‌دانستند. بیش‌تر دولت ـ شهرهای یونان که عضو اتحادیه دلوسی نبودند توسط رهبران اشرافی و الیگارشی اداره می‌شدند که از گسترش دموکراسی وحشت داشتند.

درآمد دولت آتن

قدرت سیاسی آتن و دستاوردهای عظیم آن در هنرهای تصویری، معماری و ادبیات متکی بر شالوده‌های مالی بود. شهر درآمد منظمی از خراج‌های متحدان خود داشت که به خزانهٔ اتحادیه واریز می‌شد ولی نفع اصلی آن را آتن می‌برد، به علاوه باید از منافع استخراج معادن نقره در لائوریوم و عوارض و عواید بندری که از پیرائوس وصول می‌شد نام برد. در رأس این‌ها مالیات‌ها و عوارض بازار بود که توسط خارجیانی که در آتن و پیرائوس کار می‌کردند

(متیک‌ها) پرداخت می‌شد. این مالیات‌ها و عوارض بندری به پول تبدیل می‌شد. چون پس از جنگ با ایران، آتن به مهم‌ترین بازار و مرکز بازرگانی در یونان تبدیل شده بود، تعداد زیادی از ایونی‌ها و سایر یونانیان به عنوان بازرگان و صنعتگر در آتن مقیم شده بودند. آتن در واقع وارث تجارت و صنعت شهرهای ایونی شده بود که از ضربه سنگین شورش ایونی و جنگ با ایران آسیب دیده بودند.

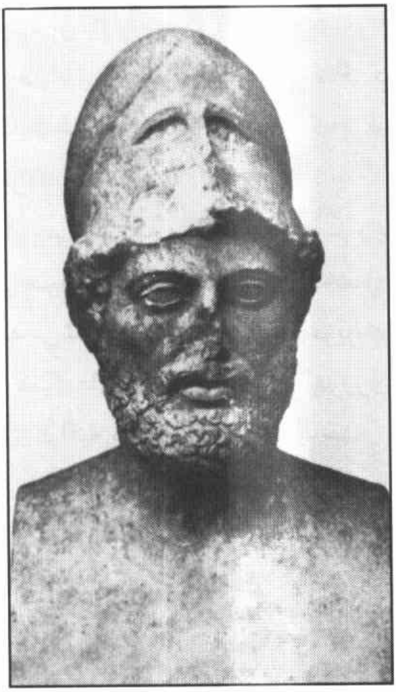
از شهروندان آتنی انتظار نمی‌رفت که مالیات را مستقیم و به صورت منظّم بپردازند. مالیات‌گیری فقط در مواقع ضروری و نیاز شدید مالی تحمیل می‌شد. در این مواقع از شهروندان ثروتمند خواسته می‌شد یک کشتی جنگی تحویل دهند یا هزینهٔ بنای یک طرح ساختمانی را بپردازند. این کمک‌های مالی به دولت را لیتورژی[1] می‌نامیدند. در قرن پنجم آتن همچنین از معادن طلای تراکیه درآمد داشت (نک. نقشه ۲.۱۰). علاوه بر این تراکیه الوار کشتی‌های آتنی را تأمین می‌کرد.

منبع ـ غیر مستقیم ـ مالی دیگر، موقعیت سیاسی قدرتمند آتن بود. آتن به برکت ناوگان عظیم خود عملاً انحصار تجارت محصولات غله در جنوب روسیه را در اختیار داشت و در نتیجه می‌توانست قیمت غله را در شهر پایین نگاه دارد. آتن از این موقعیت تا پایان قرن چهارم ق. م استفاده کرد، تا زمانی که تضعیف قدرت شهر به آغاز زندگی سختی برای فقرای آتنی انجامید.

جنگ بزرگ پلوپونزی (۴۳۱ـ۴۰۴ ق.م)

پس از یک دوره صلح کوتاه مدت (۴۴۶ـ۴۳۱ ق. م) وقتی آتن به نبرد با نیروی دریایی متحدان اسپارت یعنی کورنت و مگارا پرداخت، جنگ تازه‌ای میان آتن و اسپارت در سال ۴۳۱ ق. م درگرفت. این جنگ بسیار شدیدتر از جنگ قبلی (۴۶۱ـ۴۶۴ ق. م) بود. بنا به عقیدهٔ توسیدید[2] مورخ یونانی که به تشریح این جنگ پرداخته است نیز، جنگ پلوپونزی (۴۳۱−۴۰۴ ق. م) شدیدترین جنگ در تاریخ یونان بوده است. آتنیان و اسپارتیان هر دو متحدانی داشتند. بیش‌تر دولت ـ شهرهایی که تاکنون بی‌طرف مانده بودند اکنون جانب اسپارت را می‌گرفتند (نک. نقشه ۲.۱۰). درگذشته جنگ‌های میان دولت ـ شهرهای یونانی درگیری‌ها و تاراج‌های کوچکی بود که از زد و خوردهای مقطعی و یکی دو نبرد کوچک

1. Liturgies
2. Thucydides



شکل ۳.۱۰ پریکلس (۴۹۵-۴۲۹ ق. م) با کلاهخود سربازانِ سنگین اسلحه (هوپلیت‌ها)

رم، موزهٔ کاپیتولینو

تجاوز نمی‌کرد و خیلی زود صلح برقرار می‌شد. اما در جنگ پلوپونزی، سراسر جهان یونانی از ایونی در شرق تا سیسیل در غرب با نیروی زمینی و دریایی گسترده به جنگ پیوستند.

پریکلس خود را برای جنگ کاملاً آماده کرده بود. او خزانه‌ای شش هزار تالانی (نک پیوست ۲ ص ۴۲۵) تدارک دیده و استراتژی بلند مدتی تهیه کرده بود. هدف او این بود که با رشته حملات کوچک از طریق دریا به اسپارت، اسپارتیان را فریب دهد و وادار به محاصره بیهودهٔ آتن و پیرائوس سازد تا منابعش ته بکشد و سربازانش خسته و فرسوده شوند. برای رسیدن به این منظور جمعیت آتیکا را در طول دیوارهایی که این شهرها را احاطه کرده بودند متمرکز ساخت. پریکلس به زد و خوردهای زمینی اعتقاد نداشت چون اسپارت هنوز دارای بهترین سربازان هوپلیت در سراسر یونان بود و علاوه بر این متحدان فراوانی داشت و سپاهیانش بسیار بیش‌تر از سپاهیان آتن بودند. ضعف اسپارت سرمایه مالی اندک آن بود:

شهر نمی‌توانست هزینه‌های یک جنگ طولانی را تحمل کند. آتن نیز در طی جنگ بداقبالی‌های فراوانی آورد. پریکلس رهبر آتن در سال ۴۲۹ ق. م درگذشت و میان سال‌های ۴۲۹ و ۴۲۷ ق. م بیماری طاعون شایع شد و حدود یک سوم جمعیت شهر را از بین برد. افزون بر این، آتن دقیقاً نقشه‌های پریکلس را اجرا نکرد و به لشکرکشی‌های مخاطره‌آمیز پرداخت. با وجود همهٔ این مشکلات، شهر توانست در نخستین مرحله جنگ (۴۳۱-۴۲۱ ق.م) تاب آورد و از خود دفاع کند. در سال ۴۲۱ ق. م آتن پیمان‌نامهٔ صلحی برای مدتی معقول منعقد کرد. دشمنان آتن موفق نشدند قدرت شهر را در هم بشکنند.

با وجود این، آتن در اثر ترکیبی از عوامل گوناگون در دومین مرحلهٔ جنگ (۴۱۳-۴۰۴ ق. م) شکست خورد. یکی از این عوامل از دست دادن بهترین بخش ارتش و ناوگان شهر در اثر بی‌پروایی و تلاش کاملاً بیهوده در تسلط بر سیسیل بود. میان سال‌های ۴۱۵ و ۴۱۳ ق. م سیراکوز[1]، که در آن زمان پرجمعیت‌ترین شهر یونان پس از آتن بود، آتن را به کمک اسپارت شکست داد.

آلکیبیادس[2]، اشرافیِ عوام‌فریب، مجمع آتن را متقاعد کرد که به این اقدام جسورانه تن دهد اما خود او با رسوایی بزرگی که در مورد زندگی خصوصی‌اش به وجود آمد نتوانست در آتن بماند و به اسپارت گریخت. او به اسپارتیان توصیه کرد که یک پایگاه نظامی دائمی در آتیکا ایجاد کنند، به یاری سیراکوز بپردازند و با ایران روابط دوستانه برقرار کنند. اسپارت توصیه او را پذیرفت و در سال ۴۱۳ ق. م دومین مرحلهٔ جنگ پلوپونزی آغاز شد. اسپارتیان دژ نظامی دسلیا[3] در آتیکا را اشغال کردند (نک. نقشه ۳.۱۰) و از آن‌جا مانع ورود محصولات کشاورزی سراسر آتیکا و دستیابی آتنیان به معادن نقره لائوریوم شدند. هزاران برده گریختند و آتن از عرضه مواد غذایی و منابع مالی خود محروم شد.

ایران در کنار اسپارت قرار گرفت و وسایل مورد نیاز برای ساختن ناوگانی نیرومند را در اختیار آن قرار داد. این امر باعث شد که بسیاری از متحدان آتن به اسپارت بگریزند. در آغاز آتنیان در بعضی نبردهای دریایی برنده شدند؛ آلکیبیادس پس از نزاع خصوصی با فرمانروایان اسپارت و ساتراپ‌های ایرانی دوباره به آتن بازگشته بود. با این حال در سال

---

1. Syracuse
2. Alcibiades
3. Decelea



نقشه ۳.۱۰ آتیکا در زمان جنگ پلوپونزی، ۴۳۱ـ۴۰۴ ق. م.

یادداشت: در زیر نام متحدان اسپارت خط کشیده شده است. لائوریوم: معادن نقره
دسلیا: دژی که اسپارتیان در سال ۴۱۳ ق. م به توصیه آلکیبیادس اشغال کردند. آن‌ها از این‌جا توانستند مانع دستیابی به معادن لائوریوم شوند، جلوی فعالیت‌های کشاورزی در آتیکا را بگیرند و جایگاه مسلطی به آتن داشته باشند. × = استحکامات یا میدان‌های نبرد

۴۰۵ ق. م ناوگان آتنی به طور قاطع توسط لیساندر[1] اسپارتی در داردانل[2] شکست خورد (نک. نقشه ۲.۱۰). در سال ۴۰۴ ق. م فقدان خوراک آتنیان را مجبور به تسلیم کرد.

آتن از این شکست‌های جدی رنج می‌برد. اعتقاد بر این است که تعداد شهروندان مذکر آتنی میان سال‌های ۴۳۲ و ۴۰۰ ق. م از حدود ۳۵ هزار به حدود ۲۱ هزار نفر کاهش یافته است. اتحادیه دلوسی منحل شد، دیوارهای طولانی خراب شدند و یک حکومت الیگارشی طرفدار اسپارت در آتن بر سر کار آمد که حکومتی با ارعاب را آغاز کرد. با این حال این حکومت بیش از یک سال دوام نیاورد و جای خود را به نظام دموکراتیک سپرد. اسپارتیان در این انتقال قدرت بی‌طرف بودند.

1. Lysander
2. Dardanelles



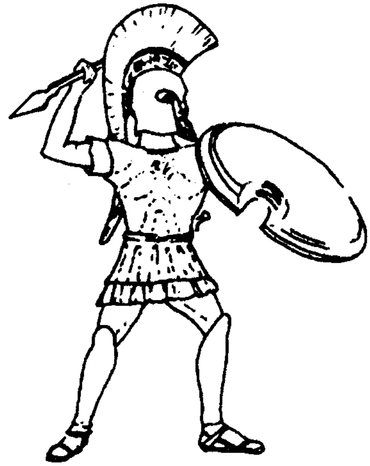
شکل ۴.۱۰ پالاس آتنا، الهه اعظم شهر آتن

یادداشت: نسخه رومی مجسمه‌سازی یونان کلاسیک. آتنا الهه دانش و هنرها و صنایع دستی و نیز الهه جنگ بود و از همین رو در این‌جا با کلاهخود و نیزه مشاهده می‌شود.

رُم، موزه واتیکان

سال‌های میان ۴۰۴ و ۳۳۶ ق. م

در سال‌های پس از ۴۰۴ ق. م هیچ دولت ـ شهر یونانی آن قدر نیرومند نبود که بتواند تمام یونان را تحت رهبری خود متحد سازد. میان سال‌های ۴۰۴ و ۳۳۸ ق. م ائتلافی میان



شکل ۵.۱۰ *الف* یک هوپلیت

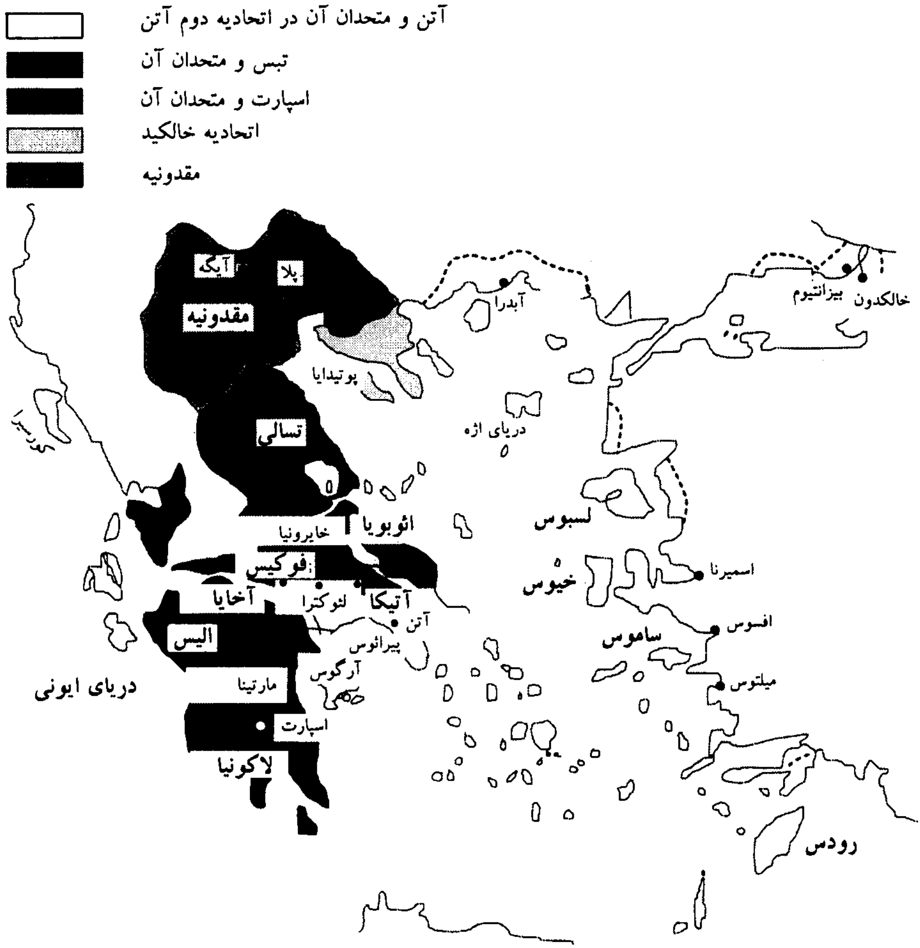


شکل ۵.۱۰ ب یک سرباز سبک اسلحه یونانی

اسپارت، که هنوز رهبری اتحادیه پلوپونز را در دست داشت، تبس، که قدرت شایان توجهی کسب کرده بود و رهبر اتحادیه‌ای از دولت ـ شهرها در بوئتیا شده بود (نک. نقشه ۴.۱۰)، و آتن، که به طرز حیرت‌انگیزی از شکست سختی که در سال ۴۰۴ ق. م متحمل شده بود کمر راست کرده بود، به وجود آمد. آتن تمام قدرت دریایی خود را از دست نداده بود، هنوز مهم‌ترین شهر تجارتی به شمار می‌رفت و پرجمعیت‌ترین شهر یونان بود و هدایت و رهبری مرکز فرهنگی در یونان را برعهده داشت.

اسپارت خود را با کمبود فزاینده جمعیت اسپارتی مواجه دید. برآورد شده است که اسپارت در سال ۳۷۱ ق. م بیش از حدود دو هزار اسپارتی جمعیت نداشت و در مقابل حداقل بیست هزار برده مذکر در اسپارت زندگی می‌کردند (این کم‌ترین برآورد از تعداد بردگان است).

در این ضمن ایرانیان شروع به ایجاد اختلاف میان شهرها و اتحادیه‌های یونانی کردند؛ ایرانیان از اتحاد میان یونانیان بسیار بیم داشتند و پنهان از یونانیان به اجرای تاکتیک‌های نظامی و کسب تجربه می‌پرداختند. دخالت ایران در یونان را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: آن‌ها در نیمه اول قرن پنجم به یونان حمله کردند، اما در سال‌های ۴۱۳ ـ ۴۳۰ ق. م به روش‌های تفرقه بینداز و حکومت کن متوسل شدند و کوشیدند با کمک دائمی به دولت ـ شهرهای گوناگون یونانی آن‌ها را علیه یکدیگر تحریک کنند. مثال زیر استراتژی ایران را



نقشه ۴.۱۰ یونان در حدود ۳۶۰ ق. م درست قبل از ظهور مقدونیه

نشان می‌دهد. ایران در هنگام رویدادی که معروف به «جنگ کورنت» (۳۹۵-۳۸۶ ق. م) است نخست از آتن و بعضی از متحدان جدا شدهٔ اسپارت (کورنت، تبس) حمایت کرد، چرا که اسپارت پس از سال ۴۰۴ ق. م مانع از اِعمال حاکمیت ایران بر سواحل غربی آسیای صغیر شده بود. در حدود سال ۳۹۴ ق. م ایرانیان از آتن حمایت مالی کردند تا بتواند نیروی دریایی خود را دوباره تشکیل دهد و به بازسازی دیوار طولانی بپردازد، ولی با قدرت گرفتن آتن و احساس خطر از جانب آن‌ها، ایرانیان کمک به اسپارت را شروع کردند.

در سال ۳۸۶ ق. م شاه ایران به عنوان حَکَم مفاد صلح میان اسپارت و آتن را تنظیم می‌کرد. برنامه بازسازی آتن مورد نظارت قرار داشت؛ اسپارت همچنان به عنوان قدرتمندترین دولت در یونان باقی می‌ماند و ایرانیان می‌توانستند بر شهرهای یونانی امتداد ساحل غربی آسیای صغیر تسلط داشته باشند.

اتحادیه دوم آتن (۳۷۷ـ۳۵۵ ق. م)

اما سرکردگی اسپارت خیلی زود دوباره به چالش کشیده شد. در سال ۳۷۷ ق. م، هنگامی که تبس نیز قدرت نظامی قابل توجهی کسب کرد، آتن دومین اتحادیه‌اش را تشکیل داد؛ در این اتحادیه، متحدان ضد اسپارت با هم دست اتحاد داده بودند. این اتحادیه کم‌تر از نخستین اتحادیه تحت تسلط آتن بود. متحدان مجبور به پرداخت خراج به خزانهٔ فدرال نبودند، در امور داخلی استقلال داشتند و در مورد سیاست خارجیِ اتحادیه جوابگوی مجمع داخلی خود بودند. این اتحادیه عمر کوتاهی داشت. وقتی پس از سال ۳۶۲ ق. م آتن گرایش‌های امپریالیستی از خود نشان داد و ساختن مستعمرات از شهرهای آتنی را در سرزمین اتحادیه آغاز کرد، متحدان اصلی آن سر به شورش برداشتند (۳۵۷ـ۳۵۵ ق. م) و اتحادیه فرو پاشید.

تغییرات اجتماعی و نظامی

تحول جدید در تمام این جنگ‌ها استفاده از نیروی مزدوران بود که تعدادشان در هیچ جای یونان کم نبود. به ویژه در پلوپونز بسیاری از دهقانان فقیرشده، قربانیان تمرکز زمین‌ها در دست ثروتمندان بودند. کسی نمی‌توانست برای توقف این روند در دولت‌های الیگارشیک منطقه چندان کاری انجام دهد، چراکه زمین‌داران ثروتمند در عین حال فرمانروایان دولت‌ها بودند و فقط شهروندانی که از حد معینی بیش‌تر ثروت و زمین داشتند می‌توانستند قدرت سیاسی داشته باشند؛ انبوه شهروندان فقیر و تهی‌دست از حقوق کامل شهروندی در این دولت‌ها برخوردار نبودند. افزون بر این، چه بسا شرایط صلحی که اسپارت از حدود سال ۵۴۶ ق. م در پلوپونز برقرار کرده بود به افزایش زیاده از حد جمعیت انجامیده بود.

سال ۳۷۱ ق. م نقطه عطفی در جنگ‌های ائتلافی میان تبس، اسپارت، آتن و متحدان آن‌ها محسوب می‌شود. در این سال اپامینوداس[1] تبسی، که در تاکتیک‌های نظامی نابغه به

1. Epaminodas

شمار می‌رفت، ارتش اسپارت را در لوکترا[1] منهدم (نک. نقشه ۴.۱۰) و به سوی پلوپونز حرکت کرد. اپامینوداس به آزاد کردن بردگان در مسینا (اما نه بردگان لاکونیا) و منحل کردن اتحادیه پلوپونز پرداخت. اسپارت نیم بیش‌تر شهروندانش را با حقوق کامل شهروندی و اتحادیه خود را که سلاح اصلی‌اش در حدود دو قرن محسوب می‌شد و نیز یکی از منابع اصلی بردگانش را از دست داد. شهر به قدرتی درجه دوم که فقط اهمیت منطقه‌ای داشت تنزل کرد. این امر به یک واکنش زنجیره‌ای جنگ‌های بین دولت‌ها و انقلابات در پلوپونز انجامید. شهروندان تهی‌دست خواهان اصلاحات ارضی، لغو بدهی‌ها و حکومتی بودند که کم‌تر الیگارشیک باشد. انقلاب‌ها به تدریج به یونان مرکزی گسترش یافت و انبوه تبعیدیان و تهی‌دستان سرگردان را برجای گذاشت. یگانه بخت بسیاری از این مردم تنگدست و سرگردان برای امرار معاش، فروش نیروی خود به عنوان مزدور جنگی بود. این پدیده باعث شد که هزاران یونانی به صورت سیل‌آسا از دریای اژه بگذرند و به استخدام ارتش ایران درآیند.

تبس و آتن قادر نبودند خلأ ناشی از فقدان اسپارت را پر کنند. قدرت تبس تا اندازه بسیار زیادی وابسته به مهارت‌های جنگی و سیاسی رهبر آن اپامینوداس بود. وقتی او در سال ۳۶۲ ق. م در نبرد با اسپارتیان و آتنیان، که از بیم قدرت گرفتن تبس در کنار اسپارت قرار گرفته بودند، کشته شد، بلافاصله تبس موضع برتر خود را از دست داد.

ظهور مقدونیه

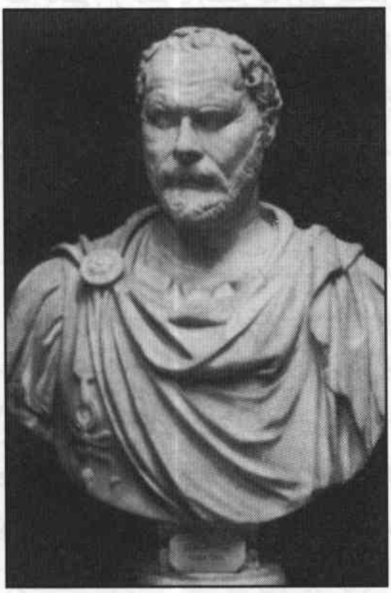
پس از سال ۳۶۰ ق. م این بار مقدونیه از ناسازگاری میان دولت‌های یونانی بهره گرفت. مقدونیه تا آن زمان همیشه منطقه عقب‌افتاده‌ای بود و همچنان در شرایط اجتماعی و اقتصادی زمان هومر (نک. ص ۱۱۶) قرار داشت. در آن‌جا شاهی از طبقه بالای اشراف زمین‌دار، حکومت می‌کرد. اشراف بر مردم برتری داشتند و زارعان به شیوه پدرسالاری به زمین‌ها و مالکان آن وابسته بودند. زارعان پیاده‌نظام و اشراف سواره‌نظام ارتش را تشکیل می‌دادند.

فیلیپ دوم (۳۵۹-۳۳۶ ق. م): پایان دوره کلاسیک در تاریخ یونان

فیلیپ دوم پادشاه مقدونیه (۳۵۹-۳۳۶ ق. م) از روی الگوی تبس ارتش خود را بازسازی و معادن طلای تراکیه را که در قرن پنجم توسط آتنیان استخراج می‌شد تصرف کرد. (نک.

1. Leuctra

ص ۱۶۳). فیلیپ از ستایندگان بزرگ فرهنگ یونان محسوب می‌شد و هدفش این بود که از ارتش خود و معادن طلایی که به دست آورده بود برای توسعه متصرفاتش بر سراسر یونان استفاده کند. او با یک رشته لشکرکشی‌ها و مانورهای سیاسی برنامه‌ریزی شدهٔ ماهرانه، موفق شد مناقشات یونان را به سود خود برگرداند. در سال‌های ۳۴۲ـ۳۳۸ ق. م آتنیان و تبسیان کوشیدند تا او را متوقف سازند ولی او در سال ۳۳۸ ق. م ارتش‌های آن‌ها را در نبردی قطعی در خایرونیا (نک. نقشه ۴.۱۰) در هم شکست. سعی فیلیپ آن بود که نوع حکومتی را که مورد قبول یونانیان باشد برقرار سازد. در سال ۳۳۷ ق. م همهٔ دولت ـ شهرهای یونان به جز اسپارت پیشنهاد او را مبنی بر ایجاد یک اتحادیه با مقدونیه پذیرفتند. این همان «اتحادیه کورنت» بود. دولت‌های عضو مجبور به پرداخت خراج نبودند. بر اساس مفاد موافقتنامه این دولت‌ها از آزادی و استقلال در اداره امور داخلی برخوردار بودند و



شکل ۶.۱۰ دموستنس خطیب نامدار آتن

یادداشت: دموستنس به عنوان سخنور در آتن به قدرت رسید ولی در حدود سال ۳۵۶ ق. م یکی از سیاستمداران پیشوای آتنی شد. سخنان او در زمان ما نیز مشهور است به ویژه سخنانی که نگرانی خود را در آن‌ها در باره ظهور فیلیپ دوم ابراز و به آتنیان سخت توصیه می‌کند که به دفاع از آزادی، استقلال و قدرت خود بپردازند.

رُم، موزه کاپیتولینو

نمی‌بایست دیگر در بین خود به جنگ یا انقلاب بپردازند. احتمالاً قصد فیلیپ آن بود که اتحادیه را برای حمله به ایران و فتح آسیای صغیر آماده سازد، ولی پیش از آن‌که بتواند نقشه خود را عملی کند در پی یک مشاجره خصوصی در سال ۳۳۶ ق. م به قتل رسید.

تقریباً همه مورخان سال ۳۳۸ ق. م را نقطهٔ عطف بزرگی در تاریخ یونان دانسته و آن را به منزلهٔ پایان عصر آزادی و خودمختاری دولت ـ شهرها ذکر کرده‌اند. با این حال نظر مورخان آن روز یونان چنین نبود: بسیاری از آن‌ها حتی آتنیان، فیلیپ را بزرگ‌ترین دشمن یونان دانسته‌اند. برای مثال سخنور و سیاستمدار نامی آتن دموستنس[1] (۳۸۴-۳۲۲ ق. م) که سخت با فیلیپ مخالف بود، می‌خواست آتن کاملاً مستقل بماند و قدرت خود را به طور کامل حفظ کند. از سوی دیگر، ایسوکراتس[2] (۴۳۶ـ۳۳۸ ق. م) خطیب و مبلّغ، وحدت همهٔ یونانیان تحت یک رهبری قدرتمند را پاسخی مؤثر به انقلاب‌های بی‌پایان متوالی و جنگ میان دولت ـ شهرها می‌دانست. به عقیده او، فتح آسیای صغیر در پی ایجاد وسیع مستعمرات و مهاجرنشین‌های یونانی در آن منطقه، می‌توانست بسیاری از مسائل یونان را حل کند. از این رو به دولت‌های یونانی تأکید می‌کرد که برای حمله به ایران نیروی واحدی تشکیل دهند. در آن زمان مدت‌ها بود که یونانیان شروع به مهاجرت به آسیا کرده بودند. هزاران مزدور یونانی در ارتش ایران خدمت می‌کردند و تجارت با شرق نیز رونق زیادی داشت. این تجارت از طریق شهرهای یونانی واقع در ساحل غربی آسیای صغیر انجام می‌گرفت که در سال ۳۸۶ ق. م هنوز زیر تسلط ایران قرار داشت. این پدیده‌ها پیش‌آگهی آن چیزی هستند که در مرحلهٔ بعدی تاریخ یونان، یعنی در دوره هلنیستی، رخ داد (نک. ص ۲۰۸).

جمعیت آتن در قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد

در قرن پنجم ق. م آتن به مرکز اقتصادی و فرهنگی یونان و پرجمعیت‌ترین شهر یونانی تبدیل شد. برآورد شده است که در سال ۴۳۲ ق. م این شهر دارای حدود ۳۵ هزار شهروند مذکر بالغ، میان ۲۰ تا ۳۰ هزار و حتی بیش‌تر برده مذکر بالغ و میان ۱۰ تا ۱۵ هزار متیک مذکر بالغ (یعنی غیر آتنیانی که در آتن و پیرائوس کار و زندگی می‌کردند) بوده است. بسیاری از یونانیان، به ویژه اهالی ایونی، که در معرض تهدید ایرانیان قرار داشتند یا اهالی شهرهای

1. Demosthenes 2. Isocrates

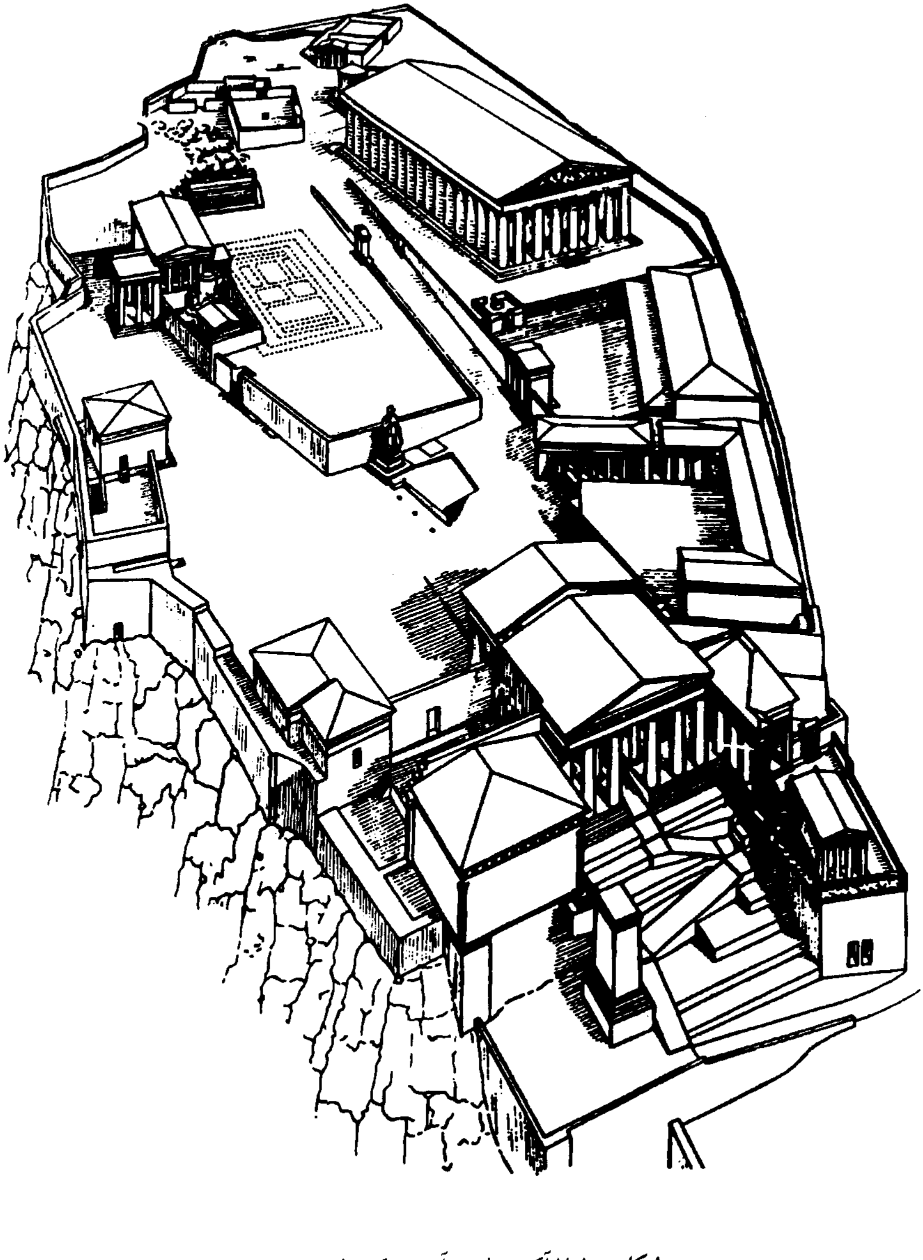
متحد آتن، به طور دائم در آتن و پیرائوس اقامت کرده بودند. افزون بر این تعداد زیادی برده به آتیکا آورده شده بودند. این بردگان سوابق کاملاً متفاوتی داشتند. بعضی از آن‌ها در مناطق دشمن، نظیر بخش ایرانی آسیای صغیر، اسیر و به آتن تبعید شده بودند. بعضی نیز توسط تجار برده برای فروش آورده شده بودند که عبارت بودند از مرتکبان جرائم و کودکان بی‌سرپرستی که توسط برده‌فروشان ربوده شده بودند، همچنین قربانیان راهزنی دریایی، سرقت‌های مسلحانه و جنگ در مناطق مختلف اطراف یونان.

متیک‌ها

متیک‌ها آزادی شخصی داشتند ولی از حقوق شهروندی آتنی برخوردار نبودند. آن‌ها از حق رأی دادن در مجمع شهر محروم بودند و با این حال باید مالیات مستقیم ثابتی می‌پرداختند (نک. صص. ۳-۱۶۲) و در ارتش آتن خدمت می‌کردند. متیک‌ها معمولاً اجازه نداشتند زمینی در آتیکا داشته باشند؛ فقط در موارد بسیار نادر که متیکی به دولت ـ شهر خدمت مهمی انجام می‌داد ممکن بود زمینی به عنوان پاداش به او اعطا شود. بیش‌تر متیک‌ها صنعتگر، ملوان یا کارگر روزمزد بودند، ولی گاه در میانشان پزشکان، بانکداران، بازرگانان یا معماران ثروتمندی پیدا می‌شد که در فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی آتن شرکت می‌کردند.

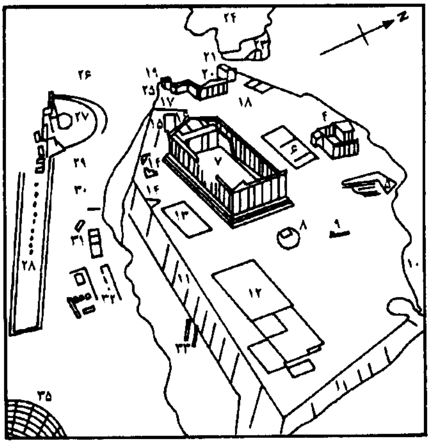
بردگان

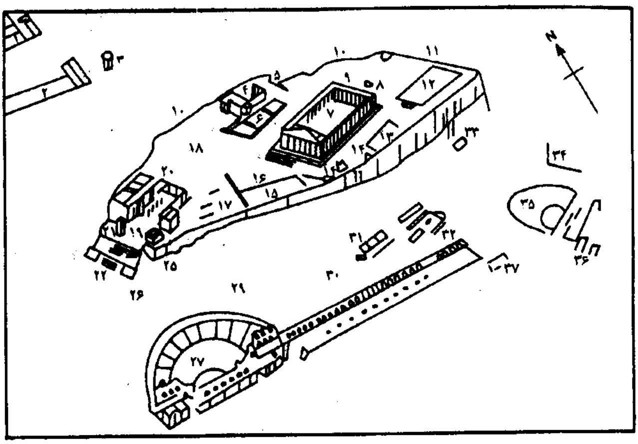
در آتن بردگان در کنار شهروندان آزاد یا غیرشهروندان در کارهای کشاورزی، حمل و نقل، خانه‌داری یا پیشه‌های دیگر به کار مشغول بودند. اما تمرکز آن‌ها در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و مراکز تجارتی، در کارگاه‌های کشتی‌سازی یا تعمیر کشتی و در معادن لائوریوم که در آن‌جا در سال ۴۳۲ ق. م حدود ده هزار برده کار می‌کرده‌اند، از همه جا فراوان‌تر بود. وقتی بردگان آزادی خود را می‌خریدند یا دیگری برای آن‌ها چنین می‌کرد یا دوره بردگی آن‌ها به پایان می‌رسید و آزاد می‌شدند، منزلتی مشابه با متیک‌ها پیدا می‌کردند. بردگان آزاد شده در مواردی مجبور بودند به انجام همان وظایف زمان بردگی ادامه دهند. مرد یا زنِ آزادی که مایل به ازدواج با برده‌ای بود می‌توانست آزادی او را بخرد. بردگانی که توسط رباخواران خریداری می‌شدند مجبور به انجام کارهایی طاقت‌فرسا بودند تا منافع زیادی نصیب خریداران خویش سازند. گاهی اربابی امکان فراگیری علم و آموزش را در اختیار بردهٔ خود



شکل ۷.۱۰ آکروپولیس آتن، مرکز مذهبی شهر

یادداشت: در پایین تصویر ایوان‌های پروپیلای قرار دارند که دسترسی به پارتنون (معبد آتنا؛ بالا، راست) و ارکتئوم (مکان مقدسی که آثار مقدس از زمان تأسیس شهر در آن‌جا نگهداری شده؛ بالا، چپ) را امکان‌پذیر می‌سازد.





۱. کتابخانه آدریان؛ ۲. آگورای رومی؛ ۳. برج نوازندگان سازهای بادی؛ ۴. ارکتئوم؛ ۵. پلکان میسنیان؛ ۶. معبد قدیمی آتنا؟؛ ۷. پارتنون؛ ۸. معبد روم و اوگوستوس؛ ۹. محل تمنوس زئوس پولیوس؛ ۱۰. دیوار تمیستوکلس؛ ۱۱. دیوار کیمون؛ ۱۲. موزه آکروپولیس؛ ۱۳. کارگاه فئیدیاس؛ ۱۴. بقایای پی‌های دیوارهای ساختمان پارتنون؛ ۱۵. خالکوتک؛ ۱۶. تمنوس آتناارگان؛ ۱۷. تمنوس آرتمیس براثورونیا؛ ۱۸. محلی که تندیس آتنا پروماخوس در آن‌جا قرار داشت؛ ۱۹. معبد آتنانیکه؛ ۲۰. پروپیلای؛ ۲۱. پایه‌ای که مجسمه آگریپا بر آن حائل بود؛ ۲۲. دروازه بئول، قرن سوم میلادی؛ ۲۳. سرداب فوری‌ها؛ ۲۴. آرئوپاگوس؛ ۲۵. محل آی جیون؛ ۲۶. محلی که مجسمه آفرودیت پاندموس قرار داشت؛ ۲۷. اودئوم هرودس آتیکوس؛ ۲۸. استوئای اومنس (یا رومی؟)؛ ۲۹. محل تمنوس آفرودیت؛ ۳۰. محل تمنوس تمیس؛ ۳۱. آسکلپیون کهن؛ ۳۲. آسکلپیون جدید؛ ۳۳. بنای تراسیلوس و ستون‌های کورنتی؛ ۳۴. اورئوم پریکلس؛ ۳۵. تئاتر دیونیزوس؛ ۳۶. معابد دیونیزوس؛ ۳۷. بنای یادبود نیکیاس

H.Rottier, *Stedelijke Structuren*, Coutinho, Muiderberg, 1980, p. 40

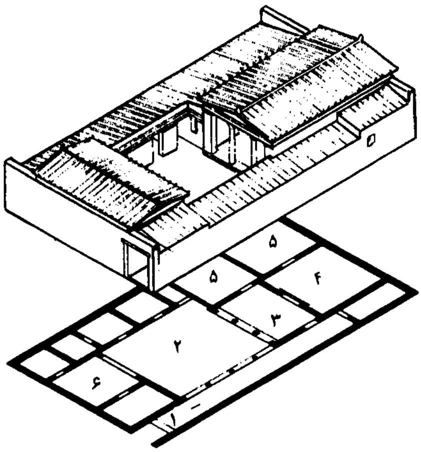
می‌گذاشت و اجازه می‌داد که آزادی خود را بخرد و بعد با دستمزد استخدامش می‌کرد منتهی باید همان کارهای قبلی را انجام می‌داد. بردگان آتیکا نسبت به بردگان اسپارت کم‌تر شورش می‌کردند. از آن‌جا که بردگان از سراسر جهان آورده شده بودند به سختی می‌توانستند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. افزون بر این، منزلت انواع بردگان در آتیکا متفاوت بود و اربابان رفتار متفاوتی با آن‌ها داشتند. بردگان خانگی نظیر معلمان خصوصی و منشیان و بردگانی که در مزارع و مغازه‌ها کار می‌کردند وضعیتی بهتر از شهروندان آزاد ولی فقیر داشتند، ضمن آن‌که بردگان مزارع کوچک و پیشه‌وران تقریباً به عنوان اعضای خانواده ارباب خود نگریسته می‌شدند. اما بردگانی که در معادن کار می‌کردند شرایط زندگی بسیار دشواری داشتند.

بردگان لاکونیا و مسنیا که درکنار هم در دهکده‌ها می‌زیستند گروه‌های قومی همگنی را تشکیل می‌دادند؛ این بردگان بی‌رحمانه تحت ستم بودند. اعتقاد بر این است که بردگان لاکونیا از اعقاب جمعیت پیش از ورود دوری‌ها در منطقه بوده‌اند (نک. ص ۱۱۶).

وجود تعداد زیادی متیک و برده به معنای این بود که آتن می‌توانست نسبت عظیمی از شهروندان خود را در زمان جنگ برای سال‌ها بسیج کند، چون متیک‌ها و بردگان می‌توانستند وظایف مردان بسیج شده را انجام دهند و زندگی معمولی می‌توانست ادامه یابد. حتی در زمان صلح، آتن ناوگان آماده‌ای مرکب از ۶۰ کشتی جنگی در اختیار داشت. هر کشتی حداقل دارای ۱۲۰ مرد بود که ۲۰ نفر آن‌ها ملوان و جاشو و دیگران پاروزن (تتس و داوطلبان از هر جا) بودند. برخلاف رومیان در جمهوری متأخر و دوران امپراتوری (نک. ص. ۳۴۶)، آتنیان، به رغم داشتنِ حقوق و امتیازات شهروندی، گشاده‌دست نبودند؛ این تنگدستی شامل مالکیت زمین در شهر نیز می‌شد.

زنان در آتن و اسپارت

جامعه آتن جامعه‌ای مردانه بود. زنان هیچ سهمی در تصمیم‌گیری‌ها نداشتند و در بهترین حالت به عنوان شهروند درجه دو تلقی می‌شدند؛ زنان آتن از طریق پدران، همسران یا برادران خود از حقوق شهروندی بهره‌مند می‌گشتند. آن‌ها اجازه حضور در دادگاه را نداشتند و اموال و املاکشان توسط همسران، پدران، برادران یا شخص مذکر دیگری از خانواده ایشان اداره می‌شد. در آتن زنان شوهردار در خانه زندگی می‌کردند و در آن‌جا وظایف روزانه خود را انجام می‌دادند. این وظایف در واقع بسیار زیاد بود چون در آن روزگار



شکل ۸.۱۰ یک خانه یونانی

یادداشت: ۱. در ورودی؛ ۲. آئول (حیاط اندرونی)؛ ۳. ایوان یا هشتی جلویی؛ ۴. مگارون (تالار مخصوص مردان)؛ ۵. اتاق‌های خواب؛ ۶. اکسدرا (شاه‌نشین باز)؛ اتاق‌های دیگر: اتاق‌های نشیمن و اتاق‌های مستخدمان. فقط ثروتمندان چنین خانه‌هایی داشتند.

J.H.Croon and A.R.A. van Aken, *De antieke beschaving in hoofdlijnen*, Elsevier, Amsterdam, 1981, p. 191

بسیاری از فراورده‌ها هنوز در خانه تولید می‌شد و بخش اعظم آموزش و پرورش کودکان و مراقبت‌های پزشکی در خانه انجام می‌گرفت. زنان شوهردار آتنی اجازه نداشتند بدون همراه و مراقب از خانه خارج شوند. سن ازدواج برای دختران ۱۴ تا ۱۵ سال و برای مردان کمی بیش‌تر بود؛ بیش‌تر مردان در سنین میان ۲۰ تا ۳۵ سالگی ازدواج می‌کردند.

گروهی از زنان در آتن در اعمال خود محدودیت کم‌تری داشتند؛ به این زنان هتایرای[1] می‌گفتند که چیزی میان معشوقه و ندیمه محسوب می‌شد. بعضی از این زنان بسیار فرهیخته و بافرهنگ بودند و غالباً همراه سیاستمداران آتنی دیده می‌شدند.

در بیش‌تر شهرهای یونانی موقعیت زنان بسیار شبیه آتن بود، جز در اسپارت که همسران اسپارتیان زندگی متفاوتی داشتند. از آن‌جا که اعضای مذکر خانواده‌ها در پادگان‌ها یا ناهارخوری‌های نظامی زندگی می‌کردند و بیش‌تر وقت خود را به تعلیمات نظامی می‌گذراندند، همسرانشان اجازه داشتند هر کجا می‌خواهند بروند و از این رو زندگی

1. hetairai

خانوادگی سست‌تری داشتند. زنان اسپارتی نیز نظیر مردان از آموزش‌های خوب ورزشی و تا حدی نظامی برخوردار می‌شدند چون تصور می‌رفت که با این کار از فرزندان خود، رزم‌جویان برتری خواهند ساخت.

پیشرفت بیش‌تری در دموکراسی آتن

در قرن پنجم قبل از میلاد دموکراسی آتن از توسعه بیش‌تری برخوردار شد. در سال ۴۸۷ ق.م. پیشنهاد تمیستوکلس در مورد یک سیستم نوین برای انتخاب آرکون‌ها پذیرفته شد: این معیار که آرکون‌ها می‌بایست به دو طبقه فوقانی مالک تعلق داشته باشند (نک. ص ۱۴۴) حفظ شد و اکنون فقط می‌بایست به قید قرعه انتخاب شوند. از این پس مقام آرکونی بیش‌تر به شهروندانی می‌رسید که درکنار ثروت خود به چیز دیگری افتخار نمی‌کردند، در نتیجه آرکون‌ها رفته‌رفته نفوذ خود را در امور اداری به عنوان سردار جنگی از دست دادند، چراکه افراد دستهٔ اخیر (و نیز خزانه‌داران) همچنان توسط مجمع عمومی شهر به دلیل استعدادهای برجستهٔ خود انتخاب می‌شدند. تقریباً تمام فرمانروایان آتنی در قرن پنجم سرداران جنگی بودند که بارها و بارها انتخاب می‌شدند تا بمیرند (مانند پریکلس در ۴۲۹ ق. م) یا مورد بی‌مهری قرار گیرند و معزول شوند (تمیستوکلس در ۴۷۰ ق. م، کیمون در ۴۶۱ ق. م. نک. صص ۶۰ـ۱۵۸).

شورای آرئو پاگوس در سال‌های ۴۶۲ ـ ۴۶۱ ق. م

در سال‌های ۴۶۲ـ۴۶۱ ق. م قدرت شورای آرئوپاگوس، محافظه‌کارترین دژ در آتن، به شدت کاهش یافت. پس از آنکه ژنرال کیمون محافظه‌کار نیروهای هوپلیت خود را برای کمک به اسپارت در مبارزه علیه بردگان به پلوپونز اعزام کرد (نک. ص ۱۵۸)، فرمانروایان دموکراتیک افیالتس[1] و پریکلس مشاهده کردند که آرئوپاگوس تمام قدرت سیاسی خود را از دست داده است. از آن پس این شورا فقط نقش یک دادگاه در جرم‌های بزرگ را ایفا می‌کرد. نظارت و کنترل قانونگذاری و دادرسی به شورای پانصد نفره، مجمع و دادگاه‌های عام سپرده شد. برای تسهیل این کنترل از دادرسان خواسته شد که گزارش اقداماتشان را در پایان دورهٔ خدمت خود ارائه دهند. این انتقال قدرت باعث سقوط کیمون و شکست

1. Ephialtes

محافظه‌کارانی شد که آرزوی کنار آمدن با اسپارت را داشتند و دموکراسی را بیش از اندازه تندرو می‌دانستند.

پریکلس

پریکلس پس از سال ۴۶۰ ق. م متنفذترین سیاستمدار در آتن بود. در زمان حکومت او آتن نظام پرداخت دولتی را برای خدمات دولتی ایجاد کرد؛ این نظام شهروندان تهی‌دست را قادر می‌ساخت در امور تصمیم‌گیری و اداری شهر فعّال باشند. در نیمه دوم قرن پنجم به شهروندان مقرری اندکی (حدود نیمی از دستمزد روزانه) برای حضور در شورای پانصد نفره یا عضویت هیئت منصفه در دادگاه‌ها پرداخت می‌شد. از سال ۳۹۹ ق. م به بعد به کسانی که در مجمع‌های عمومی شرکت می‌کردند، بابت زمانی که صرف مجمع‌ها می‌کردند، پولی پرداخت می‌شد. در جشن‌های مذهبی و ملی نیز مبلغ مشخصی به شهروندان پرداخت می‌شد. چون مجموع این پرداخت‌ها مستلزم هزینه‌های گزاف بود، شرایط شهروندی در آتن سخت‌تر شد: از زمان پریکلس به بعد فقط کسانی از حقوق کامل شهروندی برخوردار بودند که هم پدر و هم مادرشان آتنی و زاده آن شهر باشند.

در تمام دوره پریکلس و قرن بعد، مجمع عمومی، نهادی که تصمیم‌گیری در مورد دموکراسی آتن برعهده آن بود (نک. ص ۱۴۸)، حداقل چهل بار در هر سال جلسه برگزار می‌کرد. محلی که این جلسات در آن برگزار می‌شد تپه پنیکس[1] در مرکز آتن بود که تالار بزرگ آن حدود شش هزار نفر را در خود جای می‌داد. شهروندانی که در آتیکا مزرعه داشتند احتمالاً نمی‌توانستند در جلسات حضور یابند. معمولاً چنین فرض شده است که بیش‌تر شرکت‌کنندگان در جلسات مجمع عمومی اهالی خود آتن بودند که می‌توانستند کار روزانه را به طور منظم ترک گویند و در جلسات شرکت کنند. مقرری‌هایی که از سال ۳۹۹ ق. م به بعد پرداخت می‌شد ظاهراً تغییر چندانی در این وضع پدید نیاورد.

دموکراسی و ناوگان

تأثیر نظام پرداخت دولتی در مقابل خدمات دولتی و انتقال قدرت سیاسی در سال‌های ۴۶۲-۴۶۱ ق. م این بود که گروه شهروندانی که در مجمع‌ها شرکت می‌کردند به همراه

1. Pnyx

شهروندان فقیرِ یک پله پایین‌تر، نفوذ بیش‌تری در امور قضایی، تصمیم‌گیری و اجرایی پیدا کردند. در عین حال شهروندان فقیر نیز از اهمیت نظامی بیش‌تری برخوردار شدند، چرا که اکثر ملوانان و پاروزنان ناوگان جنگی را آن‌ها تشکیل می‌دادند. در سال ۴۱۱ ق. م موقعیتی پیش آمد که ناوگان آتن دموکراسی را نجات داد. در این سال گروهی از متنفذان شهر از احساس نومیدی که از زمان وقوع فاجعه در سیسیل و ادامه جنگ پلوپونزی (نک. ص ۱۶۳) بر آتن سایه افکنده بود استفاده کردند. بخش اعظم مردم آتن به خاطر ضربه‌هایی که شهر متحمل شده بود به سرزنش حکومت دموکراتیک پرداختند و حکومت الیگارشی متنفذان را جانشین آن ساختند. با این حال در فرجام کار، ناوگان و نیروی دریایی که در ساموس[1] متوقف بود تهدید کرد که به سوی آتن حرکت و دموکراسی را با زور برقرار خواهد کرد. فرمانروایان آتن از این تهدید مرعوب شدند و پیش از سال ۴۱۱ ق. م دوباره نظام دموکراتیک را برقرار ساختند.

سیاستمداران قدیم و جدید

تا سال ۴۲۹ ق. م تمام فرمانروایان آتن هنوز از خانواده‌های اشرافی بودند. نجیب‌زادگان از لحاظ مالکیت (و درآمدهای ناشی از عواید و منافع آن)، داشتن اوقات فراغت، زمینه آموزشی و داشتن تجربه از امتیاز بزرگی برخوردار بودند. همچنین، این واقعیت که آن‌ها به خانواده‌های قدیمی و مورد احترام تعلق داشتند، حتی در یک نظام دموکراتیک بر رأی‌دهندگان تأثیر می‌گذاشت و برای آن‌ها جاذبه داشت. همهٔ شهروندان از تمام طبقات جامعه از آن‌ها حمایت می‌کردند و وفاداری مردم با انجام خدمت و اشکال گوناگون تفقد و احسان تأمین می‌شد. فقرا به احسان و بخشش ثروتمندان وابسته بودند و کسبه و مغازه‌داران کوچک به لطف و عنایت ایشان. اشراف همچنین از سوی دوستان سیاسی خود در میان طبقات بالا و ثروتمندان متنفذ حمایت می‌شدند. شکوه و دین‌داری آن‌ها نیز توده‌های مردم را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد.

با وجود این، در دهه‌های پایانی قرن پنجم و در سدهٔ چهارم ق. م آتن بارها تحت رهبری سیاستمداران گوناگون قرار گرفت. پس از مرگ پریکلس، رهبرانی وجود نداشتند که هم سرداران جنگی و ناویان خوبی باشند و هم بتوانند امور مالی را اداره کنند و مجمع عمومی

1. Samos

شهر را تحت تأثیر قرار دهند. سیاستمداران برجسته و رهبر آتنی پس از ۴۲۹ ق.م یا نظامیان خوبی بودند یا سخنوران برجسته‌ای یا کارشناسان خوبی در امور مالی، اما همهٔ این صفات در یک فرمانروای واحد وجود نداشت. این سیاستمداران به علت سوابق و سلایق و نگرش‌های متفاوتی که داشتند اغلب با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کردند. بیش‌تر آن‌ها هنوز از خاندان‌های اشرافی بودند، اگرچه بعضی نیز بازرگانان یا صاحبان صنایع بودند، مانند کلئون[1] که کارخانه‌دار محصولات چرمی و سخنور بااستعدادی بود که در سال‌های ۴۲۹ تا ۴۲۲ ق. م مجمع شهر را زیر نفوذ خود داشت. او دموکرات رادیکالی بود که با عقد قرارداد صلح با اسپارت شدیداً مخالفت می‌کرد. مؤلفان معاصر او که معمولاً خود از اشراف بودند یا با اشراف همکاری نزدیک داشتند، برای توصیف این نوع سیاستمداران غیراشرافی از اصطلاح توهین‌آمیز دماگوگ[2] یا «عوام فریب» استفاده کرده‌اند. این سیاستمداران، با توجه به فقدان وسایل سنتی اشرافی برای قدرت، از سایر مهارت‌های خود برای متقاعد کردن مردم در پذیرش دیدگاه‌های خود سود می‌جستند.

ثبات دموکراسی آتن

ثبات دموکراسی آتن در دوره کلاسیک باعث حیرت و ناباوری ناظران معاصر و ناظران بعدی شده است. اما واقعیت آن است که این امر چندان جای تعجبی ندارد. در دوره کلاسیک نظام دموکراتیک ریشه‌های عمیق و استواری در میان مردم آتن پیدا کرد. این دموکراسی پیش از سال ۴۳۱ ق. م نیز موفقیت فوق‌العادهٔ خود را اثبات کرده بود. نظارت مجمع و دادگاه‌های عام بر مقامات ارشدی که قدرت اجرایی داشتند به خوبی تنظیم و اعمال می‌شد؛ در شرایط عادی مقاماتی که گرایش‌های الیگارشیک داشتند بختی برای تغییر قانون اساسی نداشتند.

تاریخ مشترک جنگی و امتیازاتی که آتنیان را از متحدانشان متمایز می‌ساخت و وجود متیک‌ها و بردگان در میان همهٔ طبقات شهروند آتنی، احساس نیرومندی از همبستگی ایجاد کرده بود. افزون بر این‌ها، این پیوندها با افتخار زیادی که آتنی‌ها به ادبیات برجسته و دستاوردهای هنری خود می‌کردند، تقویت می‌شد. نوشته‌هایی که از آن دوران به دست ما

1. Cleon
2. demagogues

رسیده است چنان به شهرت نظامی و فرهنگی آتن می‌نازد و آن را می‌ستاید که گویی این‌ها فراوردهٔ شایستگی تمام شهر و *demos* یا توده مردم آتن به طور مشترک بوده‌اند.

بعضی مورخان جدید ثبات دموکراسی آتن را معلول گرایش‌های امپریالیستی این دولت-شهر می‌دانند. این امپریالیسم فرصت بسیار خوبی در اختیار اشراف قرار داد تا آوازه‌ای پیدا کنند و منافع فراوانی نصیب بسیاری از گروه‌های اجتماعی نمایند. تته‌ها[1] با پیوستن به نیروی دریایی می‌توانستند پول و غنایم جنگی فراوان به دست آورند، دهقانان فقیر در مستعمرات آتن صاحب زمین شدند و صدها نفر از آتنیان تحصیل کرده در سرزمین‌های اتحادیه به موقعیت‌های شغلی خوب اداری، قضایی و بانکداری - حداقل در قرن پنجم - دست یافتند. علاوه بر این، موضع قدرتمند آتن در تجارت دریای سیاه باعث ارزان شدن غلات شد (نک. ص ۱۶۳). شاید این امتیازات مادی توضیح‌دهندهٔ این نکته باشد که چرا شهروندان فقیر هرگز از مجمع نخواستند که به توزیع اموال و املاک اشراف بپردازد. و چرا شکاف بزرگی را که از آتنیان ثروتمند جدایشان می‌کرد دست نخورده باقی گذاشتند. در دموکراسی آتن برابری از لحاظ اموال یا درآمد وجود نداشت بلکه برابری در مقابل قانون، اجرای قانون و حقوق سیاسی شهروندان مذکر وجود داشت.

هواداران نظریه بالا معتقدند که وجود این شرایط و این‌که ثروتمندان می‌توانسته‌اند به در دست داشتن مقامات ارشد ادامه دهند، باعث شده است که اغنیا دموکراسی را بپذیرند و آماده خدمت به همهٔ مردم (دموس) از طریق فعالیت‌های اداری و دینی شوند.

انتقاد به دموکراسی آتن

دموکراسی آتنی را همه ستایش نمی‌کردند. از میانهٔ سده پنجم به بعد مؤلفان طرفدار الیگارشی به دموکراسی انتقاد می‌کردند که به فقرا فرصت رفتار مستبدانه را با ثروتمندان و شهروندان حساس داده است و به توده‌های نادان قدرت زیادی اعطا کرده است. در قرن چهارم انتقادها شدت یافت. بسیاری از اشراف دموکراسی را مسئول ضرباتی می‌دانستند که از سال ۴۳۱ ق. م بر آتن وارد آمده است؛ به ادعای ایشان مجمع، تحت نفوذ عوام‌فریبان، به حرکات پیچاپیچ بلهوسانه‌ای پرداخته که سرانجام به شکست آتن انجامیده است. آن‌ها

1. thetes



شکل ۹.۱۰ نقش برجسته از یک بنای یادبود گورستان

یادداشت: این نقش برجسته احساس خوبی را از سطح بالای هنر مجسمه‌سازی در آتن کلاسیک القا می‌کند.

بایگانی عکس ماربورگ؛ رُم، موزه دله ترمه

می‌دیدند که چگونه اختلاف عقاید میان سرداران، کارشناسان امور مالی و خطیبان به خط‌مشی‌ها و سیاست‌های آشفته و ناسازگار منجر شده است. به علاوه این ثروتمندان و نجبا بودند که باید به طور منظم بیش‌ترین مالیات تحمیلی را می‌پرداختند تا بسیاری از کمبودهای پیش آمده پس از سال‌های ۴۱۳ و ۴۰۴ ق. م، یعنی هنگامی که آتن ذخیره خراج خود را از دست داد و خسارت ناشی از جنگ در آتیکا (نک. ص ۱۶۴) هزینه‌های فراوانی بر دوش شهر نهاد، جبران شود. در قرن چهارم در موقعیت‌های گوناگون آتن نیروی دریایی را به لشکرکشی‌های بیهوده فرستاد بدون آن‌که پول کافی به دست آورد و ملوانان مجبور به راهزنی دریایی شدند.

آتن به عنوان مرکز فرهنگ یونان در دوره کلاسیک

نسل‌های بعدی یونانیان و دوره نوزایی اروپا، دوره میان ۴۸۰ و ۳۳۸ ق. م را عصر کلاسیک و اوج شکوفایی تمدن یونانی دانسته‌اند. در طول این سال‌ها آتن کانون بی‌رقیب فرهنگ یونان و مکتب یونانی محسوب می‌شد. شهر همچون مغناطیسی بود که بهترین هنرمندان بااستعداد و دانشمندان را از سراسر جهان یونانی جذب می‌کرد، به خصوص از ایونی که در دوره باستان مرکز تمدن یونان به شمار می‌رفت و اکنون مورد تهدید ایران بود. در آتن هر کس آزاد بود که هرچه می‌خواهدِ بگوید و بنویسد و تولید کند و البته برخی محرمات دینی رعایت می‌شد: هیچ کس نمی‌توانست وجود خدایان را انکار یا بدون مجازات به ایزدان دولتی آتن توهین کند.

علت مهم دیگری که باعث گرد آمدن این همه هنرمند در آتن شده بود، ثروت نسبی این شهر بود. هم دولت و هم اشخاص بخش خصوصی هزینه هنرمندان را می‌پرداختند و پول کلانی صرف جشن‌های بزرگ مذهبی می‌کردند.

حضور این همه یونانی بااستعداد و خلاّق از سراسر جهان باعث مبادلهٔ ثمربخشی میان مردم می‌شد که این همه آثار را می‌دیدند و می‌شنیدند و می‌توانستند در باره آن‌ها به قضاوت نقادانه بپردازند. در آن زمان بخش اعظم جمعیت آتن قادر به خواندن بودند.

آمیزش مطلوب عوامل مساعد (استعداد، پول، آزادی و جماعت علاقه‌مند نقاد) محیطی آرمانی برای خلق آثار مهم در زمینه‌های معماری، هنرهای تصویری، ادبیات و فلسفه ایجاد کرد. در زمان فرمانروایی پریکلس، آتن ـ تا حدی با پول اتحادیه دلوسی ـ با دست و دل‌بازی

به معابد، تندیس‌ها و بناهای ستون‌دار آراسته شد و انواع گوناگون ادبی بسیار مهم گسترش یافت.

نمایشنامه آتیک

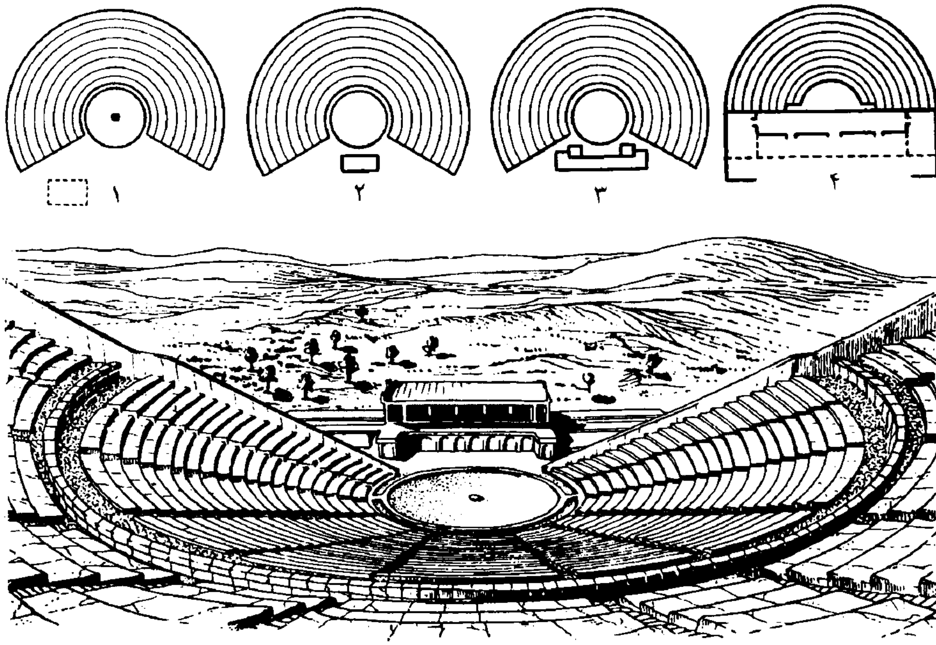
عقیده بر آن است که نمایشنامه آتیک (تراژدی و کمدی) شکل تکوین‌یافته‌ای از آواز متناوب گروه همسرایان و رهبر یا تک‌خوان آن‌هاست که در جریان راهپیمایی دسته جمعی که بخشی از گرامیداشت دیونیزوس (ایزد شراب، سرمستی، شور و جذبه و نیروهای وحشی طبیعت) بود، اجرا می‌شد. حکام مستبد آتنی نیمه دوم قرن ششم باعث رواج آیین دیونیزوس شدند چون این آیین هیچ رابطه‌ای با خاندان‌های اشرافی قدیمی نداشت (نک. ص ۱۴۶). این آیین‌ها نظیر پاناتنای[1]، گرامیداشت الهه شهر آتن به نام آتنا، به همهٔ شهر و اهالی آن تعلق داشت. حکومت دموکراتیک که جانشین مستبدان شد نیز نظر مساعدی به انجام این آیین‌ها داشت.

اندیشه اصلی تراژدی مبتنی بر روابط میان انسان‌های فانی و خدایان ـ مثلاً در مورد تناقضات و کشمکش‌های میان قوانین موضوعه انسانی و احکام الهی، یا میان آرزوهای انسانی و سرنوشت نهایی آن بنا بر مشیت خدایان ـ بود. این‌ها و سایر موضوعات معمولاً از همان افسانه‌های قدیمی و اسطوره‌هایی سرچشمه می‌گرفتند که ملهم از سرودهای حماسی دوران باستان بود (نک. ص ۱۲۸).

کمدی سیاسی توأم با رقص و آوازی هم بود که به شکل نمایش اجرا می‌شد. گروه همسرایان هم در تراژدی‌ها و هم در کمدی‌ها وجود داشت. آواز این گروه با موسیقی و رقص همراهی می‌شد. هزینه انجام این نمایش‌ها، که در فضای باز اجرا می‌شدند، توسط شهروندان ثروتمند و متیک‌ها پرداخت می‌شد. در طول گرامیداشت دیونیزوس، مسابقه و رقابت‌هایی میان نمایشنامه‌های نوشته شده توسط شاعران مختلف درمی‌گرفت و هیئت داوران به نمایشنامه برنده جایزه‌ای اعطا می‌کرد. در حدود پایان قرن پنجم، اجراهای تکراری اکثر نمایشنامه‌های محبوب آغاز شد. این زایش هنر تئاتر آتیک بود که به سرعت در سراسر جهان یونانی گسترش یافت.

---

1. Panathenaea



شکل ۱۰.۱۰ طرح کلی پیشرفت تئاتر

یادداشت: ۱. ارکستر که گرداگرد آن محل نشستن تماشاگران قرار داشت؛ ۲. محل در نظر گرفته شده برای تماشاگران (*theatron*) از ارکستر جدا شد؛ یک *skene* (صحنه) در پشت جایگاه ارکستر به عنوان زمینه افزوده شد؛ ۳. *skene* (که به عنوان یک صحنه‌خانه برای اجرای نمایش شروع به کسب اهمیت کرد) به وجود آمد و عمیق‌تر شد؛ تئاتر در اپیدوروس[1] معرّف نمونه خوبی از این مرحله در تحول تئاتر است؛ ۴. تئاتر رومی: محل خاص تماشاگران (*cavea*) نیم دایره بود، صحنه بازیگران تقریباً تمام عرض قطر را در بر می‌گرفت.
یکی از بهترین تئاترهای یونان باستان که محفوظ مانده در اپیدوروس است. این تئاتر که جایگاهی برای چهارده هزار تماشاگر داشت، هر ساله از سراسر جهان کسانی را برای تماشای تراژدی‌های باستانی جشن اپیداوروس[2] جلب می‌کرد.

فلسفه

در آتن عصر کلاسیک فیلسوفان فقط به طبیعت توجه نمی‌کردند؛ انسان و گنجایش‌های فکری و رفتاری‌اش به همراه دولت و جامعه، همه از موضوعاتی بودند که مورد تأملات فلسفی قرار گرفتند.

1. Epidaurus
2. Epidavros

سوفسطاییان

در نیمه دوم قرن پنجم و آغاز قرن چهارم ق. م، معلمان سیّار شروع به تدریس علم معانی بیان کردند. فصاحت بیان و نوشتار در نهادهای دموکراتیک، در دادگاه‌ها و در انواع جشن‌ها و رویدادهای عمومی امتیاز بزرگی محسوب می‌شد. آموزگارانِ معانی بیان و سخنوری را سوفسطایی می‌نامیدند. آتن تبدیل به یکی از مهم‌ترین مراکز این فعالیت‌ها شده بود. در این شهر افراد ثروتمند فراوانی وجود داشتند که فصاحت بیان برای آن‌ها بسیار اهمیت داشت. درس‌های سوفسطاییان بیش‌تر به جوانان ثروتمندی داده می‌شد که می‌توانستند برای این نوع آموزش مبلغ کلانی بپردازند و بر دیگران برتری یابند.

سوفسطاییان در کنار تدریس فن بلاغت به موضوعاتی نظیر دولت و جامعه، زبان و معیارهای رفتار انسانی نیز می‌پرداختند. آن‌ها سعی می‌کردند در این زمینه‌ها روش معقول و منطقی تفکر فلسفه طبیعی را پیاده کنند. می‌توان گفت که بعضی از سوفسطاییان پیشگامان دستور زبان و علم زبان‌شناسی بوده‌اند. سوفسطاییان رادیکال و تندرو عقیده داشتند که قوانین و مقررات، قراردادها و موافقتنامه‌ها ساخت بشرند و مسائلی مطلق یا الهی نیستند.

آموزش بلاغت

در قرن چهارم پیش از میلاد نظام ویژه‌ای در آموزش فصاحت به وجود آمد و توسعه یافت. این نظام رفته‌رفته در سراسر جهان یونانی گسترش پیدا کرد. کودکانِ نخبگان جامعه بین سنین هشت و دوازده سالگی آموزش می‌دیدند که چگونه بخوانند، بنویسند و در خانه‌های خود یا آموزگاران خویش چگونه رفتار کنند. این کودکان در طی سه سال همه چیز را در باره مؤلفان ادبیات کلاسیک یونان می‌آموختند و سپس به آموزش فن خطابه می‌پرداختند. سخنوران در مدارس به شاگردان خود درس می‌دادند و مانند سوفسطاییان سیّار نبودند. مشهورترین خطیب قرن چهارم آتن ایسوکراتس است که در باره او قبلاً سخن گفتیم (نک. ص ۱۷۳).

این نوع آموزش‌ها هزینه زیادی لازم داشت و از این رو تهی‌دستان نمی‌توانستند به آن دسترسی داشته باشند. طبقات بالای یونانی که اساس علم معانی و بیان را می‌آموختند، زبانی فرهیخته، نخبه‌گرا، سخنورانه و مکتوب را تحول بخشیدند و پیشرفت دادند. این زبان و پس‌زمینه فرهنگی آن، ایشان را از تهی‌دستان و نوکیسگان که خوب آموزش ندیده بودند متمایز می‌ساخت.

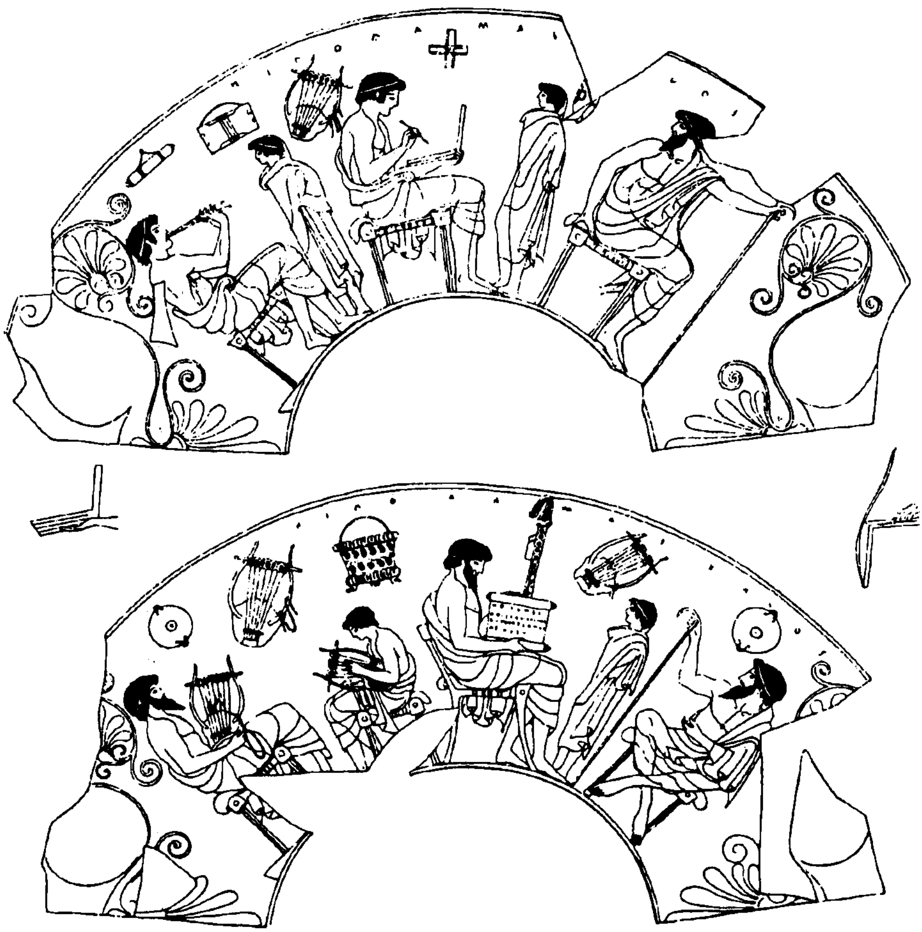
در قرن چهارم، علم معانی بیان و بلاغت نفوذ فزاینده‌ای در انواع نثر و حتی در نمایشنامه‌نویسی پیدا کرد. در عین حال ادبیات دارای عنصری بورژوایی شد. در حالی که مؤلفان قرن پنجم بیش‌تر مضامین خود را از حماسه‌های قهرمانی اخذ می‌کردند که سرشار از معیارها و ارزش‌های اشرافیت قدیمی بود، مؤلفان قرن چهارم به موضوعاتی نظیر آموزش و پرورش، معیارهای رفتار انسانی و سایر جنبه‌های علم اخلاق بورژوایی توجه کردند. همهٔ این‌ها در زمانی اتفاق افتاد که نفوذ سیاسی اشرافیت نیز رو به افول بود. چنان که قبلاً نیز دیدیم، در دموکراسی آتن اشراف رفته‌رفته انحصار قدرت را به سود سخنوران با استعداد و کارشناسان نظامی و مالی که عضو طبقه اشراف نبودند، از دست دادند.

سقراط و افلاطون

رقبا و مخالفان اصلی سوفسطاییان در آتن سقراط (۴۶۹-۳۹۹ ق. م) و شاگرد برجسته او افلاطون (۴۲۹-۳۴۷ ق. م) بودند. سقراط عقیده داشت که ریشه قوانین در معیارهای اخلاقی مطلق است و کوشش داشت با پرسش از مردم جهت تعریف و بیان معانی دقیق مفاهیمی مانند خرد، پارسایی، دلیری و غیره این ریشه را کشف کند. شگفت این‌جاست که آتنیان، که به همه پرسش‌های او مشکوک بودند، او را بدترین سوفسطایی می‌پنداشتند. در سال ۳۹۹ ق. م یک دادگاه عام او را به نوشیدن جام زهر محکوم کرد چون احساس شده بود که او «جوانان را فاسد» می‌کند. سقراط خود چیزی ننوشته است و ما آگاهی‌های خود از اندیشه‌های او را از طریق آثار شاگردانش افلاطون و گزنفون[1] به دست آورده‌ایم. گزنفون نیز یک اشرافی آتنی بود که به خاطر نوشته‌های تاریخی و دستاوردهای نظامی‌اش شهرت دارد.

افلاطون کوشید تا پرسش‌های مطرح شده توسط سقراط را پاسخ گوید. او اعتقاد داشت که همه چیز درگیتی نمونه ناقص شکل‌ها و نمونه‌های اصلی عالم بالا هستند، افلاطون این عالم را جهان *ideai* یا مُثُل می‌نامید (متأسفانه این اصطلاح را غالباً به خطا 'ideas' یا 'ایده‌ها' ترجمه کرده‌اند). مثلاً همه میزها در روی زمین مظهر و تجسم اندیشه یا مثال میز در عالم بالا هستند و از این رو میز نامیده می‌شوند. افلاطون اعتقاد داشت که روح انسان پیش از تولد او و هنگامی که او به مُثُل (*ideai*) معرفت دارد، وجود دارد. در هنگام تولد روح در یک جسم

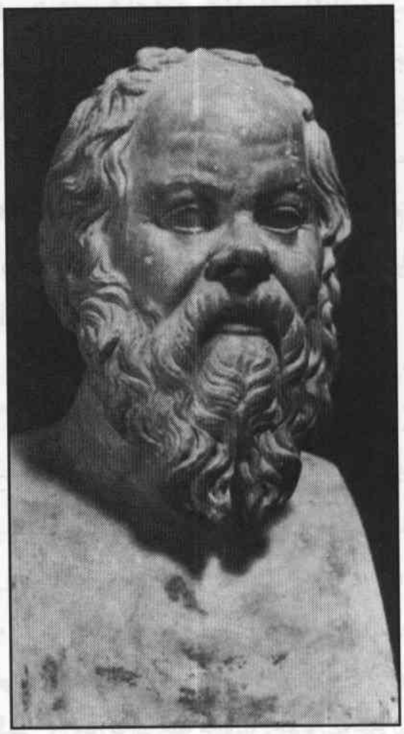
1. Xenophon



شکل ۱۱.۱۰ صحنه‌ای از مدرسه یونانی که در روی یک ظرف نقاشی شده است.

H. Blanck, *Einfürung in das Privatleben der Griechen und Römer,* Darmstadt, 1976, p. 91.

فانی حلول می‌کند و بیش‌تر معرفت خود نسبت به مُثُل را از دست می‌دهد. فقط با مطالعهٔ همه‌جانبهٔ واقعیت و به ویژه ریاضیات است که انسان می‌تواند به معرفت و تجربه پیشین روح خویش دست یابد. به نظر افلاطون، عالی‌ترین و والاترین شکل، شکل نیکی بود که چیزی معادل با خدا دانسته می‌شد. دولت آرمانی افلاطون یک *polis*یا شهر معقول کشاورزی با تعداد محدود و ثابت شهروندان بود که به سه طبقه گروه‌بندی شده بودند: فیلسوفان حاکم، نگهبانان و کارگران. فیلسوفان باید تا حد ممکن حداکثر تحصیلات و آموزش‌ها را در باره



شکل ۱۲.۱۰ سقراط (۴۲۹-۳۹۹ ق. م)

یادداشت: سقراط که فرزند یک پیکرتراش یا بنّا بود اصولاً جزو طبقه متوسط صنعتگران به شمار می‌رفت. او بارها در مقام هوپلیت در ارتش آتن جنگیده بود. هنگام مرگ ظاهراً مرد تهی‌دستی بود. هنگام جوانی به فلسفه طبیعی علاقه داشت ولی سپس به علم اخلاق و تعریف مفاهیم توجه بیش‌تری نشان داد. او برخلاف بعضی سوفسطاییان عقیده داشت که قوانین قدرت مطلقی دارند. او در شهر خود نقش فعالی در زندگی سیاسی بر عهده گرفت. در سال ۴۰۶ ق. م رئیس مجمعی بود که در یک اجلاس جنجالی چند دریاسالار را به مرگ محکوم کرد. آن‌ها گرچه در همان سال در یک نبرد دریایی علیه اسپارتیان (در نزدیک جزایر آرگینوسا) برنده شده بودند ولی در نجات بسیاری از آتنیان که در طوفان غرق شدند شکست خورده بودند.

رُم، موزه کاپیتولینو

ideai (مُثُل) داشته باشند و در باره امور اداری و قضایی تخصص یابند. آن گاه چنین مردانی که هم زمینه اخلاقی مناسب دارند و هم مهارت‌های لازم راکسب کرده‌اند می‌توانند بهترین شکل حکومت را تشکیل دهند. چون وظیفه نگهبانان دفاع از کشور بود، آن‌ها می‌بایست آموزش تاکتیک‌های نظامی و اخلاقی ببینند. کارگران می‌بایست نیازهای مادی طبقات بالا را

تأمین و آنچه را جامعه نیاز داشت تولید کنند؛ آن‌ها هیچ گونه قدرت سیاسی نداشتند. بهتر بود که فیلسوفان اموال خصوصی و خانواده نداشته باشند، در آن صورت خطر این‌که وسوسه شوند تا به هزینه دولت بر منافع خصوصی خود بیفزایند وجود نداشت. موقعیت‌های دو طبقه فوقانی جامعه نمی‌بایست ارثی باشد: هر نسل می‌بایست بهترین نامزدها برای مقام فیلسوفان و نگهبانان را انتخاب کند.

در سال‌های ۳۷۶ و ۳۶۱ ق. م دیونیزوس دوم (۳۶۷-۳۵۷ ق. م) حاکم مستبد سیراکوز از افلاطون دعوت کرد که به دیدار او در سیسیل برود. اما از توصیه‌های این فیلسوف نومید شد و افلاطون را دو باره به وطن بازگرداند.

در حدود سال ۳۹۰ ق. م افلاطون آکادمی را تأسیس کرد (مدرسه‌ای که در آن به بحث در باره نظریه‌های خود با شاگردان و علاقه‌مندان دیگر می‌پرداخت). این مدرسه تا سال ۵۲۹ میلادی به عنوان مرکز فلسفه افلاطونی باقی بود. پیروان افلاطون بعدها به فلاسفهٔ آکادمیایی شهرت یافتند.

ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق. م)

ارسطو برجسته‌ترین شاگرد افلاطون بود. او به جهان مُثُل افلاطونی عقیده نداشت و فکر می‌کرد که همه چیزهای گیتی را می‌توان منطقاً و از طریق تحلیل ویژگی‌ها و صفات آن‌ها به گونه‌ها و مقولات تقسیم‌بندی کرد. ارسطو دانشمندی جهانی بود. او در باره منطق صوری (یعنی فن استدلال به شیوه‌ای منطقی و منسجم)، طبیعت، مابعدالطبیعه، شعر، نثر، علم اخلاق و علم سیاست کتاب نوشت. آرمان سیاسی ارسطو دولتی بود که در آن فضیلت و صلاحیت در تمام جنبه‌های فعالیت انسانی معیارهای زندگی فرمانروایان و شهروندان باشد: شکل عالی آریستوکراسی (یعنی حکومت بهترین‌ها یا آرین‌سالاری).

او به سبب وضع خاص روزگار خود، جویای *polis* یا شهری با قانون اساسی مختلط (مرکب از عناصر سلطنتی، اشرافی و دموکراتیک) بود. این قانون اساسی می‌بایست مورد تأیید و پذیرش اکثر مردم شهر قرار گیرد و هدایت آن بر عهده طبقهٔ متوسط (میان حد افراطی بیمارگونه استبداد و فرمانروایی خودکامانه توده‌ها) باشد. به عقیده ارسطو وجود یک طبقه یا گروه متوسط نیرومند برای ثبات کشور ضرورت داشت. مجمع می‌بایست فقط به ندرت تشکیل جلسه دهد و اجازه دهد که گروهی از کارشناسان ورزیده امر مشاوره و هدایت آن را بر عهده گیرند. اگر قانون اساسی مختلطی نمی‌توانست وجود داشته باشد، در

آن صورت دموکراسی بر استبداد یا الیگارشی برتری داشت. ارسطو معتقد بود که تمام شهروندان قادر به مشارکت در اداره کشورند. مجموع تخصص کلیه افراد برای ایجاد یک حکومت نیک اهمیت داشت. حکومت دموکراسی می‌توانست از تخصص تمام شهروندان استفاده کند و این بهتر از تخصص جمعی یک گروه کوچک یا تخصص یک رهبر منفرد بود، چنان که در الیگارشی یا حکومت استبدادی مشاهده می‌شود.

ارسطو نیز مدرسه‌ای تأسیس کرد که لیسئوم[1] نام داشت. در آن روزگار کلمات «آکادمی» و «لیسئوم» به بناها یا محل‌هایی خاص در آتن اطلاق می‌شد.

نوشته‌های تاریخی

هرودوت (حدود ۴۸۵ـ۴۲۴ ق. م)

قرن پنجم پیش از میلاد شاهد پیدایش نوشته‌های تاریخی نیز بود. «پدر تاریخ» هرودوت[2] بود. او گرچه در هالیکارناس[3] واقع در منتهی‌الیه جنوب‌غربی آسیای صغیر متولد شده بود، ولی بخش اعظم عمر خود را در آتن گذراند. او در باره جنگ‌های ایرانیان و رویدادهایی که به نیرومند شدن آن‌ها انجامید، در باره آداب و رسوم، سنّت‌ها و تاریخ ملل و کشورهای مختلف آسیای صغیر کتاب نوشته است. هرودوت کوشید تا به جای نقل افسانه‌ها به گزارش رویدادهای درست بر پایه مصاحبه‌ها و اطلاعات انتقادی بپردازد. کتاب او عملاً ادامهٔ تکامل‌یافته سنّت جغرافیا و قوم‌شناسی ایونی است، چراکه در دوران باستان بازرگانان ایونی علاقه شدیدی به کسب اطلاعات بیش‌تر در باره سرزمین‌ها و اقوامی که در طی سفرهای خود از آن‌ها دیدار می‌کردند نشان می‌دادند.

توسیدید (حدود ۴۶۰ـ۴۰۰ ق. م)

مورخ یونانی که امروزه بیش از همه مورد ستایش قرار می‌گیرد توسیدید[4] آتنی است. او در کتاب «تاریخ جنگ پلوپونزی» خود بسیار کوشید که در حد امکان به رویدادنگاری صحیح و عینی وقایع بپردازد. در حالی که هرودوت بخش اعظم کتاب خود را به نقل رویدادهای معاصر و گذشته اختصاص داد، توسیدید دامنه تاریخ را به زمینه‌های سیاسی و جنگ

1. Lyceum
2. Herodotus
3. Halicarnassus
4. Thucydide

محدود کرد. او نخستین کسی بود که میان علت و موجب، برای مثال در تحلیل خود از ظهور جنگ‌های پلوپونزی، تمایز اساسی قائل شد. او همچنین کوشید تا انگیزه‌ها و زمینه‌های جنگ را در سخنانی که در دهان قهرمانان ماجرا می‌گذاشت، بیان کند. توسیدید تلاش خود را وقف نوشتن تاریخ روزگار خود کرد. بعدها سایر مورخان یونانی از سرمشق او پیروی کردند.

نوشته‌های تاریخی مبتنی بر فن بلاغت

پس از توسیدید، تاریخ‌نگاری تحت تأثیر تعلیمات فن بلاغت قرار گرفت (نک. ص ۱۸۸). از قرن چهارم پیش از میلاد تا پایان دوران باستان، آثار تاریخی‌ای که در محافل فرهنگی یونانی و رومی نوشته می‌شدند در قالب الفاظ و زبانی ریخته می‌شدند که نخبگان در مدارس فن بیان آموخته بودند. این زبان سرشار از انواع درونمایه‌های سبک‌دار، تأثیرات نمایشی و قالب‌های اخلاقی بود که در گفتار و سایر اشکال نثر فصیح مورد استفاده قرار می‌گرفت. با وجود این، مورخان خوب، از این زبان برای توصیف دقیق و واقعی رویدادها سود می‌جستند. آن‌ها از نوشته‌های پرتکلف و داستان‌های عامیانه غیردقیق و افسانه‌های پهلوانی استفاده نمی‌کردند در حالی که این سبک کماکان در کنار کتاب‌های تاریخی در سراسر عهد باستان استفاده می‌شد. رویدادهای مهم تاریخی با نثر فصیح خود در محافل کوچک ادبی خاص کارشناسان سیاسی خوانده و جاودانه می‌شدند.

یونانیان در غرب مدیترانه

دولت ـ شهرهایی که یونانیان در طول سواحل جنوب ایتالیا، سیسیل و جنوب گُل[1] (نک. نقشه‌های ۱.۹ الف و ۱.۹ ب، صص ۱۲۴ و ۱۲۵) در دوره استعماری (۷۵۰-۵۵۰ ق. م) تأسیس کرده بودند رفاه و ثروت زیادی داشتند. بقایای معابد با ابهت و بناهایی که امروزه نیز مورد ستایشند شاهدی بر ثروت مادی این شهرها در قرون ششم و پنجم ق. م هستند. این ثروت عمدتاً فراورده خاک حاصلخیز و محل‌های مساعدی بود که مهاجرنشین‌ها برای اسکان خود انتخاب کرده بودند. به برکت امکانات مساعد حمل و نقل از این مکان‌ها، می‌شد مازاد محصولات کشاورزی را صادر کرد. در طی قرن ششم، استعمار یونانیان در

---

1. Gaul

غرب به پایان رسید. شهر تجارتی کارتاژ[۱] که خود توسط فنیقیان شهر صور[۲] در حدود سال ۸۰۰ ق. م تأسیس شده بود قدرت یافت و یونانیان را از شمال آفریقا، جنوب اسپانیا، ساردینیا[۳] و نقطه غربی سیسیل بیرون راند. در آن روزها اتروسک‌ها که سازمان یافته‌ترین و پیشرفته‌ترین قوم در ایتالیا بودند، در مرکز ایتالیا، دره پو[۴] و کامپانیا[۵] قدرت یافتند. آن‌ها همراه با کارتاژها کوشش‌های یونانیان برای تأسیس مستعمره در کورسیکا[۶]، در حدود سال ۵۴۰ ق. م را با شکست مواجه ساختند.

از اوایل قرن پنجم تنش تشدید شد. در سال ۴۸۰ ق. م (سال جنگ سالامیس) کارتاژها کوشیدند تا بر تمام سیسیل تسلط یابند، ولی گلون[۷] (۴۸۵-۴۷۸ ق. م) فرمانروای مستبد سیراکوز آن‌ها را در هیمرا[۸] شکست داد. گلون سیراکوز را تبدیل به قدرتمندترین و پرجمعیت‌ترین شهر یونانی پس از آتن کرد و این کار را با انتقال بخشی از جمعیت شهرهای یونانی سیسیل به سیراکوز انجام داد. برادر و جانشین او هی‌یرون یکم[۹] ناوگان اتروریا را در سال ۴۷۴ ق. م در نبردی دریایی در کومه[۱۰] (شهر یونانی نزدیک ناپل) در هم شکست. این نشانهٔ آغاز افول تدریجی قدرت اتروسک‌ها بود که از آن پس تا مدت‌های مدید دیگر تهدیدی برای دولت‌شهرهای یونانی محسوب نمی‌شدند، با وجود این، خطر جدیدی در جنوب ایتالیا از سوی قبایلی که در پس کرانه‌های شهرهای یونانی می‌زیستند پدید آمد چون آن‌ها با موفقیت روزافزونی در طی قرن‌های پنجم و چهارم با یونانیان به مخالفت برخاستند.

در حدود اواسط سده پنجم سیسیل محل نبردهای دائمی میان سیراکوز و ایلات بومی داخل جزیره سیسیل بود. در سال‌های ۴۱۵-۴۱۳ ق. م آتن تلاش کرد تا رهبری سیسیل را در اختیار گیرد (نک. ص ۱۶۴). چند سال بعد در سال ۴۰۹ ق. م نخستین نبردها از یک رشته جنگ‌های بی‌پایان درگرفت. حریفان این جنگ‌ها یونانیان سیسیلی به رهبری شهر سیراکوز و کارتاژها بودند. این جنگ‌ها تا سده سوم پیش از میلاد ادامه یافت و تا فتح سراسر سیسیل توسط امپراتوری روم پایان نگرفت.

جنگ‌های دائمی نتایج مهمی برای روابط درونی شهرهای یونانی داشت. مثلاً سیراکوز برای مدت کوتاهی تحت اداره یک حکومت دموکراتیک قرار گرفت (۴۶۶-۴۰۵ ق. م)، ولی

---

1. Carthge
2. Tyre
3. Sardinia
4. po
5. Campania
6. Corsica
7. Gelon
8. Himera
9. Hieron I
10. Cumae



شکل ۱۳.۱۰ معبد هرا[1] در پوسیدونیا[2] یا پستوم[3]، قرن پنجم ق. م.

یادداشت: پستوم (در امتداد ساحل غربی جنوب ایتالیا تا جنوب ناپل) مستعمره‌ای بود که توسط سیباریس[4] تأسیس شد (حدود ۶۰۰ ق. م) که به نوبه خود توسط آخایا[5] منطقه‌ای در شمال پلوپونز تأسیس شده بود (سیباریس که در نزدیکی تارانتو است، در حدود سال ۷۲۰ ق. م تأسیس و توسط شهر همسایه خود کروتون[6] در حدود ۵۱۰ ق. م منهدم شد). در حدود سال ۳۹۰ ق. م یونانیانی که در پوسیدونیا زندگی می‌کردند توسط ایتالیایی‌های پس‌کرانه مغلوب شدند. از آن پس پوسیدونیا شهری ایتالیایی شد. در سال ۲۷۳ ق. م رومیان آن را تبدیل به یک مستعمره لاتین ساختند (نک. ص ۲۴۴) و پستوم نامیدند.

بایگانی عکس ماربورگ

تقریباً جز در این مدت، در تمام دورهٔ کلاسیک، این شهر در اختیار حاکمان مستبد بود. بارها و بارها سرداران موفق بر شهر تسلط یافتند و فرمانروای مستبد آن شدند. آن‌ها از حمایت مزدوران خود و شهروندان فقیر که امیدوار بودند این حاکمان جدید با اقدامات انقلابی نظیر توزیع زمین و لغو بدهی‌ها به آن‌ها پاداش دهند برخوردار بودند. در قرن چهارم فشار نیرومند دشمن یونانیان را وادار کرد که در واحدهای بزرگ‌تری تجدید سازمان یابند تا بتوانند برای دفاع از خود بهتر مقاومت کنند. آن‌ها دو گزینه برای انتخاب داشتند: یا اتحادی

1. Hera 2. Poseidonia 3. Paestum
4. Sybaris 5. Achaea 6. Croton

از شهرهای خودمختار پدید آورند یا شهرها را در یک نظام سلطنتی با یک شهر مرکزی مستحکم متحد سازند. مستبدانی نظیر گلون و هی‌یرون یکم قبلاً راه دوم را برگزیده بودند، اما خاندان ایشان در سال ۴۶۶ ق. م قدرت خود را از دست داد. دیونیزوس یکم (۴۰۵ـ۳۶۷ق. م) مستبد سیراکوز به تلاش تازه‌ای پرداخت، او نیمه شرقی سیسیل و جنوب غربی ایتالیا را تصرف و بسیاری از دولت ـ شهرهای یونانی را سرنگون کرد. او جمعیت این شهرها را به سیراکوز منتقل کرد و به جایشان مزدوران را در شهرهای خالی از سکنه و یک رشته شهرهای جدیدالتأسیس که به سیراکوز تعلق داشتند اسکان داد. این تلاش‌ها باعث شد که او و مستبدان بعدی سیراکوز که بلندپروازی‌های مشابهی داشتند، با ساکنان یونانی این دولت ـ شهرها که سرسختانه برای حفظ استقلال خود مبارزه می‌کردند وارد نبرد شوند. این وضع تا قرن سوم ق. م یعنی زمانی که تمام دولت ـ شهرهای یونانی جنوب ایتالیا و سیسیل تحت سلطه امپراتوری روم در آمدند، ادامه داشت.

یونانیان غرب مدیترانه سهمی اصیل و مهم در ادبیات، فلسفه، هنر و معماری یونانی داشته‌اند؛ آن‌ها بودند که برای نخستین بار اقوام ایتالیا، گُل و اسپانیا را با تمدن یونان آشنا کردند و راه را برای تقلید رومیان، گُل‌ها و سایر اروپاییان غربی که جانشین ایشان شدند از فرهنگ یونانی هموار ساختند.

فصل یازدهم

عصر هلنیستی

مقدمه
اسکندر بزرگ
از اسکندر تا فتوحات رومیان
یونان
آتن و اسپارت
اتحادیه‌های دولت‌ها در یونان
پادشاهی سلوکیان
پادشاهی بطلمیوسیان
حکومت و شهرهای پادشاهی‌های هلنیستی
اقتصاد و جامعه
یونان
خاورمیانه
جنبه‌های فرهنگی
کلیات
دین
مذاهب خاورمیانه
فلسفه و دانش
دانش
یهودیان در عصر هلنیستی
تأثیر فرهنگ هلنیستی در شاهنشاهی پارت و امپراتوری روم
نتیجه گیری

مقدمه

اسکندر که در سال ۳۳۶ ق. م پادشاه مقدونیه شد، نقشه‌های انجام نشده پدر مقتولش (فیلیپ دوم) را دنبال کرد و به نتایج موفقیت‌آمیزی رسید (نک. صص، ۳-۱۷۱). چنان که خواهیم دید او سراسر امپراتوری ایران را فتح کرد. فتوحات او مرحله‌ای جدید در تاریخ یونان و خاورمیانه باستان پدید آورد. این مرحله «عصر هلنیستی» نامیده شده است. فصل کنونی را به شرح دوره تسلط یونانی ـ مقدونیان بر این مناطق محدود می‌کنیم. در سده‌های دوم و اول قبل از میلاد پادشاهی‌های یونانی ـ مقدونی یکی پس از دیگری به دست امپراتوری‌های روم و اشکانی سقوط کردند. با این حال این به معنای پایان آنچه به «فرهنگ هلنیستی» معروف است نبود. در بخش‌های آینده خواهیم کوشید طرحی از «هلنیسم» بنگاریم.

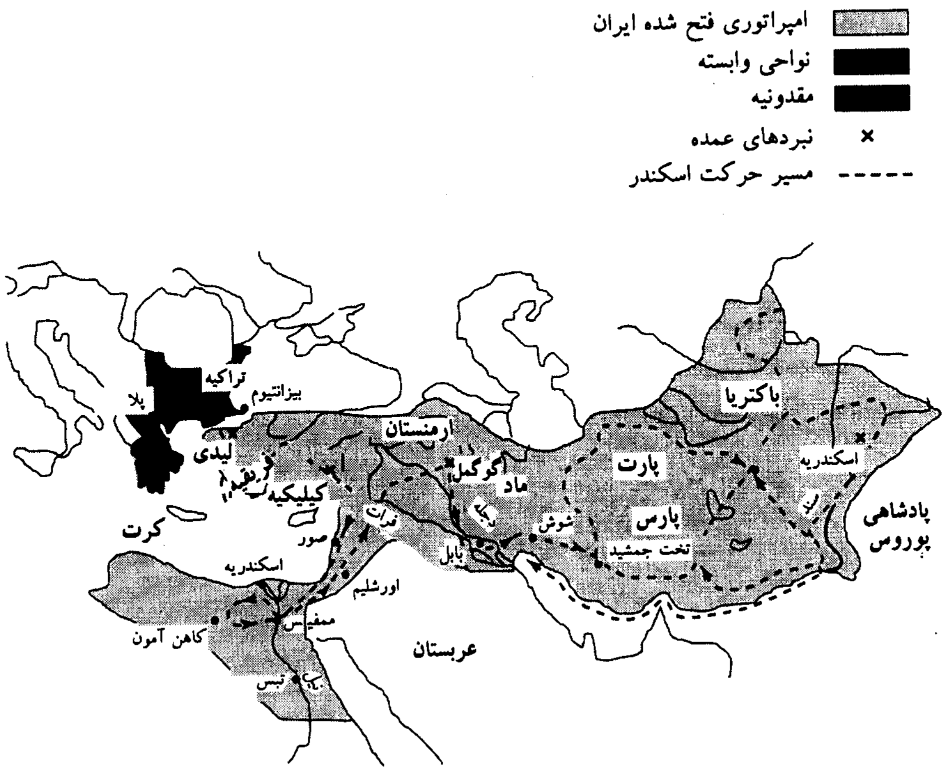
اسکندر بزرگ

اسکندر در سال ۳۳۴ ق. م پس از سرکوب شورش در دولت ـ شهرهای یونانی، همراه ارتش مقدونی کارآزموده‌اش و نیروهای اتحادیه کورنت به سوی آسیای صغیر روانه شد. در آن‌جا سپاه ساتراپ ایرانی را مغلوب کرد و با این کار شهرهای یونانی طول ساحل غربی آسیای صغیر به چنگ وی افتادند. سپس متوجه شهرهای فنیقی شد که پایگاه نیروی دریایی ایران بودند. اسکندر بیم داشت که این ناوگان در غیبت او به یونان حمله کند، با این حال باید در حرکت به سوی این شهرها نخست نیروی زمینی ایرانیان را شکست می‌داد که به فرماندهی داریوش سوم به سویش می‌آمدند. شوخی تاریخ این است که در نبرد بعدی در ایسوس[1]، مزدوران یونانی در خدمت ارتش ایران بودند و شدیدترین مقاومت‌ها را انجام دادند (نک. نقشه ۱.۱۱).

همانند سایر شهرهای فنیقی، برای فتح صور، زمان زیادی صرف شد و محاصرهٔ آن بیش‌تر از هفت ماه طول کشید. سپس اسکندر به سوی ساحل مصر رفت و مصریان، که از نظام ایرانی آزرده بودند، با آغوش باز از او استقبال کردند. کاهن آمون همانند یک فرعون به او خوش‌آمد گفت و او را پسر آمون، خدای مصریان (یونانیان او را معادل خدای برتر خود زئوس می‌دانستند) خطاب کرد. این امر اثر زیادی بر اسکندر گذاشت و کوشید مانند شاهی

---

1. Issus



نقشه ۱.۱۱ امپراتوری اسکندر

که زاده خدایان است رفتار کند. یکی از کارهای مهم او بنیانگذاری شهر اسکندریه بود که پایتخت مصر شد.

پس از این وقفه کوتاه در مصر، اسکندر به سوی قلب شاهنشاهی ایران حرکت کرد. در گوگمل[1] (نک. نقشه ۱.۱۱)، او یک بار دیگر نیروهای زمینی ایران را شکست داد (در اول اکتبر ۳۳۰ ق. م). این امر راه او را به سوی پایتخت‌های عمده امپراتوری باز کرد. بابل، شوش و تخت‌جمشید در برابر او مقاومت چندانی نکردند. طی چند ماه اسکندر به لشکرکشی خود ادامه داد. ساتراپی‌های شرقی به نبرد با او برخاستند، اما همگی شکست خوردند.

1. Gaugamela

اسکندر حسن‌نیت خود نسبت به ملت مغلوب را با ازدواج با رُکسانه[1]، شاهزاده‌خانم ایرانی نشان داد. در رودخانه سند فرمانروای هندی به نام پوروس[2] را مغلوب کرد. اما سربازانش از پیشروی بیش‌تر سر باز زدند. در ۳۲۴ ق. م اسکندر به خواست مردانش تن داد و به بابل بازگشت. یک سال بعد پس از یک بیماری کوتاه در ۳۲ سالگی درگذشت.

اسکندر خود را جانشین مشروع و برحق شاهان ایران می‌دانست و سعی کرد که همانند آنان رفتار کند. او تشریفات و آیین‌های دربار ایران از جمله زانو زدن در برابر شاه به عنوان ادای احترام را پذیرفت. اما از نظر یونانیان و مقدونیان این امر به هیچ وجه پذیرفتنی نبود. آن‌ها عادت داشتند که فقط در پیشگاه خدایان خود زانو بزنند و شاه را فقط انسان برتری در میان انسان‌های برابر می‌دانستند. اسکندر در مورد مسائل اداری امپراتوری بسیاری از امور را بدون تغییر باقی گذاشت. مالیات‌ها کماکان همچون گذشته وصول می‌شد. اسکندر به بسیاری از ساتراپ‌های ایرانی اجازه داد که بر سر قدرت بمانند، چرا که تجربه اداری ایرانیان را حیاتی و مهم تشخیص داده بود و سرداران او ناچار شدند این واقعیت را بپذیرند. اسکندر حتی افسران خود را تشویق کرد که همسران ایرانی بگیرند، چون مایل بود بابل را پایتخت امپراتوری خود کند، فرمان داد تا معبد مردوک بازسازی شود ـ عملی که برازنده یک شاه راستین بابلی بود. امپراتوری او جانشین شایسته امپراتوری‌های خاورمیانه باستان شد. این برنامه‌ها سبب واپس رانده شدن مقدونیه، که سابقاً قلب امپراتوری او به حساب می‌آمد، شد. همه این مسائل به کشمکش میان اسکندر با سردارانش انجامید که از گردش رویدادها خرسند نبودند.

از اسکندر تا فتوحات رومیان

پس از مرگ اسکندر، فقدان جانشین شایسته، تقریباً بلافاصله به تجزیه امپراتوری وی به دولت‌های کوچک‌تر منجر شد. مجمعی از ارتشیان در بابل فیلیپ آرهیدائوس[3]، نابرادری کودن اسکندر، را به پادشاهی منصوب کرد و تصمیم گرفت که اگر رکسانه، که حامله بود، پسری زایید، این پسر را به شاهی بردارند. با وجود این، قدرت واقعی در دست باقی سرداران مقدونی بود که قدرت را در جلسات و مهم‌تر از آن در میدان‌های نبرد میان خود تقسیم می‌کردند. بعضی از این سرداران، مانند آنتیگونوس[4] یک چشم، کوشیدند تا

1. Roxane
2. Porus
3. Philip Arrhidaeus
4. Antigonus

امپراتوری اسکندر را زیر سلطه خود متحد سازند. برخی دیگر نظیر بطلمیوس[1] ساتراپ مصر، سعی کردند موقعیت خود را به عنوان ساتراپ در درون ساتراپی خود مستحکم سازند. اما در نهایت این جدایی‌طلبان بودند که از «جنگ‌های دیادوکویی[2]» (جنگ‌های بر سر جانشینی) بعدی پیروز بیرون آمدند. مهم‌ترین پادشاهی‌هایی که سپس تشکیل شدند عبارت بودند از:

- «پادشاهی بطلمیوسیان» که مؤسس آن بطلمیوس یکم بود (۳۲۳-۲۸۳ ق. م)؛
- «پادشاهی سلوکیان» که مؤسس آن سلوکوس یکم[3] بود (۳۱۱-۲۸۰ ق. م)
- مقدونیه که از سال ۲۷۶ ق. م به بعد تحت حکومت آنتیگونوس گوناتاس[4] (۲۷۶-۲۳۹ ق. م) یکی از اعقابِ آنتیگونوس یک چشم قرار گرفت.

کمی بعد چند پادشاهی کوچک‌تر، بیش‌تر به ضرر پادشاهی سلوکیان، در کنار این پادشاهی‌های بزرگ شکل گرفت. این پادشاهی‌ها عبارت بودند از پادشاهی پرگاموم[5] به فرمانروایی آتالیدس[6] (آغاز قرن سوم)؛ پادشاهی بلخ که تحت حکومت مستعمرات و مهاجرنشین‌های یونانی قرار گرفت؛ پادشاهی مکابیان[7] یهودیان (نک. ص ۲۲۰) و پارت، پادشاهی کوچک تحت فرماندهی مهاجمان هند و ایرانی. پارت سپس کاملاً نیرومند شد و در قرن دوم ق. م قدرت را از چنگ سلوکیان در بین‌النهرین بیرون آورد (نک. صص ۸۵ و ۲۲۲). همه این پادشاهی‌ها در نقشه ۲.۱۱ (ص ۲۰۹) نشان داده شده‌اند.

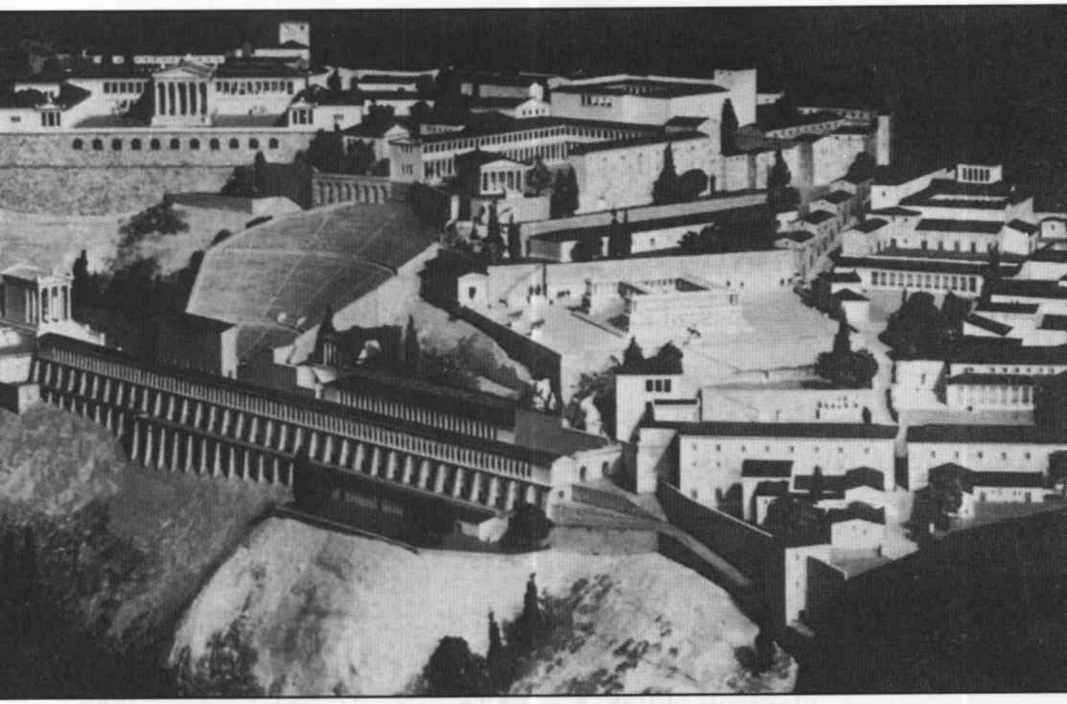
یونان

به‌طور رسمی یونان به هیچ یک از پادشاهی‌ها تعلق نداشت. اما از زمان نبرد در خایرونیا[8] (۳۳۸ ق. م، نک. ص ۱۷۲) و از زمانی که بیش‌تر دولت ـ شهرهای یونانی موافقت کردند که جزو اتحادیه کورنت باشند (نک. ص ۱۷۲)، یونان و این اتحادیه تحت نفوذ نیرومند مقدونیه قرار گرفتند.

آتن و اسپارت

روی هم رفته شورش‌هایی که علیه مقدونیه صورت می‌گرفت چندان موفق نبود. همچنین شورشی به تحریک دموستن خطیب آتنی پس از مرگ اسکندر پدید آمد. مقدونیان پس از

1. Ptolemy
2. diadochoi
3. Seleucus I
4. Antigonus Gonatas
5. Pergamum
6. Attalids
7. Maccabean
8. Chaeronea



شکل ۱.۱۱ ماکت شهر پرگاموم، یکی از مهم‌ترین کانون‌های فرهنگ یونانی در عصر هلنیستی.

یادداشت: شهر مرکز پادشاهی کوچک ولی کارآمدی در شمال غربی آسیای صغیر بود که خود را در آغاز قرن سوم ق. م (حدود ۲۶۰ ق. م) از یوغ سلوکیان رهانید. شاهان پرگاموم ناچار شدند به نبردهای متعددی با سلت‌ها (غلاطیان) بپردازند که در سال ۲۷۹ ق. م به یونان هجوم آوردند و در آناتولی مرکزی اسکان یافتند. پرگاموم دارای کتابخانه‌ها، مدارس ادبی و معبد مشهور آسکلپیوس[1]، خدای تندرستی، بود که هزاران بیمار برای شفا یافتن به آن مراجعه می‌کردند. شهر تکوین یافته از دژی بود که در حدود سال ۳۰۰ ق. م رو به توسعه نهاد. بین سال‌های ۲۱۵ - ۱۳۳ ق. م پرگاموم از متحدان وفادار روم بود. در سال ۱۸۸ ق. م پس از شکست آنتیوخوس سوم[2]، پادشاه سلوکی، (که از ۲۳۳ تا ۱۸۷ ق. م حکومت کرد)، رومیان قلمرو پرگاموم را تا کوه‌های توروس[3] توسعه دادند. در ۱۳۳ ق. م آخرین پادشاه پرگاموم از دودمان آتالیدس به نام آتالوس سوم[4] که فرزندی نداشت، پادشاهی خود را برای رومیان به ارث گذاشت، این نشان می‌دهد که شاهان هلنیستی ممالک خود را ملک خصوصی خویش می‌پنداشتند.

H. Rottier, *Stedelijke Structuren,* Coutinho, Muiderberg, 1980, p. 51.

ماکت در موزهٔ ایالتی برلین.

1. Asclpeus
2. Antiokos III
3. Toros
4. Atalos III

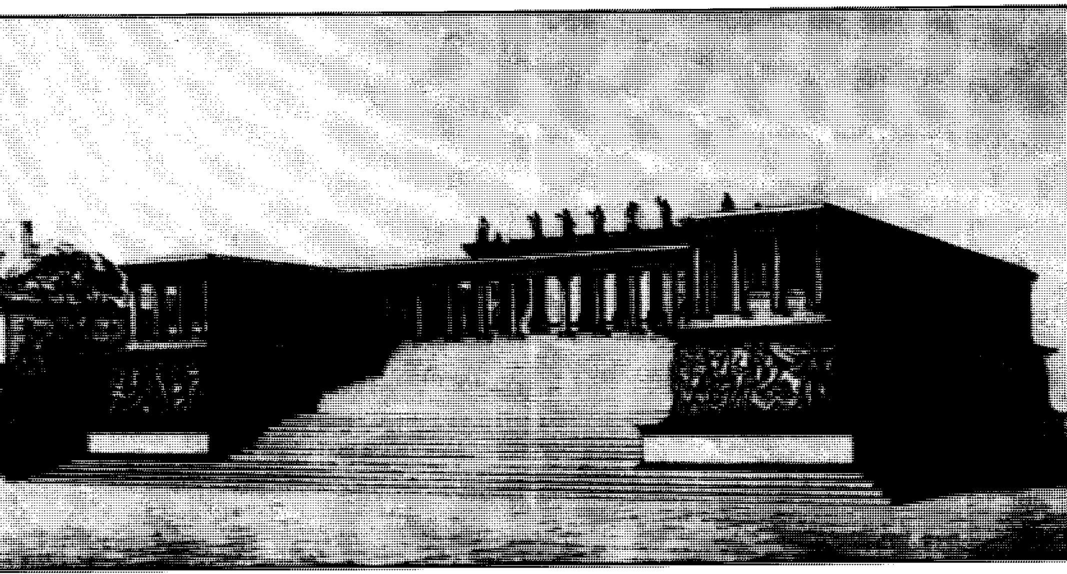
سرکوب این شورش پادگانی در آتن مستقر کردند و قانون اساسی شهر را تغییر دادند: از آن پس فقط کسانی که از مقدار معینی بیش‌تر زمین و دارایی داشتند، می‌توانستند از حق شهروندی برخوردار شوند. این به معنای پایان دموکراسی آتن به شکل اصیل آن بود (۳۲۱ق. م). دوران آتن به عنوان شریک مهم در سیاست‌های بین‌المللی سپری شده بود. البته آتن موفق شد پس از مدتی خود را از یوغ مقدونیه برهاند، اما هر بار ناچار بود که از خارج کمک بخواهد. در سال ۳۰۷ ق. م دموکراسی دوباره استقرار یافت و تا سال ۸۶ ق. م طول کشید؛ در این تاریخ امپراتوری روم حکومت الیگارشی را جانشین دموکراسی کرد.

نفوذ اسپارت نیز رو به افول گذاشت؛ شهر به سایه‌ای از قدرت بزرگ پیشین تبدیل شد، گرچه می‌کوشید خود را خارج از دایره نفوذ اتحادیه کورنت نگه دارد. تعداد شهروندان به هفتصد نفر کاهش یافت که ششصد نفر آن‌ها فقیر بودند. تلاش‌های شاه آگیس چهارم[1] (۲۴۴-۲۴۱ ق. م) و شاه کلئومنس سوم[2] در افزایش تعداد اسپارتیان از طریق بالا بردن منزلت پریوکویی‌ها با شکست مواجه شد و بالاتر از همه، این وقایع به موجی از شورش‌ها در جنوب و مرکز یونان انجامید. شاهان برای ایجاد شهروندان زمین‌دار و ارتقای آن‌ها به طبقهٔ ممتاز، به تجدید تقسیم زمین‌ها اقدام کردند؛ این امر باعث شد که سایر مناطق یونان نیز از آن الهام بگیرند و خواهان اقدام مشابهی شوند.

اتحادیه‌های دولت‌ها در یونان

اتحادیه‌های آیتولیا[3] و آخایایی[4] در حفظ استقلال خود موفق‌تر بودند. این اتحادیه‌ها در مناطقی شکل گرفته بودند که در آن‌ها ملت یا *ethnos* واحد سیاسی مسلط محسوب می‌شد (نک. ص ۱۲۲). آن‌ها با اتحادیه‌هایی نظیر اتحادیه دلوسی و اتحادیه پلوپونز، از این نظر که توسط دولت ـ شهر واحدی رهبری نمی‌شدند، فرق داشتند و عملاً به «فدراسیون‌هایی» تبدیل شده بودند که شهروندانش از حقوق شهروندی دوگانه‌ای که عبارت بود از حق ساکن دولت ـ شهر بودن و حق عضویت در اتحادیه برخوردار می‌شدند، اما این اتحادیه‌ها نیز قادر نبودند از مداخله قدرت‌های بزرگ در امور خود جلوگیری کنند؛ در واقع آن‌ها حتی از قدرت‌های بزرگ دعوت می‌کردند که در کشمکش‌های میان اعضای اتحادیه به میانجی‌گری

1. Agis IV
2. Cleomenes III
3. Aetolian
4. Achaean



شکل ۲.۱۱ قربانگاه بزرگ زئوس در پرگاموم که به یادبود پیروزی پرگاموم علیه غلاطیان ساخته شده بود.
یادداشت: مجسمه‌ها صحنه‌های نبرد میان خدایان و موجودات دیگر را نشان می‌دهند که نمادی است از نبرد علیه غلاطتیان.
نقاشی از روی عکسی در بایگانی‌ـعکس ماربورگ

بپردازند. به این ترتیب یونان تبدیل به صحنهٔ بازی و رقابت قدرت‌های بزرگی شد که همه در امور داخلی آن به بهانهٔ حفظ «آزادی و خودمختاری» شهرهای یونان دخالت می‌کردند.

به این ترتیب بود که امپراتوری روم وارد صحنه سیاسی یونان شد (تعدادی از دولت ـشهرها خواهان‌کمک روم علیه مقدونیه شدند). در سال ۱۹۶ ق. م پس از شکست مقدونیه شهرهای یونانی به طور صوری اعلام «آزادی و استقلال» کردند. با این حال یونان تحت نفوذ روم قرار گرفت. یونانیان از این وضع خرسند نبودند. روم پس از چند بار برخورد، بار دیگر مداخله کرد. در سال ۱۴۸ ق. م رومیان مقدونیه را به ایالتی از روم تبدیل کردند. دو سال بعد یونان را تحت نظارت کنسول رومی مقدونیه قرار دادند (صص ۴ـ۲۷۲؛ نقشه ۲.۱۳، ص ۲۶۹).

پادشاهی سلوکیان

پادشاهی سلوکیان وسیع‌ترین پادشاهی هلنیستی بود. اما از آن‌جا که قلمروش بسیار پراکنده و سرشار از اقوام و فرهنگ‌های گوناگون بود، قطعه قطعه شدن آن تهدیدی دائمی به شمار

می‌رفت. آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق. م) کوششی موفق انجام داد تا پادشاهی خود را مستحکم کند. او در سال ۲۰۰ ق. م به زور جنوب سوریه و فلسطین را از چنگ مصر خارج کرد. بلندپروازی او برای فتح یونان، در مقابل روم قرارش داد و کار به کشمکش انجامید (۱۹۱-۱۸۸ ق. م.)؛ نتیجه مصیبت‌بار بود. در سال ۱۸۸ ق. م مجبور شد سرزمین‌های خود را در آسیای صغیر تسلیم پرگاموم متحد روم سازد و پانزده هزار تالان خراج بپردازد (نک. پیوست ۲، ص ۴۲۵). خزانه سلوکیان برای مدتی طولانی (مجموع مبلغ را باید به اقساط می‌پرداخت) متحمل بار سنگینی شد.

پس از مرگ آنتیوخوس چهارم در سال ۱۶۴ ق. م یعنی شاهی که شورش یهودیان را سرکوب کرده بود (نک. ص ۲۲۰)، قلمرو پادشاهی سلوکیان به خاطر نزاع‌های داخلی سلطنتی به سرعت تضعیف شد و در سال ۱۲۹ ق. م سرانجام بین‌النهرین به دست پارتیان سقوط کرد (نک ص ۲۲۲). در همین زمان پادشاهی سلوکیان به منطقه سوریه امروزی محدود شد. در سال ۶۴ ق. م رومیان بر آن‌ها تسلط کامل یافتند و پادشاهی سلوکیان به ایالت سوریه کاهش یافت (نک. ص ۳۰۶؛ نقشه ۱.۱۴، ص ۳۰۲).

پادشاهی بطلمیوسیان

قلمرو پادشاهی بطلمیوسیان (مصر) در زمان بطلمیوس یکم (۳۲۳-۲۸۳ ق. م) و بطلمیوس دوم (۲۸۲-۲۴۶ ق. م) به اوج شکوفایی رسید. اما نیروی آن به علت نزاع‌های درون دودمانی، از دست دادن فلسطین، محصور شدن در سوریه (۲۰۰ ق. م) و رشد ناآرامی‌های جمعیت بومی مصر، تضعیف شد. در قرن دوم و به ویژه قرن یکم ق. م مداخله رومیان در امور مصر افزایش یافت. در سال ۳۰ ق. م مصر استقلال خود را از دست داد. وقتی اکتاویان[1] (که بعداً به نام اوگوستوس[2]، امپراتور روم شد) مصر را تسخیر کرد، آخرین ملکه سلسله بطلمیوسیان یعنی کلئوپاترای هفتم[3] خودکشی کرد.

حکومت و شهرهای پادشاهی‌های هلنیستی

غالباً گفته شده است که در عصر هلنیستی پادشاهی‌های وسیع جای دولت ـ شهرهای (*poleis*) کوچک مستقل دوره کلاسیک را گرفته‌اند. این عقیده فقط تا اندازه‌ای درست

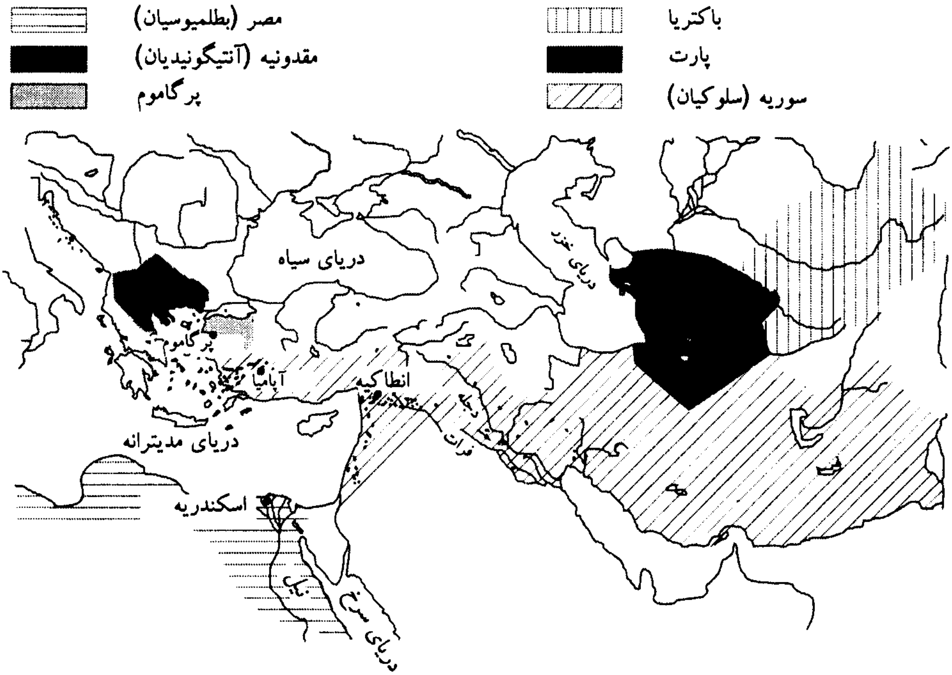
1. Octavian
2. Augustus
3. Cleopatra VII

است. پادشاهی‌های هلنیستی در مناطقی استقرار یافتند که این دولت ـ شهرها قرن‌ها قبل در آن شکوفا شده بودند (مصر، سواحل شرقی مدیترانه و مقدونیه). یونان همچنان کشور دولت ـ شهرها باقی ماند. به علاوه پادشاهی‌های وسیعی قبلاً از طریق سیاست‌های ماهرانه و پیش از سلطنت اسکندر بزرگ، دولت ـ شهرهای یونانی را ضمیمه خود ساخته یا بر آن‌ها مسلط شده بودند. مثلاً لیدی و ایران دولت ـ شهرهای واقع در ساحل غربی آسیای صغیر را به خود ملحق ساخته بودند. سیاست دولت ـ شهرهای یونانی تحت‌الشعاع مداخله ایرانیان از زمان جنگ‌های پلوپونزی به بعد قرار گرفت. مثلاً ایران در جنگ به اسپارت کمک می‌کرد و در سال ۳۸۶ ق. م شاه ایران مفاد «صلح شاهانه» را دیکته کرد. همچنین مقدونیه در سیاست‌های یونان دخالت کرد. دخالت مقدونیه توسط اتحادیه کورنت انجام گرفت که رهبری آن با شاه مقدونیه بود.

همچنین عصر هلنیستی شاهد تحولات مهم جدیدی بود. اول آنکه دولت ـ شهرها دیگر برای مدت زیادی نمی‌توانستند مانند اسپارت و آتن (قرن پنجم ق. م) نقش مهمی در سیاست‌های بین‌المللی ایفا کنند. دوم آنکه رقبا و حریفان در سیاست یونان دیگر دولت ـ شهرها نبودند بلکه اتحادیه‌ها بودند (نک. ص ۲۰۵). تحول جدید سوم استقرار شهرهای جدید یونانی در سراسر خاورمیانه بود. این تحول عملاً با پادشاهی اسکندر شروع شد که شهرهای متعددی با نام اسکندریه، از مصر گرفته تا افغانستان امروزی، تأسیس کرد. فرمانروایان سلوکی نیز شهرهای جدیدی بنا کردند و نام سلسله‌های مقدونی را به آن‌ها دادند؛ مانند سلوکیه دجله[1] و انطاکیه اورونتس[2]. این فرمانروایان شهرهای یاد شده را پایتخت خود ساختند (نقشه ۲.۱۱).

بعضی شهرها از سربازان و کهنه‌سربازان مهاجرنشینی پدید آمدند که سلوکیان در محل‌های مختلف مستقر کرده بودند. در نقاط مختلف و پراکنده مصر به سربازان زمین‌هایی اعطا شد و دیگر آن‌ها مهاجرنشین‌های متمرکز نبودند؛ این یکی از دلایل به وجود نیامدن شهرهای یونانی، پس از اسکندریه، نائوکراتیس و بطلمیوسیه (طلمیشه)[3] است. جمعیت شهرهای جدید را مهاجران یونانی، کهنه‌سربازان یونانی و جمعیت بومی شرقی تشکیل می‌دادند. بعضی از این شهرها بسیار توسعه یافتند و سیل مهاجران را به سوی خود جلب

1. Seleucia - on - the - Tigris
2. Antioch - on - the - Orontes
3. Ptolemais



نقشه ۲.۱۱ پادشاهی‌های هلنیستی، حدود ۲۰۰ ق. م

کردند. اسکندریه به یک مرکز جهانی از اقوام مختلف یونانی، مصری، یهودی و سوریایی تبدیل شد. اسکندریه، انطاکیه و سلوکیه به شهرهایی با صدها هزار جمعیت تبدیل شدند.

شهرهای جدید و قدیمی یونانی، موقعیت خاصی در پادشاهی‌های گوناگون داشتند. پادشاهان، خود را قهرمانان «آزادی و خودمختاری» شهرهای یونانی قلمداد می‌کردند. شهرها اجازه داشتند با هیئت قضات، شورا و مجمع انتخابی خود، چنان که سزاوار یک دولت ـ شهر بود، زمام امور خود را برعهده بگیرند. هر شهر قلمرو خاص خود را داشت، شهروندان زمین‌های زراعی داشتند و در آن‌ها توسط کشاورزان بومی وابسته، کشاورزی می‌کردند. بعضی از این شهرها از مالیات معاف بودند؛ البته این به معنای استقلال واقعی نبود و معمولاً یک حاکم یا والی سلطنتی بر امور نظارت می‌کرد. اصولاً فقط یونانیان و مقدونیان *از* حقوق شهروندی برخوردار بودند؛ ساکنان غیریونانی در ساماندهی قومی (politeumata) تا حدی از خودمختاری برخوردار بودند. بنابراین نباید همه این شهرها را یکسان و یک کاسه در نظر گرفت. میزان تأثیر فرهنگ یونانی در هر یک از شهرها به طور

قابل توجهی فرق می‌کرد. مانند شهرهای آسیای صغیر، که پیش از به وجود آمدن شهرهای شرقی‌تر تحت نفوذ حضور یونانیان بودند. بنابراین شهرهای دسته اول بیش‌تر از شهرهای دسته دوم یونانی‌مآب شده بودند. از لحاظ تاریخی رابطه میان یونانیان و غیریونانیان نیز چندان روشن نیست.

البته در کنار شهرهای یونانی هنوز شهرهای باستانی خاورمیانه، مثل ممفیس، تبس، بابل، اوروک، شوش، شهرهای فنیقی، اورشلیم و... نیز بودند. شاهان، نگرش و رفتار متناقض و دوگانه‌ای نسبت به ساکنان این شهرها داشتند. به این شهرها اجازه می‌دادند که در عین حفظ خودمختاری محلی (گرچه غالباً یک حاکم یونانی یا محلی برای نظارت بر اداره امور منصوب می‌شد) بسیاری از آداب و رسوم و آیین ملی خود را نیز حفظ کنند. به عنوان مثال، شهرهای خاورمیانه اجازه داشتند به اداره دادگستری و عقد قراردادها بر حسب آیین‌های بومی خود بپردازند. علاوه بر این بازسازی و آذین‌بندی معابدشان نیز برای آن‌ها آزاد بود. همچنین اجازه داشتند که مانند شهرهای یونانی صاحب زمین باشند. با این همه شاهان برای شهرهای باستانی خاورمیانه جایگاه مهمی در فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی قائل نبودند و هیچ یک از این شهرها را پایتخت نکردند؛ اگرچه بسیاری از پایتخت‌های جدید در نزدیکی این شهرهای باستانی خاورمیانه تأسیس و جمعیت آن‌ها تا حد زیادی به آن‌جا انتقال داده شدند. مثلاً جمعیت سلوکیه دجله از تبعیدیان بابل تشکیل و بابل نیز از بخشی از سرزمین خود محروم شده بود. در آن زمان گروه‌های یونانی در بسیاری از شهرهای خاورمیانه که سپس نام‌های جدید سلطنتی هلنیستی گرفتند تشکیل شدند. به علاوه باشگاه‌ها و سالن‌های ورزشی، تئاترها و معابد در شهرها به روشنی نشان و الگوی یونانی داشتند. با این همه مشخص نیست که اداره این شهرها تا چه اندازه متأثر از الگوهای یونانی بوده است.

اگرچه همهٔ کشورهای بزرگ نظام سلطنتی داشتند اما حکومت‌هایشان شبیه هم نبود. در مقدونیه شاه همچنان به طور سنّتی اولین و برترین فرد در میان اشراف همتای خود محسوب و توسط مجمع ارتش منصوب می‌شد؛ با این حال در عمل پادشاه در مقدونیه بیش از پیش خصلتی مطلقه داشت. در سواحل شرقی مدیترانه و مصر شاه که از دیرباز سلطان مطلقه‌ای به شمار می‌رفت به همان صورت قدیم باقی مانده و تغییری در ماهیت آن ایجاد نشده بود؛ تفاوت عمده این مناطق با مقدونیه بومی نبودن فرمانروا بود. اسکندر بزرگ تصمیم داشت جمعیت بومی را بیش‌تر در امور اداری و نظامی درگیر کند. او قصد داشت بابل، شهر

باستانی خاورمیانه، را پایتخت امپراتوری خود کند و الگوی ساتراپی ایرانیان را بپذیرد، اما جانشیان او به این سیاست اعتنایی نکردند و تا نهایت امکان از الگوهای یونانی و مقدونی سرمشق گرفتند. وقتی مهاجرت بزرگ یونانیان به پایان رسید، پادشاهان هلنیستی بیش از پیش به مردم شرقی بومی وابسته شدند. اگرچه بسیاری از این بومیان در فرهنگ و آداب و رسوم یونانی حل شده بودند.

بطلمیوس چهارم اولین شاهی بود که از سربازان بومی استفاده کرد. او در تلاش خود برای بیرون راندن آنتیوخوس سوم، شاه سلوکی، از فلسطین، سپاهیان مصری را به خدمت گرفت. پیروزی رافیا[1] در ۲۱۷ ق. م با کمک او تحقق یافت. این امر تا حد زیادی باعث تقویت و افزایش اعتماد به نفس مصریان شد.

ظهور نخبگان جدید فرمانروا در خاورمیانه تأثیر بسیار کمی بر ساختارهای اجتماعی این ناحیه گذاشت؛ فقط لایه فوقانی جامعه تغییر کرده بود. از لحاظ سازمانی، قلمرو پادشاهی سلوکیان بسیار شبیه شاهنشاهی ایران بود در حالی که قلمرو شاهی بطلمیوسیان از بسیاری لحاظ ادامه پادشاهی فراعنه مصر محسوب می‌شد. یک پدیده برجسته پرستش فرمانروا بود که در بخش دین به آن بازخواهیم گشت.

اقتصاد و جامعه

یونان

مشکلات و مسائلی که یونان در قرن چهارم تجربه کرده بود (نک. ص ۱۷۱) در عصر هلنیستی نیز ادامه یافت. شکاف میان توانگران و تهی‌دستان عمیق‌تر شد و جمعیت فقیر جامعه همچنان بر خواسته‌های خود برای اصلاحات ارضی و لغو بدهی‌ها پافشاری کرد؛ در همین وضعیت دولت ـ شهرها نیز دستخوش تنش‌های اجتماعی بودند. حکومت‌های الیگارشی بسیاری از دولت ـ شهرها در اثر شورش‌های خونین سرنگون شدند و فقرا ثروتمندان را غارت کردند، اما به دلیل افراطی بودن این قیام‌ها پیروزی‌هایشان دیری نپایید و بارها و بارها حکومت‌های الیگارشی به قدرت رسیدند. در بسیاری از شهرها فقط اشخاصی که داراییشان از حد معینی بیش‌تر بود از حقوق شهروندی برخوردار بودند و در شوراها عضویت داشتند.

---

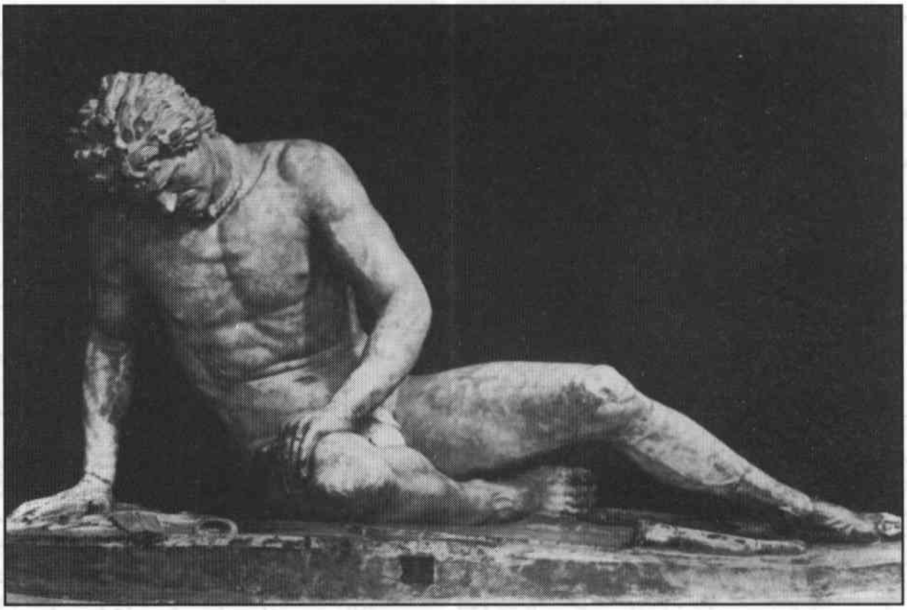
1. Raphia

وقتی یونان زیر سلطه روم قرار گفت، فرمانروایان رومی از طبقه نخبگان حاکم حمایت کردند، چرا که تسلط بر یک الیگارشی کوچک را آسان‌تر از یک دموکراسی پیش‌بینی‌ناپذیر یافتند. برای بسیاری از فقرا یکی از راه‌های امرار معاش استخدام در ارتش‌های مزدور پادشاهی‌های بزرگ هلنیستی بود که در عین حال امکان اسکان در مهاجرنشین‌های کهنه‌سربازان را فراهم می‌کرد؛ این چنین بود که جمعیت شهرهای یونانی بیش از پیش کاهش یافت و شهرهایی نظیر آتن و کورنت موقعیت خود را به عنوان مراکز بازرگانی از دست دادند و این جایگاه را به شهرهای قدرتمند جدیدالتأسیس اسکندریه در مصر، انطاکیه در سوریه و رودس منتقل کردند.

خاورمیانه

فتوحات اسکندر در خاورمیانه به تغییرات مهم اقتصادی و اجتماعی منجر نشد. اقتصاد مصر کماکان یک اقتصاد توزیع مجدد بود. اطلاعات ما در باره اقتصاد مصر به برکت دسترسی به پاپیروس‌های یونانی است که از دورهٔ هلنیستی به یادگار مانده است. دولت کنترل کشاورزی را از طریق تعیین نوع محصول کشت شده و توزیع بذر آن در دست داشت. این محصولات در کارگاه‌های دولتی پرداخت و تبدیل می‌شدند. خرده‌فروشان بخش خصوصی مسئول تعیین قیمت و توزیع محصولات به مصرف‌کنندگان بودند. هدف اصلی سیاست بطلمیوس پر کردن خزانه خود با فلزات گرانبها، از طریق تحمیل مالیات‌های زیاد و عوارض مرسوم و صادرات غله و سایر محصولات بود. مالیات‌های سنگین وضع را برای دهقانان بسیار دشوار کرد. بعضی از آن‌ها نتوانستند این وضع را تحمل کنند و از زمین‌های خود گریختند. این وضع در زمان تسلط رومیان به مراتب بدتر شد.

شرایط اقتصادی در قلمرو پادشاهی سلوکیان نیز عملاً تغییری نکرد. زمین‌ها در اختیار دربار، معابد و زمین‌داران خصوصی بود. بیش‌تر کارها را روستاییان بومی انجام می‌دادند، متأسفانه در باره منزلت اجتماعی آن‌ها اطلاعات زیادی نداریم. بسیاری از آن‌ها وابسته به زمینی بودند که در آن کشت می‌کردند: اگر زمین به فروش می‌رفت آن‌ها نیز جزئی از معامله بودند. روستاییان مجبور بودند برای اشخاص یا نهادهای زمین‌دار (شاه، معبد، زمین‌دار خصوصی یا یک شهروند) کار کنند؛ گاه ممکن بود افرادی مورد عنایت و لطف شاه قرار بگیرند و زمین‌های وسیعی همراه با چند دهکده به ایشان بخشیده شود. در باره زمین‌داران کوچک هیچ اطلاعی نداریم. بردگی، که در اقتصاد یونان عامل بسیار مهمی محسوب



شکل ۳.۱۱ گُل در حال احتضار ـ نمونه‌ای بارز از مجسمه‌سازی هلنیستی: قرن سوم ق. م

یادداشت: گُل‌ها (سلت‌ها) اصالتاً از ناحیه‌ای که اکنون شامل شمال شرقی فرانسه، جنوب آلمان و بوهم می‌شود آمده بودند. در سال ۴۰۰ ق. م آن‌ها در سراسر فرانسه، جزایر بریتانیا، بلژیک، بخش‌هایی از اسپانیا و دره پو پخش شدند. قبایل گالیک (غلاطی) در ۲۷۹ ق. م از اروپای مرکزی به یونان و آسیای صغیر مهاجرت و در آناتولی مرکزی اقامت کردند. آن‌ها ناچار به جنگ‌های زیادی علیه پادشاهی‌های هلنیستی همسایه شدند. شاهان پرگاموم (در شمال غربی آسیای صغیر) به سبب نبردهایشان با (غلاطیان) شهرت زیادی به دست آوردند.

رُم، موزه کاپیتولینو

می‌شد، در خاورمیانه اهمیت چندانی نداشت زیرا جوامع خاورمیانه از آغاز نیروی انسانی زیادی داشتند و به وجود برده نیاز چندانی نداشتند.

تجارت در عصر هلنیستی احیا شد زیرا پول بیش‌تری در دسترس مردم قرار گرفت. اسکندر که خزانه‌های طلای ایرانیان را تاراج کرده بود مقدار زیادی از آن‌ها را به جریان انداخت، سرمایه‌گذاری حکومت‌ها در ارتش‌ها، نیروی دریایی، شهرهای جدید و طرح‌های ساختمانی باعث رونق صنایع شد. احتمالاً در این زمان تقاضا برای داشتن برده در شهرهای صنعتی زیاد شده بود، چون بسیاری از یونانیان مشغول تجارت برده بودند. بسیاری از کسانی که در جنگ‌های متعدد اسیر شده بودند به بردگی فروخته

می‌شدند؛ گاهی خانواده‌های اسیران پیش از بردن آن‌ها به بازار برده‌فروشان آزادیشان را می‌خریدند، ولی اکثر آن‌ها در روم و سایر کشورهای وارد کننده برده به فروش می‌رفتند. (نک. ص ۲۸۱).

جنبه‌های فرهنگی

کلیات

شهرهای یونانی مآب در سراسر خاورمیانه نقشی بنیادی در اشاعه فرهنگ یونان ایفا کردند؛ ده‌ها هزار یونانی به این شهرها سرازیر شدند و زبان، دین، نظام‌های آموزشی و سنّت‌هایشان را با آن‌ها درآمیختند. استادان مدارس، مدرّسان فن بلاغت و آموزگاران دستور زبان، ادبیات، هندسه، تئوری موسیقی و سایر رشته‌ها در تمام شهرهای یونانی مآب مستقر شدند. شهروندان ثروتمند از معلمان خصوصی برای آموزش فرهنگ ادبی نخبگان به فرزندان خود استفاده می‌کردند. کودکان، تربیت بدنی را نیز فرا می‌گرفتند. در بسیاری از شهرها مسابقات قهرمانی از روی الگوی مسابقات المپیک سازمان داده و برگزار می‌شد. قهرمانی رفته‌رفته به یک شغل تبدیل شد ـ این تحوّل در دوره رومیان توسعه بیش‌تری یافت. تمام این جنبه‌های فرهنگ یونانی در باشگاه‌های ورزشی آموخته و اِعمال می‌شد. هر شهرِ با هوّیت در کنار معابد و ساختمان‌های اداری تئاتر نیز داشت.

بناهای یونانی مشابهی نیز در شهرهای خاورمیانه سر برافراشتند. بزرگان و مشاهیر این شهرها به آموختن زبان یونانی پرداختند و تا حد زیادی آداب و رسوم یونانی را پذیرفتند. البته باید به یاد داشته باشیم که بیش‌تر، طبقات بالای این شهرها تحت تأثیر فرهنگ هلنیستی قرار گرفتند و در زیر این پوشش ظریف یونانی فرهنگ اصیل کماکان به حیات خود ادامه می‌داد. مثلاً در بابل وقایع‌نامه‌ها، یادداشت‌های اخترشناسی، طالع‌بینی‌ها و قراردادها کماکان به خط میخی نوشته می‌شد. این دوره حتی شاهد احیای ادبیات مذهبی سومری نیز بوده است. معابد در مصر همچنان به سبک مصری ساخته و دیوارهای آن‌ها با متون هیروگلیف آراسته می‌شد. تعداد زیادی از پاپیروس‌های نوشته شده به خط مصری در کنار پاپیروس‌های یونانی (از عصر هلنیستی) بر جای مانده است. مؤلفان بومی که در باره تاریخ و فرهنگ قوم خود به زبان یونانی کتاب می‌نوشتند به بعضی افتخارات ملی خود در برابر فاتحان پشت‌پا زدند. این احساسات، برای مثال در آثار مانتهوی مصری (نک ص ۴۰) و

بروسوس[1] بابلی و نوشته‌های فلاویوس ژوزفوس[2] اهل یهودا که در آغاز دوره امپراتوری روم می‌زیسته، آشکار است.

آمیزش و اختلاط فرهنگ‌های خاورمیانه‌ای و یونانی در فرهنگ هلنیستی بسیار اندک است. مثلاً سبک‌های معماری یونانی و خاورمیانه‌ای در کنار یکدیگر وجود داشتند. همین امر در مورد صحنه‌هایی که بر دیوارهای گورهای مصری نقاشی شده است به چشم می‌خورد. گاه یک بنا یا نقاشی دیواری نمایانگر عناصری از هر دو سبک است، اما در آن صورت به نحو هماهنگی با هم ترکیب نشده‌اند. این تقسیم فرهنگی را باید در مورد بحث‌های بعدی در زمینه دین، فلسفه و دانش این تمدن‌ها نیز به یاد داشت.

دین

در جهان یونانی که از اسطوره‌های باستانی در مورد الهه‌های هومری در دوره کلاسیک انتقاد شده بود؛ شیوه‌های نوین اندیشه که مفاهیم عالی‌تری از خدایان را مطرح و تجربه شخصی‌تر دینی را تشویق می‌کرد؛ به وجود آمد. پیش از این از دیدگاه‌های مذهبی گزنوفانس (نک. ص ۱۳۷) و افلاطون (نک. ص ۱۸۹) و ایمان شخصی به کشف و شهود دمتر در الوزیس یاد کردیم. این روند در عصر هلنیستی نیز ادامه یافت. یونانیان بیش از پیش ایمان به خدایان باستانی المپ را از دست دادند. البته این به آن معنا نیست که آن‌ها کم‌تر مذهبی شدند یا وجود خدایان را انکار کردند. برای مثال تمام شهرهای جدید یونانی یکی از خدایان المپ را به عنوان الهه برتر خود برگزیدند؛ درست همان گونه که دولت ـ شهرهای قدیمی یونانی چنین می‌کردند. خدایان یونانی در ورزشگاه‌ها گرامی داشته می‌شدند. با همهٔ این‌ها این احساس را داریم که خدایان خصلت جهانی‌تری پیدا کردند. این خصوصیت به‌ویژه، در مورد زئوس، ایزد برتر، صادق است که در آثار فلسفی در حکم قدرت الهی کلی گرامی داشته می‌شد. کاهش ایمان به دستگاه خدایان المپ از پرستش مفاهیم مجردی مانند تقدیر و سرنوشت به عنوان ایزدانی جدید نیز پیداست. در گذشته تقدیر را قدرتی غیرشخصی و خودکامه می‌دانستند که حتی خدایان بر آن‌ها تسلط ندارند.

تماس با خاورمیانه تأثیر عمیقی بر افکار و اعمال مذهبی یونانیان داشت. یونانیان خدایان خویش را به خدایان خارجی ـ به عنوان مثال زئوس را با خدایان برتر دیگری نظیر بعل شمن

1. Berossus
2. Flavius Josephus



شکل ۴.۱۱ مجسمه پوسیدون، ایزد دریا از جزیره ملوس: قرن دوم ق. م
بایگانی عکس ماربورگ

خدای سوری آسمان، آمون مصری، مردوک بابلی و حتی خدای اسرائیل ـ تشبیه و خدایان جدیدی را نیز وارد تشکیلات ایزدان خود کردند که معروف‌ترین نمونه آن ایزدان مصری است. مثلاً پرستش ایزیس الهه مصری کاملاً در جهان هلنیستی و حتی بعد در جهان رومی اشاعه یافت. با این حال این الهه برای پذیرفته شدن توسط یونانیان کاملاً خصوصیات یونانی پیدا کرده بود. این امر از چگونگی تصویر آن در هنرهای تصویری (نک. ص ۲۲۳) و از سرودهایی که به آن اختصاص داده‌اند پیداست. ایزیس در سطحی بالاتر از ایزدان یونانی قرار گرفت؛ یونانیان معتقد شده بودند که او از سرنوشت نیز نیرومندتر است. در این‌جا نمونه روشنی از گرایش به سوی یکتاپرستی ناقص مشاهده می‌شود. در مصر، ایزیس کماکان الهه مصری بود و مصریان همچنان مانند گذشته به شیوه مصری او را پرستش می‌کردند. در نتیجه مابین پرستش ایزیس در یونان و مصر تفاوتی وجود داشت.

نفوذ رو به افول خدایان باستانی از پیدایش پرستش فرمانروا نیز آشکار است. فرمانروا یا شاه را خدایی می‌دانستند که در میان موجودات فانی به عنوان منجی و ولی‌نعمت زندگی می‌کند. در سرودی خاص دمتریوس پولیورستس[1]، محاصره کننده‌ای که آتن را از پادگان مقدونی در ۳۰۷ ق. م نجات داد، به همراه پدرش آنتیگونوس یک چشم[2] به عنوان خدایانی رهایی‌بخش گرامی داشته می‌شدند. سرود آشکارا می‌گوید که دمتریوس در جایی که سایرخدایان شکست خوردند پیروز شد. چیزی که تا حدی عجیب است این است که در همین سرود او پسر پوسیدون[3] خوانده شده است!

اعتقاد بر این است که آیین پرستش فرمانروا که خود به خود پدید آمده و به ویژه در شهرهای یونانی مقبولیت عام پیدا کرده بود معلول رسم یونانی گرامیداشت و انتساب مردگان مشهور به ایزدان و سپس خویشاوندان مرحوم بوده است. در مرحله خاصی شاهان سلوکی و بطلمیوسی آیین پرستش دولتی را نخست برای اسلاف متوفای خود و سپس برای خویش و همسرانشان مقرر داشته‌اند.

راه دیگری که مردم برای به دست آوردن امنیت و آرامش خاطر به آن روی می‌آوردند اعتقاد به مذاهب صوفیانه و اسرارآمیز بود. گرچه پرستش خدایانی نظیر الوزیس قرن‌ها وجود داشت (نک. ص ۱۳۴) اما کیش‌های اسرارآمیز حول محور ایزدان یونانی و خاورمیانه‌ای (نک. ص ۳۸۰) اشاعه بیش‌تری پیدا کرد.[4] از آخرین تأثیرات نفوذ خاورمیانه بر غرب که در این‌جا باید به آن اشاره کرد، طالع‌بینی بابلی است. یونانیان و رومیان از روش بابلیان در نامگذاری ستارگان بر اساس نام ایزدان تقلید کردند. یونانیان ستاره بابلی مردوک را «زئوس» نامیدند و بعدها رومیان به آن «ژوپیتر» گفتند. همچنین ایشتار به ترتیب تبدیل به آفرودیت و ونوس شد. اختربینان کلدانی بابت فن غیب‌گویی خود شهرت داشتند و تا به امروز نیز دامنهٔ این شهرت ادامه دارد.

مذاهب خاورمیانه

در شهرها و معابد خاورمیانه باستان، ایزدان شرقی با کمی تأثیرپذیری از نفوذ یونانی همچنان پرستش می‌شدند. اعمال آیینی، عبادات و معابد نیز شکل‌های سنّتی خود را حفظ کردند.

---

1. Demetriuse Poliorcetes 2. Antigonus 3. Poseidon

۴. در دوره‌های هلنیستی و رومی.

آسیای صغیر بیش از جاهای دیگر تحت تأثیر یونان قرار گرفت. کتیبه‌هایی که در این منطقه پیدا شده‌اند نشان می‌دهند که زبان یونانی به طور فزاینده‌ای جانشین زبان‌های بومی شده است؛ این چندان شگفت‌انگیز نیست چرا که در ساحل غربی آسیای صغیر تا قرن‌ها به زبان یونانی تکلم می‌شده است. با همهٔ این‌ها در آسیای صغیر نیز ایزدانی که نام‌های یونانی گرفته بودند غالباً از لحاظ خصلت، خاورمیانه‌ای باقی ماندند. وقتی انطاکیه پایتخت پادشاهی سلوکیان شد، دین سوریایی بیش‌تر یونانی شد. میزان نفوذ فرهنگ یونانی در هر منطقه فرق می‌کرد و به تأثیر حضور یونانیان بستگی داشت، البته گاه این اثرگذاری برعکس می‌شد و یونانیان شروع به پرستش ایزدان خاورمیانه‌ای می‌کردند. با این حال اگر بخواهیم به طور کلی سخن بگوییم، اعمال مذهبی یونانیان و بومیان خاورمیانه‌ای کماکان از یکدیگر جدا ماندند.

فلسفه و دانش

پایان *polis* یا دولت ـ شهر به عنوان یک واحد سیاسی مستقل در فلسفه یونان نیز بازتاب خود را داشت. انسان بیش‌تر به عنوان شهروند جهان («جهان وطن»)[1] نگریسته می‌شد تا شهروند یک شهر. نتیجه این امر پیدایش فیلسوفانی بود که انسان را بیش‌تر در حکم فرد مشاهده کردند تا عضوی از یک شهر. در این زمان توجه به مسئولیت‌های شخص انسان، اخلاق شخصی و این پرسش که فرد چگونه می‌تواند به نیکبختی دست یابد مورد توجه قرار گرفت.

مکاتب اصلی اندیشه، غیر از آکادمی و لیسئوم که هنوز وجود داشتند، عبارت بودند از رواقیان[2]، اپیکوریان[3] و کلبیان[4]. رواقیان که به علت تدریس زنون[5]، بنیانگذار این مکتب فکری در *Stoa* یا رواق‌های رنگی (چهل ستون) آتن چنین نامیده می‌شدند؛ عقیده داشتند که قدرتی الهی و خردمندانه بر جهان حاکم و بر هر جنبه از کائنات سایه افکنده است؛ این قدرت، که به آن *logos* (کلمه، خرد کیهانی) و نیز *Theos* (خدا) می‌گفتند همه چیز را زیر سیطرهٔ خود دارد. انسان نیز از این قدرت ایزدی تا حدودی برخوردار است. همه چیز در طبیعت با نظم و هدف خاص خویش جایگاه ویژه خود را دارد. از این رو انسان باید هرچه را

1. a cosmo - politan
2. Stoics
3. Epicureans
4. Cynics
5. Zeno

در زندگی‌اش روی می‌دهد با بردباری و شکیبایی «رواقی» بپذیرد و «سازگار با طبیعت زندگی کند». انسان باید خود را از هیجانات شدید رها کند، خودکفا باشد و خرد خویش را، که بسیار به نظم حاکم بر طبیعت شبیه است، فرمانروای خویش سازد. «آزادی» از نظر رواقیان به معنای آزادی از اضطراب بود که بر مفهوم کهن آزادی سیاسی در یک دولت ـ شهر برتری داشت. عقاید رواقیان راه را برای اشاعه طالع‌بینی کلدانی گشود که مبتنی بر این فرض بود که رابطه مستقیمی میان کائنات و زندگی در روی زمین وجود دارد.

اپیکوروس (اپیکور) لذت را بزرگ‌ترین آرمان می‌دانست. به نظر او لذت با زندگی بی‌بند و بار و خوشگذرانی به دست نمی‌آمد بلکه با آزاد شدن از سوداها و بیم‌ها حاصل می‌شد. او جادو، خرافات و ترس از خدایان را که باعث ایجاد ترس در زندگی مردم می‌شدند محکوم می‌کرد. اپیکور مانند دموکریتوس عقیده داشت که همه چیز از اتم‌ها تشکیل شده است (نک. ص ۱۳۷)، اما حرکت این اتم‌ها را نه بر اساس کنترل روح بلکه مبتنی بر بخت و اقبال و در عین حال دلیل اصلی آرزوی نیکبختی شخصی انسان می‌دانست.

کلبیان[۱] علیه شیوه زندگی قراردادی روزگار خود واکنش نشان دادند. آن‌ها می‌آموختند که انسان باید کاملاً خودکفا باشد. انسان خوشبخت کسی است که می‌تواند بدون هیچ چیز روزگار خود را بگذراند. کلبیان ارزش چندانی برای آموزش فکری قائل نبودند. به نظر ایشان پارساترین انسان خود به خود بهترین پادشاه است؛ چنین شخصی نیاز به هیچ آموزشی ندارد چون خود می‌داند که چگونه برقلمرو خویش حکومت کند. کلبیان در سراسر یونان به مسافرت می‌پرداختند، زندگی خود را از طریق گدایی تأمین می‌کردند و در بازارها سخنان اخلاقی و پندآموز می‌گفتند.

دانش

در عصر هلنیستی تمایزی میان فلسفه و علوم پدید آمد. دانش‌ها به ویژه در شهر اسکندریه شکوفا شدند. بطلمیوس یکم، در این شهر «موزه» تأسیس کرد، که مرکز آموزش علوم بود و کتابخانه‌ای عظیم نیز داشت. وی آموزش علوم را بسیار تشویق می‌کرد. از مشهورترین دانشمندانی که در آن دوره و در آن مکان کار کرده‌اند می‌توان به مشاهیری چون آریستارخوس ساموسی[۲] که نظریه خورشیدمرکزی عالم را مطرح کرد، اراستوستنس

۱. از واژه کلب یا سگ به معنای زندگی سگی.

2. Aristarchus of Samos

کورنه‌ای[1] (شهت کنونی در لیبی) که محیط کره‌زمین را محاسبه کرد و ارشمیدس سیراکوزی[2] که چگالی مخصوص آب را محاسبه و طرح‌هایی برای دستگاه‌های نظامی پیشنهاد کرد، اشاره کرد. علم پزشکی، که بقراط[3] در قرن پنجم ق. م بنیاد آن را گذاشته بود، نیز شکوفا و مورد قبول مردم واقع شد. در این زمان بسیاری از شهرها پزشکانی داشتند که برای درمان پزشکی دستمزد دریافت می‌کردند.

تا جایی که می‌دانیم تمام فیلسوفان و دانشمندانی که در بالا نام بردیم، بجز زنون که دانشمندی سامی اهل قبرس بود، یونانی‌تبار بوده‌اند. از این‌رو نظریه‌های آن‌ها اساساً یونانی بود. با وجود این، بزرگ‌ترین دانشمندان در رشته اخترشناسی اهل مصر و بابل بودند. مشاهدات اخترشناسی تا قرن اول میلادی به خط میخی بابلی ثبت می‌شد. می‌دانیم که آثار اخترشناسی بابلی که در دوره حکومت ایران نوشته شده‌اند به یونانی ترجمه شده‌اند. از این منطقه در عصر هلنیستی سهم علمی جدیدتری سراغ نداریم.

یهودیان در عصر هلنیستی

در روزگار شاهنشاهی هخامنشی، پس از آن‌که هزاران تبعیدی یهودی از بابل به اورشلیم بازگشتند، یهودا[4] به معبد دولتی کوچکی در ساتراپی بزرگ مشهور به «ماورای فرات» تبدیل شد (نک. نقشه ۳.۴، ص ۸۳). پس از فتوحات اسکندر این کشور نخست تحت حاکمیت بطلمیوسیان قرار گرفت. در سال ۲۰۰ ق. م آنتیوخوس سوم آن‌جا را جزو پادشاهی سلوکیان قلمداد کرد. با این حال تعداد زیادی از یهودیان در خارج از یهودا زندگی می‌کردند. در آغاز شمار اندکی از یهودیان در بابل ماندند و دیگران اکثراً به مصر رفتند (بعضی برای خدمت در ارتش مصر و گروهی به علل دیگر). اسکندریه جمعیت یهودی بسیار زیادی داشت. گفته می‌شود که این یهودیان «در آوارگی» زندگی می‌کرده‌اند.

البته یهودیان نیز با تمدن یونان آشنا شدند و برخی از متفکران یهودی به ویژه در اسکندریه تحت تأثیر آن قرار گرفتند. بسیاری از یهودیان اسکندریه فقط زبان یونانی می‌دانستند؛ برای این افراد ترجمه‌ای از *عهد عتیق* به زبان یونانی (*Septuagint*) انجام گرفت. اورشلیم نیز از نفوذ یونان برکنار نماند. یک ورزشگاه بزرگ در شهر ساخته شد و

---

1. Erastosthenes of Cyrene
2. Archimedes of Syracuse
3. Hippocrates
4. Judah

برخی شهروندان (حتی کاهنان بزرگ) آداب و رسوم یونانی را پذیرفتند. اما نه فرمانروایان بطلمیوسی و نه سلوکی هیچ گاه نکوشیدند تا سبک زندگی یهودیان را یونانی‌مآب کنند.

در سال ۱۶۸ ق. م یهودیان علیه سلوکیان قیام کردند، زمانی که آنتیوخوس چهارم اپیفانس[1] به مصر حمله کرد و رومیان او را وادار به عقب‌نشینی کردند، گروهی از یهودیان در اورشلیم احساس کرده بودند که فرصت خوبی برای رهایی از یوغ سلوکیان به دست آورده‌اند. با این همه آنتیوخوس به زودی این شورش را سرکوب و پادگانی از سربازان سوری در نزدیکی اورشلیم برپا کرد. او به خاطر این سربازان، معبدی برای بعل شمن (زئوس یونانیان) در اورشلیم بنا کرد. یهودیان متعصب یکتاپرست این امر را به هیچ وجه نمی‌توانستند تحمل کنند؛ در نتیجه دومین شورش صورت گرفت. این شورش به رهبری یهودای مکابی[2] انجام شد. از آن‌جا که قدرت سلسله سلوکی به تدریج به سبب کشمکش‌ها و اختلافات بر سر جانشینی در پی مرگ آنتیوخوس، ضعیف شده بود، شورش سرانجام موفق شد. در سال ۱۵۲ ق. م. مکابی از یکی از مدعیان تاج و تخت خواستار مقام کاهن اعظم و سرداری شد. ده سال بعد در پی انحلال پادگان سلوکی یهودا از پرداخت مالیات معاف و استقلال آن عملاً (de Facto) پذیرفته شد. در سال ۱۰۴ ق. م مکابی به رهبری خود عنوان شاه بخشید (سلسله حصمونیان)[3]. مکابی قلمرو یهودا را به پادشاهی وسیعی گسترش داد و اتباع غیر یهودی را وادارکرد رسوم یهودی مانند ختنه را بپذیرند. مؤلفان «کتاب مکابیان» از نفوذ و آداب و رسوم یونانی پیش از کاهنان مکابیان در اورشلیم انتقاد کرده‌اند. با وجود این، شاهان حصمونیان نیز بیش از پیش یونانی‌مآب شدند؛ آن‌ها برای خود نام‌های یونانی انتخاب می‌کردند و حتی خود را «فیل هلن» یعنی دوستدار یونان می‌نامیدند. آن‌ها در قلمرو خود گاه در پی جلب حمایت صدوقیان[4] اشرافی بر می‌آمدند و گاه در پی حمایت فریسیان[5] بودند که در میان عامه مردم محبوبیت بیش‌تری داشتند. صدوقیان بازماندگان خاندان‌های کاهن ثروتمند و قدیمی بودند که از دیرباز بر معبد اورشلیم حاکمیت داشتند، حال آن‌که فریسیان خاخام‌های فرهیخته‌ای بودند که به تفسیر متن کتاب مقدس می‌پرداختند.

1. Antiochus IV Epiphanes

2. Judas maccabaeus

3. Hasmonean

۴. Sadducecs : فرقه‌ای از یهودیان زمان حضرت عیسی. اینان تنها اسفار خمسه را قبول داشتند و منکر روایات شفاهی مورد قبول فریسیان بودند. ـ م.

۵. Pharises: یکی از دو فرقهٔ بزرگ مذهبی و سیاسی یهود، مخالف با فرقه صدوقیان. فریسیان در محفوظ داشتن اختصاصات ملت و مذهب یهود از آلودگی‌های خارجی راه افراط پیمودند. ـ م.

سلسله حصمونیان در اثر نزاع‌های مربوط به جانشینی تضعیف شد و با دخالت رومیان در سال ۶۳ ق. م یهودا جزو ایالت سوریه شد.

تأثیر فرهنگ هلنیستی بر پادشاهی پارتیان و امپراتوری روم

پادشاهی اشکانیان یا پارتیان از ساتراپی پارت در شاهنشاهی هخامنشی (نک. نقشه ۳.۴ ص ۸۳) سرچشمه گرفت؛ معروف است که ساتراپی پارت در زمان سلطنت داریوش یکم وجود داشته است. در اواسط قرن سوم ق. م قبیله پارنی[1]، قبیله‌ای اسکیتی ـ ایرانی، به ساتراپی یونانی حمله کرد، بر آن‌جا که تازه استقلال یافته بود مسلط شد و سلسلهٔ جدیدی را بنیان گذاشت. در سده‌های سوم و دوم ق. م پارتیان ـ که نام جدید قبیله پارنی بود ـ ایران و بین‌النهرین را تسخیر کردند. اعضای سلسله پارت یا اشکانی خود را وارثان شاهنشاهی هخامنشی یا پارس می‌دانستند ولی پارس‌ها به پارت‌ها به چشم بیگانه می‌نگریستند.

شاهان پارت، رفته‌رفته بر روی سکه‌هایشان خود را «دوستدار یونان» نامیدند. قدرت پارت‌ها مبتنی بر سواره‌نظام نیرومندی بود که از اشراف پارت تشکیل شده بود ولی پادشاهی آن‌ها از نیروی انسانی کافی و تخصص سازمان یافته برای تشکیل حکومت بهره چندانی نداشت. از این رو دیری نگذشت که پادشاهی‌های وابسته در کنار ساتراپی‌ها سر برافراشتند. در همین دوره شهرهای یونانی شاهنشاهی پارت‌ها از خودمختاری محلی قابل توجهی برخوردار بودند.

در این دوره زبان رسمی، زبان یونانی بود. در معماری سبک جدید یونانی ـ ایرانی پدید آمد که به ویژه در شهرهای جدید تجلی داشت. بعضی از این شهرها در محل شهرهای قدیمی ساخته شدند نظیر تیسفون که پایتخت بود و در تقابل با سلوکیه، هاترا و آشور ساخته شد. بنا بر متون آرامی پرستش خدای آشور در آشور ادامه یافت یا احیاء شد. ساختمان‌هایی بر اساس سبک جدید پارتی در اوروک و بابل نیز ساخته شدند. شهرهای جدید یا نوسازی شده، بسیاری از مهاجران ایرانی، آرامی، عرب و یهودی را به خود جلب کردند. بین‌النهرین به دیگ در هم‌جوشی از اقوام و فرهنگ‌های گوناگون تبدیل شده بود. زبان تمدن باستانیِ سومری ـ اکدی که مدت‌های مدیدی از آن استفاده شده بود دیگر مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، حصارهای قدیمی بابل و اوروک طی جنگ‌ها بسیار آسیب دیده

1. Parni



شکل ۵.۱۱ تندیسک ایزیس: دوره رومیان، سده دوم میلادی

یادداشت: در دوره‌های بطلمیوسی و رومی ایزیس را همان ترمویتس، الهه مارشکل حاصلخیزی و درو می‌دانستند.

Rijksmuseum van Oudheden, Leiden

بودند و سرانجام در اثر نفوذهای بیگانه از بین رفتند. آنچه باقی ماند فرهنگ ایرانی بارورشده با تمدن یونانی بود. این فرهنگ در عصر ساسانیان از قوه محرک جدیدی برخوردار شد (نک. ص ۳۹۲).

بخش‌هایی از جهان هلنیستی که تحت تسلط روم قرار گرفته بود تا مدت‌های طولانی از نفوذ فرهنگ یونانی برخوردار بود، چرا که رومیان از قرن‌ها پیش خود را با فرهنگ یونانی یگانه می‌دانستند. با وجود این سنت‌های فرهنگی خاورمیانه باستان به تدریج رو به افول نهاد.



شکل ۶.۱۱ تکه‌ای از لفافه مومیایی شده از تبس: عصر امپراتوری روم، سده دوم میلادی

یادداشت: فرد متوفیٰ به سبک رومی نشان داده شده است. بر گرد سر او هاله‌ای وجود دارد. ترسیم هاله تاریخچه‌ای طولانی دارد. این هاله در ظرف‌های یونانی و آینه‌های اتروسکی قرن پنجم ق. م نیز وجود داشت اما در عصر امپراتوری روم مقبولیت عام پیدا کرد. هاله نخست برای ایزدان و قهرمانان استفاده می‌شد. سپس برای امپراتوران، اشخاص مشهور و افراد متوفی نیز به کار برده شد. در هنر مسیحی، تنها مسیح با هاله نشان داده می‌شد و سپس مریم باکره و سایر قدیسین بزرگ و نیز فرشتگان با هاله نشان داده شدند.

سمت راست متوفی مومیایی اوزیریس قرار دارد. بخشی از قایق خورشیدی و رع هاراخته (رع ـ هوروس از هوریزون [افق]) با سر قوش و قرص خورشید در سینهٔ او نمایان است.

Rijksmuseum van Oudheden, Leiden

مصر در زمان رومیان با اوضاع دشوار اقتصادی روبرو شد. اکثر سرمایه‌ها به صورت مالیات‌های گزاف و سرسام‌آور به سوی روم سرازیر می‌شد. البته بطلمیوسیان نیز مالیات‌های سنگینی تحمیل کرده بودند، اما بیش‌تر این پول دوباره در خود مصر سرمایه‌گذاری می‌شد. مصریان بومی در مقابل استثمار حکام برگزیدهٔ یونانی -رومی واکنش نشان دادند: به سرعت مذهب مسیح را پذیرفتند یا در مذهب خود تعصب بیش‌تری ورزیدند. مذهب خود مصریان وقتی ژوستینین[1] امپراتور مسیحی‌شدهٔ روم معبد ایزیس را در فیلائه[2] تعطیل کرد (پیش از سال ۵۵۰ میلادی) عمرش به پایان رسید.

نتیجه‌گیری

برخی مورخان ادعا می‌کنند که خاورمیانه پس از فتوحات اسکندر کاملاً هلنیستی و یونانی‌مآب شده بود. این عقیده درست نیست و فقط نخبگان شهرهای بزرگ با فرهنگ یونانی آشنا شدند و بعضی از عناصر این فرهنگ را پذیرفتند. در هیچ جای خاورمیانه، زبان یونانی جایی در بین مردم پیدا نکرد؛ جز در آسیای صغیر و شهرهای بسیار بزرگی نظیر اسکندریه که ساکنان یونانی زیادی داشتند. عقیده دیگری که ابراز شده این است که تمدن هلنیستی آمیزه‌ای از عناصر یونانی و خاورمیانه‌ای بود. این عقیده نیز صحت ندارد؛ آنچه عملاً روی داد ترکیبی بود از عوامل گوناگون که تمدن یونان را به مرحله جدیدی هدایت کرد و باعث شد این تمدن نیز برخی عناصر فرهنگی خاورمیانه را اخذ کند. در عین حال فرهنگ‌های گوناگون خاورمیانه کم و بیش نفوذ فرهنگ یونانی را پذیرفتند.

1. Justinian 2. Philae

بخش سوم

روم

فصل دوازدهم

تاریخ آغازین روم
(۷۵۴ـ۲۶۵ ق.م)

مدیترانه غربی

تاریخ تمدن مدیترانه غربی با جهان باستانی قسمت شرقی‌تر تفاوت دارد.

در هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد در غرب هیچ مرکز متمدنی از نوع آنچه که در مصر، در سواحل شرقی مدیترانه یا درکرت و یونان تأسیس شده بود وجود نداشت. در این دو هزار سال قسمت غربی مدیترانه در لفافی از زندگی ماقبل تاریخی پوشیده شده بود. بین سال‌های ۸۰۰ ـ ۵۰۰ پیش از میلاد، یعنی دوره‌ای که با تاریخ باستان یونان و عصر امپراتوری آشوریان، بابلیان و ایرانیان در سواحل شرقی مدیترانه مطابقت دارد (نک. صص ۸۴ـ۷۵)؛ تمدن‌هایی مشابه با شرق در قسمت غربی مدیترانه به ظهور رسید که عبارت بودند از تمدن‌های اتروسک‌ها در مرکز ایتالیا، کارتاژها در شمال آفریقا (تونس) و یونانیان در مستعمرات یونانی واقع در جنوب ایتالیا، سیسیل و جنوب گُل (نقشه ۱۲.۱). ایلات و قبایلی که در همسایگی این اقوام زندگی می‌کردند بسیار دور از تمدن بودند. متأسفانه در باره سنّت‌ها و سازمان اجتماعی آن‌ها اطلاعات بسیار اندکی در اختیار داریم.

اتروسک‌ها

اتروسک‌ها در دولت ـ شهرهایی زندگی می‌کردند که سازمان فدرالی سست و بی‌انسجامی داشت. تمام بخش‌های مهم فرهنگی و اداری در مراکز شهری این دولت ـ شهرها متمرکز شده بود. تمدن اتروسک تا حد زیادی یک تمدن شهری بود. به برکت وجود کارگاه‌های صنایع‌دستی، (به ویژه آثار فلزی و سفالگری) شهرهای اتروریا کاملاً ثروتمند شدند. فلزات و اشیای فلزی اتروریا در سراسر مدیترانه کالاهای مهمی محسوب می‌شدند.

اتروسک‌ها طبقه‌ای از اشراف بودند که بر مردم بومی ایتالیا حکومت می‌کردند. خاستگاه آن‌ها از دیرباز تاکنون مورد بحث و مناظره بوده است. بعضی دانشمندان ادعا می‌کنند که خاستگاه ایشان همان ایتالیا است و برخی دیگر عقیده دارند که آن‌ها از آسیای صغیر آمده بوده‌اند. دسته اخیر معتقدند که فن پیشگویی و طالع‌بینی اتروسکی که بر مشاهده پرواز پرندگان (لاتینی: auspicia) و مطالعه جگر جانوران قربانی مبتنی بوده؛ در بین‌النهرین و آسیای صغیر نیز رواج داشته (ص ۸۸) و بعضی از کلمات اتروسکی که باقی مانده‌اند یادآور و شبیه زبان‌هایی هستند که در آسیای صغیر با آن‌ها تکلم می‌شده است. در هر صورت تردیدی نیست که این کلمات هند و اروپایی نیستند، حال آنکه تقریباً تمام زبان‌هایی که در ایتالیا در آن روزگار به آن صحبت می‌شده به خانواده هند و اروپایی تعلق داشته‌اند.



شکل ۱.۱۲ نقاشی سنگ گور اتروسکی

یادداشت: اتروسک‌ها مردگان خود را در نکروپولیس (به معنای «شهر مردگان») دفن می‌کردند. گورها به زیبایی تزیین می‌شدند و همراه متوفی اجناس زیادی دفن می‌شد. حفاری‌های نکروپولیس‌ها مطالب زیادی در باره اتروسک‌ها به ما می‌آموزد.

بایگانی عکس ماربورگ، رُم، ویلاتورلونیا

تمدن اتروسکی آمیزه‌ای از عناصر فرهنگی خاورمیانه‌ای، ایتالیایی و یونانی بود. عناصر یونانی بازتاب نفوذ مستعمرات یونانند که از آغاز دوره باستان به بعد در غرب مدیترانه تأسیس شده بودند (نک. صص ۵-۱۹۴). تمدن اتروسکی در سده‌های هفتم و ششم ق.م به اوج خود رسید. در آن دوره اتروسک‌ها مرکز ایتالیا، بخش‌های وسیعی از دره پو و کامپانیا در جنوب ایتالیا را تحت تسلط داشتند (نک. نقشه ۲.۱۲). با این حال، پس از سال ۵۰۰ ق. م رقابت فزاینده یونانیان (نک. صص ۵-۱۹۴) و تهاجمات سلت‌ها به تدریج قدرت آن‌ها را تضعیف کرد. مدتی پس از سال ۴۰۰ ق. م سلت‌ها دره پو را فتح کردند و به‌طور پیوسته به مرکز ایتالیا هجوم بردند.

کارتاژ

کارتاژ در حدود سال ۸۰۰ پیش از میلاد توسط مهاجران و مستعمره‌نشینان شهر فنیقی صور، بنیان گذاشته شد (نک. ص ۶۹). این منطقه یکی از پایگاه‌های نظامی و مراکز تجارتی بود که فنیقیان طی سفرهای دریایی خود به مدیترانه غربی تأسیس کرده بودند (نک. نقشه ۱.۱۲؛ نیز نقشه ۱.۹ ب ص ۱۲۵). وقتی فشار آشوریان (نک. ص ۷۵) باعث افول قدرت صور شد، کارتاژ شبکه فنیقی مراکز و پایگاه‌های تجارتی را تحت کنترل خود در آورد و چند مستعمره جدید ایجاد کرد. این مستعمرات در شمال آفریقا واقع شده بود و بیش‌تر ساکنانش مهاجرنشین‌های کشاورزی بودند.

کارتاژ شهر مرفهی بود. ثروت آن تا حد زیادی مرهون تجارت دریایی در غرب مدیترانه و سواحل اقیانوس اطلس، میان آفریقای غربی و جزایر بریتانیا، و تا اندازه‌ای مرهون فعالیت‌های پیشرفته کشاورزی در سرزمین آفریقایی خود بود. جمعیت شهر آن قدر نبود که برای خدمه کشتی‌های تجارتی، ناوگان جنگی و ارتش آن در یک زمان کافی باشد؛ در نتیجه کارتاژ به نیروی مزدوران جنگی که بیش‌تر از شمال آفریقا و اسپانیا استخدام می‌شدند تکیه داشت.

کارتاژ در جنوب غربی مدیترانه و اقیانوس اطلس میان آفریقای غربی و جزایر بریتانیا، تقریباً انحصار کشتی‌رانی را از آن خود داشت. کارتاژ برای دفاع از این قدرت خود شبکه‌ای از پایگاه‌های استحکاماتی در غرب سیسیل، ساردینیا، شمال آفریقا و اسپانیا (نک. نقشه ۱.۱۲) ایجاد کرده بود و هرجا که پایگاه‌هایش مورد تهدید قرار می‌گرفت، آماده برای ورود به جنگ بود. این امر یکی از علل جنگ‌های دائمی میان یونانیان و کارتاژیان در



نقشه ۱.۱۲ مدیترانه غربی در سده‌های پنجم و چهارم ق. م

سیسیل (ص ۱۹۵) و نبرد شدید میان کارتاژ و روم در سده سوم ق. م. (نک. صص ۷۰-۲۶۶) محسوب می‌شود.

طبقه‌ای از زمین‌داران بزرگ و بازرگانان ثروتمند بر کارتاژ حکومت می‌کردند که شامل خانواده‌های اندکی بودند و طی نسل‌ها فرماندهی ارتش و نیروی دریایی را بر عهده داشتند.

خاستگاه‌های روم

نخستین قوم ساکن شده در محلی که بعدها تبدیل به شهر رُم شد، به قبیله‌ای مشهور به لاتین‌ها[1] تعلق داشت. اهل این قبیله به لاتینی که زبانی هند و اروپایی بود سخن می‌گفتند. لاتین‌ها احتمالاً در سده‌های آخر هزاره دوم پیش از میلاد به ایتالیا آمده بودند. از قرن دهم تا

1. Latins

ششم، لاتیوم[1]، که رم را نیز شامل می‌شد، فرهنگی منسجم و همگن داشت که به لاتین‌ها نسبت داده می‌شود.

بنابر افسانه رُمی، شهر رم در سال ۷۵۳ ق. م توسط رمولوس[2]، نخستین شاه روم، بنیان نهاده شد. یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهند که در آن تاریخ به راستی سکونت‌گاه‌هایی بر روی تپه پالاتین[3] و چند تپه دیگر کنار رودخانه تیبر[4] وجود داشته است. مدتی بعد تپه‌ها به منطقه مرزی میان لاتیوم و اتروریا تبدیل شدند؛ در شمال رود تیبر سرزمین ـ شهر اتروسکی وئی[5] قرار دارد. احتمالاً اولین جمعیت رُمی مخلوطی از لاتین‌ها، اتروسک‌ها و سابین‌ها[6] (قبیله‌ای که در تپه‌های شرقی رم زندگی می‌کردند) بوده است.

در حدود سال ۶۰۰ ق. م نفوذ اتروسک‌ها افزایش یافت. تنها در آن زمان بود که رُم به یک شهر واقعی با بازاری که بناها و معابد سنگی آن را احاطه کرده بودند، تبدیل شد. رُم پس از سال ۶۰۰ ق. م به سرعت توسعه یافت و یکی از بزرگ‌ترین شهرهای ایتالیا شد. شهر در منطقه مساعد، حاصلخیز و نسبتاً پرجمعیتی در تقاطع جاده مهمی قرار داشت؛ جاده‌ای که اتروریا را به یونان و اقامتگاه‌های اتروسک‌ها در کامپانیا، یک راه کشتیرانی (رود تیبر)، و حوضچه‌های نمک[7] می‌پیوست.

روایت شده است که هفت شاه (در قرون هفتم تا ششم ق. م) بر رُم فرمان رانده‌اند. چهار نفر اول چهره‌هایی کاملاً افسانه‌ای هستند. مورخان بعدی رومی بسیاری از نهادها و آداب و رسوم رومی را به این شاهان نسبت داده‌اند تا قدمت و اهمیت فراوان رم را به اثبات رسانند. سه شاه آخر، تارکینیوس پریسکوس[8]، سرویوس تولیوس[9] و تارکینیوس سوپربوس[10] در قرن ششم ق. م حکومت کرده‌اند. اعتقاد بر این است که آن‌ها از اتروریا بوده‌اند. در آن زمان رم در قلمرو نفوذ اتروسک‌ها قرار داشت.

دولت و جامعه در روم اولیه

یافته‌های باستان‌شناسی (مانند اشیایی که با مردگان دفن می‌کرده‌اند، و مدارک ذکر شده در آثار مورخان بعدی روم) حاکی از آن است که جمعیت روم در آغاز تاریخ خود تفاوت‌های

---

1. Latium
2. Romulus
3. Palatine
4. Tiber
5, Veii
6. Sabines
۷. نمک در جهان باستان کالای بسیار مهمی محسوب می‌شد. ـ م.
8. Tarquinius Priscus
9. Servius Tullius
10. Tarquinius Superbus



نقشه ۲.۱۲ اقوامی که در ایتالیا در حدود سال ۶۰۰ ق. م زندگی می‌کردند.

اجتماعی داشته است. طبقهٔ بالا خانواده‌های اشرافی بودند که زمین‌های قابل کشت وسیعی داشتند. طبقه دیگر دهقانان مرفه و طبقهٔ بعدی شامل دهقانان فقیر می‌شد. مزارع هنوز تقریباً به صورت واحدهای خانوادگی خودبسنده بودند. در شهر رم صنعتگران نیز حضور داشتند. بر اساس مدارک به دست آمدهٔ بعدی، بسیاری از دهقانان، حتی دهقانان مرفه، به اشراف وابسته بودند یا توسط آن‌ها حمایت می‌شدند. این دهقانان را *clientes* [رعایا] و اشراف حامی ایشان را *patroni* [ارباب] می‌نامیدند. کلمه لاتینی *clientes* تقریباً به معنای «وابسته» است. دهقانان و پیشه‌ورانی که از حمایت اشراف برخوردار نمی‌شدند، بعدها پلب‌ها *[plebeians]* نامیده شدند. خود اشراف پاتریسین *(patricians)* بودند. رعایایی *[clientes]* که بیش‌تر قدرت اشراف وابسته به آن‌ها بود به عنوان پاتریسین طبقه‌بندی نمی‌شدند. فقط اعضای خانواده‌های اشرافی که مدعی بودند از اخلاف قهرمانان افسانه‌ای روم و داستان‌های عامیانه هستند پاتریسین شمرده می‌شدند (نک. eupatridae در آتن، ص ۱۴۳).



شکل ۲.۱۲ گرگ ماده‌ای که ادعا می‌شود رمولوس و رموس را شیر داده است: سال‌های ۴۸۰ ـ ۴۷۰ ق. م

یادداشت: تندیس‌های دوقلوها، رمولوس و رموس، بعداً افزوده شده‌اند (۱۵۱۰ میلادی). بنابر افسانه‌های رومی، رمولوس و رموس رُم را تأسیس کرده‌اند. اعتقاد بر این بوده است که این دو از وصلت الهه مارس با رئاسیلویا، دختر شاه لاتین، زاده شده‌اند. آن‌ها توسط غاصبی که پدر رئا را از سلطنت سرنگون کرده است رها شده‌اند و گرگ ماده‌ای به آن‌ها شیر داده و مانع مرگشان شده است.

Rome, Museo nuovo del Palazzo dei Conservatori

مدارک بعدی حاکی از آن است که شاهان، فرماندهی ارتش، اداره دادگاه‌ها و انجام مراسم مذهبی برای ایزدان کشور را بر عهده داشتند؛ همانند سایر کشورهای جهان باستان، این موارد وظایف عمده اداری محسوب می‌شدند.

شاهان از قدرت مطلقه برخوردار بودند (لاتینی: *imperium*) که شامل تمام امور کشور می‌شد. مجلس سنا، شورایی مرکب از سران خاندان‌های اشرافی، در کارها به شاه کمک می‌کرد و مشورت می‌داد. شاهان می‌توانستند یک مجمع همگانی به نام کمیتیای کوریاها [*Comitia Curiata*] را نیز به تشکیل جلسه فراخوانند. کمیتیا ارگانی بود که به طور رسمی قدرت مطلقه را به شاه اعطا و در نتیجه موضع او را تأیید می‌کرد. در این‌جا با همان سه نوع ارگان دولتی، همانند دولت ـ شهرها در یونان باستان مواجه هستیم که عبارت بودند از: یک

قدرت اجرایی، یک شورای اشرافی و یک مجمع عمومی که قدرت چندانی نداشت ولی با این حال هیئتی بود که قدرت اجرایی را تأیید می‌کرد.

کمیتیای کوریاها شامل سی کوریا [*Curiae*] بود که هر کدام یک رأی داشتند. یک کوریا از تعدادی *gentes* [مفرد = gens] یعنی طایفه‌ها، گروه‌های خانوادگی تشکیل می‌شد که ادعای پیوند با نیاکان مشترک داشت و در سنت‌های معینی خود را سهیم می‌دانست. هر طایفه مرکب از خانواده‌های [*familiae*] متعددی بود. هر خانواده یا *familia* را می‌توان با خانواده یونانی در عصر هومری قیاس کرد (نک. ص ۱۱۶). هر خانواده از یک زن و شوهر (ازدواج کرده یا نکرده) و فرزندانشان، نوه‌هایشان، بردگانشان و رعایا *[clientes]* تشکیل می‌شد.

در درون خانواده، *pater familias* سرپرست مرد خانواده یا [پدر خانواده] از قدرت مطلق برخوردار بود. او مرگ و زندگی کودکان و بردگان خانواده را در اختیار خود داشت. زنی که با مردی از یک خانواده ازدواج می‌کرد در روز عروسی خود و جهیزیه‌اش در ید قدرت *pater familias* یا خانواده شوهر قرار می‌گرفتند.

اقتدار *pater familias* شبیه به اقتدار شاه بود. درست همان گونه که شاه بر تمام امور *res publica* [دولت رومی] خود تسلط داشت، پدر خانواده نیز کنترل مطلقی بر *res privata* یعنی خانواده خصوصی خود داشت. همان‌گونه که شاه مراسم نیایش و عبادت ایزدان کشور را اجرا و سرپرستی می‌کرد، پدر خانواده نیز مراسم روزانه فدیه دادن و ادعیه خدایان خانواده، لارس [*Lares*] و پناتس [*Penates*]، را هدایت و سرپرستی می‌کرد.

یادداشتی در باره نام‌های رومی

منسوبیت به طایفه‌ها و خانواده‌ها در نام‌های رومی منعکس شده است. هر رومی حداقل سه نام داشت: یک نام شخصی (مثلاً Publius که با حرف اختصاری P نشان داده می‌شد). یک نام اشاره کننده به طایفهٔ او (مثلاً کورنلیوس از طایفهٔ کورنلیا) و یک یا چند نام کوچک برای متمایز کردن خانواده در درون طایفه (مثلاً Scipio [سکیپیو]).

ارتش و کمیتیای کنتوریاها[1]

اساساً طایفه‌ها [*gentes*] فقط گروه‌های خانوادگی که بنابه سنت‌های نیرومند مذهبی و

1. Comitia Centuriata

فرهنگی شکل گرفته و متحد شده باشند نبودند بلکه واحدهای نظامی نیز محسوب می‌شدند. تصور می‌شود که اولین ارتش روم بر این اساس سازمان یافته باشد. اشراف در رأس طایفه‌های خود، رهبری عرصه نبرد و کارزار را برعهده داشتند (نک. صص ۱۱۶ و ۱۲۷). احتمالاً در قرن ششم بود که رومیان شروع به نبرد به شیوه یونانیان و اتروسک‌های معاصر خود کردند، یعنی به صورت آرایش نبردی بسته از پیاده‌نظام سنگین اسلحه در وسط که سواران و سربازان سبک اسلحه آن‌ها را احاطه کرده‌اند (فالانکس).

بنابر سنّت رومی، شاه ماقبل آخر، سرویوس تولیوس[1] (حدود ۵۷۸-۵۳۵ ق. م)، سازمان غیرنظامیان را برای تغییر روش نبرد پذیرفت و آن‌ها را بر حسب دارایی به طبقات تقسیم‌بندی کرد (نک. ص ۱۴۳ در باره سولون).

ثروتمندترین شهروندان در سواره‌نظام خدمت می‌کردند. اسب‌های آن‌ها را دولت تأمین می‌کرد - شکل عجیب یارانه به ثروتمندان (نک. ص ۱۰۱) - اعضای این گروه را *equites* [اسواران] می‌نامیدند که از کلمه لاتینی *equus* به معنای اسب مشتق شده است. تقریباً تمام پاتریسین‌ها و عده‌ای از پلب‌های ثروتمند به این گروه مالک تعلق داشتند و جزو سواره‌نظام بودند. دهقانان ثروتمند در پیاده‌نظام سنگین اسلحه خدمت می‌کردند و اعضای طبقات پایین جزو سربازان سبک اسلحه بودند. شهروندان تهی‌دست که نمی‌توانستند اسلحه خود را تأمین کنند در ارتش خدمت نمی‌کردند. این طبقه‌بندی مبتنی بر اموال، در مالیات دارایی (*tributum*) و سازماندهی مجمع عمومی جدید (*Comitia Centuriata*) نیز استفاده می‌شد؛ در نتیجه سازمان مشابهی در ارتش داشت.

در زیر سواره‌نظام پنج طبقه مالک وجود داشت که هر یک به کنتوریاها [واحدهای صدنفره] تقسیم می‌شدند. هر کنتوریا یک رأی داشت. کنتوریاها - و در نتیجه آرای آن‌ها نیز - بین پنج طبقهٔ مالک تقسیم می‌شد به طوری که طبقه اول به اضافه سواره‌نظام می‌توانست اکثریت را کسب کند (نک. نمودار ۲.۱۲). در نتیجه آن‌ها در کمیتیای کنتوریاها [مجمع صدنفره] آرا را جمع می‌کردند. شهروندان بدون دارایی (porletarians - پرولترها) که از سازمان ارتش حذف شده بودند در این مجمع یکی به اضافه صد محسوب می‌شدند، به عبارت دیگر در مجموع یک رأی داشتند. ما همین رابطه مستقیم میان ثروت، اهمیت نظامی و قدرت سیاسی را در دولت - شهرهای معاصر یونانی مشاهده می‌کنیم (نک. صص ۱۲۶-۱۴۴؛ ۱۸۰).

---

1. Servius Tullius

کمیتیای کنتوریاها به تدریج جای کمیتیای کوریا را از بسیاری لحاظ گرفت، ولی مجمع دومی به حیات خود ادامه داد. گاهی شهروندان می‌توانستند به شیوه‌ای جدید تشکیل جلسه دهند و در آن صورت مجمع آن‌ها کمیتیای کنتوریاها خوانده می‌شد؛ در مواقع دیگر همین شهروندان ممکن بود به شیوه قدیم در یک کمیتیای کوریاها تشکیل جلسه بدهند. به موضوع مجامع عمومی رومی باز خواهیم گشت (نک. صص ۹-۲۵۸).

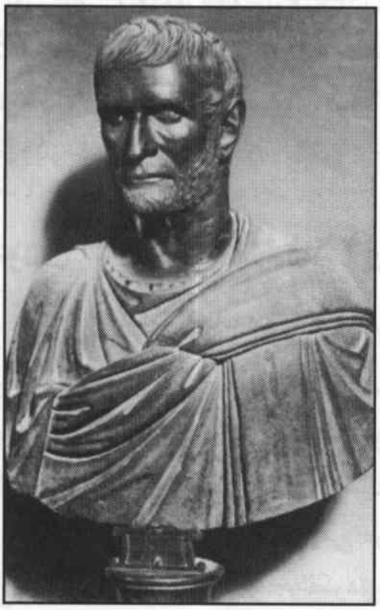
جمهوری آغازین (۵۰۹-۲۶۵ ق. م)

دولت و جامعه

حدود سال ۵۰۰ ق. م -یا به قول اکثر مورخین در سال ۵۰۹- عصر پادشاهان به پایان رسید. بنا به روایت غالب، رومیان آخرین پادشاه خود، تارکینیوس سوپربوس، را اخراج کردند زیرا از سنگدلی و خودپسندی او به ستوه آمده بودند، اما به احتمال زیاد علت اصلی علاقهٔ رومیان به آزادی از نفوذ اتروسک‌ها بوده است. اشراف رومی در پنجاه سال نخست پس از اخراج شاه اتروسک، به تدریج راه خود را از اتروریا جدا کردند و به سوی خویشاوندان قبیله‌ای، یعنی لاتین‌ها رو آوردند. رُم تبدیل به عضو مهم اتحادیه دولت-شهرهای لاتین شد. اعتقاد بر این است که اعضای این اتحادیه از یک نوع حقوق شهروندی از آغاز قرن پنجم به نام «حقوق لاتینی» برخوردار بوده‌اند. این حقوق لاتینی به همه ساکنان دولت‌های عضو اتحادیه حق ازدواج و تجارت با یکدیگر را می‌داد.

وقتی مقام پادشاهی در رُم منسوخ شد، قدرت اجرایی شاه به دو قاضی که سالانه انتخاب می‌شدند و پس از سال ۳۶۷ ق. م کنسول نامیده شدند انتقال یافت. این قضات دارای قدرت مطلقه یا *imperium* شاه سابق بودند (نک. ص ۲۳۶) اما دامنهٔ قدرت آن‌ها محدود شده بود، چرا که بر اعمال یکدیگر از طریق حق وتو نظارت داشتند و مدت خدمتشان هم محدود به یک سال بود. با سپری شدن سال هر شهروندی که از قضات آن سال شکایتی داشت می‌توانست آن را مطرح کند.

دو قاضی حاکم دو خزانه‌دار به نام کوایستور [*quaestors*] به عنوان دستیار داشتند و همانند شاهان پیش از خود برای امور اداری از مشورت «سنا» برخوردار می‌شدند. از آن‌جا که معمولاً آن‌ها از توصیه‌های سنا پیروی می‌کردند، سنا در امور سیاسی قدرت داشت. تصمیمات مجمع عمومی فقط هنگامی قدرت قانونی پیدا می‌کرد که توسط سنا تصویب می‌شد.



شکل ۳.۱۲ بروتوس، قرن سوم یا دوم ق. م

یادداشت: این مجسمه اکنون در کاخ کنسرواتوری در رُم قرار دارد. بنابه روایت رومی، لوسیوس ژونیوس بروتوس با اخراج آخرین شاه، حکومت جمهوری را مستقر کرد (۵۰۹ ق. م)
Rome, Museo nuovo del Palazzo dei Conservatori

قدرت مذهبی شاه به *rex sacrorum* (rex به معنای شاه و sacrorum از *sacra* به معنای مقدس و امور مقدس) و *pontifex maximus* به معنای رئیس کالج روحانیون یا کاهنان محول شد. اینان مسئول تضمین اجرای آیین‌های مقدس و نظارت بر ادعیه و قربانی‌هایی بودند که در راه خدایان کشور برای جلب عنایت آن‌ها انجام می‌گرفت.

گاهی در مواقع ضروری، مثلاً هنگام جنگ یا کشمکش‌های داخلی، موقتاً قدرت مطلقه شاهان سابق برقرار می‌شد. در چنین موقعیت‌هایی قضات حاکم می‌توانستند یک دیکتاتور را بر سر قدرت بیاورند و برای مدت شش ماه به او قدرت مطلق اعطا کنند.

پس از سقوط آخرین شاه، پاتریسین‌ها بر صحنه سیاسی حاکم بودند. قضات عالی و سناتورها از میان ایشان انتخاب می‌شدند؛ کمیتیای کنتوریاها، قضات را از میان پاتریسین‌ها انتخاب می‌کرد و سناتورهای جدید تقریباً همیشه قضات سابق بودند (نک. به بعد از

ص ۲۵۵). پاتریسین‌ها همچنین وظیفه *pontifices* [روحانیون] را ایفا می‌کردند و اعضای سایر مجامع روحانی مهم بودند. کاست‌های جداگانه‌ای از روحانیون وجود نداشت، بلکه چنان که گفته شد پاتریسین‌ها در کنار وظایف عرفی خود وظایف روحانی را نیز انجام می‌دادند.

پاتریسین‌ها همچنین بر هر جنبه از زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت داشتند؛ تعداد کثیری دهقانان *clientes* ایشان محسوب می‌شدند و حتی ممکن بود به مرحلهٔ وامداری (بردگی ناشی از وام: نک. ص ۱۴۴) تنزل کنند. پاتریسین‌ها در عین حال تنها افرادی بودند که طبق قوانین نامکتوب و فرمول‌های آیینی به دعواهای محلی رسیدگی می‌کردند.

با وجود این، طولی نکشید که قدرت پاتریسین‌ها از سوی گروه‌های ناراضی پلب‌ها به مبارزه طلبیده شد.

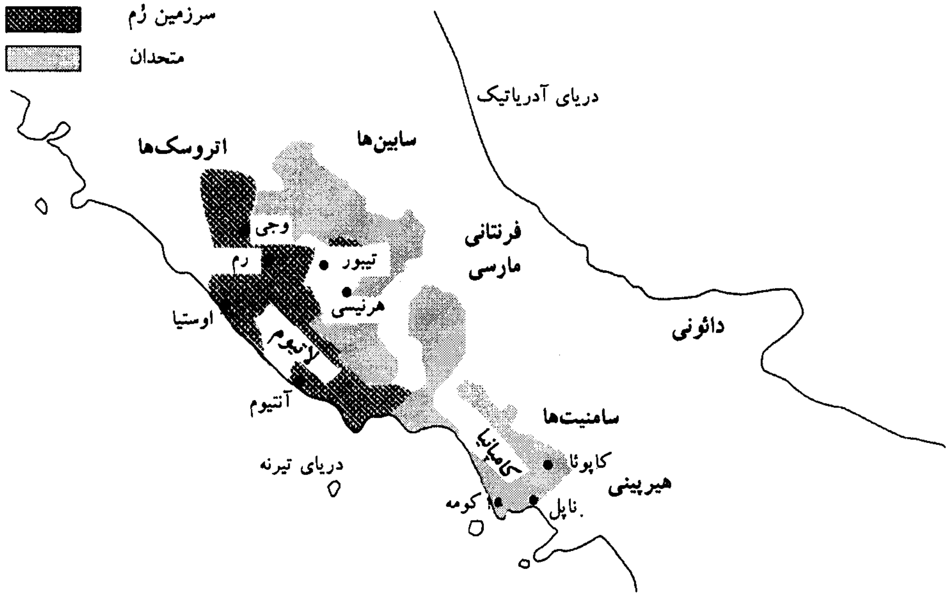
تاریخ جمهوری رم تا قرن سوم پیش از میلاد تحت تأثیر دو فرایند تاریخی طولانی بوده است:

۱. مبارزه معروف به «مبارزه دستجات» میان پاتریسین‌ها و پلب‌ها؛
۲. توسعه و گسترش امپراتوری روم در شبه‌جزیره ایتالیا.

توسعه رم در ایتالیا (۵۰۹-۲۶۵ ق. م)

ویژگی دوره ۵۰۹ - ۳۳۸ ق. م مبارزات بی‌پایان در مرکز ایتالیا میان رُم، لاتین‌ها، قبایل ساکن در تپه‌ها و کوه‌های اطراف لاتیوم و شهرهای جنوبی اتروسکی است. آن‌ها پیوسته در حال ائتلاف و جنگ با یکدیگر بودند (نک. نقشه ۳.۱۲). موضوعات اصلی مورد منازعه عبارت بودند از زمین‌های حاصلخیز دره‌ها و دشت‌های ساحلی و کنترل جاده‌های تجارتی بین اتروریا و کامپانیا. این منازعات سال‌ها طول کشید، چرا که طرفین منازعه از لحاظ قدرت نظامی برابر بودند. رومیان در جنگ‌های خود علیه قبایل کوه‌نشین معمولاً از کمک سایر اعضای اتحادیه لاتین استفاده می‌کردند، اما در نبردهای خود با اتروسک‌ها تا حد زیادی به خود متکی بودند. در آغاز قرن چهارم ق. م رُم کوشید تا بخش جنوبی اتروریا (شامل شهر وئی[1] تا شمال رود تیبر) را ضمیمه خود کند. با این عمل رُم تسلط قاطعی بر سایر دولت - شهرهای لاتینی چه از لحاظ سرزمینی و چه از لحاظ نیروی انسانی پیدا کرد.

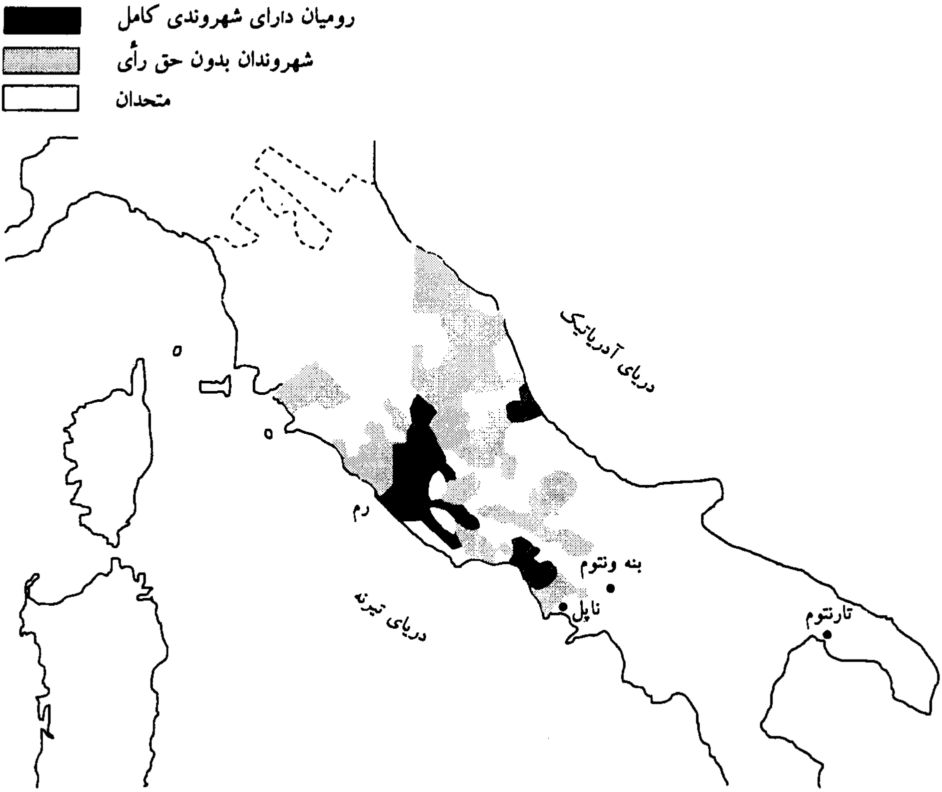
1. Veii



نقشه ۳.۱۲ رُم و متحدان آن، حدود ۳۵۰ ق. م

رُم، در پنجاه سال بعد ناچار شد، نه تنها در برابر قبایل کوه‌نشین، بلکه در مقابل شهرهای لاتینی که از گسترش نفوذ رم در سرزمینشان وحشت داشتند و نیز در برابر دسته‌های سلت که پیوسته ایتالیا را پس از سال ۴۰۰ ق. م تاراج می‌کردند (نک. ص ۲۳۰) از خود دفاع کند. اتروریا بیش از دیگران در معرض حملات سلت‌ها قرار داشت. می‌توان گفت که با ضعیف شدن شهرهای اتروسکی، سلت‌ها راه را برای گسترش رُم به سراسر ایتالیا هموار کردند.

پس از سال ۳۵۰ ق. م فرایند گسترش در ایتالیا به راستی تحقق یافت. در سال ۳۳۸ ق. م رُم شهرهای لاتینی را تابع خود ساخت و عهدنامه‌هایی با بیش‌تر دولت شهرهای مهم در کامپانیا منعقد کرد. این امر باعث شد که بیش‌تر مناطق حاصلخیز و پرجمعیت ایتالیای مرکزی به قلمرو نفوذ رُم بپیوندند و منابع نظامی آن را افزایش دهند. رُم اکنون به دولت‌های عضو اتحادیه لاتین مسلط بود. حقوق شهروندی لاتینی کماکان وجود داشت: در درون سرزمین رم لاتینی‌ها از حقوق شهروندان رُمی در معاملات بازرگانی و قانون ازدواج برخوردار بودند (رومیان نیز در سرزمین‌های لاتینی چنین حقوقی داشتند). لاتینی هایی که



نقشه ۴.۱۲ رُم و متحدانش، ۲۴۱ ق. م

رم را برای اقامت انتخاب می‌کردند و از متون شهروندی دولت شهر خود چشم می‌پوشیدند، از متون کامل شهروندی رم برخوردار می‌شدند.

پس از سال ۳۲۶ ق. م منازعات متعدد محلی و منطقه‌ای کوچک در بخش‌های مختلف ایتالیا درگرفت (۳۲۶-۲۹۰ ق. م) و سراسر اقوام ایتالیا را درگیر کرد. رم از این جنگ‌ها پیروز بیرون آمد و بر سراسر شبه‌جزیره ایتالیا، بجز شهرهای یونانی در جنوب، تسلط یافت. این شهرها به‌رغم کمکی که از سردار مقدونی، شاه پیروس اپیروسی[1] دریافت می‌کردند (نک. نقشه‌های ۱.۱۲ و ۱.۱۳ ص ۲۶۷) بین سال‌های ۲۸۲ - ۲۷۰ ق. م تابعیت رم را پذیرفتند. این سردار در جنوب ایتالیا به یونانیان کمک کرد که با رومیان بجنگند و به سیراکوز نیز در نبرد

1. Pyrrhus of Epirus

علیه کارتاژ یاری رسانید. او در هر دو جنگ کامیابی‌های بزرگی به دست آورد، با این حال در سال ۲۷۵ ق. م رومیان به طور قاطع و همیشگی او را در بنه‌ونتوم[1] شکست دادند (نک. نقشه ۴.۱۲).

رم با دولت ـ شهرها و قبایل تابع شدهٔ ایتالیا وارد یک رشته اتحادهای منفرد شد: آن‌ها به این ترتیب متحدان تابع را تشکیل دادند. این متحدان مجبور بودند برای جنگ‌هایی که رُم در پیش داشت سرباز بفرستند و از سیاست خارجی رم پشتیبانی کنند ولی مجبور به پرداخت خراج نبودند. آن‌ها همچنین در امور داخلی و حقوق شهروندی، خودمختاری خویش را حفظ کردند. هیچ حقوقی مشابه با حقوق لاتینی به آن‌ها اعطا نشد.

استعمار

رم در بیش‌تر سرزمین‌هایی که فتح می‌کرد مستعمراتی تأسیس می‌کرد. شیوهٔ رم مصادره بخشی از سرزمین حریفان و الحاق آن‌ها به زمین‌های عمومی خود بود، زمین‌های عمومی در تعلق دولت رم بودند.

رم در زمین‌های عمومی، دهقانان رُمی و لاتینی را که تجربه نظامی داشتند و نیز رُمیان و لاتینی‌های تهی‌دست و بی‌زمین را مستقر می‌کرد. این مهاجرنشین‌ها یا مستعمرات را مستعمرات لاتینی (*coloniae Latinae*) می‌نامیدند تا از چند مستعمره کوچکی که رم به عنوان پایگاه‌های نظامی در نقاط استراتژیک در سراسر سرزمین خود تأسیس کرده بود (مستعمرات رُمی یا *coloniae Romanae*) متمایز باشند.

مستعمرات لاتینی در سراسر ایتالیا، معمولاً در قسمت‌های حاصلخیز تقاطع جاده‌ها و سایر نقاط استراتژیک پراکنده بودند. این مستعمرات دولت ـ شهرهای مستقلی نبودند، گرچه از خودمختاری محلی با حفظ برخورداری از تابعیت رُم بهره می‌بردند. مهاجرنشین‌ها از حقوق لاتینی برخوردار می‌شدند بدین معنا که هرگاه به رُم باز می‌گشتند حق شهروندی کامل رومی داشتند.

قطعه زمین‌هایی که به مستعمره‌نشینان اعطا می‌شد از نیم تا ده هکتار تفاوت می‌کرد. آن‌ها علاوه بر این زمین می‌توانستند بخشی از زمین‌هایی را که میان مستعمره‌نشینان تقسیم شده بود اجاره کنند. این زمین‌ها معمولاً بر اساس شیوهٔ اشتراکی بهره‌برداری می‌شد.

1. Beneventum

مستعمره‌نشینان همچنین اجازه داشتند که زمین‌های عمومی را اجاره کنند. در نتیجه، این زمین‌ها در کنار مالیات‌ها به منبع درآمدی برای خزانه رُم تبدیل شد.

در اوایل تاریخ روم زمین‌های عمومی به منشأ رقابت تبدیل شد. در کنار مستعمره‌نشینان رُمی و لاتینی، دهقانان محلی ایتالیایی و رومیان ثروتمند و مالکان بزرگ ایتالیایی نیز همگی می‌توانستند زمین‌های عمومی را اجاره کنند. ثروتمندان زمین‌های خود را توسط بردگان و کارگران فصلی کشت می‌کردند؛ کارگران فصلی اکثراً مالکان خرده‌پایی بودند که اضافه درآمد خود را از طریق کار فصلی تأمین می‌کردند. بعضی دانشمندان عقیده دارند که از همان آغاز سال ۳۷۶ ق. م رم قانون تحدید مقدار زمین‌های عمومی را تصویب کرد به نحوی که هر کسی می‌توانست آن را کشت کند. به این ترتیب شهروندان فقیر رُمی نیز تأمین می‌شدند.

این سیاست استعماری منافع فراوانی برای رم داشت. نخست آن‌که تشکیلاتی از پایگاه‌های استحکاماتی استراتژیک در سراسر ایتالیا به دست آورد و امکان حل منازعات داخلی در رم و لاتیوم را از طریق کمک به شهروندان فقیر رمی و لاتینی برای زندگی بهتر فراهم کرد، ثانیاً اجاره دادن زمین‌های عمومی به معنای کسب درآمد اضافی بود. امتیاز بزرگ دیگر این سیاست این بود که باعث رشد قابل توجه منابع نظامی رم شد؛ چرا که شهروندانی که تا آن زمان به علت نداشتن زمین و دارایی از ارتش بیرون مانده بودند (نک. ص ۲۳۷) اکنون جزو طبقات مالک محسوب می‌شدند و به استخدام ارتش در می‌آمدند. از بعضی لحاظ (تبدیل نشدن مستعمرات به دولت ـ شهرها، بهبود وضع اجتماعی شهروندان فقیر و ملاحظات استراتژیک نظامی مربوط به استعمار) مستعمرات لاتینی و رُمی بیش‌تر شبیه کلروشی‌های[1] آتنی قرن پنجم ق. م بودند تا شبیه مستعمرات یونانی دوران باستان (نک. صص ۱۲۴ و ۱۵۸).

آزاد شهرها

گاهی رُم به دولت ـ شهر تابعی که فرهنگ و زبانی همسان با آن داشت منزلت یک شهر رومی با خودمختاری محلی را اعطا می‌کرد و این به منزله پاداشی بود برای بعضی خدمات آن شهر یا پذیرش داوطلبانه حمایت رم. این شهرها را *municipium* [آزادشهر] می‌نامیدند. شهروندان این شهرها از حقوق شهروندی رُمی بدون حق رأی برخوردار بودند، حتی برخی

۱. Cleruche: فرد یونانی که به شهرهای مفتوحه مهاجرت و تابعیت یونانی خود را حفظ می‌کرد.



شکل ۴.۱۲ ویا آپیا، نخستین جاده سنگفرش رمی در ایتالیا

یادداشت: ساخت جاده ویا آپیا[1] که رم را به کامپانیا و سپس به بروندیزیوم[2] (بریندیزی امروزی) می‌پیوست در سال ۳۱۲ ق. م شروع شد. جاده‌های سنگفرش حرکت سریع سپاهیان را تسهیل می‌کردند. این جاده‌ها و شبکه مستعمرات وسایلی بودند که هم از حمله قبایل موجود در مرکز و جنوب ایتالیا جلوگیری می‌کردند و هم برای تأمین آذوقه ارتش‌های رم مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در طول این جاده و خارج از رم، قبرستان‌های بزرگ خانواده‌های برجسته رُمی قرار دارد.

بایگانی عکس ماربورگ

1. Via Appia 2. Brundizium

افراد آن از شهروندی کامل رُمی بهره‌مند می‌شدند. این شیوه دیگری بود برای توسعه سرزمین روم و منابع نیروی انسانی آن.

سیاست استعماری رم بسیاری از اقوام ایتالیا را شدیداً تشویق کرد که خود را با سازمان، زبان و فرهنگ رومیان سازگار کنند. این فرایند را «رومی‌سازی» می‌گویند. افراد برجسته‌ای که در نقاط مختلف ایتالیا مقامات بلندی داشتند فرصت را غنیمت شمردند و خود را با شیوه زندگی رومی سازگار کردند. اکثریت عظیم جماعات ایتالیایی درست مانند خود رُم توسط نخبگان اشرافی یا الیگارشی اداره می‌شدند.

در حدود سال ۲۶۵ ق. م ایتالیا تبدیل به ملغمه‌ای از دولت‌ها و مناطقی شده بود که روابط گوناگونی با رم داشتند و به شیوه‌های مختلفی با آن پیوند برقرار ساخته بودند (نقشه ۴.۱۲): سرزمین‌های اصلی رم (با شهروندی کامل رومی)، نواحی دولت ـ شهرهای لاتینی سابق و مستعمرات لاتینی با حقوق لاتینی، آزادشهرها با حقوق شهروندی بدون حق رأی و متحدانی که حقوق شهروندی محلی خود را داشتند. نظام رومی خوب کار می‌کرد؛ اکثر دولت ـ شهرهای ایتالیایی و قبایل وفادارانه در دوره پس از سال ۲۶۵ ق. م (نک. ص ۲۶۷) در بیش‌تر جنگ‌های رم شرکت کردند و نقش مهمی در لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانه آن در سده‌های سوم و دوم میلادی داشتند. آن‌ها هرگز علیه رم متحد نشدند چون منافعشان با هم مغایر بود و اتحاد آن‌ها با رم بر آن ترجیح داشت (سیاست «تفرقه بینداز و حکومت‌کن» رُم).

خصلت نظامی جامعه روم

جنگ‌هایی که رم در قرون پنجم و چهارم ق. م درگیر آن‌ها می‌شد، نه به شدت جنگ‌هایی بود که پس از سال ۲۶۵ ق. م با دشمنانش داشت و نه شبیه به جنگ‌های امروزی. این جنگ‌ها در واقع زد و خوردها و تاراج‌های کوچکی بودند که فقط در فصل گرم (میان مارس و نوامبر؛ جنگ‌های فصلی) رخ می‌دادند. به ندرت پیش می‌آمد که رم درگیر نبردی سخت شود. با همهٔ این‌ها شهروندان رمی در این جنگ‌ها، جنگیدن را شغل دوم عادی و سودآور خویش می‌دانستند و اگر بخت مساعدت می‌کرد منبعی برای درآمد اضافی بود، چراکه امکان به دست آوردن غنیمت و زمین را (در مستعمرات) برایشان فراهم می‌کرد. برای نخبگان رمی شهرت نظامی نمادی از منزلت رهبری و بهترین وسیله برای دستیابی به

مشاغل پرافتخار در مقامات دولتی بود. افزون بر این، نخبگان بیش از بقیهٔ جمعیت از غنایم جنگی سود می‌بردند. جنگ‌های متعدد باعث پیدایش داستان‌ها و افسانه‌های قهرمانی پرباری می‌شد که با گذشت قرن‌ها اثر مثبت خود را بر ذهنیت رومیان می‌گذاشتند. رومیان پیوسته ترغیب می‌شدند که از نیاکان ساده و دلیر خود پیروی کنند و سرمشق بگیرند.

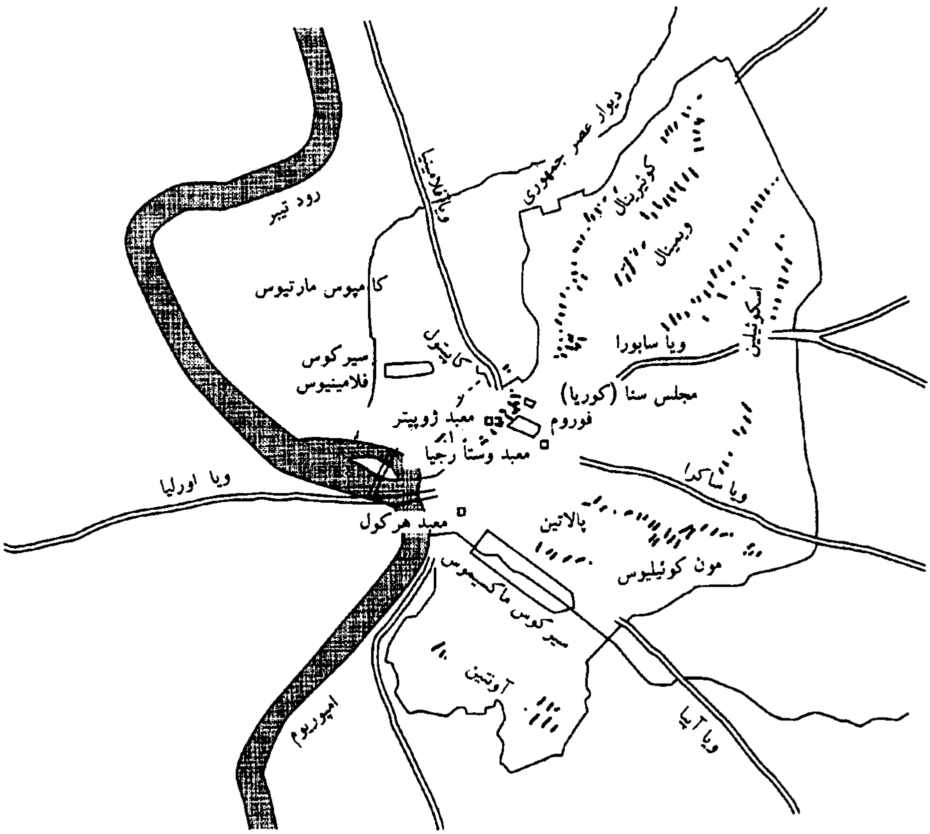
جنگ با اصول مذهبی رومیان مغایرتی نداشت. رومیان اعتقاد داشتند تا وقتی در راه خدایان خود قربانی می‌کنند و به درگاه ایشان دعا می‌خوانند، خدایانشان به آن‌ها برکت اعطا خواهند کرد. تمام جنگ‌هایی که با شیوه درست و خاص اعلام می‌شدند و با آیین‌ها و شعائر ویژه آغاز می‌گشتند از نظر خدایان رومی عادلانه بودند.

رومیان معمولاً جنگ‌های خود را نوعی دفاع می‌پنداشتند. دولت‌های بزرگ همسایه به زودی برای رومیان تهدیدی تلقی شدند و از آن پس جنگ‌های رومیان به عنوان عملی پیشگیرانه (آنچه می‌توانیم «دفاع پیشگیرانه» بنامیم) یا برای حمایت از متحدان کوچک در برابر قدرت‌های بزرگ انجام می‌گرفت.

مبارزه طبقات (حدود ۵۰۰ـ۲۸۷ ق. م)

در حالی که رم درگیر مبارزه‌ای طولانی برای توسعه برتری خود بر سراسر ایتالیا بود، از تنش داخلی شدیدی نیز رنج می‌برد. چنان که قبلاً دیدیم (نک. ص ۲۴۰)، پس از سقوط آخرین شاه، تارکینیوس سوپربوس، اشرافیت پاتریسین قدرت را در رم به چنگ آورد، اما چندی نگذشت که پلب‌ها شروع به مخالفت با قدرت او کردند. پلب‌ها یک گروه اجتماعی با تعریفی روشن نبودند. هم پلب‌های ثروتمند وجود داشتند، هم پلب‌های میانه‌حال و هم پلب‌های فقیر؛ اشتغالات هر یک از این گروه‌ها نیز متفاوت بود. پلب‌های ثروتمند زمین‌داران بزرگی بودند که به رم آمدند و پس از آنکه پاتریسین‌ها درهای طبقاتی خود را به روی آن‌ها بستند، جزئی از شهروندان رمی شدند. پلب‌های میانه‌حال شامل کشاورزان زمین‌دار می‌شدند که نقش مهمی در فعالیت‌های نظامی و بازرگانی رم ایفا می‌کردند. پلب‌های فقیر از مزرعه‌داران کوچک، پیشه‌وران و صنعتگران و کارگران کشاورزی تشکیل می‌شدند (نک. به نمودار ۱.۱۲).

پلب‌های ثروتمند می‌خواستند در طبقه نخبه حاکم که در انحصار پاتریسین‌ها بود پذیرفته شوند، پلب‌های فقیر خواهان تخفیف مالیات‌ها و قوانین سخت در مورد بدهی‌ها بودند (یک وامدار ممکن بود به مقام یک برده تنزل یابد؛ نک. ص ۱۴۵ در باره آتن در زمان



نقشه ۵.۱۲ شهر رُم در عصر جمهوری

یادداشت: مجامع عمومی در کامپوس مارتیوس[1] (میدان مارس) برگزار می‌شد. این‌جا در عین حال محل گرد آمدن و سان و رژه ارتشی‌ها بود. معبد ژوپیتر مرکز اصلی پرستش خدایان کشور محسوب می‌شد. ژوپیتر خدای خدایان و الهه ارباب رم بود. رجیا[2] محل رکس ساکروروم[3] بود.

وستا[4] الهه کانون خانواده بود. آتشی در معبد او همیشه روشن بود که اجازه نمی‌دادند خاموش شود. آیین پرستش او توسط باکره‌های وستال[5]، راهبه‌هایی که اجازه ازدواج نداشتند، انجام می‌گرفت.

تمام راهپیمایی‌های مذهبی در ویاساکرا[6] انجام می‌گرفت.

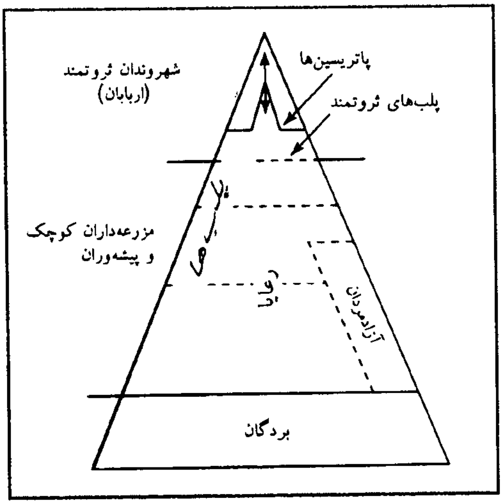
مسابقات ارابه‌رانی (بازی‌های مردمی) در سیرک ماکسیموس انجام می‌شد.

امپوریوم[7] = محوطه اسکله‌ها و انبارها

---

1. Campus Martius
2. Regia
3. rex sacrorum
4. Vesta
5. Vestal Virgins
6. Via Sacra
7. Emporium

نمودار ۱.۱۲ ساختار اجتماعی جمهوری آغازین



سولون)؛ تمام پلب‌ها ـ به خصوص فقرا ـ می‌خواستند مقررات اصلی قوانین نامکتوب به صورت قوانین مکتوب در آید، بر اعمال خودسرانه قضات پاتریسین نظارت شود و انجمن پلبی (*Concilium Plebis*) به عنوان یک مجمع مردمی رسمی در کنار کمیتیای کنتوریاها به رسمیت شناخته شود. از زمان سقوط آخرین شاه، کمیتیای کوریاها به لفظی توخالی تبدیل شد. پلب‌ها نزدیک گروهی از معابد مردمی واقع بر تپه آون‌تین (نقشه ۵.۱۲) گرد می آمدند؛ مجمع‌های آن‌ها تحت هدایت تریبون پلب‌ها [*tribuni plebis*] (tribus ـ محله، ناحیه، طایفه ← رؤسای ناحیه پلب‌ها ـ مردم ← تریبون‌های پلب‌ها) و *aediles* (نگهبانان معبد، یعنی نگهبانان معابد واقع بر تپه آون‌تین)، قرار داشت. پلب‌ها موقعیت نیرومندی داشتند چون رده‌های میانی آن‌ها (عمدتاً مزرعه‌داران زمین‌دار) استخوان‌بندی ارتش را تشکیل می‌دادند: این آن‌ها بودند که بخش اعظم پیاده‌نظام سنگین‌اسلحه، مهم‌ترین بخش نیروهای مسلح، را تشکیل می‌دادند. بدون آن‌ها عملاً برای رم تشکیل یک ارتش غیرممکن بود.

تاریخ مبارزه طبقات

به دلیل طولانی شدن مبارزات طبقاتی، وضع رُم از بسیاری لحاظ کاملاً بحرانی شده بود. این بحران بیش‌تر نتیجهٔ مشکلات ناشی از بدهی‌های پلب‌های فقیر بود که تضادهای

اجتماعی را تشدید می‌کرد. وقتی اوضاع به راستی بد شد؛ تمام پلب‌ها از زندگی سیاسی کناره‌گیری و همچنین از شرکت در اقدامات نظامی رُم امتناع کردند، پاتریسین‌ها به سازشی سیاسی تن در دادند و پس از آن شورش آرام گرفت. سپس وقوع جنگ‌های جدید ظاهراً توجه را از مسائل داخلی منحرف کرد و تقسیم غنایم و اسکان شهروندان تهی‌دست در مستعمرات، تا حد زیادی از تنش‌های موجود کاست. این شکل «تسکین اجتماعی» به ویژه در سال‌های میان ۳۵۰ - ۲۷۰ ق. م یعنی اوج توسعهٔ رُم در ایتالیا، بسیار مؤثر واقع شد. در سال ۳۲۶ ق. م نیز مسئله بدهی‌ها با لغو بردگی ناشی از بدهی کاهش یافت.

مهم‌ترین سازش‌های سیاسی پاتریسین‌ها نسبت به پلب‌ها عبارت بودند از:

- سال ۴۹۴ ق. م: به رسمیت شناختن تریبون‌ها به عنوان قهرمانان رسمی پلب‌ها. تریبون‌های پلب‌ها یا عامه مردم هر ساله و به مدت یک سال در انجمن پلبی انتخاب می‌شدند. آن‌ها تبدیل به نوعی «ضد قضات» در برابر قضات پاتریسین‌های حاکم شدند. پس از سال ۳۶۷ به این قضات کنسول می‌گفتند. تریبون‌ها حق داشتند برای جلوگیری از اجرای آنچه تصمیمات خودکامانه قضات پاتریسین می‌دیدند وارد کار شوند. مثلاً می‌توانستند اقدامات علیه منافع پلب‌ها را وتو کنند و جلوی بازداشت‌های خودسرانه را بگیرند. آن‌ها همچنان در انجمن پلبی ریاست را به عهده داشتند.
- سال ۴۵۱ ق. م: اولین تدوین تعدادی قانون در «دوازده جدول». این قوانین عبارت بودند از مجموعه‌ای از مفاد الزام‌آور و منع‌کننده مشخص و مجازات‌های دقیق در صورت تخطی از آن‌ها («اگر شخصی این یا آن کار را نکند آن گاه...»). بسیاری از مجازات‌ها مبتنی بر اصل چشم در برابر چشم بودند و هدف اصلی آن‌ها احتمالاً جلوگیری از دشمنی‌های خونین و کینه‌ها و پدرکشتگی‌ها بود؛ اگرچه این قوانین نسبتاً ابتدایی بودند اما شالوده قانون مدنی رُم را به وجود آوردند (نک. صص ۳۵۰).
- سال ۳۶۷ ق. م: پذیرش پلب‌های ثروتمند در مقامات اداری عالی که از آن سال به بعد مقام کنسولی نامیده شد ؛ همچنین تصمیم گرفته شد که یکی از دو کنسول از پلب‌ها باشد. افزون بر این، مقام جدیدی ایجاد شد که «پرایتوری» [praetorship یا مقام قاضی کنسولی] بود. وظیفه اصلی کنسول‌ها فرماندهی سپاه بود در حالی که پرایتورها (که در آغاز فقط یکی بود ولی به زودی نفر دوم هم اضافه شد) بیش‌تر به مسائل اداره قضایی می‌پرداختند (به موضوع قضاوت و دادرسی در صفحه ۳۵۰ باز خواهیم گشت).

احتمالاً در همین سال بوده که اقداماتی برای پایان بخشیدن به تمرکز زمین‌های عمومی در دست تعداد قلیلی از زمین‌داران ثروتمند انجام گرفته است (نک. ص ۲۴۵).

- سال ۲۸۷ ق. م: به رسمیت شناختن انجمن پلبی به عنوان یک مجمع رسمی از مردم عادی. احکام این مجمع (*plebiscita*) حکم قانون (*lex*) را داشت و برای تمام مردم رم الزام‌آور بود (از جمله برای پاتریسین‌ها که در این مجمع حضور نداشتند). این احکام نیازی به تصویب در مجلس سنا نداشتند. از آن پس سنا فقط در باره پیشنهادهای قانونی، پیش از رأی دادن مجمع به آن‌ها اظهار نظر می‌کرد.
- جلسه مشابهی معمولاً به ریاست یک کنسول برگزار می‌شد و کمیتیا تریبوتا (کمیتیای قبایل) *Comitia Tributa* نام داشت. انجمن پلبی تحت ریاست یک تریبون پلب بود. ریاست مجمع‌ها را یک مقام ارشد برعهده داشت. کمیتیا تریبوتا و انجمن پلبی به جای طبقات مبتنی بر دارایی و مالکیت، بر اساس حوزه‌ها سازمان می‌یافتند (نک. ص ۱۴۸ در باره کلئیس‌تنس در آتن) هر حوزه (*tribus*) یک رأی داشت. مجموعاً ۳۵ حوزه یا *tribus* وجود داشت (۴ حوزه در شهر و ۳۱ حوزه در خارج از شهر). رومیان به زودی عادت کردند که در ثبت‌نام خود، *tribus* یا حوزه خویش را به عنوان نمادی از شهروندی خود ذکر کنند. قانونی که در سال ۲۸۷ ق. م از تصویب گذشت و «قانون هورتنسیوس» نام داشت (بنا بر نام هورتنسیوس[1] دیکتاتوری که آن را پیشنهاد کرده بود) به مبارزه طبقاتی پایان بخشید. پس از آن سال تضادها و منازعات میان پاتریسین‌ها و پلب‌ها به تدریج رنگ باخت و اختلافات جدیدی از نوعی متفاوت جای آن را گرفت.

نهادهای جمهوری روم در پایان مبارزه طبقات

قضات عالی

قضات مظهر و تجسم دولت روم بودند. در دموکراسی آتن شهروندی مظهر دولت بود ولی در روم وضع فرق می‌کرد. قضات عالی هر سال یک بار انتخاب می‌شدند و چنان که دیدیم (نک. ص ۲۳۹)، همکاران آن‌ها می‌توانستند با وتو جلوی اعمالشان را بگیرند.

در داخل حدود مقدس شهر رم (*pomerium*)، تریبون‌های [دادگاه‌های] پلب‌ها [عوام‌الناس] حق داشتند اقدامات همکاران خود و سایر قضات را وتو کنند. حق وتو سپر و محافظ مهمی در برابر اقدامات خودسرانه بود.

---

1. Hortensius

قضات در انجام وظایف خود دارای تعداد کمی کارمند، شامل: کاتبان حرفه‌ای، پیک‌ها، قاصدان، مأموران و سرپرستان بودند، اما خدمت حقیقی مدنی به معنای امروزی آن وجود نداشت. کاتبان اکثراً از بردگان و آزادان (بردگان آزادِ شده) تشکیل می‌شدند. قضات همچنین می‌توانستند گروهی مشاور داشته باشند که از طبقه خود آن‌ها بودند و تخصص‌های ویژه‌ای مثلاً در امور قانونی یا استراتژی‌ها و تاکتیک‌های جنگی داشتند. این گروه‌های مشاوران (*consilia*) معمولاً در سیاست قضات نقش بسیار مؤثر و نافذی داشتند.

مهم‌ترین قضات را قبلاً ذکر کردیم، در این‌جا به شکل خلاصه آن‌ها را بر می‌شماریم:

- کنسول‌ها (دو نفر). کنسول‌ها مسئول فرماندهی نظامی، حفظ نظم عمومی و اداره کلی بودند. آن‌ها توسط کمیتیای کنتوریاها [مجمع صدنفره] انتخاب می‌شدند.
- پرایتورها (دو نفر؛ پس از سال ۲۴۱ چهار نفر؛ پس از سال ۸۰ ق. م هشت نفر). پرایتورها هر جا لازم بود جانشین کنسول‌ها می‌شدند و در بیش‌تر موارد مسئول اداره امور قضایی در رم بودند. آن‌ها نیز توسط کمیتیای کنتوریاها انتخاب می‌شدند.
- تریبون‌های پلب‌ها [دادگاه‌های عامه مردم] (ده دادگاه): تریبون‌ها حق وتو و حق مداخله داشتند؛ همچنین ریاست انجمن پلبی بر عهدهٔ آن‌ها بود. تریبون‌های پلب‌ها، می‌بایست از پلب‌ها باشند؛ این مقام بر روی پاتریسین‌ها گشوده نبود.
- آیدیلیس‌ها [*aediles*] (چهار). آیدیلیس‌ها مسئول حفظ نظم در بازارها و سایر امور انتظامی و پلیسی، آتش‌نشانی و سازماندهی مسابقات در رم بودند (مسابقات میان جانوران وحشی یا گلادیاتورها و ارابه‌رانان انجام می‌گرفت). در کنار آیدیلیس‌های پلب (نک. ص ۲۴۸) که رسماً به عنوان قاضی در مبارزه طبقات پذیرفته شده بودند، دو آیدیلیس پاتریسین نیز وجود داشتند. سازماندهی بازی‌ها و مسابقات مستلزم سرمایه‌گذاری انسانی قابل توجهی از سوی آیدیلیس‌ها بود. این سرمایه‌گذاری‌ها مشابه با لیتورژی‌ها در آتن بود (نک. ص ۱۶۳).
- کوایستورها [*quaestors*] (دو نفر؛ پس از سال ۲۶۷ ق. م هشت نفر؛ پس از سال ۸۰ ق. م دوازده نفر): اداره خزانه دولتی را برعهده داشتند.
- تریبون‌های پلب‌ها، آیدیلیس‌ها و کوایستورها همگی توسط کمیتیا تریبوتا انتخاب می‌شدند.
- مقام دیکتاتور که مقام ویژه‌ای بود و پیش‌تر در باره آن سخن گفتیم؛ (نک. ص ۲۴۰)

هر پنج سال یک بار «کمیتیای کنتوریاها» دو سنسور [*censors*] را از میان کنسول‌های سابق انتخاب می‌کرد که برای مدت یک سال و نیم منصوب می‌شدند (یعنی هیچ سنسوری برای سه سال و نیم وجود نداشت). وظایف آن‌ها عبارت بود از گزینش اعضای شایسته جدید برای پر کردن جاهای خالی در مجلس سنا (سنا سیصد عضو داشت)، ثبت‌نام تمام شهروندان و تقسیم آن‌ها به طبقات برحسب دارایی یا مالکیت (نک. ص ۲۳۷)، ترتیب اجرای کارهای عمومی، اجاره قراردادهای دولتی برای تأمین نیروهای ارتش و اخذ مالیات‌ها. کمیتیای کنتوریاها حق عزل سناتورهای ناشایست را نیز داشت. این مجمع در پایان خدمت خود یک *lustrum* یعنی قربانی جبرانی در راه خدایان کشور برای جبران و تاوان گناهانی که رومیان علیه خدایان مرتکب شده بودند تقدیم می‌کرد؛ هدف این فرایند پالایشی یا تزکیه‌ای، تضمینی بود برای آن‌که خدایان کماکان عنایت خود را از مردم رم دریغ ندارند (در نظر رومیان این عمل برای موفقیت آینده ضروری بود).

عالی‌ترین مقامات قضایی، کنسولی و پرایتوری بود. فقط این مقام‌ها *imperium* یعنی قدرت کامل مطلق قضایی، اجرایی و عمومی داشتند (نک. ص ۲۳۴). سایر قضات ـ از جمله سنسورها ـ فقط در زمینه فعالیت خود قدرت کامل داشتند ولی در سایر امور قدرتی نداشتند. قضات عالی دارای *imperium* از لباس و آرم و نشان‌هایشان تشخیص داده می‌شدند. در خیابان عده‌ای به نام لیکتور[1] آن‌ها را همراهی می‌کردند؛ لیکتورها تبری در دست می‌گرفتند که دسته‌ای میله یا تیر به دورش بسته بودند و به فاشس [*fasces*] معروف بود. در محدوده شهر مقدس رم (*pomerium*) قدرت مطلقه قضات عالی با حق استیناف یا اعتراض شهروندان (نک. ص ۲۶۱) و با قدرت تریبون‌های پلب‌ها محدود می‌شد، اما در خارج از *pomerium* از قدرت مطلقی برخوردار بودند که فقط حق وتوی همکارانشان آن را محدود می‌ساخت. برای مثال آن‌ها از این قدرت مطلق (*imperium*) بر ارتش‌های خود استفاده می‌کردند.

سربازان مسلح اجازه ورود به محدوده شهر مقدس رم (*pomerium*) را نداشتند، بلکه نخست می‌بایست لباس معمولی مردم غیرنظامی را بپوشند و سلاح‌های خود را بر جا گذارند. مورد استثنایی وقتی بود که کنسولی اجازه می‌یافت ارتش خود را به صورت راهپیمایی یا رژه پیروزی در نتیجهٔ افتخاری که در یک لشکرکشی کسب کرده بود وارد شهر سازد. در این هنگام کنسول جامه ارغوانی رسمی شاهان سابق را می‌پوشید و با سپاهیان

---

1. lictore

خود تا کاپیتول رژه می‌رفت (نک. نقشه ۱۲.۵)؛ معابد اصلی ژوپیتر خدای خدایان و سایر خدایان رومی در کاپیتول قرار داشت. کنسول در این مکان بخشی از غنایم خود را به صورت سپاسگزاری تقدیم خدایان می‌کرد.

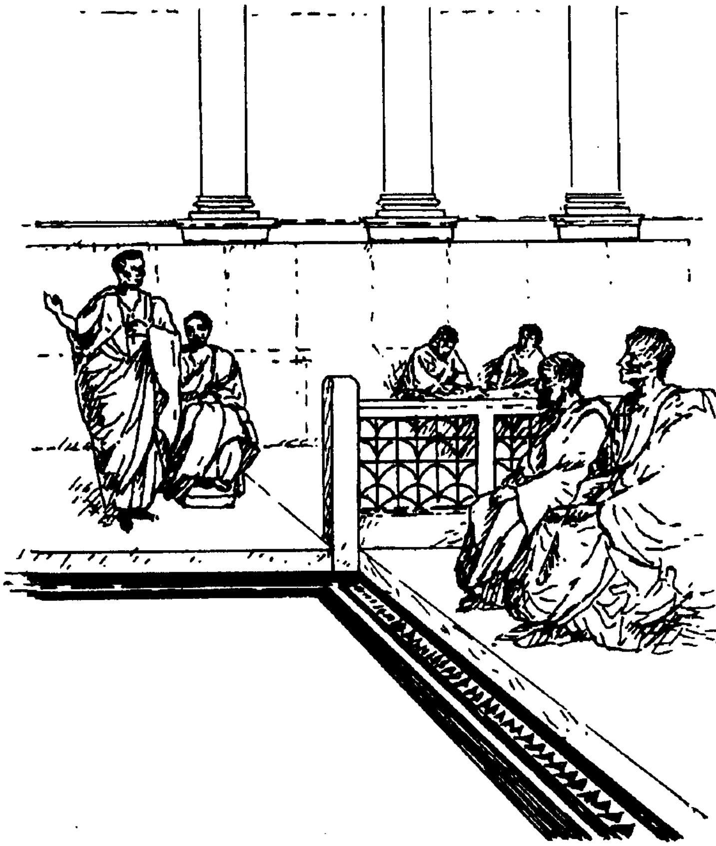
اشخاص برجسته‌ای که به مقامات مهم دولتی منصوب می‌شدند می‌بایست سلسله مراتب سنّتی را طی کنند و کار خود را با کوایستوری آغاز نمایند. آن‌ها پس از پایان مدت خدمت خود به عنوان کوایستور می‌توانستند مقام آیدیلیس (*aedilis*) یا تریبون پلب‌ها را به دست آورند، سپس به مقام پرایتوری و سرانجام کنسولی برسند. به این عمل سابقهٔ شغلی مقامات افتخاری (*cursus honorum*) می‌گفتند. این مقام‌ها از آن رو «افتخاری» نامیده می‌شدند که اشخاص متصدی آن برای خدمات خود دستمزدی دریافت نمی‌کردند؛ به عبارتی تنها اشخاص ثروتمندی که می‌توانستند تمام وقت خود را صرف وظیفه خویش کنند و حتی با هزینهٔ خود دیگران را به استخدام درآورند قادر به تصدی این مقامات بودند. به همین علت سنسورها سناتورهای فقیر را برای مقامات سناتوری و قضاوت، ناشایست و بی‌صلاحیت می‌دانستند.

مجلس سنا

مجلس سنا در واقع مهم‌ترین نهاد دولت روم بود. در این مجلس تمام قضات (قضات حاضر و سابق) عضویت داشتند؛ از آن‌جا که سنسورها جای خالی قضات را در سنا با مشاهیری که قبلاً کوایستور یا آیدیلیس بوده‌اند پر می‌کردند، مجلس سنا از مهارت و تجربه نظامی، اداری و سیاسی کاملی بهره داشت. مجمع‌های عمومی تقریباً همیشه از توصیه‌های سنا پیروی می‌کردند. مجلس سنا کنترل و نظارت کاملی بر امور مالی و سیاست خارجی اعمال می‌کرد. ریاست مجلس سنا با یک کنسول یا پرایتور بود، اما تریبون‌ها نیز گاهی مقام ریاست را برعهده می‌گرفتند. کنسول‌های سابق اجازه داشتند که نخستین سخنرانان باشند، و در نتیجه فرمانروایان واقعی جمهوری رم محسوب می‌شدند؛ فرمانروایانی که تقریباً همیشه سیاست رم را تعیین می‌کردند.

نجبا، سناتورها و اسواران

امکان کسب مقام قاضی از سوی پلب‌های ثروتمند در سال ۳۶۷ ق. م (نک .ص ۲۵۱) به ظهور طبقه حاکم جدید انجامید. از آن زمان به بعد جرگه کوچکی از رهبران خانواده‌های



شکل ۵.۱۲ تصویری تخیلی از اجلاس مجلس سنا

پاتریسین و خانواده‌های پلب ثروتمند، تمام مقامات پرایتوری و کنسولی را در اختیار گرفتند. هرجا قرار بود یک کنسول یا پرایتور جدید منصوب شود، «کمیتیای کنتوریاها» همیشه عضوی از این خانواده‌ها را انتخاب می‌کرد. این خانواده‌ها را نوبیلس[1] (نجبا یا اشراف) می‌نامیدند. نجبا، هستهٔ مرکزی جرگه گسترده خانواده‌های سناتوری ثروتمندان و برجستگان را تشکیل می‌دادند. این جرگه درونی نجبا عنصر الیگارشیک حاکم واقعی در مجلس سنا را تشکیل می‌داد.

سناتورها (از جمله نجبا) به نوبه خود بخش اداری فعال بالاترین طبقه مالک در رُم یعنی

1. nobiles

سلحشوران یا اسواران (*equites*) (نک. ص ۲۳۷) را به وجود آوردند. در آغاز قرن سوم پیش از میلاد احتمالاً حدود دو هزار سلحشور در رم وجود داشته است. این عده در جمهوری متأخر بیش از بیست هزار نفر بوده‌اند.

خانواده‌های سناتوری و سایر اسواران، افسران واحدهای ارتش را تأمین می‌کردند. افسران بلندپایه و ارشد از پسران قضات عالی، کادر میانی (*tribuni militum*) و سایر اسواران بودند. اکثریت افسران زیردست، یعنی کنتوریون[1]ها، از صف و ستون ارتش انتخاب می‌شدند.

از لحاظ ثروت یا امکانات زندگی تفاوت زیادی میان سناتورها و سایر اعضای طبقه مالک «اسواران» وجود نداشت (از این پس به اعضای این طبقه فقط با عنوان اسواران [*equites*] اشاره خواهیم کرد). خانواده‌های سناتورها و اسواران غالباً خویشاوند بودند و به خوبی یکدیگر را می‌شناختند. سنسورها تقریباً همیشه سناتورهای جدید را از میان جوان‌ترین اعضای خانواده‌های ثروتمند و نجیب‌زاده‌ای انتخاب می‌کردند که شهرت خوبی داشتند و چه در میدان نبرد و چه در رم هنرنمایی‌های برجسته‌ای کرده بودند. در رم این نجیب‌زادگان جوان و ثروتمند می‌توانستند در هیئت حاکم‌های پایین‌تری که به قضات کمک می‌کردند و مسئول وظایف ویژه‌ای بودند، قابلیت‌های خود را به اثبات برسانند؛ وظایف این هیئت‌ها عبارت بود از ضرب سکه، تعمیر جاده‌ها، حفظ نظم عمومی و اداره امور قضایی در میان طبقات پایین‌تر (درباره این هیئت‌های حاکم در این کتاب کوچک تاریخ باستان، بیش از این نمی‌توان بحث کرد).

گاه در خانواده‌ای معمولی، سلحشوری که هنوز هیچ شغلی در قضاوت یا سناتوری احراز نکرده بود می‌کوشید تا از طریق ابراز لیاقت و اعمال برجسته در اقدامات نظامی یا سخنوری و زبان‌آوری، اجازه ورود و پذیرش به «مقامات افتخاری» (*cursus honorum*) را کسب کند. آن گاه سنسورها زمینه ورود او به مجلس سنا را فراهم می‌ساختند. اگر چنین شخصی موفق می‌شد وارد کنسول شود، او را *homo novus* («مرد جدید») می‌نامیدند. در طی قرن سوم ق. م «نجبا» (*nobiles*) شروع به ایجاد دسته‌های ویژه کردند. پس از سال ۲۰۰ ق. م فقط سه یا چهار «مرد جدید» توانستند در محافل حاکم جمهوری رم نفوذ کنند.

---

۱. Centurion فرمانده دسته‌های صد نفری.

اختلاف فزاینده در درون نخبگان رومی

در سده‌های سوم و دوم پیش از میلاد پراکندگی و اختلافی میان سناتورها و سلحشوران بروز کرد. در سال ۲۱۸ ق. م قانونی به تصویب رسید که سناتورها را از تجارت، بانکداری و امور مالی (مالیات کشاورزی) ممنوع می‌کرد. این بخش‌ها تحت کنترل وکلا یا نماینده‌هایشان یا گروه کوچکی از اسواران ثروتمند قرار گرفت. آن‌ها شرکت‌هایی بزرگ با کارمندانی زیاد مرکب از آزادمردان متخصص، بردگان و آزادان تشکیل دادند که به عقد قراردادهایی با سنسورها، برای تأمین سپاه، ساخت جاده‌ها، کارهای عمومی در شهر رم و جمع‌آوری مالیات پرداختند. هرجا که آن‌ها یک مالیات خاص (مثلاً عوارض) یا مالیات‌های ناحیه ویژه‌ای را جمع‌آوری می‌کردند، باید قبلاً مبلغی به خزانهٔ دولت بپردازند و سپس آن را با سود حاصل از جمع‌آوری مالیات از مردم جبران کنند. این سلحشوران را پوبلیکانی (*publicani*) می‌نامیدند. سلحشوران دیگر کماکان به صورت اشراف زمین‌دار باقی ماندند و به تهیه کادر میانی برای ارتش ادامه دادند.

از قرن چهارم به بعد سواره‌نظام انحصاراً از اعضای صنف سوار تشکیل نمی‌شد. پس از سال سیصد ق. م سواره‌نظام به تدریج از سوارانی که متحدان در ایتالیا و سایر نواحی می‌فرستادند تشکیل می‌شد.

مجمع‌های عمومی

پس از مبارزه طبقات، رم در واقع دو مجمع عمومی داشت: یکی کمیتیای کنتوریاها و دیگری کمیتیا تریبوتا (یا انجمن پلب‌ها؛ نک. ص ۲۵۲ در باره «قانون هورتنسیوس»). کمیتیای کوریاها (نک. صص ۲۳۶) تا سال‌ها لفظی توخالی بود.

هیچ بحثی در مجمع‌های عمومی انجام نمی‌شد. مجمع‌ها عملاً جلسات رأی‌گیری بودند که وسایلی برای مشورت با شهروندان تلقی می‌شدند. شهروندان این فرصت را داشتند که در باره مسائل سیاسی عقیده‌ای پیدا کنند و تصمیم بگیرند که در جلسات غیررسمی (*contiones*) که سیاستمداران می‌توانستند به دفاع از نظریات خود بپردازند، چه رأیی بدهند.

مقامی که ریاست مجمع عمومی را بر عهده داشت از قدرت بسیاری برخوردار بود. پس از طرح یک موضوع یا پیشنهاد قانونی به مجمع، او می‌توانست نخست توصیه مجلس سنا را

نمودار **۲.۱۲** کمیتیای کنتوریاها

در جمهوری اول، تقسیمات فرعی پنج طبقه مالک به شوراهای صدنفره (کنتوریاها) و نظام رأی‌گیری به‌صورت زیر بود:

طبقه یکم

۱۲ شورای صدنفره از اسواران (سواره‌نظام)

۸۰ شورای صدنفره از پیاده‌نظام سنگین اسلحه

(۴۰ شورا از ارشدهای ۴۶ ساله به بالا

۴۰ شورای زیردستان ۱۷ تا ۴۶ ساله)

طبقه دوم

۲۰ شورای صدنفره پیاده‌نظام

(۱۰ ارشد و ۱۰ زیردست)

طبقه سوم

۲۰ شورای صدنفره پیاده‌نظام

(۱۰ ارشد و ۱۰ زیردست)

طبقه چهارم

۲۰ شورای صدنفره‌پیاده نظام

(۱۰ ارشد و ۱۰ زیردست)

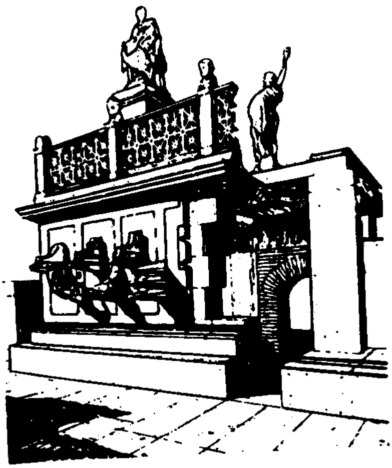
طبقه پنجم

۳۰ شورای صدنفره پیاده‌نظام

(۱۵ ارشد و ۱۵ زیردست)

در زیر این طبقه‌بندی، پنج شورای صدنفره از کسانی که معاف از خدمت نظام بودند وجود داشت، چراکه این شوراها از پایین‌ترین طبقه از نظر دارایی شامل یک شورای صدنفره از شهروندان پرولتر و فقیر تشکیل می‌شدند.

به اطلاع مجمع برساند (نک. ص ۲۵۲ در بارهٔ «قانون هورتنسیوس») و سپس دعوت به رأی‌گیری در باره موضوع کند؛ به عبارتی مانع وتو شود. اما در طول ۱۵۰ سال مبارزه طبقات و نزاع داخلی جمهوری متأخر (از ۱۳۳ ق. م)، این امر به ندرت پیش آمد. اکثریت عظیم تریبون‌های پلب‌ها «نجبا» بودند و همیشه از توصیه مجلس سنا پیروی می‌کردند.



شکل ۶.۱۲ روسترا (سکوی سخنرانی) در فوروم، میدان مرکزی رُم

یادداشت: مجمع‌های عمومی در فوروم برگزار نمی‌شد بلکه مردم در آن‌جا برای ابراز عقیده و تبادل افکار گرد می‌آمدند. در این گونه مواقع سخنرانان، خطبا و سیاستمداران مردم را مورد خطاب قرار می‌دادند. روسترا با دماغه‌های کشتی‌های تصرف شده در نبرد دریایی پیروزمندانه در قرن چهارم تزیین شده بود.

در انتخابات نیز مسئله فرقی نمی‌کرد. مقام ریاست فهرست نامزدها را توسط کنسول‌ها معرفی می‌کرد و پس از آن یکی از نامزدها انتخاب می‌شد. «کمیتیای کنتوریاها» همیشه به ریاست یک قاضی‌القضات با قدرت مطلقه (*imperium*)، به عبارت دیگر توسط یک کنسول یا در صورتی که کنسول در جنگ بود، یک پرایتور تشکیل می‌شد. ریاست کمیتیا تریبوتا را یک کنسول، یک پرایتور یا یک آیدیلیس پاتریسین بر عهده داشت، ولی بر انجمن پلب‌ها فقط یک تریبون از پلب‌ها می‌توانست ریاست کند.

پس از سال ۲۸۷ ق. م شهروندان یک کمیتیا کنتوریا که در عمل منحصراً برای اهداف خاصی بود تشکیل دادند. اهدافی مانند اعلام جنگ، بستن قرارداد صلح، یا انتخاب سنسورها، کنسول‌ها یا پرایتورهای جدید. تمام مسائل و انتخابات‌های دیگر بر عهده کمیتیا تریبوتا (یا انجمن پلب‌ها) بود.

اصطلاح کنتوریا (واحدی مرکب از صد سرباز) یادآور مجمع ارتش است که روزگاری «کمیتیای کنتوریاها» بوده است، اما این امر مربوط به گذشته است. در سده‌های سوم و دوم ق. م یک کنتوریا نمی‌توانست در لشکرکشی کاری انجام دهد. سلحشوران در عوض به

گروهی از رأی‌دهندگان تبدیل شده بودند که متعلق به طبقه‌ای خاص از مالکان بود. به علاوه، شوراهای صد نفره (*centuriae*) این مجمع عمومی از لحاظ اندازه با هم فرق داشت. شورای شهروندان تهی‌دست شامل هزار عضو می‌شد، حال آن‌که شورای طبقات عالی گاه کم‌تر از صد عضو داشت. در «کمیتیای کنتوریاها» رأی نخستین شورا، یعنی شورای شوالیه‌ها یا سلحشوران، بیش‌ترین اهمیت را داشت، چون شوراهای دیگر تقریباً همیشه باید از سرمشق او پیروی کنند. شهروندانی که در کمیتیا تریبوتا گرد می‌آمدند بر حسب ناحیه یا حوزه‌ای که زندگی می‌کردند (*Tribus*) سازماندهی می‌شدند. هر حوزه یک رأی داشت. اصولاً شهروندان فقیر در کمیتیا تریبوتا نفوذ بسیار بیش‌تری داشتند تا در کمیتیای کنتوریاها. چون در درون نواحی (*Tribus*)، تعداد آن‌ها بود که به حساب می‌آمد، در عمل، تا قرن دوم پیش از میلاد، «کمیتیا تریبوتا» نیز تقریباً همواره از توصیه مجلس سنا پیروی می‌کرد و به عقیده و نظر قضات عالی که ریاست آن را بر عهده داشتند گردن می‌نهاد.

پس از سال ۲۸۷ ق. م «کمیتیا تریبوتا» به عنوان یک دادگاه استیناف نیز عمل می‌کرد (در سده‌های پنجم و چهارم ق. م موارد استیناف یکی از مسئولیت‌های «کمیتیای کنتوریاها» بود). موارد استیناف توسط یک کنسول یا یک تریبون پلب‌ها نزد «کمیتیا تریبوتا» مطرح می‌شد. فقط در زمان جمهوری متأخر (پایان قرن دوم و آغاز قرن اول) دادگاه‌های جداگانه‌ای با هیئت منصفه برای این منظور در نظر گرفته شدند. اما این هیئت‌های منصفه فقط به موارد بسیار مهم رسیدگی می‌کردند. اکثریت اعظم موارد توسط هیئت‌های پایین‌تر (نک. ص ۲۵۸)، یعنی توسط اعضای هیئت منصفه‌ای که پرایتورها برای هر مورد منصوب کرده بودند و قضاتی که مسئول حفظ نظم عمومی بودند رسیدگی می‌شد.

حکومت الیگارشی

جمهوری رم قانون اساسی نداشت و از قوانین مکتوب اندکی برخوردار بود. فقط موضوع‌های اختلاف‌برانگیز، مثلاً در مبارزه طبقات، به صورت قوانین مکتوب درمی‌آمدند. بجز این، تمام اقدامات و اعمال دولت، مبتنی بر مقررات و مصوبات سیاسی غیرمکتوبی بودند که از سوی طبقه حاکم محترم شمرده می‌شدند و تمام شهروندان آن را رعایت می‌کردند. نوع حکومت در رم اساساً الیگارشیک بود. این اشراف یا نجیب‌زادگان [*nobiles*] بودند که سر رشته کارها را در دست داشتند. آن‌ها از طریق گماشتگان، وابستگان و رعایای [*clients*] خود به همراه روابط خصوصی و قدرتی که در میان تمام طبقات داشتند، بر



شکل ۷.۱۲ یک نجیب‌زاده رمی با تندیس نیم‌تنه اجداد خود

یادداشت: برای خانواده‌های ممتاز رُمی پیوند با نیاکان بسیار اهمیت داشت. مجسمه نیم‌تنه اجداد مرحوم در خانه‌هایشان قرار داشت و باعث افتخار آن‌ها بود و در تشییع جنازه‌ها حمل می‌شد. نجیب‌زاده رومی یک توگا به تن دارد که جامه رسمی مردان رُمی بوده است.

رُم، موزه کاپیتولینو

مجمع‌های عمومی اعمال تسلط می‌کردند. احترام سنتی عمیقاً ریشه‌دار به خانواده‌های قدیمی و موفقیت‌هایشان در فرماندهی جنگ‌های بزرگ سده‌های سوم و دوم ق. م منشأ قدرت آن‌ها بود (نک. صص ۷۲-۲۶۶). این جنگ‌ها موقتاً احساسات رو به رشد نارضایتی

را از بین بردند و نه تنها غنایم زیادی فراهم کردند، بلکه باعث شهرت زیاد رم شدند و احساسات نیرومند همبستگی را در میان مردم رم در مقابل دشمنانشان ایجاد کردند. افزون بر این، نجبا نیز متقابلاً از منافع اعضای طبقه بالاکه بر «کمیتیای کنتوریاها» تسلط داشتند و از این رو برای نجبا بسیار مهم بودند، حمایت می‌کردند (انتخاب کنسول‌ها و پرایتورها با این مجمع بود). این ملاحظات، رفاقت‌های خصوصی و پیوندهای عمومی میان رعایا و ارباب‌هایشان در امر سیاست از عقاید یا برنامه‌های سیاسی بسیار بیش‌تر اهمیت داشت. در نتیجه هیچ حزب سیاسی وجود نداشت. نجبا موقتاً و بر حسب ضرورت ممکن بود در هنگام انتخابات در باره موضوع‌های خاص یا در باره نامزدها به ائتلاف با یکدیگر بپردازند. آن گاه نجبا، دوستان خود، رعایا و گماشتگانشان را سازماندهی می‌کردند تا از منافع آن‌ها دفاع و به برنده شدن یک نامزد مطلوب در انتخابات کمک کنند.

نوع جدید رعیت

رابطه ارباب ـ رعیتی تا حدی نسبت به آغاز تاریخ روم تغییر کرد (نک. ص ۲۳۹). در سده‌های سوم، دوم و اول ق. م (و در واقع همچنین در عصر امپراتوری) رعایا اساساً شهروندان فقیری بودند که در زمان‌های گرسنگی و روزگار سختی از سوی نجبا حمایت می‌شدند و اگر نزاعی برای آن‌ها پیش می‌آمد (مثلاً در یک موضوع قانونی یا نزاع شغلی) اربابان به آن‌ها کمک می‌کردند. آزادان نیز به همین شیوه مورد حمایت صاحبان و اربابان سابق خود قرار می‌گرفتند. رعایا نیز به نوبه خود در هنگام انتخابات یا کشمکش‌های سیاسی از اربابان خود پشتیبانی می‌کردند، در معابر عمومی اسکورت آن‌ها می‌شدند و هر روز در اول صبح به دیدار آن‌ها می‌رفتند (در این مواقع ممکن بود مبلغی پول یا غذایی به آن‌ها داده شود). خیل عظیم رعایا، نمادی از اهمیت منزلت هر ارباب بود.

برخی داده‌های جمعیتی

رم هرگز یک دموکراسی مشابه با دموکراسی آتن نشد. در واقع تعداد شهروندان رومی از همان آغاز در قرن سوم ق. م برای تحقق یک دموکراسی زیاده از حد فراوان شده بود. تصور می‌رود که رم در سال ۲۶۴ ق. م حدود ۲۶۵ هزار شهروند مرد بالغ (بیش از ۱۶ سال سن) داشت. این به آن معناست که فقط نسبت اندکی از شهروندان رُمی (اکثراً ساکنان خود شهر)

می‌توانستند در مجمع‌های عمومی بر یک اساس منظم حضور یابند (نک. نمودار ۳.۱۴، ص ۳۱۷).

۱۵۰ سال پیش از سال ۲۶۴ ق. م جمعیت شهروندان رومی فوق‌العاده افزایش یافته بود. یکی از علت‌ها افزودن جمعیت ایتالیای مرکزی و قبایل و شهرهای اتروسکی جنوبی به سرزمین شهروندی رُمی بود؛ علت دیگر، سیاست رم در اعطای حقوق شهروندی به کودکانی بود که از ازدواج‌های مخلوط زاده شده بودند (مثلاً از ازدواج با یک عضو قبیله ایتالیایی) و نیز اعطای این حقوق به مهاجران از لاتیوم و مستعمره‌نشینان لاتینی (نک. ص ۲۴۴) و بردگان آزاد شده. وقتی آزادی برده‌ای خریده می‌شد یا برده‌ای به عنوان پاداش رفتار شایسته، رهایی پیدا می‌کرد، با حقوق شهروندی محدودی تبدیل به یک شهروند رمی می‌شد. البته او اجازه دستیابی به مقامات دولتی و ورود به خدمت نظام را نداشت، ولی این محدودیت شامل فرزندان و اخلاف او نمی‌شد و در نتیجه آن‌ها می‌توانستند از حقوق کامل شهروندی برخوردار شوند.

فصل سیزدهم

توسعه بیش‌تر و تنش‌های جدید اجتماعی
(سال‌های ۲۶۴ـ۱۳۳ ق. م)

توسعهٔ رُم میان سال‌های ۲۶۴ و ۱۲۱ ق. م
جنگ‌های پونیک
جنگ‌های اسپانیا، دره پو و شرق هلنیستی
دو شکل گسترش روم
سازمان اجرایی ایالات
نقایص تسلط رومیان
تنش‌های اجتماعی جدید
نتایج گسترش روم
بردگی در ایتالیا و سیسیل
شورش‌های بردگان
راهزنی دریایی
برخی داده‌های جمعیت‌شناسی
شهر رُم
سازمان نامناسب
تغییری در نگرش
نفوذ یونان
زایش ادبیات رومی

توسعهٔ رُم میان سال‌های ۲۶۴ و ۱۲۱ ق. م

جنگ‌های پونیک

از پایان قرن ششم پیش از میلاد تماس‌هایی میان رم و کارتاژ وجود داشت. کارتاژ رهبری بازرگانی با ایتالیا را در دست داشت و گاه می‌کوشید از آب گل‌آلود ماهی بگیرد. زمانی که ایتالیا تقسیم شده و چند پاره بود، کارتاژ بیمی از آن به خود راه نمی‌داد. اما این وضع از حدود سال ۲۷۰ ق. م تغییر کرد؛ در این زمان رم بر سراسر شبه‌جزیره ایتالیا تسلط یافت و تبدیل به قدرت نیرومندی در همسایگی قلمرو نفوذ و تجارت کارتاژ شد. (نک. ص ۲۳۲). گرچه رم و کارتاژ قبلاً در کنار یکدیگر در جنگ علیه پیروس[1] در سال‌های ۲۸۲-۲۷۵ ق. م (نک. ص ۲۴۳) شرکت کرده بودند، اما از آن پس رفته‌رفته با بی‌اعتمادی به یکدیگر می‌نگریستند و از قدرت هم در هراس بودند.

در سال ۲۶۴ ق. م رم درگیر مسئله‌ای در سیسیل شد. از سال ۲۸۹ ق. م گروهی از مزدوران اهل کامپانیا که پس از خدمت به مستبد سیراکوز در مسینا اقامت کرده بودند، از طریق راهزنی دریایی به ثروتی دست یافتند. آن‌ها اکنون تحت فشار سیراکوز قرار داشتند که می‌خواست به دزدی دریایی آن‌ها پایان بخشد. این دزدان دریایی روی کمک کارتاژ، دشمن سنّتی سیراکوز و رم، «ارباب» کامپانیا، حساب می‌کردند. هر دو قدرت به درخواست کمک ایشان پاسخ مساعد دادند؛ این بر منطقه نفوذ آن‌ها اثر سوء گذاشت و سرانجام به نخستین جنگ پونیک[2] انجامید (سال‌های ۲۶۴-۲۴۱ ق. م؛ پونیک ـ فنیقیان ـ کارتاژیان). سیراکوز پس از نخستین سال جنگ به رم روی آورد.

جنگ بین دو کشور نزاعی طولانی و جدی بود چون هر دو طرف در تاکتیک‌های نظامی ماهر و باتجربه بودند و هیچ یک آمادگی تسلیم به دیگری را نداشت. رومیان پس از نخستین لشکرکشی موفقیت‌آمیز خود به فکر تسخیر تمام سیسیل افتادند، البته کارتاژ نیز نگران حفظ پایگاه‌های خود در آن جزیره بود.

بیش‌تر نبردها (زمینی و دریایی) در داخل و خارج جزیره سیسیل روی می‌داد. رومیان سرانجام به برکت قدرت برتر خود در زمین و نیز ناوگان نیرومند خود که توانست کارتاژها را در دریا شکست دهد، در جنگ پیروز شدند. در این جنگ رومیان قدرت برتر را در دریاهای اطراف ایتالیا به دست آوردند. رومیان در ساختن نیروی دریایی خود از کمک فراوان متحدان دریایی خود (یونانیان در طول سواحل جنوبی ایتالیا) استفاده کردند.

---

1. Pyrrhus 2. Punic



نقشه ۱.۱۳ توسعه روم، حدود سال‌های ۵۰۰ ـ ۲۲۰ ق. م

در سال ۲۴۱ ق. م سیسیل به اولین ایالت روم تبدیل شد. روم به جای متحد کردن دولت‌های سیسیل با خود، چنان که در مورد قبایل و شهرهای ایتالیا انجام داده بود، همه این دولت‌ها را بجز سیراکوز زیر فرمان یک پرایتور قرار داد. با این حال به آن‌ها اجازه داد که خودمختاری محلی را حفظ کنند. احتمالاً مجلس سنای رم از آن رو این شکل حکومت را برای سیسیل تصویب کرد که آن جزیره در صورت وقوع جنگ دیگری با کارتاژ در خط مقدم جبهه قرارداشت. می‌توانیم این را شکلی از کنترل نظامی بر ناحیه‌ای که در معرض تهدید جنگ قرار داشت بدانیم. با این حال این کار سابقه مؤثری ایجاد کرد: بیش‌تر سرزمین‌هایی که رُم از آن تاریخ به بعد فتح کرد، حتی آن‌هایی که در خط مقدم جبهه قرار نداشتند، تبدیل به یکی از ایالات روم شدند.

در فاصله بیست ساله میان سال‌های ۲۳۸ ـ ۲۱۸ ق. م، رم جزایر ساردنی و کُرس را نیز تصرف کرد. سال ۲۳۸ ق. م؛ همچنین در دریای آدریاتیک که دزدان دریایی ایلیریا[1] (آلبانی کنونی و بخشی از یوگسلاوی سابق) خسارات زیادی وارد می‌آوردند، دوباره نظم را برقرار نمود (سال ۲۲۹ ق. م). رومیان همچنین گُل‌های دره پو را تحت انقیاد خود درآوردند (سال ۲۲۲ ق. م).

1. Illyria

کارتاژ می‌خواست با تقویت موضع خود در اسپانیا از دست دادن جزایر سیسیل، ساردنی و کُرس را جبران کند. ارتش کارتاژ در اسپانیا، در جنگ‌های بعدی علیه قبایل گالو ـ ایبری[1] که سال‌ها طول کشید، به یکی از ورزیده‌ترین ارتش‌های آن زمان تبدیل شد. این ارتش عمدتاً متکی بر مزدوران اسپانیایی و شمال آفریقایی بود.

در سال ۲۱۸ ق. م جنگ تازه‌ای میان رم و کارتاژ درگرفت که جنگ دوم پونیک (۲۱۸-۲۰۱ ق. م) نامیده می‌شود. این جنگ به یک درگیری ائتلافی با عواقب و نتایج مهم انجامید. جنگ دوم پونیک یکی از شدیدترین جنگ‌ها در تاریخ رم بود. هانیبال[2]، سردار بسیار برجسته کارتاژی، که فرماندهی ارتش کارتاژ را در اسپانیا از سال ۲۲۱ ق. م برعهده داشت به لشکرکشی بزرگی از طریق جنوب گُل و فراز کوه‌های آلپ به درون ایتالیا دست یازید و در آن‌جا از حمایت گل‌های دره پو که به تازگی از رُم شکست خورده بودند، برخوردار شد.

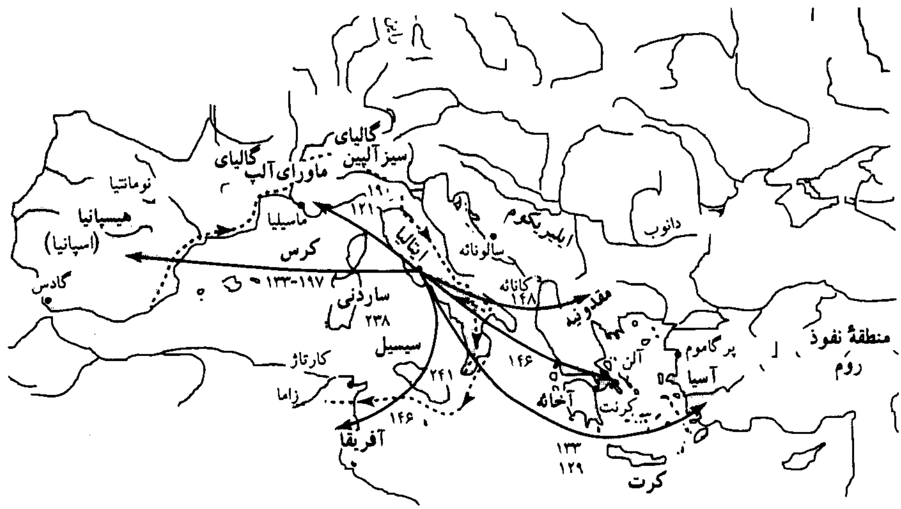
در سال‌های ۲۱۸ ـ ۲۱۶ ق. م هانیبال به پیروزی‌های بزرگی بر رومیان و متحدان ایتالیایی آن‌ها دست یافت. بزرگ‌ترین این جنگ‌ها نبرد کانائه[3] (۲۱۶ ق. م) بود که در آن بیش از چهل هزار سرباز رومی و ایتالیایی جان باختند (نک. نقشه ۲.۱۳). هانیبال پیروزی خویش را مرهون مانورهای تاکتیکی برجسته و تجربه فراوان سپاهیانش بود. هانیبال پس از نبرد کانائه از حمایت تعدادی از دولت‌های جنوب ایتالیا که ایمان خود را به بخت‌های پیروزی ایتالیا از دست داده بودند و پشتیبانی فیلیپ پنجم (۲۲۱-۱۷۹ ق. م) پادشاه مقدونیه برخوردار شد. فیلیپ نیز خواهان شکست رومیان بود. او مداخله رم در قضیه دزدان دریایی ایلیری درست پیش از به قدرت رسیدن خویش را مقدمه‌ای برای هجوم به بالکان و سرزمین خود می‌دانست. حتی سیراکوز که در جنگ قبلی متحد رم بود در کنار کارتاژ قرار گرفت.

با این حال کارتاژ سرانجام در جنگ شکست خورد. رومیان تمام منابع نیروی انسانی خود (نک. نمودار ۳.۱۴ ص ۳۱۷) از جمله سپاهیان بیش‌تر متحدان ایتالیایی خویش را که برخلاف انتظار هانیبال به اتحاد با رم افتخار می‌کردند، بسیج کردند. یکی از نیروهای زمینی رم با موفقیت به کارتاژها در اسپانیا حمله کرد و با این کار پایه موفقیت هانیبال سست شد (هانیبال قسمت اعظم سپاه و امکانات ارتش خود را از اسپانیا تأمین می‌کرد). از آن‌جا که نیروی دریایی رم بر دریاهای اطراف ایتالیا فرمان می‌راند، کمک به هانیبال از طریق دریا

1. Gallo - Iberian 2. Hannibal 3. Cannae

راه‌هایی که هانیبال میان ۲۱۸ و ۲۰۱ ق. م پیمود.

سال‌هایی که با پیکان مشخص شده: سالی که آن سرزمین به‌طور قطعی تبدیل به ایالتی رومی شد.



نقشه ۲.۱۳ گسترش امپراتوری رم بین سال‌های ۲۱۸ - ۱۲۰ ق. م

یادداشت: رم بی‌درنگ پس از جنگ دوم پونیک در جنگی برای نفوذ در یونان درگیر شد و شروع به تحکیم و تقویت مواضع خود در اسپانیا کرد.

نزاع بر سر یونان به صورت زیر بود:

در سال‌های ۲۰۰ - ۱۹۷ ق. م رم موفق شد مقدونیه را شکست دهد.

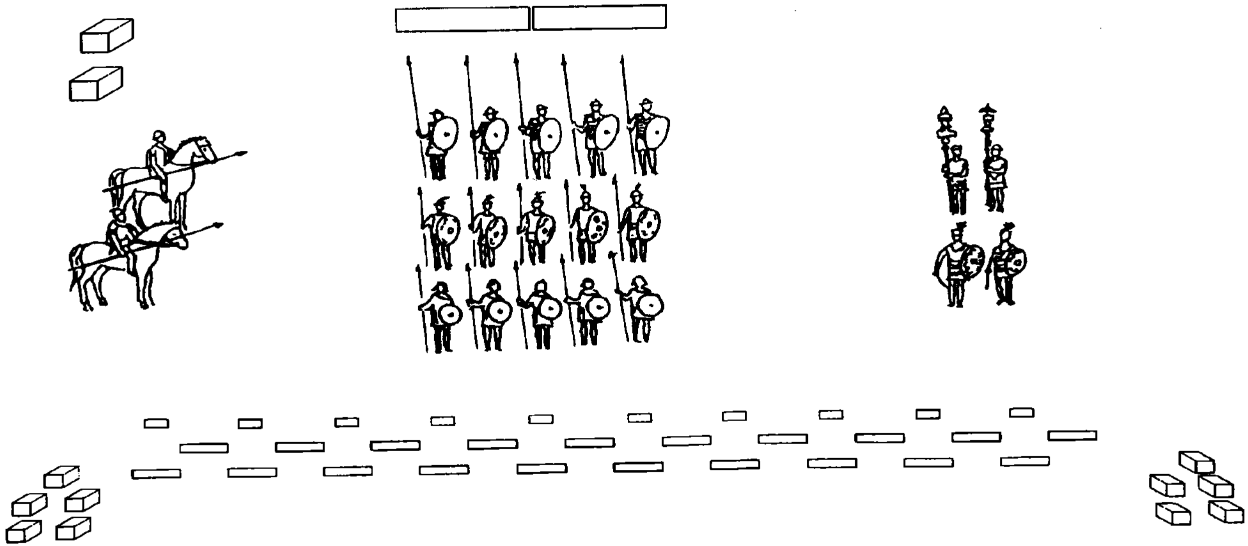
در سال ۱۹۶ ق. م، پس از پیروزی رومیان، سردار رمی فلامینیوس یونانیان را آزاد و خودمختار اعلام کرد؛ یونان به یک ایالت رومی تبدیل نشد. رومیان، یونانیان را «رعایای» [*clients*] مردم روم می‌دانستند که اجازه داشتند بر خود حکومت کنند.

در سال ۱۹۲ ق. م آنتیوخوس سوم (۲۲۳-۱۸۷ ق. م) پادشاه سلوکی کوشید در یونان نفوذ کند. این کار او را با رومیان درگیر کرد که تحمل «ارباب» دیگری را در یونان جز خود نداشتند. در سال ۱۸۸ ق. م رم در این جنگ برنده شد. آنتیوخوس ناچار شد به پشت کوه‌های توروس (کیلیکیه) عقب‌نشینی کند و خراجی معادل پانزده هزار تالان به رم بپردازد (پیوست ۲). سرزمین‌های او در آسیای صغیر میان پرگاموم و رودس (متحدان رم) تقسیم شد.

در سال‌های ۱۷۱-۱۶۸ ق. م رومیان سرانجام به طور قطعی مقدونیه را شکست دادند. آن سرزمین به چهار جمهوری (دولت‌های اقمار رم) تقسیم شد. مجلس سنا پس از پیروزی بر مقدونیه و یونان (سال‌های ۱۴۹-۱۴۶ ق. م) آن‌ها را به یک ایالت (مقدونیه ـ آخائه) تبدیل کرد.

برای کارتاژها بسیار دشوار بود، در ضمن فرماندهان رُمی جنگی فرسایشی را علیه خود هانیبال سازمان دادند و سپاهیان او در این جنگ سخت فرسوده شدند. سرانجام در سلسله زد و خوردها و محاصره‌های کوچک هانیبال مجبور به محدود شدن در درون ایتالیا شد.

نمودار ۱.۱۳ شیوه آرایش جنگی لژیون رومی در زمان جنگ دوم پونیک (سال‌های ۲۱۸-۲۰۱ ق. م)



یادداشت: فرماندهان با علامت (و گاه با پیک‌ها) دستورات خود را به سربازان ابلاغ می‌کردند. ممکن بود مثلاً به مانیپل‌ها [گروهان‌ها] دستور دهند فاصله بین خود را افزایش یا کاهش دهند یا شکل مربع بگیرند. در صورت اخیر، خط عقب (تریاری‌ها) ممکن بود دایره بزنند و به خط وسط بیاید و مانیپل‌های خط وسط (پرنسیپ‌ها) به جناحین بروند. مانیپل‌ها همچنین می‌توانستند جبهه بسته‌ای تشکیل دهند؛ در آن صورت مانیپل‌های [گروهان‌های] پرنسیپ، شکاف‌های میان گروهان‌های نیزه‌داران (هاستاتی‌ها) را پر می‌کردند. همچنین فرماندهان می‌توانستند دستور دهند که مردانشان فواصل میان سه خط را بیش‌تر کنند و آن‌ها می‌توانستند با دستور دادن به چپ یا راست رفتن تریاری‌ها و پرنسیپ‌ها، در ردیف هاستاتی‌های وسط قرار گیرند و به این ترتیب جبههٔ عریضی ایجاد کنند. این امکانات باعث می‌شد که لژیون‌های رومی بیش‌تر از فالانکس‌های یونانی و مقدونی امکان مانور داشته باشند.

H.E.L. Mellersh, *Soldiers of Rome,* 1964, p. 65.

در حدود سال ۲۰۵ ق. م نخستین نشانه‌های پیروزی رومیان پدیدار شد. سردار رومی پ. کورنلیوس سکیپیو[1] که بین سال‌های ۲۱۰-۲۰۵ ق. م کارتاژها را از اسپانیا بیرون رانده بود، از شمال آفریقا عبور کرد و بر متحدان جدید در نومیدیا[2]، یکی از دولت‌های همسایه کارتاژ، پیروز شد (نقشه ۱.۱۳). در سال ۲۰۲ ق. م او در نبرد بزرگی در زاما[3]، هانیبال را شکست داد؛ هانیبال برای دفاع از شهر موطن خود به شمال آفریقا بازگشته بود.

در سال ۲۰۱ ق. م کارتاژ صلح کرد. پیمان صلح، کارتاژ را ملزم به تسلیم ایالات دورافتادهٔ خود می‌کرد، کارتاژ باید ناوگان جنگی خود را در اختیار رم قرار می‌داد و ده هزار تالان غرامت جنگی به صورت اقساط می‌پرداخت (نک. به پیوست ۲، ص ۴۲۵). خزانه رم تا چهل سال از این اقساط سود برد. سیراکوز مقام خود را به عنوان یک متحد آزاد از دست داد و در ردیف سایر دولت - شهرهای تابع رم در سیسیل قرار گرفت.

این جنگ رم را به نیرومندترین قدرت مدیترانه تبدیل کرد.

جنگ‌های اسپانیا، دره پو و شرق هلنیستی

پس از سال ۲۰۱ ق. م رومیان درگیر سلسله جنگ‌هایی شدند که در واقع پیامدهای جنگ دوم پونیک بود و سرانجام به گسترش فوق‌العاده قلمرو نفوذ رم انجامید. شهر رم به پایتخت یک امپراتوری وسیع تبدیل شد (نک. نقشه ۲.۱۳).

بین سال‌های ۱۹۷-۱۹۰ ق. م رومیان یک بار دیگر گل‌های دره پو را تحت تسلط خود درآوردند. گل‌ها قبلاً میان سال‌های ۲۳۵-۲۲۲ ق. م فرمانبرداری را پذیرفته بودند ولی در سال ۲۱۸ ق. م علیه رومیان شوریدند و در کنار کارتاژها قرار گرفتند.

قبایل گالو - ایبریان در داخل اسپانیا طی دو جنگ طولانی و دشوار (۱۹۷-۱۷۸ ق. م و ۱۵۴-۱۳۳ ق. م) تحت تسلط درآمدند؛ این دو جنگ از هر دو سو قربانی‌های زیادی گرفت. پس از این رومیان شبه‌جزیره ایبری را به دو ایالت رومی تقسیم کردند.

در سال‌های ۱۲۵-۱۲۱ ق. م روم همچنین نوار ساحلی استراتژیک میان ایتالیا و اسپانیا را به چنگ آورد و از آن ایالت گُل ماورای آلپ[4] (نک. نقشه ۲.۱۳) را به وجود آورد. دره پو، جنوب اسپانیا و جنوب گل تبدیل به مناطق مهمی برای بازرگانان و مهاجران رمی و ایتالیایی

---

1. P. Cornelius Scipio
2. Numidia
3. Zama
4. Transalpine Gaul

شدند. بسیاری از سربازان قدیمی رمی و ایتالیایی پس از پایان خدمت سربازی، در محل خدمت خود باقی ماندند، ضمن آن‌که سیل دهقانان در جستجوی زندگی بهتر از سراسر ایتالیا به این مناطق سرازیر شد.

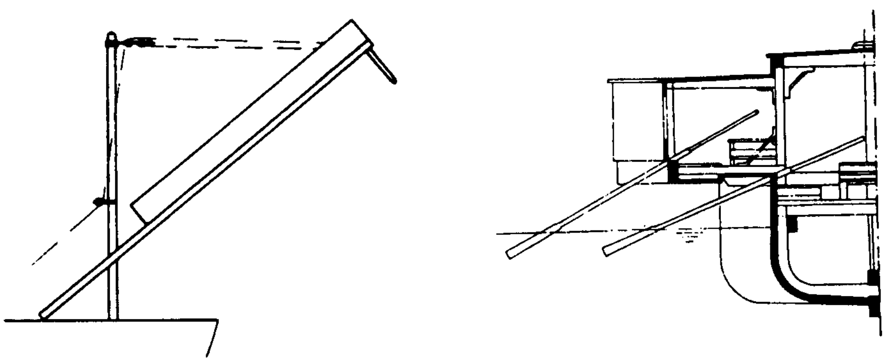
روم در رشته جنگ‌های کوتاه و موفقی بین سال‌های ۲۰۰ـ۱۴۶ ق. م (نک. ص ۲۷۱ و متن همراه با نقشه ۲.۱۳) علیه مقدونیه، اتحادیه‌های دولت‌های یونانی و پادشاهی سلوکی، توانست بر جنوب بالکان و آسیای صغیر برتری یابد. آسانی و سرعت پیروزی روم در این جنگ‌ها مرهون عدم توافقی بود که میان حریفانش تفرقه ایجاد کرده بود و به این ترتیب رومیان توانستند آن‌ها را یکی پس از دیگری شکست دهند. پادشاهی‌های هلنیستی هرگز نتوانستند علیه روم با هم متحد شوند و نیروهای خود را یکپارچه کنند. افزون بر این روم بهترین نیروی نظامی ورزیده را در سراسر مدیترانه داشت. در دومین جنگ پونیک و جنگ‌هایی که در پی آن پیش آمد، نسبت شایان توجهی از رمیان و متحدان ایتالیایی آن‌ها مسلح شده (نک. نمودار ۳.۱۴ ص ۳۱۷) و تجربه نظامی خوبی کسب کرده بودند.

دو شکل گسترش روم

در نیمهٔ نخست سده دوم پیش از میلاد، مجلس سنای رم که همچنان سیاست خارجی را تحت تسلط داشت (نک. ص ۲۵۵) سیاست متفاوتی را نسبت به غرب (اسپانیا، دره پو و گُل) در مقایسه با شرق و شمال آفریقا در پیش گرفت. در آغاز تمام خواسته روم (در نیمه نخست قرن دوم ق. م) از حریفان مغلوب خود در شرق و شمال آفریقا آن بود که برتری روم را بپذیرند و خراج‌های توافق شده را بپردازند. این خراج‌ها خزانه رم را می‌انباشتند و دولت‌های مغلوب را ضعیف می‌کردند طوری که آن‌ها پول کافی برای استخدام مزدور و ایجاد نیروی دریایی نداشتند. در حالی که رم از امتیازات مادی پیروزی‌های خود استفاده می‌کرد و در باره استقرار یک نظام اداری در این مناطق دور دست و کنترلی که لازمه آن بود نگرانی نداشت. به علاوه، بسیاری از رومیان برجسته احترام عمیقی برای تمدن یونان قائل بودند و آن را فرهنگ برتر خواهر خود می‌دانستند. آن‌ها احساس می‌کردند که یونانیان سزاوار حفظ خودمختاری خویش هستند. نگرش آن‌ها را می‌توان با نگرش آشوریان نسبت به بابل مقایسه کرد (نک. ص ۷۵).

رم در شرق و شمال آفریقا به سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» ادامه داد. هدف او تضعیف دولت‌های قدرتمند هلنیستی (مقدونیه، سلوکی) و کارتاژ بود؛ در عین حال رم به تقویت و حمایت از همسایگان ضعیف این دولت‌ها، نظیر پرگاموم در آسیای صغیر و نومیدیا در شمال آفریقا می‌پرداخت. مصر بطلمیوسی پس از سال ۱۷۰ ق. م نقشی در سیاست‌های بین‌المللی ایفا نکرد. از آن تاریخ به بعد این کشور پیوسته دستخوش نزاع‌های داخلی بر سر جانشینی و ناآرامی اجتماعی بود. یگانه علتی که مصر توانست استقلال خود را حفظ کند این بود که رم آن‌جا را ضمیمهٔ امپراتوری خود نکرد و اجازه نداد که کشور دیگری نیز بر آن تسلط یابد.

سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن رم در آسیای صغیر کاملاً موفق بود ولی یونان و مقدونیه کماکان ناآرام ماندند. روم بین سال‌های ۲۰۰ - ۱۴۶ ق. م چهار بار مجبور شد درگیر جنگ‌هایی در این ناحیه شود (نک. نقشه ۲.۱۳). در سال ۱۴۶ ق. م رم از این وضع خسته شد و برای همیشه به این ناآرامی‌ها خاتمه داد. رم تمام منطقه را به یک ایالت (مقدونیه آخائه) تبدیل کرد و آن را تحت فرمانروایی حاکمی رومی قرار داد. افزون بر این، به عنوان هشداری به سایر شهرها، شهر یونانی کورنت را که از سال ۱۴۹ ق. م مرکز فعالیت‌های ضدرومی شده بود ویران کرد. مردم این شهر یا کشته شدند یا به بردگی فروخته شدند.



شکل ۱.۱۳ پل‌های چوبی مورد استفاده رومیان در جنگ اول پونیک

یادداشت: در نخستین جنگ پونیک رومیان کوشیدند تا با تبدیل نبرد دریایی به نبرد «زمینی» برتری نیروی دریایی بسیار با تجربه کارتاژ را خنثی کنند. این کار را با استفاده از پل‌های چوبی متحرک جالبی انجام می‌دادند و آن‌ها را به کشتی‌های کارتاژیان وصل می‌کردند به طوری که بتوانند از آن‌ها بگذرند و کشتی‌های کارتاژ را فتح کنند. با این وجود، این پل‌ها توازن کشتی‌ها را به هم می‌زد و در نتیجه بسیاری از کشتی‌های رومی در طوفان درهم شکستند. رومیان به زودی از استفاده از این ابزار چشم پوشیدند.

همچنین رم در آن سال بقایای قدرت کارتاژ در شمال آفریقا را پس از وارد شدن کارتاژ به نبرد با همسایه‌اش نومیدیا که از متحدان رم بود، از بین برد.[۱] این بار کارتاژ به کلی ویران شد و جمعیت آن یا کشته شدند یا به بردگی رفتند. سرزمین کارتاژ نیز به ایالتی در آفریقا تبدیل شد.

در سال ۱۳۳ ق. م آخرین پادشاه آتالید[۲] قلمرو پرگاموم را برای رم به ارث گذاشت. در سال ۱۲۹ ق. م رومیان پس از سرکوب شورش مزدوران، بردگان و کشاورزان فقیر اجاره‌دار، در نیمه غربی کشور، این ناحیه را به ایالتی در آسیا تبدیل کردند (نک. نقشه ۲.۱۳). بقیه این قلمرو شاهی را نیز در اختیار فرمانروایان دست‌نشانده محلی که به رم وفادار بودند قرار دادند.

مجلس سنای روم سیاست متفاوتی را نسبت به غرب در پیش گرفت و ادامه داد. قلمروهایی که رومیان در دره پو، اسپانیا و جنوب گل تصرف کرده بودند بلافاصله تبدیل به ایالات رومی شدند. در این نواحی برخلاف شرق و شمال آفریقا دولت‌هایی پیشرفته و قابل شناسایی وجود نداشت بلکه قبایلی با سازمانی سست وجود داشتند که بازی‌های سیاسی رم و جهان هلنیستی را درنمی‌یافتند؛ این قبایل پیوسته می‌کوشیدند تا از یوغ تسلط روم رها شوند. به ویژه در بخش‌های مرکزی و غربی شبه‌جزیره ایبری بارها و بارها شورش‌هایی به‌وقوع پیوست. رم طی سلسله نبردهایی سخت به تدریج مرزهای امپراتوری خود را به سمت شمال و غرب گسترش داد به طوری که در پایان تنها گوشهٔ شمال غربی اسپانیا تحت تسلط رم درنیامده بود (۱۳۳ ق. م).

پیروزی‌های قطعی در شمال آفریقا (سال ۱۴۶ ق.م) و اسپانیا (سال‌های ۱۳۴-۱۳۳ ق. م) هر دو توسط عضوی از خاندان کورنلیوس سکیپیو به نام پ. کورنلیوس سکیپیو آمیلیانوس[۳] تحقق پذیرفت. مردم رم او را به عنوان قهرمانی بزرگ گرامی داشتند ولی او هرگز از محبوبیت مردمی خود سوءاستفاده نکرد و کاملاً به رفقای حاکم خود در مجلس سنا وفادار ماند.

در جنگ‌های میان سال‌های ۲۶۴ و ۱۳۳ ق. م نظام سنّتی رم از لحاظ انتقال فرماندهی بسیار زیان‌بخش از کار در آمد. می‌دانیم که کنسول‌ها و پرایتورها می‌توانستند فقط در طول یک سال تصدی مقام فرماندهی ارتش‌های خود را بر عهده داشته باشند. با این حال وقتی

---

۱. جنگ سوم پونیک، سال‌های ۱۴۹ ـ ۱۴۶ ق. م

2. Attalids

3. P. cornelius Scipio Aemilianus

جنگی طولانی می‌شد، موقعیت ایجاب می‌کرد که راه‌حل جدیدی در نظر گرفته شود. مجلس سنا به منظور افزایش تعداد فرماندهان و قادر ساختن سرداران به ادامه فرماندهی سپاه پس از یک سال خدمت مقرر خود، یک مقام جدید به نام *pro-magistracy* [قاضی جانشین] ایجاد کرد، «*pro*» به معنای «شبیه» یا «جانشین» است. قدرت مطلقه (imperium) یک پروکنسول مشابه با قدرت کنسول بود، اما به یک سال محدود نمی‌شد و پروکنسول می‌توانست تا پایان مدت جنگ به سمت فرماندهی خود بر سپاه ادامه دهد. مدت خدمت این صاحب منصب وقتی پایان می‌گرفت که مجلس سنا فرا می‌خواندش یا مدت فرماندهی از پیش تعیین شده‌اش به پایان می‌رسید.

سازمان اجرایی ایالات

رومیان در ایالت‌های جدیدی که به وجود می‌آوردند، نظام اداری محلی قبلی را کنار می‌گذاشتند و فرمانداری تعیین می‌کردند که جریان امور را زیر نظر داشته باشد. در آغاز همه فرمانداران پرایتورها بودند، ولی در حدود سال ۱۹۰ ق. م مجلس سنا شروع به انتصاب کنسول‌ها و پرایتورهای سابق به عنوان پروکنسول و پروپرایتور کرد. قدرت مطلقه [*imperium*] اینان به ایالت خودشان محدود می‌شد و مدت خدمتشان نیز معمولاً یک یا دو سال بود.

مسئولیت‌های اصلی فرماندار، دفاع از ایالت خود و اداره امور قضایی بود. پس از مدتی فرمانداران، حاکمان محلی را در وظایف قضایی خود شریک کردند. فرمانداران کارکنان اندکی داشتند، شامل: مشاوران (برای مثال رمیان و ایتالیایی‌هایی که برای زندگی به آن ایالت آمده بودند)، کاتبان و معاونان؛ همچنین کوایستورها که سرپرستی هزینه‌ها و جمع‌آوری مالیات را برعهده داشتند نیز به آن‌ها کمک می‌کردند. مالیات‌ها توسط مشاوران محلی به صورت نقدی یا جنسی جمع‌آوری می‌شد و در اختیار عاملان پوبلیکانی (ص ۲۵۸) قرار می‌گرفت؛ این عاملان قبلاً مساعده‌ای به خزانه رم سپرده بودند. کوایستورهای ایالتی بخشی از این مساعده را برای هزینه‌های حکومت ایالتی دریافت می‌کردند. در واقع مشاوران فرماندار بودند که استمرار حکومت ایالتی را حفظ می‌کردند، چرا که فرمانداران یک یا دو سال یک بار عوض می‌شدند در حالی که آن‌ها در مقام خود باقی می‌ماندند.

سهم اصلی کارهای اداری روزمره توسط حاکمان محلی انجام می‌گرفت. آن‌ها برای قسمت اعظم جمعیت ایالت در حکم قدرت بی‌واسطه بودند. در ایالات غربی حکام محلی

از اعضای اشرافی قبایل گُل و ایبری بودند. در ایالات شرقی حکام عمدتاً مشاوران و قضات شهرهای یونانی بودند که در سراسر خاورمیانه در عصر هلنیستی وجود داشتند (ص. ۲۰۷)، اما در عین حال از حاکمان محلی، کاهنان معابد و رؤسای روستاها یا کدخداها نیز می‌توان نام برد.

رومیان در شهرهای یونانی، شکل الیگارشی حکومت را تشویق می‌کردند. در ایتالیا، سنای رم بنا را بر آن گذاشت که شوراهای سازمان یافته از نجبای زمین‌دار، حکومت‌های محلی کارآمدی را برای شهرهای متحدان رُم، مستعمرات آن و آزادشهرهای [*municipia*] آن (نک. ص ۲۴۵) تشکیل دهند؛ سنای رم تصمیم گرفت همین نظام را در ایالات نیز پیاده کند. ثروتمندان متمایل به الیگارشی در شهرهای یونانی معمولاً حاکمیت رومیان را می‌پذیرفتند. آن‌ها دریافته بودند که دوستی با رم موقعیت ممتاز آن‌ها را در حکومت محلی تأمین می‌کند و دارایی‌های آن‌ها را محفوظ می‌دارد. در زمان تسلط رم کشمکش‌ها و اختلافات داخلی میان ثروتمندان و فقرا که بسیاری از شهرهای یونانی را در سال‌های میان ۲۴۰ - ۱۵۰ ق. م دربرگرفته بود از بین رفت و سرکوب شد.

در ایتالیا و نیز در ایالات غربی و شرقی، شوراهای شهر که مسئول حکومت محلی بودند به‌تدریج دراختیار نجبای ثروتمندی قرارگرفتند که برای تمام عمر به‌عضویت شورا درمی‌آمدند و از طرف شهروندان به مقامات اداری محلی منصوب می‌شدند. این شوراها برحسب اندازه و جمعیت شهر و ناحیهٔ روستایی تحت حکومتشان، صد تا ششصد عضو داشتند.

نقایص تسلط رومیان

در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد بیش‌تر ایالات روم از این‌که زیر سلطه رمیان هستند ناراضی بودند و شکایت داشتند. در ایالات آن‌ها، فرمانداران، کارمندان و پوبلیکانی‌ها از مشاغل و موقعیت‌های خود سوءاستفاده می‌کردند و به فکر منافع مالی خود بودند، دولت رم نیز نظارت چندانی بر اعمال ایشان نداشت. نظام اداری رم فاقد مقررات و قوانینی برای نظارت و کنترل اعمال قضات در مناطق دور از ایتالیا بود. فرمانداران و دستیاران ایشان «قانون فروشی» می‌کردند، یعنی در اِعمال قانون به حقه و دوز و کلک متوسل می‌شدند و از گناه شهرها یا افرادی که به آن‌ها «هدایا»، به عبارتی رشوه‌های کلان می‌دادند، چشم می‌پوشیدند. پوبلیکانی‌ها نیز بیش از آنچه معیارهای سنّتی مقرر می‌داشت از موقعیت خود سوءاستفاده می‌کردند و ثروتمند می‌شدند. مردم ایالات نیز همچنان از اعمال ظالمانه و

بی‌رحمانه کهنه سربازان و بازرگانان ایتالیایی و برده‌فروشان در رنج بودند. مثلاً تجار ایتالیایی برای کالاهایی که می‌خواستند خریداری کنند به زور قیمت‌های پایینی تحمیل می‌کردند اما هنگام فروش آن‌ها قیمت‌های گزافی می‌گرفتند. برده‌فروشان نیز بسیاری از اسرای سابق، شورشیان و ایالت‌نشینان باسواد و فرهیخته را به بردگی می‌کشاندند و آن‌ها را در ایتالیا و سیسیل می‌فروختند.

در سال ۱۴۹ ق. م پس از رسوایی‌های بزرگی که در اسپانیا ایجاد شد، رم تصمیم گرفت علیه فرماندارانی که اعمال کلاهبردارانه و زورگویانه داشتند، اقدام کند. در رم دادگاهی با هیئت منصفه دائم برای رسیدگی به شکایات مربوط به زورگویی، اجحاف و کلاهبرداری در ایالات به وجود آمد. شکایات توسط افراد برجسته و معروف رومی که به عنوان «اربابان» ایالت عمل می‌کردند اقامه می‌شد. این اربابان از میان افراد مشهوری انتخاب می‌شدند که به عنوان سردار در جنگ‌ها یا فرماندار پیوند ویژه‌ای با ایالت خود داشتند یا متعلق به خانواده‌ای بودند که مجلس سنا به عنوان فرماندار برای ایالت خاصی، طی چند نسل انتخاب کرده بود. هیئت منصفه از سناتورها تشکیل می‌شد.

تنش‌های اجتماعی جدید

نتایج گسترش روم

در سال‌های طولانی گسترش روم میان سال‌های ۲۶۴ تا ۱۲۱ ق. م مقادیر زیادی پول، کالا و برده به سوی ایتالیا سرازیر شد. طی دو یا سه نسل این امر به تغییرات مهمی در شهرها (به ویژه رم) و نواحی روستایی انجامید.

مقادیر فزاینده خراج و مالیات که از سرزمین‌های تابعه به خزانه رم می‌رسید، صرف لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانه بیش‌تری می‌شد. *tributum* یا مالیات ارضی که مدت‌ها بر دوش شهروندان رمی سنگینی می‌کرد، پس از سال ۱۶۷ ق. م دیگر جمع‌آوری نمی‌شد.

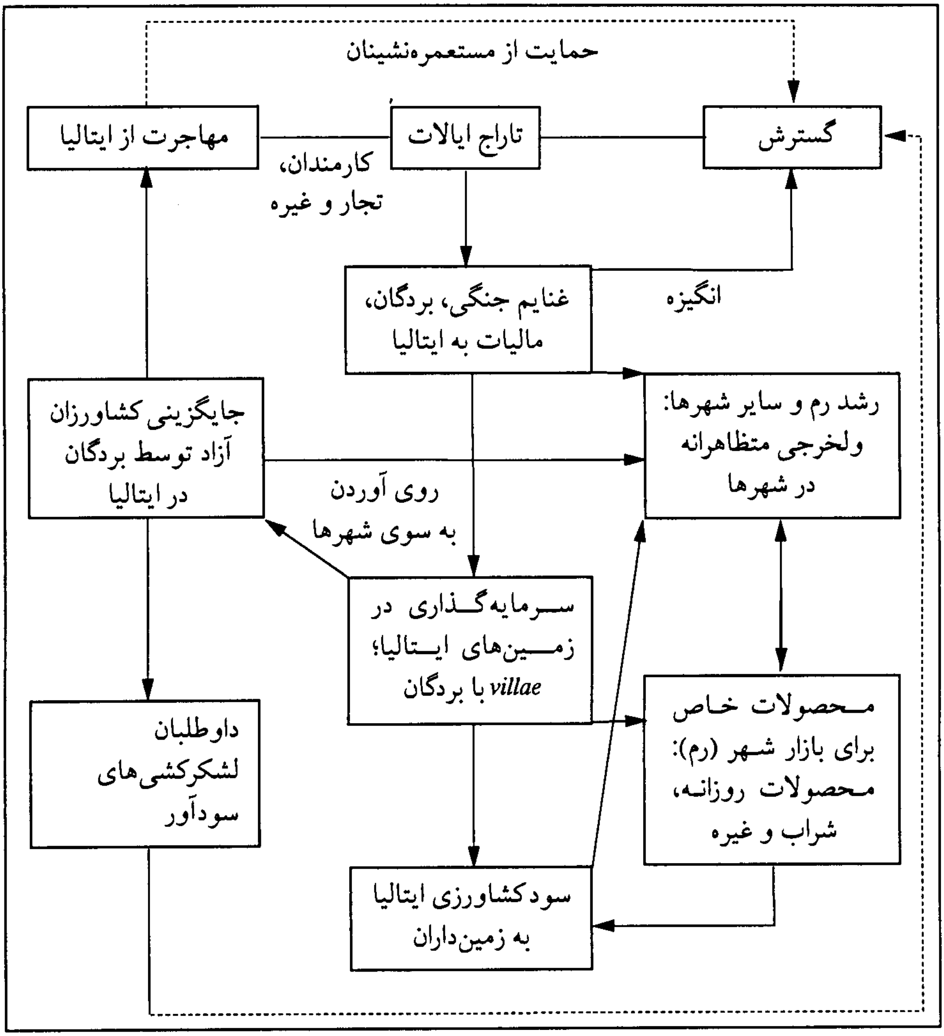
غلات به صورت منظم از طریق دریا از نواحی ساحلی حاصلخیز و دشت‌های سیسیل و آفریقای شمالی به رم وارد می‌شد (واردات دریایی کالا بسیار ارزان‌تر و مؤثرتر از حمل زمینی آن از داخل ایتالیا تمام می‌شد). وفور مواد غذایی در رم به افزایش فوق‌العاده جمعیت و جذب ساکنان نواحی روستایی به شهر منجر شد. سایر مواد غذایی نیز از مناطق نزدیک ایتالیا وارد می‌شد. این مناطق بیش‌تر به دامداری و تولید شراب، روغن زیتون و میوه‌جات می‌پرداختند تا کشت غله.

بیش‌تر غنایم جنگی (بردگان، پول و کالا) نصیب ثروتمندان و قدرتمندان می‌شد. این افراد مبالغ زیادی پول به رم می‌فرستادند و مستغلات پرهزینه‌ای برای خود ساخته بودند، اما بیش‌تر ثروت خود را در زمین‌های ایتالیا سرمایه‌گذاری می‌کردند و بردگان را در آن‌ها به کار می‌گماردند؛ در نتیجه مزارع و مستغلاتی بزرگ در مناطق حاصلخیز با امکانات و تسهیلات خوب حمل و نقل ایجاد شده بود و بردگان ورزیده در آن‌ها به تولید کالاهایی می‌پرداختند که در رم و سایر شهرها به خوبی فروش می‌رفت.

به این ترتیب بیش از پیش زمین‌های عمومی این مناطق تحت مالکیت ثروتمندانی قرار گرفت که بردگان را در آن استقرار می‌دادند. این به آن معنا بود که کشاورزان آزاد (زارعان زمین‌دار، زارعان اجاره‌دار و زارعان زمین‌داری که زمین‌های اضافی خود را اجاره می‌دادند) تا مدت‌ها قادر نبودند از زمین‌های عمومی بهره‌برداری کنند و بدین گونه بخش عظیمی از درآمد خود را از دست می‌دادند (نک. ص ۲۴۵). کسانی که مدتی طولانی مجبور می‌شدند زمین‌های خود را ترک کنند و به خدمت سربازی بروند وضع بدتری داشتند. بسیاری از کشاورزان بالاخره کشاورزی را رها می‌کردند، زمین خصوصی خود را می‌فروختند و به شهرها و به ویژه رم مهاجرت می‌کردند. عده دیگری که بدهی داشتند زمین خود را در اختیار طلبکاران قرار می‌دادند و به صف پرولترهای روزمزد می‌پیوستند که در حومه شهرها یا در رم و دیگر شهرها به کار می‌پرداختند. با این حال زارعان دیگر نیز به دره پو، جنوب اسپانیا و جنوب گل مهاجرت و فرایند رومی‌سازی را تشدید می‌کردند.

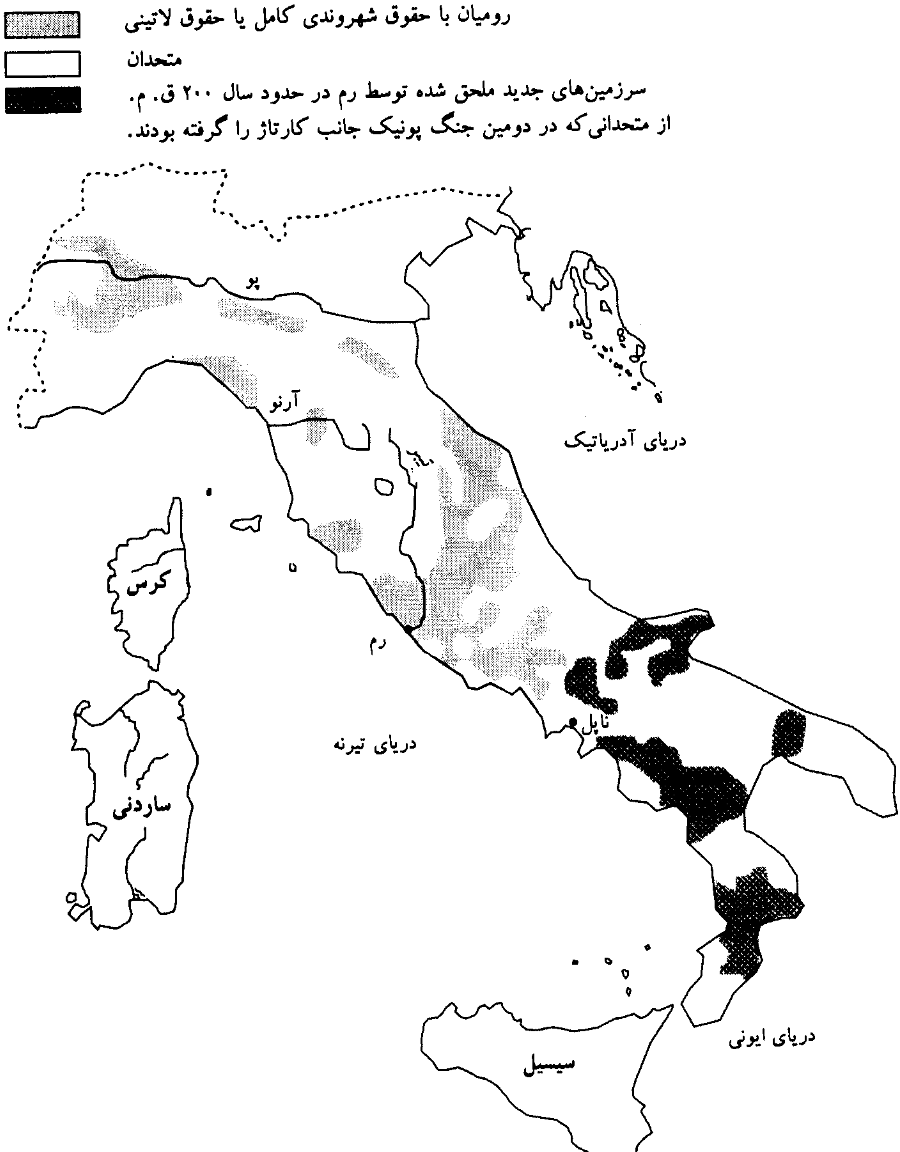
تغییرات مشابهی در جماعات ایتالیایی، به ویژه در جنوب ایتالیا و لاتیوم رخ داد. از آن‌جاکه بخش اعظم جنوب ایتالیا در نبردهای علیه هانیبال در سال‌های میان ۲۱۶-۲۰۳ ق.م ویران شده بود (نک. ص ۲۶۸)، مزرعه‌داران این مناطق زیان مضاعفی را متحمل شدند. بسیاری از ایشان مقروض شدند چون برای بازسازی زمین‌های خود مجبور به اخذ وام شده بودند. به علاوه جماعات جنوب ایتالیا که پس از نبرد کانائه (سال ۲۱۶ ق. م) جانب هانیبال را گرفته بودند مجبور شدند بهترین زمین‌های خود را به رم تسلیم کنند. این گونه زمین‌ها جزو زمین‌های عمومی رم قرار می‌گرفت و سرمایه‌گذاران ثروتمند آن‌ها را تصاحب می‌کردند. تعداد زیادی از اهالی جنوب ایتالیا به سوی رم و شهرهای نزدیک ایتالیا یا به دره پو، اسپانیا یا جنوب گل رانده شدند. افزون بر این رم پذیرای خیل مردمانی از دولت ـ شهرهای لاتینی شد؛ این مردم به رم روی می‌آوردند تا حق شهروندی کامل رمی را کسب کنند (نک. ص ۲۴۵).

نمودار ۲.۱۳ نتایج گسترش روم در سده دوم پیش از میلاد



یادداشت: villae عبارت است از زمین‌هایی با ابعاد متوسط برای کشت محصولات فروشی (مازاد بر مصرف) و مواد غذایی برای نیروی کار شهر.

نتایج همه این‌ها این شد که پرولتاریای شهری و روستایی در سراسر ایتالیا رشد کرد، در حالی که تعداد کشاورزان آزاد کاهش یافت. بیش‌ترین بخت زنده ماندن و بقا برای کشاورزان آزادِ متکی به روش‌های قدیمی کشاورزی با هدف خودکفایی در سطح خانواده، در مناطقی بود که امکانات حمل و نقل خوبی نداشتند و ثروتمندان رمی و سرمایه‌گذاران ایتالیایی



نقشه ۳.۱۳ رُم و متحدان ایتالیایی آن، ۹۱ ق. م

یادداشت: این نقشه بازتاب آشکار گسترش انبوه سرزمین‌های شهروندی است.

چندان علاقه‌ای به آن نشان نمی‌دادند. با وجود این بعضی از مالکان کوچک در نواحی حاصلخیز و در دسترس می‌کوشیدند تا درآمد خود را با غنایم جنگی و دستمزدهایی که از کارهای فصلی به دست می‌آوردند افزایش دهند.

برای دولت روم کاهش تعداد کشاورزان آزاد تحولی جدی محسوب می‌شد. معمولاً قسمت اعظم سربازان از میان شهروندانی استخدام می‌شدند که قادر به تأمین اسلحهٔ خود بودند. خزانه دولت برای تجهیز کامل ارتش‌ها سرمایه کافی نداشت. با این حال همان گونه که از تعداد کشاورزان آزاد کاسته می‌شد، تعداد شهروندان مناسب برای سربازگیری نیز کاهش یافت. وضع هنگامی وخیم‌تر شد که بسیاری از سربازان (کشاورز) در لشکرکشی‌ها کشته شدند یا در پشت مناطق مفتوحه ماندگار گشتند.

بعضی از کشاورزان برای بهبود وضع مادی خود، هرجا که بخت یاری می‌کرد برای لشکرکشی‌های ـ ترجیحاً سودآور ـ داوطلب می‌شدند. آن‌ها ستون نفرات نیمه‌حرفه‌ای ارتش‌های روم را در بسیاری از جنگ‌های آن روزگار تشکیل می‌دادند.

بردگی در ایتالیا و سیسیل

در قرن سوم پیش از میلاد، ظاهراً تعداد بردگان در ایتالیا و سیسیل بسیار زیاد بوده است؛ چرا که اسیران نظامی و غیرنظامی زیادی در جنگ‌های پونیک به بردگی گرفته و فروخته شده بودند. با این حال به معنای واقعی در قرن دوم ق. م بود که بردگی در ایتالیا و سیسیل گسترش یافت. بر اساس برآوردهای قابل قبول، حدود دو میلیون از شش میلیون ساکنان ایتالیا بین سال‌های ۱۵۰ ـ ۷۰ ق. م یعنی اوج این پدیده، برده بوده‌اند. این بردگان عمدتاً از اسرای جنگی، تبعیدیان مناطق تحت سلطه، قربانیان دزدان دریایی و تجار برده، مردمان فقیری که خود و کودکانشان را از فرط گرسنگی و استیصال به بردگی فروخته بودند و کسانی که برده به دنیا آمده بودند، تشکیل می‌شدند. بردگان دارایی مطلق اربابان خود تلقی می‌شدند و «ابزارهای بی‌صدا» بودند.

قسمت اعظم بردگان در معادن گوناگون از جمله معادن سنگ و املاک بزرگی که به کشت محصولات مخصوص برای فروش اختصاص داشت کار می‌کردند. بسیاری از بردگان در کارگاه‌ها کار می‌کردند و بسیاری دیگر در کارهای کثیف و سنگین در خدمات عمومی شهرها یا خانه‌های ثروتمندان به عنوان غلامان خانگی به کار گماشته می‌شدند. کشاورزان

خرده‌پا و پیشه‌ورانی که برای خود کار می‌کردند نیز یکی دو برده داشتند. میان خود بردگان تفاوت‌های زیادی وجود داشت، بردگان تحصیلکرده که در حکم منشی یا معلم سرخانه در منازل افراد برجسته و مشهور، زندگی می‌کردند و غالباً از اعتماد اربابان بهره‌مند می‌شدند این امید را داشتند که روزگاری از بردگی رهایی یابند. برده یک کشاورز خرده‌پا یا پیشه‌ور کمابیش به عنوان عضو خانواده تلقی می‌شد، اما سرنوشت انبوه بردگانی که در معادن یا مزارع بزرگ کشاورزی کار می‌کردند، مصیبت‌بار بود. بدتر از این وضع بردگانی بود که مجبور بودند در مسابقات گلادیاتوری شرکت کنند و تا سرحد مرگ در استادیوم‌های ایتالیا با یکدیگر بجنگند.

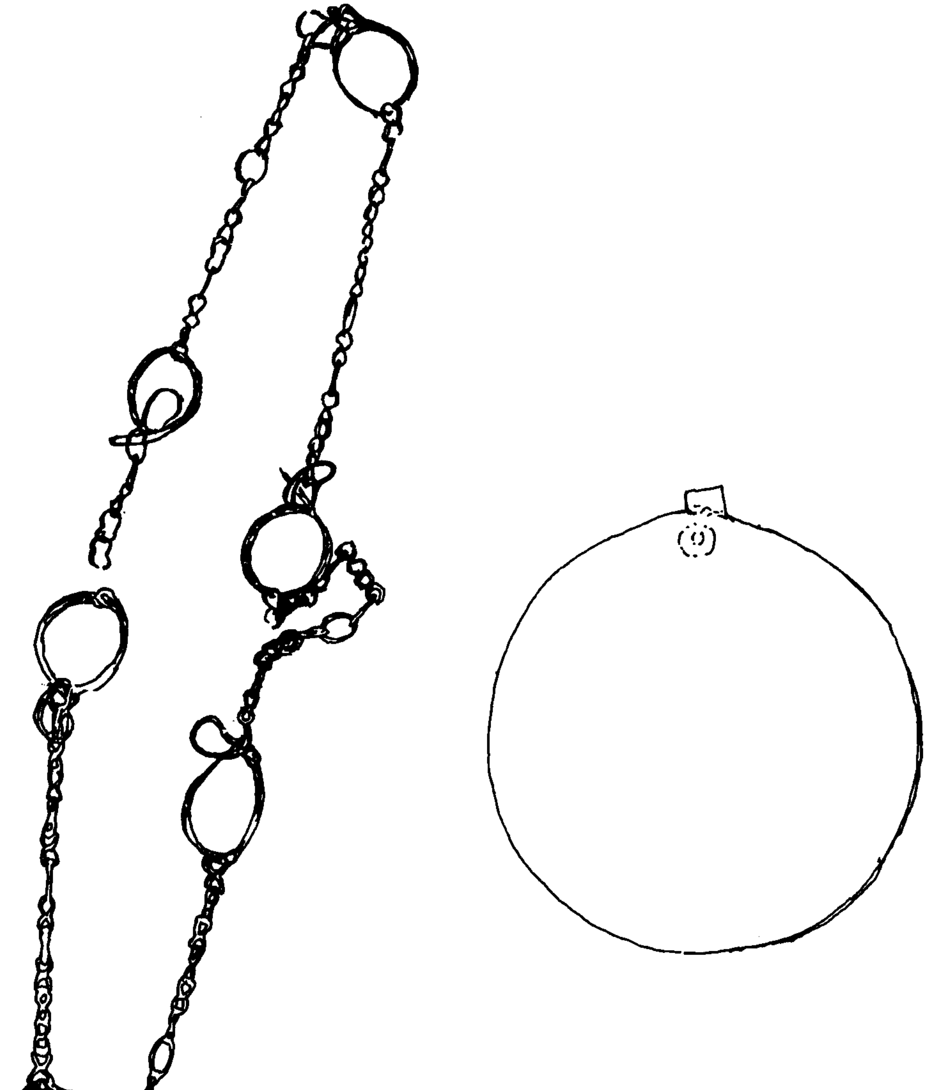
گاهی ممکن بود برده‌ای آزاد شود؛ این وضع به ندرت پیش می‌آمد ولی برای بسیاری از بردگان امید آزاد شدن از قید بردگی، یگانه تسلای آن‌ها و علت تن دادن به کار سخت و عدم شورش بود. بردگان آزاد شده (آزادان) حق شهروندی رومی را بدون حق تصدی مقامات احراز می‌کردند. این بردگان مشمول خدمت سربازی نمی‌شدند و فرزندان ایشان می‌توانستند از حق شهروندی کامل برخوردار شوند (نک. ص ۲۶۴).

شورش‌های بردگان

بین سال‌های ۱۵۰ - ۷۰ ق. م شرایط در ایتالیا و سیسیل (و احتمالاً در آسیای صغیر) برای شورش‌های بردگان آماده شد. تعداد بردگان در زمانی کوتاه به طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت. بردگان جدید به طور گروهی در مزارع بزرگ به کار گمارده می‌شدند. یاد روزهای آزادی هنوز در ذهنشان زنده بود و آمادگی شورش‌های گروهی را داشتند. در حدود سال‌های ۱۳۴ - ۱۰۴ ق. م شورش‌های عمدهٔ بردگان در سیسیل رخ داد و در سال‌های ۱۳۳ - ۱۲۹ ق. م علیه پادشاهی پرگاموم در آسیای صغیر شوریدند (نک. ص ۲۷۳). بر اساس مدارک موجود، بدون شک بردگان شورشی طبق برنامه تشکیلاتی عمل نمی‌کردند، با یکدیگر در تماس نبودند و هیچ برنامه اصلاحی مشترک نداشتند. حتی انگیزه آن‌ها تمایل به لغو بردگی نبود؛ بلکه تمامی خواسته‌شان در آزادی‌های فردی خلاصه می‌شد. بزرگ‌ترین شورش بردگان در تاریخ، در ایتالیا و در سال‌های ۷۳ - ۷۱ ق. م به رهبری اسپارتاکوس[1] رخ داد (نک. ص ۳۰۵).

---

1. Spartacus



شکل ۲.۱۳ نمونه‌ای از زنجیر بردگی

یادداشت: در نواحی روستایی گاهی بردگان را به یکدیگر زنجیر می‌کردند تا از فرار آن‌ها جلوگیری کنند. نمونه‌ای از علامت و نوشتهٔ روی آن که بر گردن آن‌ها آویخته می‌شد، دیده می‌شود. بر این علامت چنین نوشته شده است: «مانع فرار من شوید و مرا به اربابم، ویونتیوس که در دربار کالیستوس زندگی می‌کند، بازگردانید.»

شورش‌های بردگان در سیسیل مشکلاتی جدی برای مردم رم پیش آورد چون رم بیش‌تر غله خود را از سیسیل وارد می‌کرد. لژیون‌های رومی تلاش زیادی کردند که این شورش‌ها را سرکوب کنند.

راهزنی دریایی

یکی از عوارض جانبی تجارت برده، دزدی دریایی بود که به زودی در سراسر مدیترانه گسترش یافت. بردگان برای دزدان دریایی کالاهای پرسودی محسوب می‌شدند. از زمان برتری تا ضعف قدرت رم در دریای مدیترانه، پادشاهی‌های هلنیستی نتوانسته بودند امنیت راه‌های دریایی و سواحل را تأمین کنند. در رم نیز مجلس سنا هیچ گونه کوششی برای جلوگیری یا محدودیت دزدی دریایی انجام نمی‌داد چرا که سناتورها از عرضه برده سود زیادی می‌بردند و به آن‌ها در مزارع خود احتیاج داشتند، به ویژه مایل بودند کشت محصولات مزارع خود یا کارهای شاق خانگی را به کارگران ماهر جهان پیشرفته‌تر هلنیستی بسپرند.

برخی داده‌های جمعیت‌شناسی

واردات برده و هجوم خارجیان به رُم و بندرها به افزایش قابل توجه جمعیت ایتالیا انجامید. حدود سال ۱۰۰ ق. م ایتالیا احتمالاً حدود شش میلیون جمعیت داشت. تعداد شهروندان رُمی نیز افزایش یافت، این افزایش عمدتاً نتیجه ورود سیل‌آسای لاتین‌ها و خارجیان به رم (نک. ص ۲۷۷) و رهایی بعضی بردگان بود (نک. ص ۲۶۳). در سال‌های میان ۲۱۵ ـ ۱۴۳ ق. م تعداد افراد ذکور بالغ (بالاتر از ۱۶ سال) شهروند رُمی از حدود سیصد هزار به حدود چهارصد هزار افزایش پیدا کرد. با این حال کمبود کشاورزان آزاد در میان این شهروندان محسوس بود (نک. نمودار ۳.۱۴ در صفحه ۳۱۷).

شهر رُم

تعداد بی‌شمار دهقانان سابق (سربازان سابق که پس از پایان خدمت سربازی مایل به بازگشت به زندگی کشاورزی نبودند)، خارجیان، بردگان و آزادانی که به شهر رم سرازیر شدند، باعث تورم جمعیت این شهر شد. این تازه از راه‌رسیدگان در مشاغلی مانند صنایع

ساختمانی و حمل‌ونقل یا پیشه‌وری مشغول به کار می‌شدند. ثروتمندان پول کلانی به رم می‌فرستادند. این مسئله باعث به وجود آمدن صنعتگرانی شد که نیاز افراد ثروتمند را تأمین می‌کردند. نخبگان تحت تأثیر فرهنگ، سطح آموزش و شرایط تجملی شهرهای هلنیستی، می‌خواستند سبک زندگی شهری خود را نیز همانند آنْ تغییر دهند. در رم این امر به افزایش تقاضا برای معلمان، هنرمندان، معماران، پزشکان، منشیان، بانکداران، مشاوران حقوقی و سازندگان کالاهای تجملی انجامید. بیش‌تر بردگان سابق مناطق شرق هلنیستی که پس از آزاد شدن به کسب و کار روی می‌آوردند؛ تا حد زیادی این تقاضاها را تأمین می‌کردند. در میان مشاوران حقوقی، رومیانی از طبقات بالا (سناتورها و اسواران) وجود داشتند. آن‌ها در دادخواهی‌ها حضور می‌یافتند و مشاور امور قضایی بودند. بر خلاف حرفه‌های تجارت یا معاملات دستی، این کار حرفه قابل احترامی برای یک آقا و اشراف‌زاده رومی تلقی می‌شد.

سازمان نامناسب

رومیان برای سازگار کردن نهادهای عمومی خود با شرایط تغییریافته تلاش‌های بسیار ناچیزی به خرج دادند. پروماژیستراسی [شبه‌قضاوت] (پروکنسولی و پروپرایتوری؛ نک. ص ۲۷۵) ایجاد شد و تعداد پرایتورها و کوایستورها افزایش یافت (نک. ص ۲۵۲)، اما دستگاه قضایی توسعه نیافت. رومیان در طول مرزهای امپراتوری خود ارتش آماده‌ای برای جلوگیری یا خاموش کردن منازعات مرزی مستقر نکردند. بسیاری از مسائل اداری از طریق روابط با اشراف (*nobiles*) مهم حل و فصل می‌شد. سروری و آقایی آن‌ها صف عریض و طویل گروه‌های ذی‌نفع در رم و سایر شهرها و مناطق در ایتالیا و ایالات را در بر می‌گرفت. روش تفکر سنّتی رومی در باره روابط ارباب ـ رعیتی به روابط بین‌المللی روم نیز تسری و گسترش یافت. رم خود را سرور و ارباب متحدان خود و کشورهای دست‌نشانده در جهان هلنیستی می‌دانست و نجبا (*nobiles*) اربابان گروه‌های عظیم مردم، شهرها و مناطق در امپراتوری روم بودند.

تضاد و اختلافی که میان بخش عمومی و بخش گسترش‌یافتهٔ خصوصی پدید آمد در قانون آن روزگار رُم بازتاب یافته است. قانون عمومی هنوز حوزه اندکی را در بر می‌گرفت و فقط شامل مقررات ناچیزی در مورد قضات، مجلس سنا و مجمع‌های عمومی بود، در حالی که حقوق خصوصی رشد فوق‌العاده‌ای کرده بود (نک. ص ۳۵۰). بخش عمومی تا حد زیادی وابسته به مقررات نامکتوب و آداب و عادات باقی مانده بود.

تغییری در نگرش

عقیده بر آن است که پیوندهای خانوادگی قدیمی رومی (نک. ص ۲۳۷)، سنت‌ها و آداب و رسوم تا مدت‌های طولانی به حیات خود در نواحی روستایی و شهرهای کوچک، نه تنها میان طبقات پایین، حتی در میان طبقه سیاسی که حاکم بر جماعات ایتالیایی بوده‌اند، ادامه داده است. با وجود این در خود رُم (و شاید در بعضی بنادر) تغییر عمده‌ای در نگرش و ذهنیت در قرون دوم و اول قبل از میلاد به وجود آمد. در مورد طبقات پایین اطلاعات چندانی نداریم، اما می‌توان فرض کرد که آن‌ها نیز تأثیر اختلال معنوی ناشی از سرازیر شدن گروه‌های تازه‌وارد را به شهر رم احساس کرده‌اند. در باره طبقات حاکم در رم اطلاعات بیش‌تر و بهتری در اختیار داریم: برجستگان و سرشناسان رمی در زندگی عمومی و خصوصی خود رفته‌رفته از سنت‌های کهن رومی فاصله گرفتند. زندگی آن‌ها تجملی‌تر شد و به سوی نگرش‌های فردگرایانهٔ بیش‌تری تحول یافت. از لحاظ نظری، پیوندهای خانوادگی کهن و قدرت *pater familias* [پدر خانواده] (نک. ص ۲۳۷) هنوز باقی بود، ولی در عمل این پیوندها به تدریج سست و تضعیف شدند. این موضوع از موقعیت زنان آن دوره آشکار است. به تدریج زنان نخبهٔ کم‌تری با روش قدیمی ازدواج می‌کردند؛ روشی که زنان را تحت سلطهٔ قدرت «پدر خانواده» همسران خود قرار می‌داد. اشکال قراردادی زندگی مشترک بدون ازدواج کم‌کم پدیدار شد و طلاق عمومیت بیش‌تری یافت.

نفوذ یونان

یکی از مؤثرترین عوامل تغییر نگرش نخبگان رومی، افزایش انس و آشنایی با فرهنگ و شیوه زندگی شهرهای هلنیستی در ایالات شرقی، جنوب ایتالیا و سیسیل بود. سرشناسان رومی در مقام فرماندار و سردار آشنایی دست اولی با جهان هلنیستی کسب کرده بودند و پزشکان، منشیان و آموزگاران یونانی در خانه‌های آن‌ها کار می‌کردند. بیش‌تر یونانیان یا توسط رومیانی که از شرق باز می‌گشتند، یا به صورت برده وارد رم شده بودند. دیگران داوطلبانه در رم اقامت گزیده بودند یا به عنوان فرستاده یا گروگان از شهرهایشان به آن‌جا فرستاده شده بودند. در میان گروه اخیر پولیبیوس مورخ (حدود ۲۰۳ - ۱۲۰ ق. م) یونانی قرار داشت. او در حدود سال ۱۶۸ ق. م به عنوان گروگان به رم آورده شد و بعدها دوست خانواده کورنلیوس سکیپیو، یکی از ممتازترین خانواده‌های نجبا، گردید. او در تاریخی که

در بارهٔ گسترش امپراتوری رم از سال ۲۱۸ ق. م به بعد نوشت به حوادث ۱۵۰ سال پیش از آن نیز نظر داشت. پولیبیوس کامیابی رم را معلول ایجاد توازن میان سه قانون اساسی مختلط می‌دانست و آمیزه موفقیت‌آمیزی از سه عنصر پادشاهی (کنسول‌ها)، دموکراسی (مجمع‌های عمومی) و اشرافیت (مجلس سنا) می‌پنداشت.

زایش ادبیات رومی

سال‌های حدود ۲۰۰ پیش از میلاد شاهد زایش ادبیات رومی بود؛ ادبیاتی که تا حد بسیاری از ادبیات یونانی گرته‌برداری شده بود. نویسندگان رومی به تقلید از انواع ادبیات یونانی (حماسه، نمایشنامه، نثر تاریخی و علمی) به زبان خود یعنی لاتینی پرداختند. نخستین آثار حماسی و تاریخی فراورده عصر قهرمانی دومین جنگ پونیک (۲۱۸-۲۰۱ ق. م) بود. شاعران رومی اعمال قهرمانی و دلیرانه قوم خود را گرامی می‌داشتند و مورخان رومی می‌کوشیدند تا گناه آغازگری جنگ را از دوش رومیان بردارند.

نظام آموزشی یونانی (مدرسه ابتدایی، آموزش متوسطه در رشته ادبیات، دستور زبان و سایر موضوعات و آموزش عالی فن معانی بیان؛ نک. ص ۱۸۸) در رم نیز متداول شد. آموزش در رم دوزبانه بود، یعنی شاگردان باید هر دو زبان یونانی و لاتینی را یاد می‌گرفتند.

برخی نویسندگان رومی به انتقاد از آنچه در اطراف خود می‌دیدند پرداختند. آن‌ها افزایش تجمل و نفوذ سبک زندگی یونانی (نحوه لباس پوشیدن، مسابقات ورزشی و کالاهای تجملی) را در محافل خود نشانه‌های انحطاط اخلاقی می‌دانستند و افزایش پیروی فردپرستانه از منافع خصوصی را بلندپروازی آزمندانه و شیطانی می‌پنداشتند. کاتو[1] (۲۳۴-۱۴۹ ق. م) مشهورترین نماینده و هوادار این گونه احساسات است. او در باره فضایل و افتخارات نیاکان و نیکی کشاورزی می‌نوشت و از نفوذ رو به رشد یونان شدیداً انتقاد می‌کرد.

افول معیارهای اخلاقی پیشین به راستی تهدیدی بزرگ محسوب می‌شد. از آن‌جا که رُم نظام حقوقی جامعی نداشت، همه چیز به پذیرش عمومی قوانین نامکتوب بستگی داشت و این شامل امور سیاسی نیز می‌شد. فقدان این همگنی پس از سال ۱۴۰ ق. م به عدم توافق، ناسازگاری و بی‌اعتمادی بیش‌تری در جامعه انجامید.

1. Cato

تغییر نگرش برای سیاست خارجی نیز عواقبی داشت. نجبای جویای فردیت، منافع و افتخارات فردیشان را بیش از پیش بر سعادت دولت روم ترجیح می‌دادند. در عین حال گروه‌های بیش‌تری در فتوحات روم ذی‌نفع می‌شدند. پوبلیکانی‌ها نواحی تازه‌ای برای اخذ مالیات می‌خواستند، بازرگانان برای کسب کالاهای ارزان، خواهان الحاق مناطق جدیدی به امپراتوری بودند و شهروندان تهی‌دست لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانه را فرصتی آرمانی برای به دست آوردن غنایم جنگی می‌پنداشتند؛ غنایمی که وضع معیشت آن‌ها را بهبود می‌بخشید.

فصل چهاردهم

قرن جنگ‌های داخلی
(سال‌های ۱۳۳ـ۳۰ ق.م)

مشکلات جدی و نارضایتی

دودمان گراکی

تیبریوس گراکوس

گایوس گراکوس

نتایج سیاسی اصلاحات گراکوس‌ها

اصلاحات نظامی ماریوس

جنگ اجتماعی (سال‌های ۹۱ـ۸۸ ق. م) و نخستین جنگ داخلی

شهروندی برای متحدان ایتالیایی

افول مجمع‌های مردمی

نخستین جنگ داخلی (سال‌های ۸۸ـ۸۲ ق. م)

سال‌های ۷۹ـ۴۹ ق. م

شورش بردگان به رهبری اسپارتاکوس (۷۳ـ۷۱ ق. م)

پومپی، کراسوس و سزار

نخستین حکومت سه نفره

آشوب در رُم

دومین جنگ داخلی (۴۹ـ۴۵ ق. م) و پیامدهای آن (۴۴ـ۳۰ ق. م)

شکوفایی زندگی فرهنگی طی جنگ‌های داخلی

مشکلات جدی و نارضایتی

در نیمه دوم قرن دوم پیش از میلاد جمهوری روم با مسائل جدی متعددی روبرو شد؛ مسائلی که برهم تأثیر گذاشتند و فضای سیاسی ناآرامی به وجود آوردند. افول دهقانان آزاد، باعث کاهش سربازان شد، چراکه هنوز پرولترها در مقیاس وسیع در ارتش پذیرفته نمی‌شدند.

پرولترها احساس فریب خوردگی می‌کردند. آن‌ها از قومی بودند که جهان را فتح کرده اما جز فقر نصیبی نبرده بود. پرولترهای روستایی در حسرت توزیع مجدد زمین‌های عمومی بودند و خود را مستحق‌تر از همه می‌دانستند. در آغاز، پرولتاریای شهری با توسعه سریع شهر رم می‌توانست کار موقت کافی مثلاً در صنایع ساختمانی و بندرگاه‌ها به دست آورد و زندگی خود را تأمین کند. اما در سال ۱۴۰ ق. م بسیاری از طرح‌های ساختمانی بزرگ تکمیل شده بود و غنایمی که می‌توانست هزینه طرح‌های بیش‌تری را تأمین کند، اکثراً به شهر رم سرازیر می‌شد. جنگ‌های سودآور در شرق و شمال آفریقا پس از سال ۱۴۶ ق. م به پایان رسیده بود و فقط لشکرکشی‌های پرهزینه و خونین در اسپانیا ادامه داشت. در واقع جنگ‌های اسپانیا در حدود سال ۱۳۳ ق. م به اوج خود رسید. پس از سال ۱۴۰ ق. م، وضع بد محصولات کشاورزی، مشکلات حمل و نقل و شورش بردگان در سیسیل (نک. ص ۲۸۲) علتی افزون برای افزایش قیمت غله شد. احسان و صدقات اربابان ثروتمند که در میان رعایای آن‌ها (*clients*) توزیع می‌شد احتمالاً دیگر کفایت نمی‌کرد.

احساس نارضایتی در میان طبقات بالای جامعه نیز بروز کرد. اسوارانی (*equites*) که به عنوان پوبلیکانی (*publicani*) عمل می‌کردند (نک. ص ۲۷۵) خواهان نفوذ بیش‌تری در امور اداری و قضایی، به ویژه در هیئت منصفه دادگاه‌هایی بودند که در سال ۱۴۹ ق. م به موارد اجحاف و تعدی در ایالات رسیدگی می‌کرد. اگر آن‌ها به این هیئت‌ها پذیرفته می‌شدند، می‌توانستند شاهد مجازات فرماندارانی باشند که نسبت به پرداخت کنندگان مالیات در ایالات اغماض زیاده از حدی روا می‌داشتند.

آزردگی رو به رشد متحدان ایتالیایی رم تهدید بزرگی برای این کشور محسوب می‌شد. ایتالیایی‌ها به خوبی آگاه بودند که به عنوان متحدان رم به اندازه خود رمیان در گسترش امپراتوری روم سهم داشته‌اند، اما سودی که از فتوحات نصیب آن‌ها شده بود بسیار کم‌تر از رم بود. آن‌ها مجبور بودند سرباز بدهند ولی سهم کم‌تری از غنایم دریافت کنند؛ همچنین از رسیدن ایشان به مقامات اداری ایالتی و انجام وظیفه در مقام پوبلیکانی ممانعت می‌شد.

ایتالیایی‌ها از بی‌رحمی قضات رمی نیز آزرده بودند و نمی‌توانستند به اندازه شهروندان رمی از خود حمایت کنند. شهروندان رمی آسان‌تر می‌توانستند علیه قضات پس از پایان خدمت ایشان شکایت کنند. در نتیجه ایتالیایی‌ها رفته‌رفته شروع کردند تا حق شهروندی کامل رمی را به دست آورند، ایتالیایی‌ها می‌خواستند از هر لحاظ با رُمیان برابر شوند و از بار سنگین پرداخت هزینه نگهداری سپاهیان به خزانه رم بکاهند.

دودمان گراکی [1]

تیبریوس گراکوس

تیبریوس سمپرونیوس گراکوس [2] نجیب‌زاده‌ای (nobilis) متعلق به یکی از سرشناس‌ترین و ممتازترین خانواده‌های رم بود. او برادرزن سکیپیو آملیانوس (نک. ص ۲۷۱) محسوب می‌شد. هدف تیبریوس گراکوس حل مسئله کمبود افراد برای سربازگیری و در عین حال بهبود وضع توزیع زمین میان شهروندان بی‌زمین بود. او در سال ۱۳۳ ق. م وقتی مقام تریبونی پلب‌ها را داشت لایحه‌ای در مورد احیای قانون قدیمی سال ۳۶۷ ق. م تقدیم کرد، این لایحه میزان زمین‌های عمومی را که هر کس می‌توانست داشته باشد یا استفاده کند، محدود می‌کرد (حداکثر ۱۲۵ هکتار). زمین‌های عمومی بنا به تصمیم اول می‌بایست میان افراد بی‌زمین تقسیم می‌شد. برنامه او مورد حمایت شدید دهقانان خرده‌پا و پرولتاریای روستایی قرار گرفت ولی با مخالفت شدید اکثر سناتورها مواجه شد؛ سناتورها این لایحه را تهدیدی برای سرمایه‌گذاری‌های خود در زمین‌های عمومی تلقی می‌کردند، آن‌ها تیبریوس گراکوس را مستبدی بالقوه می‌دانستند و از آن‌جا که بیم داشتند او از محبوبیت خود در میان طبقات پایین روستایی استفاده کند و بخواهد با حمایت آن‌ها به قدرت برسد بعضی او را با مستبدان یونانی گذشته مقایسه می‌کردند.

تیبریوس گراکوس لایحه خود را به مجمع مردمی (دقیق‌تر این‌که: *Concilium Plebis*؛ نک. ص ۲۵۸) تقدیم کرد؛ این لایحه در مجمع مردمی برخلاف خواسته سنا به تصویب رسید. تیبریوس گراکوس وقتی از بیم تعقیب کیفری به دلیل ایجاد هزینه‌های ساختگی‌اش، پس از پایان دوره خدمت خود برای انتخاب مجدد به عنوان تریبون تلاش کرد، تهدید بزرگ‌تری برای مجلس سنا محسوب شد، زیرا شروع به دخالت در امور این مجلس کرد.

1. The Gracchi
2. Tiberius Sempronius Gracchus

(نک. ص ۲۵۵). او کوشید تا مجمع مردمی را متقاعد سازد که پیشنهادش را برای استفاده از خزانه‌ای که پرگاموم برای رُم به ارث گذارده بود (نک. ص ۲۰۴) به منظور تأمین مالی برنامه تقسیم زمین‌های عمومی بپذیرد، اما پیش از آنکه تیبریوس گراکوس بتواند برنامه‌اش را اجرا کند به دست گروهی از سناتورها در ملأ عام به قتل رسید. این سناتورها تلاش او برای انتخاب مجددش را مقدمه‌ای برای کسب قدرت مطلقه می‌پنداشتند و نمی‌توانستند هیچ گونه دخالتی را در اموری که به طور سنتی در انحصار مجلس سنا بود (امور دولتی و سیاست خارجی)، تحمل کنند.

با همهٔ این‌ها پس از مرگ تیبریوس طرح‌های ارضی او اجرا شد (احتمالاً به منظور جلوگیری از مخاطره شورش در میان شهروندان فقیر روستایی).

تقسیم مجدد زمین‌های عمومی بر رنجش و آزردگی ایتالیایی‌ها بسی افزود: مقادیر زیادی از زمین‌های عمومی از زمین‌داران ایتالیایی ضبط و مصادره شده بود، تقاضای استیناف از یک قاضی رمی برای ایتالیایی‌ها چندان آسان نبود و فقدان شهروندی رُمی بیش از همیشه احساس می‌شد. پس از سال ۱۲۹ ق. م توزیع مجدد زمین‌های عمومی به تدریج به پایان رسید، ولی نارضایتی ایتالیایی‌ها کماکان شدید بود.

گایوس گراکوس

گایوس سمپرونیوس گراکوس[1] پس از مرگ برادر بزرگ خویش به سمت تریبون پلب‌ها انتخاب شد. او سخنران بزرگی بود و موضع سیاسی رادیکال‌تری نسبت به برادرش داشت. هدف او این بود که به توزیع مجدد زمین‌های عمومی در ایتالیا ادامه دهد و شهروندان بی‌زمین را در مستعمره‌نشینی که می‌خواست در محل شهر سابق کارتاژ تأسیس کند مستقر سازد. (شهر کارتاژ در سال ۱۴۶ ویران شده بود؛ نک. ص ۲۷۱). سناتورهایی که با برادر گایوس مخالفت کرده بودند (اکثریت اعضای مجلس سنا) نسبت به او سوءظن بیش‌تری داشتند و در مقابل برنامه‌هایش شدیداً مقاومت کردند. آن‌ها بیم داشتند که مستعمره‌نشین در آن سوی دریا به یکی از حامیان خصوصی گایوس گراکوس تبدیل شود. این واقعیت که او دوباره به مقام تریبون پلب‌ها انتخاب شده بود نیز بیش‌تر باعث نگرانی آن‌ها می‌شد (گایوس در سال‌های ۱۲۳ و ۱۲۲ ق. م این مقام را داشت).

1. Gaius Sempronius Gracchus

گایوس کوشید تا با تأمین وفاداری گروه‌های مختلف ذی‌نفع، از طریق اعطای مساعدت‌های سیاسی، مقاومت آن‌ها را در هم شکند. به این منظور لوایح متعددی را در مجمع مردمی (Concilium Plebis) به تصویب رسانید. یکی از قوانین جدید حق عضویت در هیئت‌های منصفه را که به موارد اجحاف و تعدی رسیدگی می‌کرد به «اسواران» عطا می‌کرد. او مردم رم را نیز با پایین آوردن قیمت گندم از طریق اعطای یارانه‌های دولتی برای خرید غله خوشحال کرد. گایوس همچنین پیشنهاد کرد که به ایتالیایی‌ها، شهروندی رُمی اعطا شود ولی این پیشنهاد رد شد؛ تمام رده‌ها و صنوف شهروندان رمی مخالف اعطای منافع بیش‌تری از توسعه امپراتوری روم به ایتالیایی‌ها بودند.

در سال ۱۲۱ ق. م گایوس گراکوس و حدود سه هزار نفر از پیروانش به دست سناتورها و رعایا و متحدان سیاسی ایشان کشته شدند.

برنامه گایوس برای تأسیس یک مستعمره‌نشین در شمال آفریقا از بین رفت ولی سایر اصلاحات او باقی ماند. یارانه‌های غله تبدیل به بار سنگینی برای خزانه دولت شد.

نتایج سیاسی اصلاحات گراکوس‌ها

مبارزه سیاسی سال‌های ۱۳۳ـ۱۲۱ ق. م بر انسجام درونی نخبگان اثر گذاشت و قوانین قدیمی رفتار سیاسی را تضعیف کرد. خشونت به وسیله‌ای برای تحقق هدف‌های سیاسی تبدیل شد. دشمنی میان سناتورها و «اسواران» (*equites*) افزایش یافت. این تحولات با ظهور تمایز محسوسی میان دو گروه مقارن شد. در سال ۱۲۹ ق. م سناتورها و «اسواران» به دو طبقه جداگانه تبدیل شدند. اختلافات سیاسی میان خود سناتورها نیز بروز کرد. گروهی از سناتورها معتقد بودند که اصلاحات لازم است. این سناتورها که به «سناتورهای مردمی» [*populares*] معروف شدند، می‌خواستند مجمع مردمی پیشنهادهای اصلاحات را در صورت لزوم، حتی اگر مخالف خواست اکثریت سنا باشد، تصویب کند. «مردمی‌ها» به هیچ وجه خواهان اصلاحات آرمانی و پندارگرایانه نبودند. بسیاری از آن‌ها فقط می‌خواستند موقعیت خود را در میان نخبگان رُمی مستحکم کنند. کلمه «مردمی» [*populares*] از واژه *populus* به معنای «مردم» مشتق شده است. آن‌ها را از این رو با این نام می‌خواندند که می‌خواستند هدف‌های سیاسی خود را از طریق مجمع مردمی تحقق بخشند.

اما گروه اشراف (*optimates*) در مجلس سنا اکثریت داشتند. آن‌ها می‌خواستند تا جایی

که مقدور است جریان امور به همان روال سابق باقی بماند. کلمه *optimates* از واژه *optimi* (به معنای «بهترین») آمده است. «اسواران»، سرشناسان ایتالیایی و طبقات پایین رم، مسیر و روش ثابتی را در مبارزات سیاسی بعدی تعقیب نمی‌کردند. چراغ راهنمای آن‌ها در تعیین ترجیحات سیاسی معمولاً پیوندهای اربابی یا منافع خصوصی مشخص بود. هیچ حزب سیاسی‌ای با گروه پیروان کمابیش ثابت و برنامه ایدئولوژیکی معین وجود نداشت.

اصلاحات نظامی ماریوس[1]

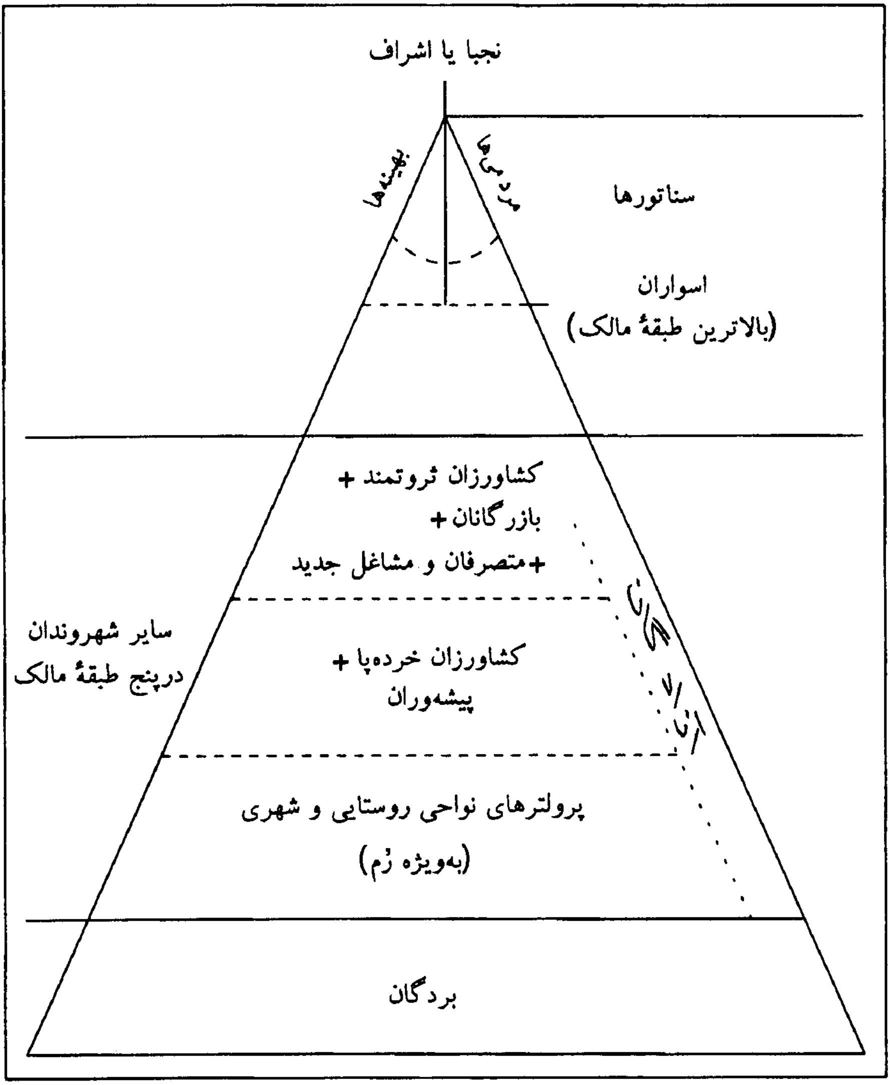
در سال‌های ۱۱۳-۱۰۰ ق. م جنگ با نومیدین‌ها در شمال آفریقا که پس از یک قرن اتحاد سر به شورش برداشته بودند، به همراه اختلافات با قبایل مهاجر ژرمن، تمام ذهن و توجه روم را به خود معطوف داشته بود. در همین سال‌ها بود که روم با ژرمن‌ها اختلاف پیدا کرد و درگیر شد. در این مورد به کیمبری[2] (از ژوتلند[3]) و توتون‌ها[4] (از مرکز آلمان) که سرزمین خود را در جستجوی نواحی بهتر ترک کرده بودند می‌توان اشاره کرد. رسوایی‌های فساد در شمال آفریقا و شکست‌های سخت در جنگ علیه ژرمن‌ها باعث بی‌اعتباری نجبا و اشراف (*nobiles*) شد. شکست در آروسیو[5] (اکنون اورانژ[6] در نزدیکی رود رُوْن در جنوب گُل) در سال ۱۰۵ ق. م برای روم فاجعه‌ای نظیر شکست در کانای در سال ۲۱۶ ق. م بود.

گایوس ماریوس (۱۵۷-۸۶ ق. م) سردار شایسته رومی «مرد جدیدی» از طبقه اسواران بود که شش بار در سال‌های میان ۱۰۷-۱۰۰ ق. م به سمت کنسول انتخاب شده بود. (این گواهی است بر این‌که رأی‌دهندگان دیگر به فرمانروایان قدیمی اعتماد نداشتند)؛ گایوس ماریوس اصلاحاتی در ارتش انجام داد و نتایج موفقیت‌آمیزی در جنگ‌ها به دست آورد. او سربازان خود را از میان گلادیاتورهای ورزیده و آموزش دیده انتخاب، با سلاح‌های بهتر و متنوع‌تر تجهیز و از تاکتیک‌های مؤثرتری برای نبرد استفاده می‌کرد. او لژیون‌های شش هزار نفره‌ای (با سلاح‌های متحدالشکل) تشکیل داد که هر یک به ده گروه تقسیم می‌شدند و می‌توانستند به شکل واحدهای مستقل در میدان نبرد عمل کنند. این سیستم از آرایش فالانکس‌های سابق امکانات تاکتیکی بیش‌تری داشت.

---

1. Marius
2. Cimbri
3. Jutland
4. Teutones
5. Arausio
6. Orange

نمودار ۱.۱۴ ساختار اجتماعی در جمهوری متأخر



سیستم ماریوس با تغییراتی بسیار جزئی تا عصر امپراتوری برجا ماند. این سیستم به زودی برتری خود را به اثبات رسانید؛ ماریوس در سال ۱۰۲ ق. م توتون‌ها را در جنوب گل شکست داد و در سال ۱۰۱ ق. م نیز کیمبری‌ها را در شمال ایتالیا در هم شکست.

یکی دیگر از اصلاحات ماریوس پذیرش داوطلبان پرولتر در ارتش بود، این داوطلبان

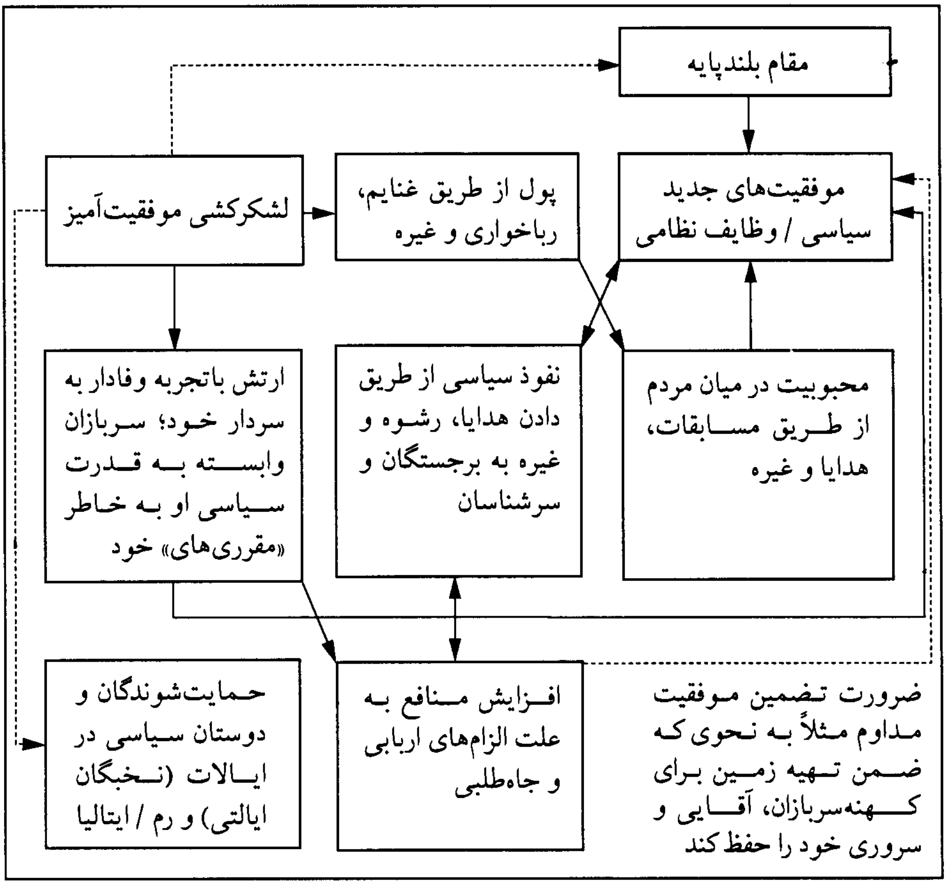


شکل ۱.۱۴ یک افسر رومی در سدهٔ نخست ق. م.

باید توسط دولت مسلح می‌شدند و این اوج تحولی بود که در قرن دوم پیش از میلاد شروع شده بود (به علت فقدان نیروی انسانی کافی به تدریج شهروندان فقیرتر در ارتش استخدام می‌شدند). پس از سال ۲۱۸ ق. م (آغاز جنگ دوم پونیک) از اهمیت مالکان و ثروتمندان برای استخدام در نیروهای سنگین‌اسلحه روز به روز کاسته شد و در قرن دوم ق. م دولت بیش از پیش در تأمین اسلحه سپاهیان شرکت می‌جست. سربازان در واقع به سربازانی نیمه‌حرفه‌ای تبدیل شده بودند که برای بهبود وضع مادی خود در ارتش ثبت‌نام می‌کردند و توسط دولت مسلح می‌شدند. این امر، در کنار یارانه‌ای که گایوس گراکوس برای غله معین کرده بود، بار خزانه دولت را سنگین‌تر کرد.

سنگین‌تر شدن باری که بر دوش خزانه دولتی قرار می‌گرفت موجب لشکرکشی‌های امپریالیستی بیش‌تری شد: روم در جستجوی نواحّی تازه‌ای برای فتح کردن بر آمد تا از آن‌ها

***نمودار* ۲.۱۴** شالوده قدرت سرداران مهم



یادداشت: دوره: جنگ‌های داخلی.

منظور از «مقام بلندپایه» منزلت والایی بود که از طریق دستاوردهای بزرگ به ویژه دستاوردهای نظامی کسب می‌شد.

چیزی که در این نمودار به آن اشاره نشده، توسعه مداوم امپراتوری روم، سرمایه آن و ملازم سیاستمداران قدرتمند و سرداران نیرومند است.

نویسندگان همعصر با جنگ‌های داخلی در باره حرص و طمع افسار گسیخته و جاه‌طلبی سیاستمداران قدرتمند زبان به اظهار نارضایتی گشوده‌اند؛ این نمودار شکایت آن‌ها را نشان می‌دهد.

خراج و مالیات بگیرد. به این ترتیب انگیزه دیگری برای توسعه‌طلبی به انگیزه‌هایی که قبلاً برشمردیم افزوده شد؛ اکنون نگرش نیز تغییر کرده بود. امپریالیسم روم بیش از پیش به ابزاری برای منافع مادی خزانه دولت، سرشناسان جامعه، پوبلیکانی‌ها، بازرگانان،

سربازان، و عموم مردم رم تبدیل شد و هر کس به‌طور غیرمستقیم از فتوحات آن سود می‌برد.

ماریوس و سایر رهبران سیاسی آن روزگار دوره‌های معینی برای خدمت سربازی یا مقرری خاصی برای سربازان پرولتر جدید تعیین نکرده بودند. درست مانند گذشته، سربازان هنگامی مرخص می‌شدند که جنگ تمام می‌شد. اما سربازان پرولتر نه مزرعه‌ای داشتند که به آن برگردند و نه کار دیگری که امرار معاش کنند؛ بنابراین تبدیل به تهدیدی سیاسی شدند. چنان که گفتیم شهروندان تهی‌دست برای بهبود وضع اقتصادی خود داوطلب خدمت سربازی شده بودند و پس از پایان جنگ قطعه زمینی می‌خواستند تا زندگیشان را تأمین کند.

با این حال مجلس سنا همیشه می‌کوشید تا از توزیع زمین میان سربازان سابق جلوگیری کند. سناتورها بیم داشتند که این امر به تشکیل مهاجرنشین‌های نظامی بینجامد؛ مهاجرنشینانی که از فرمانده پیشین خود حمایت کنند. به همین دلیل بود که اکثر سناتورها مخالف برنامه مستعمره‌نشینی گایوس گراکوس بودند. یکی از بزرگ‌ترین هراس‌های سناتورها به هم خوردن توازن قدرت در درون الیگارشی بود. سرداران همیشه از نجبا و اشرافی بودند که تعداد زیادی رعیت و شبکه‌های گوناگون و منشعبی از روابط داشتند. اگر مهاجرنشین‌ها و مستعمره‌نشین‌های کهنه‌سربازان به تعداد فوق افزوده می‌شد، آن گاه به راستی سرداران قدرت بسیار زیادی پیدا می‌کردند. سرداران شایسته‌ای که در جنگ‌ها پیروز شده بودند و می‌توانستند غنایم جنگی و زمین به سربازان خود بدهند در موقعیتی بودند که می‌توانستند از حمایت سربازان خود در مبارزات سیاسی استفاده کنند. نخستین نشانه‌های این تحول قبلاً در زمان ماریوس بروز کرده بود. در سال‌های ۱۰۳ و ۱۰۰ ق. م منازعاتی جدی در مورد تأسیس مستعمره‌نشینان برای کهنه‌سربازان ماریوس که در آفریقای شمالی و علیه ژرمن‌ها جنگیده بودند به وجود آمد. خود ماریوس نسبت به مجلس سنا وفادار ماند و نمی‌خواست از سپاهیان خود به عنوان یک سلاح سیاسی استفاده کند ولی بعضی از سناتورهای «مردمی» (*Populares*) تندرو که از پیروان ماریوس بودند موضع متفاوتی داشتند. آن‌ها از موقعیت خود به عنوان تریبون‌های پلب‌ها سود جستند و برای متقاعد کردن مجمع مردمی (*Concilium Plebis*) برای تصویب لوایح زمین و تشکیل مستعمره‌نشین‌ها به خشونت متوسل شدند. نتیجه این عمل آن بود که به کهنه‌سربازان ماریوس در توسکانی، دره پو و شمال آفریقا زمین واگذار شد. این امر باعث شد که شکاف میان «اشراف» و «مردمی‌ها» در درون مجلس سنا عمیق‌تر شود.

جنگ اجتماعی (سال‌های ۹۱ـ۸۸ ق. م) و نخستین جنگ داخلی

شهروندی برای متحدان ایتالیایی

آتش نارضایتی در میان متحدان ایتالیایی از زمان خانواده گراکی در زیر خاکستر بود (نک. نقشه ۳.۱۳، ص ۲۸۰). در سال‌های ۱۰۰ ـ ۹۱ ق. م کوشش‌هایی که برای رسیدن به یک راه‌حل صلح‌آمیز انجام گرفت، ناکام ماند و در سال ۹۱ ق. م متحدان ایتالیایی دست به اسلحه بردند. آن‌ها در جنگی کوتاه ولی خونین معروف به «جنگ اجتماعی» (۹۱ـ۸۸ ق. م) تلاش کردند که رومیان را مجبور به دادن حق شهروندی به خود کنند. رُم از لحاظ نظامی جنگ را برد ولی نمی‌خواست متحدان ایتالیایی را از خود براند. به این ترتیب میان سال‌های ۸۸ و ۸۴ ق. م رم پذیرفت که ایتالیایی‌ها شهروند رُمی محسوب شوند. در نتیجه تعداد شهروندان بالغ ذکور رُمی از حدود چهارصد هزار در سال ۸۸ ق. م به ۱/۰۳ میلیون نفر در سال ۸۳ ق. م رسید. نیروی نظامی جداگانه ایتالیایی منحل شد؛ از این زمان به بعد سربازان ایتالیایی در لژیون‌های رمی خدمت می‌کردند و دستمزد خود را از خزانهٔ رم می‌گرفتند. ایتالیا به جماعات خودگردانی از شهروندان رمی تبدیل شد. تفاوت‌هایی که قبلاً میان رومیان و ایتالیایی‌ها وجود داشت رفته‌رفته از بین رفت. اصطلاحات «مستعمره» *colonia* و آزادشهر [*municipium*] (نک. صص ۲۴۴ و ۲۴۵) اکنون به جماعات شهروندان رومی اطلاق می‌شد. تفاوت آن‌ها فقط از لحاظ امتیازاتی بود که از آن برخوردار بودند و «مستعمره» امتیاز بیش‌تری داشت.

به این ترتیب روند رومی شدن ایتالیا که سال‌ها پیش (حدود ۳۰۰ ق. م) آغاز شده بود با این تحول شدیداً سرعت گرفت. این امر درکنار گسترش شهرنشینی اتفاق افتاد. ایتالیا تبدیل به کشوری شد با شهرهای کوچک و متوسط با مراکزی به شکل سرمشق‌های هلنیستی (نک. ص ۲۰۶ و شکل ۱.۱۱) که بر نواحی روستایی اطراف خود فرمان می‌راندند. این نواحی روستایی شامل املاک بزرگان و سرشناسان محلی و رومی بود که بردگان وکشاورزان اجاره‌دار در آن‌ها کار می‌کردند به اضافه مزارعی که در مالکیت مزرعه‌داران کوچک باقی مانده بود.

پنجاه سال بعد از «جنگ اجتماعی»، سرشناسان و بزرگان ایتالیا طبقه سومی را تشکیل دادند که پایین‌تر از طبقات سناتورها و اسواران قرار داشت. همان‌گونه که سناتورهای جدید از میان طبقه اسواران انتخاب می‌شدند، اسواران و شوالیه‌های جدید نیز گه‌گاه از میان نخبگان ایتالیایی برگزیده می‌شدند.

افول مجمع‌های مردمی

شهروندی رمی در واقع مفهومی قانونی و مجموعه‌ای از حقوق خصوصی و مدنی بود. اما بُعد سیاسی آن کاهش یافت زیرا فقط درصد کوچکی از شهروندان هنوز به طور منظم در این مجمع‌ها رأی می‌دادند. بیش‌تر رومیان (شهروندان قدیمی) و ایتالیایی‌هایی (شهروندان جدیدی) که خارج از رم زندگی می‌کردند، تنها وقتی اربابی نظر آن‌ها را جلب می‌کرد برای کمک به او در انتخابات یا تصویب لایحه‌ای برای رأی دادن به رم می‌آمدند.

معمولاً مجامع مردمی (به ویژه کمیتیا تریبوتا یا انجمن پلب‌ها) تحت تسلط گروه شهروندانی بود که در رم زندگی می‌کردند و رأی خود را به مردان موفقی می‌دادند که به آن‌ها هدیه‌هایی داده، مسابقاتی برگزار کرده و به شیوه مردمی رفتار کرده بودند. آن‌ها از تریبون‌هایی استفاده می‌کردند که به عنوان طرفداران خود با آن‌ها روابط دوستانه‌ای داشتند. افراد اخیر مجمع مردمی را وسیله‌ای می‌دانستند برای تصویب لوایح و اقداماتی که به سود «سروران» ایشان بود. تریبون‌ها به ابزاری برای سیاست‌های عوام‌فریبانه تعداد اندکی از سیاستمداران قدرتمند تبدیل شده بودند.

نخستین جنگ داخلی (سال‌های ۸۸ـ۸۲ ق. م)

تنش سیاسی‌ای که از نیمه سده دوم ق. م شروع شده بود (نک. ص ۲۹۰) سرانجام به صورت جنگ‌های داخلی فوران کرد. گروه‌های ذی‌نفع متعارض، اطراف سردارانی گرد آمدند که برای کسب قدرت مبارزه می‌کردند و از سپاهیان خود به عنوان ابزار سیاسی سود می‌جستند. آن‌ها از تریبون‌ها، رعایا و شبکه وسیع روابط سیاسی و خصوصی در رم، ایتالیا و ایالات بهره می‌گرفتند. از طریق این شبکه، مبارزات داخلی رم در سراسر امپراتوری اشاعه یافت.

اولین جنگ داخلی (سال‌های ۸۸ـ۸۲ ق. م) هنگامی در گرفت که ارتش‌هایی که با ایتالیایی‌ها جنگیده بودند (سال‌های ۹۱ـ۸۸ ق. م) هنوز در میدان نبرد بودند. علت این جنگ اختلاف میان دو سردار و سیاستمدار بزرگ آن روز یعنی ماریوس و ل. کورنلیوس سولا[1] (۱۳۸ـ۷۸ ق. م) بود. سولا در جنگ‌های علیه نومیدین‌ها و ژرمن‌ها زیردست ماریوس خدمت کرده و موفق‌ترین فرمانده رومی در «جنگ اجتماعی» بود.

---

1. L. Cornelius Sulla

ماریوس و سولا بر سر فرماندهی عالی در جنگ خارجی جدید علیه مهرداد (پادشاه پونتوس[1] از سال ۱۲۰ تا ۶۴ ق. م) با هم رقابت داشتند. پونتوس از قلمروهای پادشاهی هلنیستی در شمال آسیای صغیر بود (نک. نقشه ۱.۱۴) که تاکنون رومیان آن را به حال خود گذاشته بودند.

حدو سال ۱۰۰ ق. م مهرداد، امپراتوری قدرتمندی در طول سواحل شرقی دریای سیاه از پونتوس و از جمله کریمه به وجود آورد. او کشمکش‌های میان رومیان و ایتالیایی‌ها را فرصت نیکویی دانست تا نفوذ رومیان در آسیای صغیر را کاهش دهد. در آغاز مهرداد از حمایت فراوان بومیان استثمار شده در ایالات رومی آسیا و آخائه برخوردار شد. او در سال ۸۸ ق. م با کشتار رومیان و ایتالیایی‌های سراسر آسیا جنگ را آغاز کرد. اما به زودی معلوم شد که مهرداد نیز مانند رومیان ستمگر است، بسیاری از اهالی بومی به ویژه بزرگان شهرهای یونانی دوباره متمایل به رم شدند (نک. ص ۲۷۶).

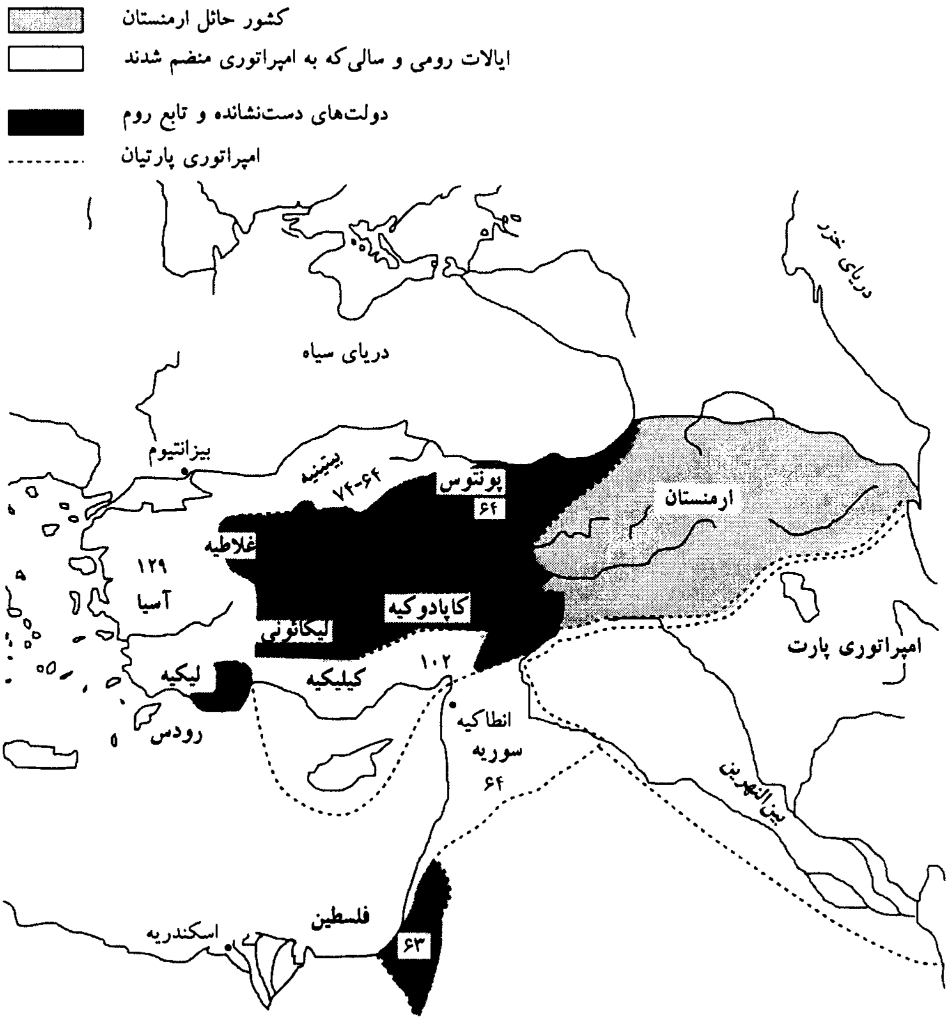
مجلس سنا فرماندهی جنگ علیه مهرداد را به سولا که در سال ۸۸ ق. م به سمت کنسول انتخاب شده بود، سپرد (این عمل برای مجلس سنا معمول بود چون سیاست خارجی را کنترل می‌کرد)، اما تریبونی که هوادار ماریوس بود مجمع مردمی را متقاعد ساخت که فرماندهی را به ماریوس انتقال دهد. «مردمی‌های» (*populares*) سنا، یعنی اکثر اسوارانی که به عنوان پوبلیکانی و بانکدار فعال بودند، به همراه اکثر نخبگان ایتالیایی، کهنه‌سربازان ماریوس و بخش عظیمی از پرولتاریای روستایی رم هوادار ماریوس بودند. به خصوص پوبلیکانی‌ها انتظار داشتند که از ماریوس فایده بیش‌تری نصیبشان شود تا از سولا.

بسیاری از «اشراف» (optimates) با پشتوانه مالی خود به همراه سربازانی که تحت فرماندهی سولا در جنگ اجتماعی خدمت کرده بودند، هوادار سولا بودند. سولا نیز پاسخ این انتقال فرماندهی را با حرکت زشت و نامعقولی داد: ارتش خود را به سوی رم حرکت داد و شهر را اشغال کرد.

سولا چند تن از قضات مهم را طرفدار خود کرد، فرماندهی را از سر گرفت و به سوی شرق حرکت کرد. با این حال در سال ۸۷ ق. م بلافاصله بعد از حرکت او، ماریوس و پیروانش قدرت را در رم به دست گرفتند و برخی از پیروان سولا را اعدام کردند. ماریوس مدتی طولانی از این پیروزی بهره نبرد و کمی بعد (در اوایل سال ۸۶ ق. م) درگذشت.

---

1. Pontus



نقشه ۱.۱۴ فتوحات و مناطق تحت نفوذ رم در آسیای صغیر، سال ۱۳۳ ق. م به بعد.

در سال‌های ۸۸-۸۴ ق. م سولا در جنگ علیه مهرداد در یونان و غرب آسیای صغیر پیروز شد و با ارتشی آزموده که کاملاً سرسپرده او بود به ایتالیا بازگشت. مهرداد اجازه یافت سرزمین اصلی خود در پونتوس را حفظ کند؛ سولا به خود اجازه نمی‌داد او را در آن‌جا نیز شکست دهد.

در سال‌های ۸۳-۸۲ ق. م سولا گروه طرفداران ماریوس را در جنگ داخلی شدید و

خونینی در ایتالیا شکست داد. در سال ۸۲ ق. م خود را دیکتاتور اعلام کرد بدون آن‌که مدت محدودیت سنّتی شش ماهه را رعایت کند (نک. ص ۲۴۰). او بی‌شرمانه جیب سربازان خود را پر کرد و حدود هشت هزار نفر از سربازان خود و کهنه‌سربازان ماریوس را در زمین‌های ایتالیا استقرار داد. این زمین‌ها از دشمنان سیاسی او و از کسانی که به سود ماریوس اقدام کرده بودند ضبط شده بود. سولا سپس به حکومت ارعاب و ترور پرداخت: برآورد شده است که حدود صد تن از سناتورها و ۱۶۰۰ تن از شوالیه‌ها را به قتل رسانید. او سلسله قوانین جدیدی را به مورد اجرا گذاشت و امیدوار بود با این کار حکومت باثباتی را مستقر سازد. حال که توافق در بین نخبگان رخت بربسته بود مقررات قانونی جای معیارهای نامکتوب را گرفت.

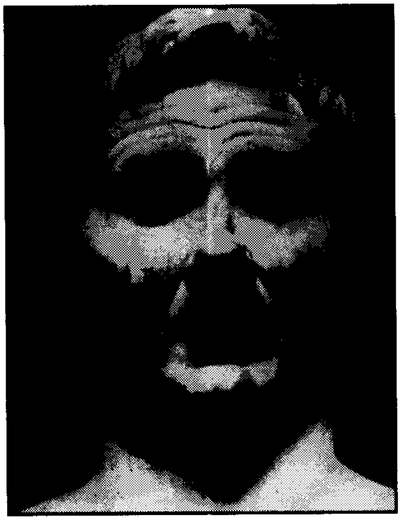
سولا، اسواران را از هیئت‌های منصفه برکنار کرد ولی به عنوان نوعی جبران پذیرفت که سیصد تن از اسواران هوادارش به مجلس سنا راه یابند. این عمل تعداد سناتورها را به ششصد نفر افزایش داد و به منزله پایان قطعی انسجام درونی مجلس سنا بود.

سولا پنج دادگاه جنایی دائمی جدید ایجاد کرد که به جرم‌های مختلف رسیدگی می‌کردند. ریاست این دادگاه‌ها با پرایتورها بود. بسیاری از قدرت‌های مقام قضاوت گرفته شد. به علاوه قضات تا مدتی اجازه نداشتند خود را نامزد انتخاب مقامات بالاتر بکنند. سولا امیدوار بود که با این اقدامات از سیاست‌بازی‌های عوام‌فریبانه «مردمی‌ها» تا حدی جلوگیری کند. او در سال ۷۹ ق. م به میل خود استعفا داد و کمی بعد (۷۸ ق. م) درگذشت.

سال‌های ۷۹-۴۹ ق.م

سی سال مابین کناره‌گیری سولا از قدرت و آغاز جنگ دوم داخلی (سال‌های ۴۹-۴۵ ق. م) سال‌های تشدید مشکلات داخلی و بروز چند جنگ عمده بود. سیاستمداران قدرتمند این سال‌ها کسانی چون گنایوس پومپیوس[1] (پومپی[2]، ۱۰۶-۴۸ ق. م)، مارکوس لیکینیوس کراسوس[3] (حدود ۱۱۲-۵۳ ق. م) و گایوس یولیوس سزار[4] (۱۰۲-۴۴ ق. م) بودند. پومپی در شمال آفریقا (حدود ۸۰ ق. م)، سیسیل (در همان سال) و اسپانیا (۷۸-۷۱ ق. م) نظم را دوباره برقرار ساخت و ماریان‌ها را که پس از نخستین جنگ داخلی به اسپانیا گریخته بودند و به کمک شورشیان محلی به مبارزه خود ادامه می‌دادند شکست داد.

1. Gnaeus Pompeius
2. Pompey
3. Marcus Licinius Crassus
4. Gaius Julius Caesar



شکل ۲.۱۴ گنایوس پومپیوس (پومپی) (۱۰۶-۴۸ ق. م)

یادداشت: پومپی سابقه شغلی خود را به عنوان افسر در ارتش پدرش در «جنگ اجتماعی» (سال‌های ۹۱-۸۸ ق. م) آغاز کرد. سپس به عنوان افسر جزء در ارتش سولا در ایتالیا در سال ۸۳ ق. م در رأس یک ارتش خصوصی که از میان سربازان قدیمی پدرش استخدام کرده بود خدمت کرد. پس از آن فرماندهی لشکرکشی به شمال آفریقا، سیسیل و اسپانیا را بر عهده گرفت. پومپی دوره معمول ***cursus honorum*** را طی نکرد؛ در ۷۰ ق.م بدون گذراندن دورهٔ افسر زیردست به مقام کنسولی رسید که امری کاملاً استثنایی بود. از آن پس فرماندهی فوق‌العاده عملیات بر ضد دزدان دریایی (سال ۶۷ ق. م) و سپس علیه مهرداد پونتوسی (سال‌های ۶۶-۶۳ ق. م) را بر عهده داشت. در سال ۶۰ ق. م با سزار و کراسوس متحد شد. در سال‌های ۵۷ و ۵۲ ق. م قدرت فوق‌العاده حل مشکلات رم (عرضه غله، استقرار نظم) به او اعطا شد. در سال‌های ۴۹ - ۴۸ ق. م در جنگ دوم داخلی از سزار شکست خورد.

بایگانی عکس ماربورگ

در اسپانیا سرتوریوس[1] فرمانده شایسته ماریان، در برابر پومپی به سختی مقاومت و روزگار او را دشوار کرد ولی پومپی در نهایت او را شکست داد و سرانجام صلح و نظم را در اسپانیا برقرار ساخت. از لحاظ سازمانی او کار خرده مالک آزاد را انجام داد. سازماندهی مجدد او راه را برای رومی کردن اسپانیا هموار کرد. در این‌جا نیز این روند تا ظهور شهرهای سبک رومی، درست همانند ایتالیا، ادامه داشت.

1. Sertorius

ایتالیا همچنان ناآرام ماند. تلاش‌های سولا برای حل مسائل قدیمی اجتماعی و سیاسی (نک. ص ۲۹۰) ناکام ماند و جنگ داخلی و حکومت وحشت سولا باعث رنج فراوان کشور شد. ایتالیا پر از ناراضیانی بود که یا جویای انتقام بودند یا سربازان قدیمی به خاک سیاه نشسته‌ای که برای امرار معاش به عنوان کشاورز در کار خود درمانده بودند.

شورش بردگان به رهبری اسپارتاکوس (۷۳-۷۱ ق. م)

آوازه کراسوس به خاطر سرکوب بزرگ‌ترین شورش بردگان بود که تا آن زمان ایتالیا به خود دیده بود. طی مدت دو سال ده‌ها هزار بردهٔ غارتگر به رهبری اسپارتاکوس گلادیاتور سابق، سراسر ایتالیا را زیر پا گذاشتند. آن‌ها آرزومند آزادی و موقعیت اقتصادی مناسب بودند. بعضی‌ها می‌خواستند به کشورشان باز گردند. انگیزه آن‌ها ناشی از هیچ برنامه ایدئولوژیکی نبود (نک. ص ۲۸۲). در سال ۷۱ لژیون‌های کراسوس شورش بردگان را در نبردی خونین سرکوب کردند.

پس از سال ۷۱ ق. م دیگر هیچ شورش مهمی از سوی بردگان در ایتالیا، سیسیل یا سایر مناطق تا مدت سه قرن به وقوع نپیوست. با بردگان تا حدی بهتر رفتار می‌شد و تا مدت‌ها تمرکز بزرگ و همگن بردگان دیده نشد؛ بردگانی که همچنان آزادی کوتاه‌مدت خود را در ایتالیا یا سیسیل به یاد داشتند. نسبت بردگانی که در بردگی زاییده شده بودند و با زندگی دیگری هرگز آشنا نبودند پیوسته افزایش می‌یافت. بردگان امیدوار بودند که روزی آزاد شوند. البته امیدهای ایشان چندان بی‌پایه نبود چون در رُم و جاهای دیگر ایتالیا آزادسازی بردگان تبدیل به امری معمول و عام شده بود و به عنوان وسیله‌ای برای کاستن از نارضایتی‌ها و تشویق بردگان به کار سخت‌تر به کار می‌رفت.

پومپی، کراسوس و سزار

در سال ۷۰ ق. م دو تن از سرداران و مردان سیاسی برجسته آن روزگار، پومپی و کراسوس، هر دو به سمت کنسولی انتخاب شدند. آن‌ها محدودیت‌هایی را که سولا بر مقام قضاوت تحمیل کرده بود از میان برداشتند. به خصوص پومپی از این امر سود برد. او در دو موقعیت (سال‌های ۶۷ و ۶۶ ق. م) موفق شد تریبون‌هایی را که با او دوست بودند متقاعد کند که مجمع مردمی (انجمن پلب‌ها) را به اعطای فرماندهی‌های مهم به خود ـ اعطای قدرت‌های

فراتر از قدرت یک کنسول و پروکنسول ـ وا دارند که در ایالات متعددی کاربرد داشت. البته اکثریت مجلس سنا کاملاً با این امر مخالف بود.

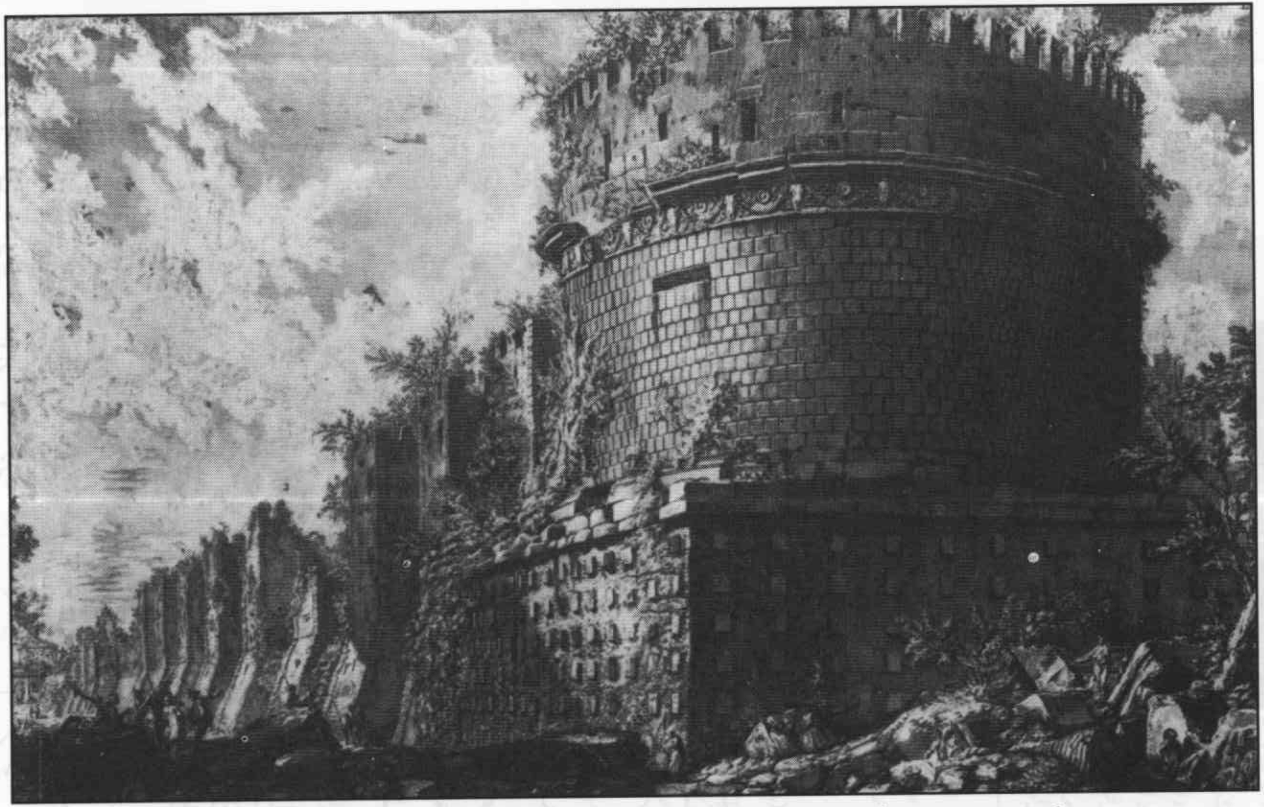
پومپی از قدرت‌های ویژه خود سوء استفاده کرد تا موقعیت سیاسی خود را بیش‌تر تقویت کند و سربازان و افراد مورد حمایت خود را در ایتالیا و ایالات بیفزاید و گسترش دهد. او و حامیانش تقریباً دولتی در درون دولت تشکیل داده بودند. در سال ۶۷ ق. م پومپی بر تمام مناطق ساحلی امپراتوری تسلط یافت و ظرف سه ماه موفق شد دزدان دریایی را، که به قدرت خودمختاری تبدیل شده و تمام سواحل را غارت می‌کردند، سرکوب کند. این دزدان حتی تماس‌هایی با مهرداد، اسپارتاکوس و سرتوریوس (حریف پومپی در اسپانیا) برقرار کرده بودند. پیش‌تر (نک. ص ۲۸۲) دیدیم که آن‌ها چگونه توانسته بودند به چنین قدرتی برسند.

در سال‌های ۶۶ ـ ۶۴ ق. م پومپی با مهرداد پونتوسی که دوباره با رم از سال ۷۴ ق. م وارد جنگ شده بود به توافق رسید. حدود سال ۶۴ ق. م پومپی با تکیه بر قدرت خود آسیای صغیر را با سیستم ایالات رومی و پادشاهی‌های دست‌نشانده (نک. نقشه ۱.۱۴) دوباره سازمان داد و سوریه (آخرین بخش باقی‌مانده از پادشاهی سلوکی) و یهودیه را ضمیمهٔ امپراتوری روم کرد. سوریه به یک ایالت و سرزمین یهودیان به دولتی دست‌نشانده تبدیل شد. استقلال پادشاهی مکابی یهودیان که از سال ۱۴۲ ق. م وجود داشت (نک. ص ۲۲۱) به این ترتیب پایان یافت. رود فرات مرز میان امپراتوری روم و شاهنشاهی پارت، که بر بین‌النهرین و ایران حکومت می‌کرد، شد.

در این زمان سزار در رم از پله‌های قدرت بالا رفته بود. رفتار بزرگوارانه و مردمی، او را نزد طبقات پایین محبوب کرده بود. در سال ۶۱ ق. م وقتی سزار در شمال اسپانیا فرماندار بود، در جنگی علیه آخرین قبایل آزاد در شمال غربی آن کشور (نک. نقشه ۲.۱۴) پیروز شد. این امر جاه‌طلبی‌های نظامی او را تحریک کرد.

کراسوس سابقه شغلی خود را به عنوان جانشین فرمانده در زمان سولا آغاز کرده بود ولی رفته‌رفته در شمار سناتورهای مردمی (*populares*) درآمد. او به قهرمان پوبلیکانی‌ها تبدیل شد که او را مدافع منافع خود در مجلس سنا می‌دانستند.

احساسات علیه قدرت پومپی، کراسوس و سزار در میان «اشراف» مجلس سنا رشد کرده بود. در سال ۶۳ ق. م سنا موفق شد توطئه‌ای را به رهبری یک پاتریسین ورشکسته

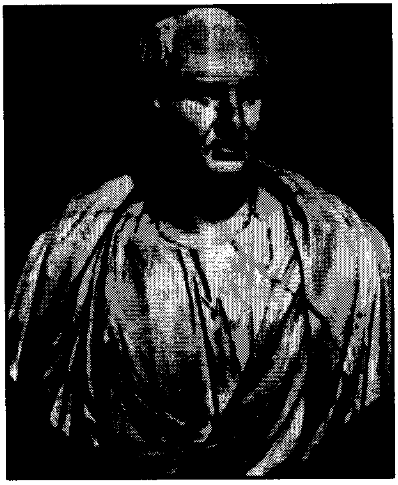


شکل ۳.۱۴ آرامگاه سسیلیا متلا[1] در کنار ویاآپیا [جاده آپیا] چنان که در یک نقاشی قرن هجدهم نمایش داده شده است.

ادداشت: سسیلیا متلا دختر کوئینتوس سسیلیوس متلوس کرتیکوس[2] و همسر مارکوس لیکینیوس کراسوس بود. خانواده سسیلیوس متلوس در سال‌های ۱۵۰-۵۰ ق. م نقش مهمی در یاست رم ایفا کرد. لیچینی کراسی[3] نیز خانواده نیرومندی بود. این خانواده‌های مهم غالباً به منظور تقویت موقعیت سیاسی خود با یکدیگر ازدواج می‌کردند. آن‌ها همچنین برای تأکید بر منزلت خویش آرامگاه‌های بزرگی برای خود می‌ساختند.

بایگانی عکس ماربورگ

1. Caecilia Metella
2. Quintus Caecilius Metellus Creticus
3. Lincinii Crassi



شکل ۴.۱۴ مارکوس تولیوس چیچرو (سیسرون)[1] (۱۰۶-۴۳ ق. م)

یادداشت: خطیب و نویسنده بزرگی که به ویژه به خاطر سخنرانی‌ها، رسالات ادبی، آثار فلسفی و نامه‌های خود شهرت دارد. سیسرون را یکی از بنیانگذاران نثر کلاسیک لاتین دانسته‌اند.

بایگانی عکس ماربورگ

لوسیوس سرجیوس کاتیلینا (کاتیلین)[2] خنثی و سرکوب کند. کاتیلین به عنوان سناتور، اقتداری در سنا نداشت و در نتیجه آرزوی او برای دستیابی به مقام کنسولی برآورده نشد. او به منظور کینه‌جویی، ائتلافی از ناراضیان در سراسر ایتالیا تشکیل داد و تماس‌هایی با قبایل شورشی جنوب گُل برقرار ساخت (به یاد داریم که سرتوریوس نیز ائتلاف مشابهی از رومیان ناراضی و قبایل شورشی تشکیل داده بود؛ نک. ص ۳۰۴). کنسول مارکوس تولیوس سیسرون (۱۰۶-۴۳ ق. م)، یک *homo novus* (مرد جدید) از طبقه اسواران که سابقه شغلی موفقی در سیاست به برکت مهارت‌های بیانی فراوان خود و حمایت تعدادی از «نجبا» (از جمله پومپی) کسب کرده بود، نقش مهمی در این امر بازی کرد. او پیش از آنکه کار کاتیلین بالا گیرد او را افشا و توطئه‌اش را خنثی کرد. سیسرون از سناتورهای «بهینه» [اشراف] نبود. او در آغاز از پومپی حمایت کرد، اما پس از سال ۶۰ ق. م کوشید هدایت جریان میانه‌ای را بین گروه‌های متفاوت حاکم بر عهده گیرد.

1. Marcus Tullius Cicero
2. Lucius Sergius Catilina (Catiline)

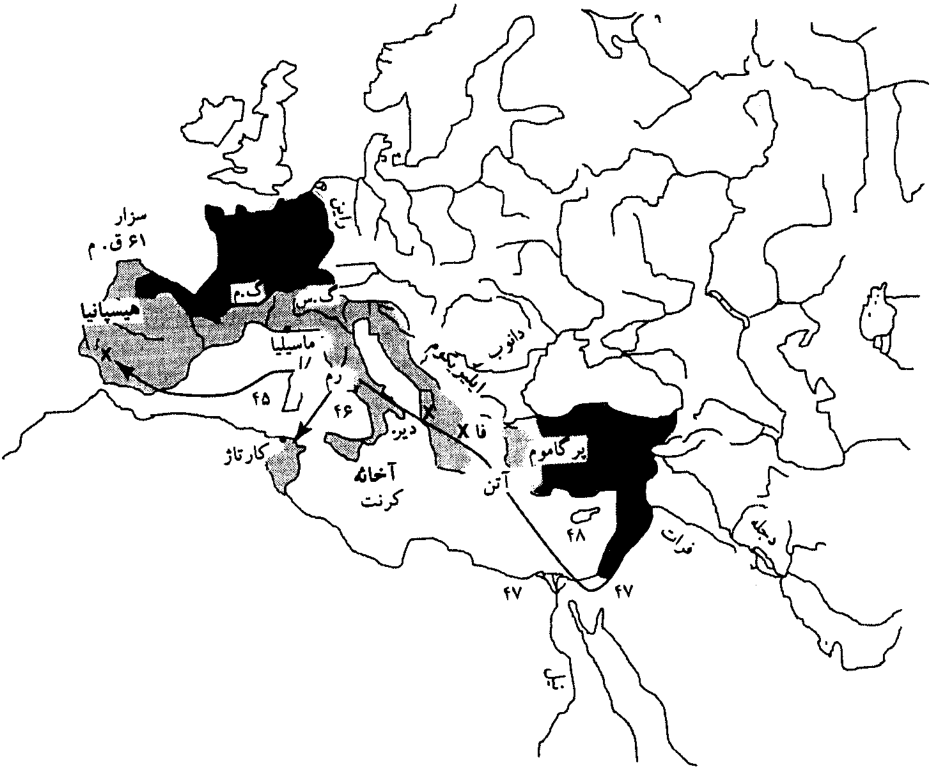
■ مناطق الحاقی به امپراتوری روم توسط پومپی و سزار

▒ امپراتوری روم در سال ۶۲ ق. م.

← لشکرکشی‌های سزار علیه طرفداران پومپی و «بهینه‌ها» در دومین جنگ داخلی (× محل‌هایی که نبردها روی داده‌اند). پومپی به نبردهایی در دیراکیوم (دیر.) و فاسالوس (فا.) پرداخت که سزار در آن‌ها پیروز شد. پومپی سپس به مصر گریخت. سزار او را تعقیب کرد، نظم را در سال ۴۷ ق. م. در مصر برقرار ساخت و از طریق آسیای صغیر به رم بازگشت. او در حین عبور یکی از پسران مهرداد پونتوسی راکه علیه روم شوریده بود شکست داد.

سزار در سال ۴۶ ق. م «بهینه‌ها» را در شمال آفریقا شکست داد و در سال ۴۵ ق. م. با ارتش دو تن از پسران پومپی در اسپانیا تسویه حساب کرد. خود پومپی در سال ۴۸ ق. م. در مصر کشته شده بود.

گ. م گالیای ماورای آلپ
گ. س گالیای سیزآلپ



نقشه ۲.۱۴ وضع در زمان سزار و پومپی

«اشراف» فکر می‌کردند که اکنون می‌توانند پومپی، کراسوس و سزار را به جای خود بنشانند و مانع از تحقق هدف‌ها و بلندپروازی‌های ایشان در مجلس سنا شوند. آن‌ها موفق شدند از توزیع زمین در میان سربازان قدیمی پومپی جلوگیری کنند و از تصویب تمهیدات و ترتیبات پومپی در شرق خودداری ورزند.

نخستین حکومت سه نفره

در سال ۶۰ ق. م سه سیاستمدار به طور خصوصی توافق کردند که در مبارزات سیاسی یکدیگر را یاری کنند. این توافق به «نخستین حکومت سه نفره» (برای تفکیک آن از دومین حکومت سه نفره سال ۴۳ ق. م؛ نک. ص ۳۱۲) معروف شده است. این سه نفر باعث انتخاب سزار به مقام کنسولی در سال ۵۹ ق. م شدند. سزار با خشونت و بدون مشورت با سنا مجمع مردمی را متقاعد ساخت که لایحه اعطای زمین به کهنه‌سربازان پومپی را تصویب کند. او که توانسته بود با کمک تریبونی طرفدار خویش، مجمع مردمی را به رأی دادن به خود برای کسب فرماندهی در گُل وادارد، مانند پومپی پیش از خود، از مقام فرماندهی برای دنبال کردن جاه‌طلبی‌های خصوصی‌اش استفاده کرد. او در سال‌های ۵۸ـ۵۰ ق. م تمام گُل تا رودخانه راین را فتح کرد. سزار به یکی از ثروتمندترین مردان رم تبدیل شد و حمایت خانواده‌هایی که در سابق طرفدار ماریوس بودند، بزرگان ایتالیایی، اسواران و سناتورهای فرصت‌طلب را کسب کرد. لشکرکشی موفقیت‌آمیز به گُل ارتش او را به ورزیده‌ترین و آزموده‌ترین و با انضباط‌ترین ماشین جنگی آن روزگار تبدیل کرد؛ سربازانش کاملاً سرسپرده و وفادار بودند. ماجراجویی‌های خارجی پومپی و سزار بازتاب آشکار نتایج تغییر در سیاست امپریالیستی روم است که پیش‌تر به آن اشاره کردیم: تعقیب منافع شخصی، قدرت و ثروت تعداد اندکی از بزرگان سیاسی تبدیل به انگیزه اصلی برای گسترش‌جویی شد (نک. نمودار ۲.۱۴).

آشوب در رُم

رم در آن روزها و سال‌ها محل مبارزات سیاسی شدیدی بود که خشونت اراذل و اوباش و تلاش‌های کاذب سیاسی را در بر می‌گرفت. رفته‌رفته عرصه گسترده‌تری برای عوام‌فریبان جهت دخالت و شستشوی اذهان توده‌های مردم فراهم می‌شد، چون با هر نسل جدید،

طبقات پایین شهروندان رُمی بیش‌تر با نهادهای دولتی قدیمی بیگانه می‌شدند و فاصله میان آن‌ها با «نجبای» حاکم افزایش می‌یافت.

یکی از مردانی که توده‌ها را ابزاری برای قدرت بیش‌تر خود قرار داد، کلودیوس[1] عوام‌فریب، نجیب‌زاده‌ای بود که در یک خانواده پاتریسین زاده شده بود. او پاتریسین‌ها را ترک کرد تا بتواند یک تریبون پلب شود (نک. ص ۲۵۲)، کلودیوس به مردم وعده زمین می‌داد. او در سال ۵۸ ق. م به متقاعد کردن مجمع مردمی (*Concilium Plebis*) پرداخت تا یارانه غله را به توزیع گندم مجانی تبدیل کند. نتیجه این اقدام هجوم سیل‌آسای شهروندان فقیر از سراسر ایتالیا و بردگانی بود که به علت بی‌فایده شدن توسط صاحبانشان آزاد شده بودند. در ظرف کم‌تر از ده سال تعداد مردمی که در رم گندم مجانی دریافت می‌کردند به حدود ۳۲۰ هزار نفر رسید.

مجلس سنا برای فرونشاندن این آشوب به پومپی متوسل شد و در سال‌های ۵۷ و ۵۲ ق.م. قدرت‌های ویژه‌ای به او اعطا کرد. سال ۵۷ برای بهبود عرضه غله به رم و سال ۵۲ (وقتی که او به مقام کنسول انحصاری منصوب شده بود) برای کنترل خشونت چماق به دستان و اراذل و اوباش. او هر دو وظیفه را با موفقیت انجام داد.

در این اوضاع و احوال کراسوس از صحنه سیاسی خارج شد. در سال ۵۶ ق. م وقتی گروه سه نفره تجدید شد، او خود را به سِمت فرمانده عملیات نظامی علیه پارتیان در مرزهای شرقی سوریه منصوب کرده بود (سزار در گُل و پومپی در رم ماندند)، اما در سال ۵۳ ق. م او در جنگ با پارتیان ایران شکست خورد و در میدان جنگ کشته شد.

پس از سال ۵۲ ق. م، پومپی و «اشراف» تصمیم به هماوردی در برابر فرد دیگری گرفتند، چرا که از طلوع بیش‌تر ستاره سزار، که موفقیت بزرگی در گل به دست آورده بود، بیم داشتند. در سال ۵۰ ق. م آن‌ها به قصد فراهم کردن زمینه برای سقوط سزار وارد اتحادی بزرگ شدند.

اکثر اهالی رم آرزوی ظهور رهبر نیرومندی را داشتند که به عنوان نوعی داور نظم را دوباره برقرار سازد؛ البته به شرط حفظ نهادهای دولتی موجود. در سال‌های ۵۲ـ۵۰ ق. م سیسرون، خطیب، سیاستمدار و فیلسوف به تقلید از افلاطون دو کتاب در باره دولت به رشته تحریر در آورد. به عقیدهٔ او راه حل مشکلات رم ایجاد سازش و توافق میان طبقات بالا

1. Clodius

(به ویژه سناتورها و اسواران) و ایجاد محدودیت برای حرص و طمع و جاه‌طلبی افراد قدرت‌طلب بود. حکومت موجود می‌بایست قانون اساسی مختلطی داشته باشد (نک. ص ۲۸۶ در باره پولیبیوس) و سر رشته دولت به دست سناتورها باشد که برای انجام این وظایف آماده‌اند و به دلیل فضایل و محاسن خود انتخاب شده‌اند. سیسرون همچنان در قالب دولت ـ شهر قدیم فکر می‌کرد که البته تعجب‌آور نبود: هنوز هیچ کس در رُم متوجه نشده بود که سازمان‌ها و نهادهای یک دولت ـ شهر برای اداره یک امپراتوری بزرگ شامل اقوام و فرهنگ‌های متفاوت و با پایتختی با حدود یک میلیون جمعیت نمی‌تواند مناسب باشد.

دومین جنگ داخلی (۴۹ـ۴۵ ق.م) و پیامدهای آن (۴۴ـ۳۰ ق.م)

سال ۴۹ پیش از میلاد شاهد بروز یک جنگ داخلی میان پومپی و «اشراف» از یک سو و سزار و پیروانش از سوی دیگر بود. سزار در یک سلسله لشکرکشی‌های متهورانه و چشمگیر میان سال‌های ۴۹ـ۴۵ ق. م پیروز شد و بر سراسر امپراتوری روم تسلط یافت (نک. نقشه ۲.۱۴).

سزار در سال ۴۷ ق. م در حین عبور از مصر، نظم را که به خاطر مبارزات بر سر جانشینی سلطنت از هم گسیخته بود در این کشور برقرار ساخت، سپس به کلئوپاترا[1] کمک کرد که بر تخت مصر به عنوان ملکه آن کشور استقرار یابد.

سزار در سال ۴۷ ق. م خود را به سمت دیکتاتور روم منصوب کرد و در سال ۴۴ ق. م برای تمام عمر دیکتاتور روم شد. او قضات را به میل خود منصوب می‌کرد و عوامل و هواخواهان خود را به عضویت مجلس سنا برمی‌گزید. سرانجام در سال ۳۰ ق. م مجلس سنا دارای حدود هزار عضو شده بود. سزار از سولا بخشنده‌تر و باگذشت‌تر بود؛ چنان که زندگی و ثروت اکثر حریفان خود را به آن‌ها باز بخشید.

سزار در حین لشکرکشی‌ها برنامه اصلاحات خود را آغاز کرد. فرمانداران ایالات را تحت تسلط بیش‌تر خود قرار داد، تعداد دریافت‌کنندگان گندم را به ۱۵۰ هزار نفر کاهش داد و حدود ۴۰ هزار سرباز قدیمی و ده‌ها هزار پرولتر و آزاده را از رُم بیرون برد و در مستعمرات اسکان داد (دو مستعمره از این مستعمرات در محل شهرهای سابق کارتاژ و

1. Cleopatra



شکل ۵.۱۴ بنای مجلس سنا که در زمان سزار ساخته شده است.

یادداشت: این بنا در زمان حکومت دیوکلتیان (۲۸۴-۳۰۵ میلادی) دوباره تعمیر شد.

بایگانی عکس ماربورگ

کورنت که هر دو در سال ۱۴۶ ق. م ویران شده و سپس به عنوان شهرهای رومی بازسازی شده بودند قرار داشتند).

سزار بر امپراتوری روم همانند یک سلطان مطلق حکومت می‌کرد. از همین رو در مارس سال ۴۴ ق. م به دست دو تن از سناتورهای «اشراف» به نام بروتوس[1] و کاسیوس[2] به قتل

1. Brutus
2. Cassius



شکل ۶.۱۴ گایوس یولیوس سزار (۱۰۲-۴۴ ق. م)

یادداشت: سیاستمدار، دولتمرد، سردار و نویسنده مهم (او در دو کتاب رفتار خود را در گل و در دومین جنگ داخلی توجیه کرده است).

رُم، موزه دل ترمه

رسید. اما مرگ سزار به استقرار مجدد نظام قدیم منجر نشد. زیرا پس از مرگ او، طرفدارانش با حمایت سربازان او کنترل رم را به دست گرفتند. رهبران آن‌ها عبارت بودند از مارکوس آنتونیوس (مارک آنتونی)[1]، لپیدوس[2] و گایوس اُکتاویوس[3] یکی از نوه‌های برادری جوان سزار (متولد ۶۳ ق. م) که پیش از مرگ، او را به عنوان پسر خود پذیرفته بود (سزار

1. Marcus Antonius (Mark Antony)
2. Lepidus
3. Gaius Octavius

خود پسر نداشت). اکتاویوس سپس نام کامل گایوس یولیوس سزار اکتاویانوس (اکتاویان)[1] را برای خود انتخاب کرد. بروتوس و کاسیوس به ایالات شرقی گریختند.

وقتی میراث سزار باعث نزاع میان آنتونی و اکتاویان شد، دشمنان سزار از فرصت استفاده کردند و به تقویت قوای نظامی خود پرداختند. یکی از پسران پومپی (به نام سکستوس پومپیوس)[2] ناوگان نیرومندی ساخت و در سیسیل مستقر شد چنان که از آن‌جا می‌توانست مانع ورود غله به رم شود (نک. ص ۲۸۴). بروتوس و کاسیوس نیز در ایالات شرقی یک ارتش تشکیل دادند.

مجلس سنا که شاهد نیرومندتر شدن آنتونی بود از اکتاویان در مبارزه با آنتونی حمایت کرد. در سال ۴۳ ق. م پس از نبردهای کوچکی در دره پو، رهبران طرفدار سزار کار خود را به پایان رساندند و «دومین حکومت سه نفره» را تشکیل دادند. این سه مرد انتظار داشتند که مجمع مردمی، قدرت دیکتاتوری در رم، ایتالیا و ایالات را به آن‌ها اعطا کند. در سال‌های ۴۲-۳۶ ق. م آن‌ها طی رشته نبردهای بزرگی در خشکی و دریا حساب خود را با «اشراف» و پومپی کوچک تصفیه و حکومت وحشت و ترور برقرار کردند. یکی از قربانیان این حکومت سیسرون بود که آشکارا با آنتونی خصومت می‌ورزید.

بزرگ‌ترین پیکار در فیلیپی[3] واقع در مقدونیه روی داد؛ در فیلیپی آنتونی و اکتاویان به‌طور قاطع بروتوس و کاسیوس را شکست دادند. پس از این نبرد، لپیدوس حاکم آفریقا شد، آنتونی حکومت نیمه شرقی امپراتوری را به دست گرفت و اکتاویان برای استقرار نظم در ایتالیا ماند. در سال‌های ۴۱-۴۰ اکتاویان بی‌رحمانه به مصادره زمین‌های هجده جماعت برگزیده در ایتالیا پرداخت؛ اکتاویان در این زمین‌ها حدود یکصدهزار نفر از سربازان قدیمی را که در کنار گروه سه نفره جنگیده بودند و دیگر به خدمتشان نیازی نبود اسکان داد. این مصادره‌ها همراه با مصادره‌هایی که طی حکومت ترور علیه حریفان سزار انجام شد، بزرگ‌ترین مصادره‌هایی بود که ایتالیا به خود دیده بود.

در سال ۳۶ ق. م اکتاویان پسر پومپی را از سر راه برداشت و لپیدوس را شکست داد. سپاهیان لپیدوس به اکتاویان که اکنون بر سراسر نیمه غربی امپراتوری تسلط داشت، پیوستند.

از سال ۴۲ ق. م آنتونی در شرق نظیر سلاطین مطلقه هلنیستی رفتار و شروع به همکاری

1. Gaius Julius Caesar Octavianus (Octavian)
2. Sextus Pompeius
3. Philippi

با کلئوپاترا ملکه مصر کرده بود (نک. ص ۳۱۲). در سال ۳۶ ق. م آنتونی از پارتیان ایران شکست سختی خورد و نیازمند کمک‌های مالی کلئوپاترا شد؛ کلئوپاترا در عوض کمک، توقعات زیادی از او داشت. او امیدوار بود که از طریق آنتونی بر مناطق ثروتمند تسلط یابد و افتخارات فراموش شدهٔ دودمان بطلمیوسیان را زنده کند (او آخرین فرد از این سلسله بود که بر مصر حکومت می‌کرد).

در سال‌های ۳۳-۳۲ ق. م اکتاویان در یک لشکرکشی تبلیغاتی زیرکانه در نبرد علیه «استبداد شرقیِ» آنتونی و کلئوپاترا، حمایت حامیان سابق سزار و تمام افراد مهم در ایتالیا و ایالات غربی را به دست آورد.

در سال ۳۲ ق. م جماعات ایتالیایی به اکتاویان سوگند وفاداری یاد کردند (*Coniuratio Italiae*). اکتاویان در نبرد دریایی، آنتونی و کلئوپاترا را در سال ۳۱ ق. م شکست داد و در سال ۳۰ ق. م مصر را فتح کرد. آنتونی و کلئوپاترا در اسکندریه خودکشی کردند، اکتاویان به ایتالیا بازگشت و غنایم جنگی فراوانی را که از مصر به دست آورده بود صرف خرید زمین برای ده‌ها هزار سرباز اضافی خود کرد. او چه‌بسا نیازی به این کار نداشت و می‌توانست برای هدف خود به مصادره زمین‌ها بپردازد. اکنون اکتاویان به جنگ‌های داخلی پایان داده و یگانه فرمانروای زنده از بین سه نفر بود. او پیروزی خود را مرهون گروهی از دوستان با ایمان از جمله ماسناس[1] و آگریپا[2] بود که از هر لحاظ به او یاری رساندند و در نبردهای دریایی و زمینی پیروز شدند؛ همچنین سربازان سزار که او را پسر واقعی سزار می‌دانستند و عوامل و هواداران سزار که چه از لحاظ مالی و چه از جنبه‌های دیگر به او کمک کردند، در این پیروزی نقش اساسی داشتند. اکتاویان حمایت جرگه گسترده‌ای، به خصوص بزرگان، را جلب کرد بی‌آنکه باعث رنجش سربازان خود و طرفداران سزار شود.

اکتاویان اقدامات خود را از موضع خوبی آغاز کرد: اکنون تقریباً همه آمادهٔ پذیرش نوعی حکومت پادشاهی میانه‌رو بودند، البته در صورتی که بتواند به جنگ‌های داخلی پایان بخشد. جنگ‌های داخلی پس از سال ۴۴ ق. م باعث نگرانی و هراس زیادی شده بود. هرگز پیش از آن این همه سرباز رومی مسلح و این همه مرد جنگی در کشمکش‌های داخلی کشته نشده بودند (نک. نمودار ۳.۱۴).

---

1. Maecenas
2. Agrippa

نمودار ۳.۱۴ تعداد شهروندان مسلح شده

سال	تعداد بر آورد شده شهروندان ذکور بالغ	تعداد افراد ارتش در نبردها (بعضی ارقام تخمینی هستند)	٪
۲۲۵ ق.م	۳۰۰۰۰۰	۵۲۰۰۰	۱۷
۲۱۳	۲۶۰۰۰۰	۷۵۰۰۰	۲۹
۲۰۳	۲۳۵۰۰۰	۶۰۰۰۰	۲۶
۱۹۳	۲۶۶۰۰۰	۵۳۰۰۰	۲۰
۱۸۳	۳۱۵۰۰۰	۴۸۰۰۰	۱۵
۱۷۳	۳۱۴۰۰۰	۴۴۰۰۰	۱۴
۱۶۳	۳۸۳۰۰۰	۳۳۰۰۰	۹
۱۵۳	۳۷۴۰۰۰	۳۰۰۰۰	۸
۱۴۳	۴۰۰۰۰۰	۴۴۰۰۰	۱۱
۱۳۳	۳۸۱۰۰۰	۳۷۰۰۰	۱۰
۱۲۳	(نامعلوم)	۳۲۰۰۰	(نامعلوم)
۱۱۳	(نامعلوم)	۳۴۰۰۰	(نامعلوم)
۱۰۳	۴۰۰۰۰۰	۵۰۰۰۰	۱۳
۹۳	همان	۵۲۰۰۰	۱۳
۸۳	۱۰۳۰۰۰۰	۱۴۳۰۰۰	۱۴
۷۳	همان	۱۷۱۰۰۰	۱۷
۶۳	همان	۱۲۰۰۰۰	۱۲
۵۳	همان	۱۲۱۰۰۰	۱۲
۴۳	۱۴۸۰۰۰۰	۲۴۰۰۰۰	۱۶
۳۳	۱۶۰۰۰۰۰	۲۵۰۰۰۰	۱۶
۲۳	۱۸۰۰۰۰۰	۱۵۶۰۰۰	۹

یادداشت: در این‌جا تأثیرات شدید جنگ دوم پونیک (۲۱۸-۲۰۱ ق. م؛ نک. ص ۲۶۶)، اعطای حق شهروندی رمی به ایتالیایی‌ها (نک. ص ۲۹۹) و جنگ‌های داخلی که مقارن با ادامه گسترش امپراتوری روم بودند (نک. صص ۳-۳۰۰) را مشاهده می‌کنیم. این ارقام از آثار مورخان رومی و سایر منابع قدیمی توسط پ. آ. برونت و ک. هاپکینز اخذ شده‌اند. تعداد ۱۵۶ هزار سرباز در سال ۲۳ ق. م به لژیون‌ها و گاردهای اوگوستوس تعلق دارند که به احتمال زیاد از میان شهروندان استخدام شده‌اند (نک. ص ۳۲۹).

ک. هاپکینز، فاتحان و بردگان، ۱۹۷۸، ص ۳۳

شکوفایی زندگی فرهنگی طی جنگ‌های داخلی

دوره جنگ‌های داخلی از لحاظ هنرها و علوم انسانی به هیچ وجه دوره افول نبود. در واقع در این دوره تنها معماری و هنرهای تصویری روم شکوفا شدند؛ این شکوفایی تا حدی نتیجه الهام از نمونه‌های یونانی بود.

جنبهٔ اصلی ادبیات میان سال‌های ۸۰ تا ۳۰ پیش از میلاد بازدهی پردامنه بود. سیسرون نه تنها در باره دولت بلکه همچنین در باره فن بیان و معانی و فلسفهٔ اخلاق کتاب نوشت. او از میان انبوه کتاب‌های یونانی آنچه را با هدف خودسازگار می‌دید برمی‌گزید و به سبک خود از آن‌ها الگوبرداری می‌کرد. سزار برای توجیه اعمال خود در گُل و رفتار خود در جنگ داخلی دوم خاطراتی طولانی نوشت. شاعران، مورخان و نویسندگان متون فاضلانه آثاری به تقلید از مؤلفان یونانی پدید آوردند که آثار کلاسیک آن روزگار محسوب می‌شود. معروف‌ترین مورخ این دوره سالوست[1] است که از پیروان سزار و مخالفان «اشراف» بود. او به سبک مورخ یونانی توسیدید (نک. ص ۱۹۳)، تاریخ نوشته و به بحث در باره مراحل جنگ‌های داخلی، مثلاً توطئه سال ۶۳ ق. م کاتیلین، پرداخته است.

رم قرن اول میلادی با عصر پریکلس در آتن مقایسه شده است؛ به راستی نیز همان یگانگی و وحدت پول، استعداد و علاقه گسترده مردم در این دوره دیده می‌شود. پولی که به رم فرستاده می‌شد یکی از ثمرات لشکرکشی‌های توسعه‌طلبانه رم بود. استعدادها از هر سوی یونان و جهان فرهنگی روم به سوی رم روان شدند. بزرگان، برای آثار ادبی صله‌های فراوانی می‌پرداختند و این شهر را به نقطه جاذبی برای هنرمندان و روشنفکران تبدیل کرده بودند. علاقه گسترده عمومی مبتنی بود بر نخبگان رومی که معمولاً فن بیان و معانی و ادبیات را کاملاً درمی‌یافتند ـ سنتی که رومیان از قرن دوم ق. م به پیروی از یونانیان پذیرفته بودند (نک. صص ۱۸۵ و ۲۸۷).

1. Sallust

فصل پانزدهم

عصر آغازین امپراتوری
(۲۷ ق.م - ۱۹۳ میلادی)

اوگوستوس

موقعیت قانونی اوگوستوس و شالوده واقعی قدرت او

توافق سال ۲۷ قبل از میلاد

توافق‌های سال‌های ۲۳ و ۱۹ ق.م

تغییرات اداری

مجلس سنا و مجمع‌های مردمی

طبقات بالا: سناتورها و اسواران

دکوریون‌ها

ارتش

جنبه‌های آرمانی و مذهبی امپراتوری

ادبیات لاتینی در عصر اوگوستوس

فتوحات اوگوستوس

عصر آغازین امپراتوری پس از اوگوستوس (۱۴-۱۹۳ میلادی)

جنگ‌ها و شورش‌ها

امپراتوری و مسئله جانشین امپراتور

تحولات اداری پس از اوگوستوس

گسترش شهروندی رومی

تغییرات در طبقات بالا

حقوق رومی

ایالات غربی و شرقی

ایالات غربی

نیمه شرقی امپراتوری

کشاورزی، بازرگانی و صنایع‌دستی

طبقات پایین

بازرگانی

کار و منزلت اجتماعی

جایگاه زنان

مذهب

خدایان رومی و اعمال مذهبی

ورود خدایان بیگانه

مسیحیان

اوگوستوس

موقعیت قانونی اوگوستوس و شالوده واقعی قدرت او

چنان که گفتیم، در سال ۳۰ ق. م در منازعات داخلی رم یگانه حاکمی که زنده ماند اکتاویان بود. او سال‌های پی‌درپی به سمت کنسول انتخاب می‌شد و از قدرت‌های ناشی از حکومت سه نفره قبلی نیز برخوردار بود. اکتاویان قانوناً بر سر قدرت باقی ماند، اما حمایت ارتش‌ها و پذیرش عمومی قدرت او از سوی تمام طبقات اجتماعی مهم‌تر از این شالوده قانونی بود؛ این‌ها در واقع شالوده راستین قدرت او را تشکیل می‌دادند. تقریباً همگان رهبری اکتاویان را پذیرفته بودند، چرا که او تنها مردی بود که به جنگ‌های داخلی پایان داده بود. این دستاورد اقتداری غیر رسمی *(auctoritas)* به قدرت اکتاویان می‌بخشید.

اما اکتاویان می‌خواست به این اقتدار صورتی رسمی بدهد. او نمی‌خواست به انتخابات کنسولی سالانه یا به قدرت‌های دیکتاتوری که در سال‌های «حکومت سه نفره روم» به او اعطا شده بود وابسته باشد. جنگ‌های داخلی به منزله لکهٔ ننگی برای آن قدرت‌ها به نظر می‌رسید. اکتاویان در یک فرایند طولانی آزمون و خطا جویای شیوهٔ جایگزینی بود که موضع قانونی‌تری به او بخشد و مورد پذیرش عموم باشد.

توافق سال ۲۷ قبل از میلاد

در سال ۲۷ ق. م اکتاویان قدرت خود را واگذار کرد و حکومت را به مجلس سنا و مجمع عمومی باز گرداند. آن‌ها نیز به او لقب اوگوستوس (به معنای شکوهمند و دارای قدرت عالی) دادند و او را پروکنسولی با قدرت مطلقه *(imperium)* در سه ایالت که بیش‌تر سپاهیانش در آن‌جاها استقرار داشتند، یعنی گُل، اسپانیا و سوریه شناختند. علاوه بر این او تا سال ۲۳ ق. م هر سال به سمت کنسول انتخاب می‌شد. اکتاویان بر این سه ایالت از طریق نمایندگانی (*legati*) با قدرت مطلقه پروپرایتوری (*legati augusti propraetor*) حکومت می‌کرد. این نمایندگان معمولاً هر سال یا هر دو سال یک بار بنا به فرمان سنا منصوب می‌شدند. وکلا یا نمایندگانی (*procurator*) از طبقه اسواران به آن‌ها در انجام وظایف کمک می‌کردند و سرپرستی هزینه‌ها و جمع‌آوری مالیات را بر عهده داشتند. این ایالات از این زمان به بعد «ایالات امپراتوری» نامیده شدند حال آنکه سایر ایالات «ایالات عمومی» یعنی ایالات قدیمی «مردم روم» بودند. گاهی ایالات اخیر را «ایالات سناتوری» نیز



شکل 1.15 اوگوستوس (۲۷ ق. م ـ ۱۴ میلادی)
بایگانی عکس ماربورگ، رُم، موزه واتیکان

می‌نامیدند. فرمانداران این ایالات کماکان پروکنسول‌ها بودند که هر سال یا هر دو سال منصوب می‌شدند و کوایستورها به آن‌ها کمک می‌کردند. وظایف یا مسئولیت‌های «پروکاتورها» [یا وکلا] در ایالت امپراتوری همان وظایف کوایستورها در ایالت عمومی بود. پروکنسول‌های ایالات عمومی پرایتورهای سابق (در ایالات کوچک‌تر) یا کنسول‌های سابق (در ایالات بزرگ‌تر) بودند. عنوان پروپرایتور در این ایالات معمول شد.

ایالات جدیدی که در زمان اوگوستوس به امپراتوری ضمیمه شدند تبدیل به ایالات امپراتوری گشتند (نک. نقشه ۱.۱۵). مصر هم که در سال ۳۰ ق. م به امپراتوری رم ضمیمه شده بود در واقع یک ایالت امپراتوری بود، گرچه با سایر ایالات فرق داشت چون رومیان نظام دیوانسالاری آن‌جا را حفظ کردند. در سایر ایالات فرمانداران (*Legati*ها و پروکنسول‌ها) سرپرستی مقامات شهری محلی (نک. صفحه ۲۷۶) را بر عهده داشتند که در واقع بیش‌تر اداره روزمره امور بود. با وجود این در مصر فرماندار در رأس خدمات مدنی قرار داشت. مردانی که در آن‌جا به سمت فرماندار منصوب می‌شدند از طبقه اسواران (*praefecti Aegypti*) بودند. حاکمیت بر مصر یکی از بزرگ‌ترین مقام‌هایی بود که به اسواران اختصاص داشت و موقعیتی والا در سابقه شغلی اسواران جدید محسوب می‌شد (نک. ص ۳۲۸).

آیا اوگوستوس هنوز به سناتورها زیادی سوءظن داشت که آن‌ها را در این ناحیه بپذیرد؟ سناتورها اجازه نداشتند بدون اجازه امپراتور به مصر مسافرت کنند. امپراتورانی که جانشین اوگوستوس شدند مصر را منبع عمده خوراک برای رم (مصر، سیسیل و شمال آفریقا مهم‌ترین انبارهای غله رم محسوب می‌شدند) و پول برای خزانه خصوصی خود می‌دانستند. نظام پیچیده مالیاتی که بطلمیوسیان برای هرچه بیش‌تر فشار آوردن و اخذ پول از مصر وضع کرده بودند، اکنون خزانه امپراتوران روم را پر می‌کرد. ایتالیا یک ایالت نبود. امپراتور، قضات عالی رُم و مجلس سنا سرپرستی جماعات خودگردان ایتالیا را به درجات گوناگون برعهده داشتند و شهر رم را اداره می‌کردند. رم و ایتالیا مالیات مستقیم نمی‌پرداختند.

اکنون ما استفاده از اصطلاح «امپراتور» را شروع کرده‌ایم. واژه امپراتور از کلمه لاتینی *imperator* به معنای «فرمانده کل قوا» آمده است. این لقب را پس از هر پیروزی مهم به یک سردار می‌دادند. سردار می‌توانست این لقب را به نام خود بیفزاید. امپراتور یکی از اسامی اکتاویان نیز بود. در آغاز، پس از یولیوس سزار، امپراتوران روم به طور غیررسمی توسط

مردم «سزار» نامیده می‌شدند. در بعضی مواقع در عصر امپراتوری متأخر «سزار» تبدیل به عنوان رسمی وارث تاج و تخت شد. رومیان در قرون اولیه عصر امپراتوری از عنوان *princeps* (نخستین شهروند) که یک اصطلاح رسمی نبود بلکه بیش‌تر نوعی نشانی بود، نیز استفاده می‌کردند. کلمه *principate* که غالباً برای اشاره به سلطنت روم همانند دو قرن اول عصر امپراتوری استفاده شده است، از همین واژه مشتق می‌شود.

توافق‌های سال‌های ۲۳ و ۱۹ ق. م

اوگوستوس مشاهده کرد که مقام انحصاری او به معنای آن است که سناتورهای کم‌تری می‌توانند به آن - بالاترین افتخار یک سناتور راهیابی به این مقام بود - دست پیدا کنند. او متوجه شد که به قدرت‌های دیگری برای قانونی کردن موقعیت خود نیاز دارد.

در سال ۲۳ ق. م مجلس سنا و مجمع مردمی برای تمام عمر به اوگوستوس قدرت تریبونی اعطا کردند (که تبدیل به یک تریبون پلب واقعی نشد) و کنترل عالی بر فرمانداران ایالات عمومی را به او سپردند (البته او قبلاً کنترل عالی بر نمایندگان خود در ایالات امپراتوری را برعهده داشت). این *tribunicia potestas* (قدرت تریبونی) و *imperium proconsulare* (قدرت پروکنسولی) که در سال ۲۷ ق. م به او اعطا شد و در سال ۲۳ ق. م گسترش یافت، تا عصر امپراتوری متأخر شالوده قانونی و رسمی قدرت امپراتوری را تشکیل می‌داد. مجلس سنا (از طرف مردم) این قدرت‌ها را به هر امپراتور جدید اعطا می‌کرد. این اعطای قدرت در واقع برابر با اعلام رسمی حکومت یک فرمانروای جدید بود.

در سال ۱۹ ق. م اوگوستوس مهم‌ترین قدرت کنسولی را (به جز قدرت‌هایی که مربوط به وظایف تشریفاتی یک کنسول می‌شد) برای تمام عمر و بدون این‌که عملاً کنسول باشد دریافت کرد. او قبل از سال ۲۸ ق. م وظایف یک «سنسور» را نیز انجام می‌داد. چنان که پیش از این دیدیم سنسورها دارای وظایف زیر بودند:

پر کردن جاهای خالی در سنا و طبقه اسواران، اجرای سرشماری و آمارگیری، عقد قراردادها برای جمع‌آوری مالیات، ترتیب دادن کارهای ساختمانی و نگهداری کارهای عمومی.

به این ترتیب اوگوستوس کنترل خود را بر ترکیبی از قدرت‌های قانونی ناشی از مقامات سنّتی توسعه داد که او را قادر می‌ساخت قانوناً به اِعمال مستقیم قدرت در تمام زمینه‌های حکومت بپردازد. این امر پذیرش رژیم اوگوستوس را برای سناتورها و سایر رومیان به طور

سنّتی آسان‌تر کرد. نظام سیاسی او ـ حداقل در عرصه نظری ـ در نهادهای جمهوری قدیم ریشه داشت.

تغییرات اداری

با این حال در عمل تغییرات عمده‌ای در پس این نمای ظاهری به وقوع پیوست. اوگوستوس کنترل امور قضایی در موارد استیناف را در اختیار گرفت (نک. صص ۲۵۹ و ۳۵۱) و بر سیاست خارجی و امور مالی نیز تسلط یافت زیرا مجلس سنا مطیعانه هرچه راکه او پیشنهاد می‌کرد می‌پذیرفت. اختیاراتی که در سال‌های ۲۷ و ۲۳ ق. م به اوگوستوس اعطا شد فرمانداران ایالات را نیز تحت سلطه او در آورد. از نظر ساکنان ایالات این امر تحولی مطلوب محسوب می‌شد چون اوگوستوس فرمانداران و امر جمع‌آوری مالیات را زیر نظر داشت و فرصت‌طلبی‌های آن‌ها را در بهره‌برداری از موقعیت دور بودن خود از مرکز محدود می‌ساخت.

بزرگان محلی شهرستانی به عنوان مسئول گردآوری مالیات‌های مستقیم باقی ماندند و زیر نظر پروکوراتورها (در ایالات امپراتوری) وکوایستورها (در ایالات عمومی) قرار گرفتند. امر مالیات‌های غیرمستقیم (رسوم و عوارض) همچنان بر عهده پوبلیکانی‌ها بود.

شرایط جدید باعث ازدیاد روزافزون مکاتبات میان امپراتور و شهروندانی که درخواست جا و منزل داشتند، یا فرماندارانی که خواهان مشورت بودند و شهرهایی (در ایتالیا و ایالات) که درخواست عنایت داشتند، شد.نامه‌هایی که امپراتور در پاسخ می‌فرستاد حکم قانون را داشت. این جریان سیل‌آسای مکاتبات مستلزم مقدار قابل توجهی کار اضافی بود و به افزایش منشیان و دبیران امپراتوری انجامید. در طی حکومت اوگوستوس این افراد هنوز از بین بردگان خصوصی امپراتور به ریاست یک آزادمرد باتجربه کار می‌کردند. بعدها این منشیان مقامی رسمی یافتند.

امپراتور همچنین بخش امور مالی خود را داشت؛ این بخش از خزانه عمومی قدیمی که همیشه تحت نظر مجلس سنا کار می‌کرد، جدا بود. خزانه عمومی را *aerarium* می‌نامیدند. اداره این خزانه از کوایستورها به پرایتورهای سابق باتجربه منتقل شد. اوگوستوس در طی حکومت خود بیش از پیش کنترل خزانهٔ عمومی را به دست گرفت.

منابع مالی در اختیار امپراتور در کنار وجوه و سرمایه‌های خصوصی او، وجوه ایالات امپراتوری بودند که به آن‌ها *fisci* (مفرد = *fiscus*) [یعنی خزانه خصوصی امپراتور]



شکل ۲.۱۵ بنای آرامگاه گایوس و لوسیوس سزار در کنار یکی از طاق‌های پیروزی اوگوستوس

یادداشت: اوگوستوس امیدوار بود که گایوس، برادر بزرگ‌تر، جانشین وی شود. با این حال هر دو برادر در سنین جوانی مردند (لوسیوس در سال ۲ میلادی و گایوس در سال ۴ میلادی). اوگوستوس سرانجام ناپسری خود تیبریوس، پسر همسرش لیویا از ازدواج قبلی‌اش، را جانشین خود کرد و او را به عنوان پسر خود پذیرفت تا بتواند ولیعهد شود. تیبریوس از سال ۱۴ تا سال ۳۷ میلادی حکومت کرد.

در کنار بنای آرامگاه یکی از طاق نصرت‌های اوگوستوس قرار دارد. این بناها در سن رمی آن پروونس واقع شده‌اند.

بایگانی عکس ماربورگ

می‌گفتند. اداره این خزانه بر عهده پروکوراتورها [نمایندگان امپراتور] بود. *fisci* یا خزانه خصوصی امپراتور از مالیات‌های ایالات امپراتوری تغذیه می‌شد و برای پرداخت حقوق سربازان در همان ایالات به کار می‌رفت. بدین ترتیب پروکوراتورها عملاً مأموران ارشد پرداخت در ارتش‌ها بودند. مالیات‌های اصلی در ایالات عبارت بودند از مالیات‌های غیرمستقیم (رسوم، عوارض) و مالیات‌های مستقیم از املاک و محصولات آن‌ها (شامل درصد ثابتی از محصول تخمینی).

منابع مالی خصوصی امپراتور به سرعت افزایش یافت. علت عمده آن وجود خانواده‌هایی بود که می‌خواستند نظر لطف امپراتور را جلب کنند؛ این خانواده‌ها پول و

دارایی به خزانهٔ امپراتور می‌پرداختند، همچنین امپراتور اموال افرادی را که جرمی مرتکب شده و توسط او محکوم شده بودند مصادره می‌کرد. دارایی‌های امپراتور توسط آزاد مردان امپراتور اداره می‌شد.

امپراتور در مورد حفظ شغل سناتورها و اسواران اختیارات قاطعی به دست آورد. حدود سال ۵ پیش از میلاد این نفوذ جنبه رسمی پیدا کرد. امپراتور اجازه داشت که برای تمام مقامات مهم نامزد تعیین کند و تقریباً همیشه این نامزدها انتخاب می‌شدند. نامزدهایی که از سوی امپراتور تعیین نمی‌شدند بخت چندانی برای احراز مقامات مهم نداشتند. البته امپراتور در عین حال می‌توانست در ایالات و امور خدمات شخصی خود هر کس را که مایل بود منصوب کند.

مشاوران مورد اعتماد امپراتور در *Concilium* (Concilium Principis یا شورای پرنسیپ‌ها) قدرت اجرایی شایان توجهی کسب کردند. شورای پرنسیپ‌ها تا حد زیادی مشابه کمیته‌های مشورتی قضات و فرمانداران در زمان جمهوری بود (نک. ص ۲۵۲) البته از اهمیت و قدرت بیش‌تری برخوردار بود. تا مدت‌های طولانی این شورا، و نه سنا، در باره تصمیمات امپراتور و موضوعات سیاسی و قضایی بحث می‌کرد.

مجلس سنا و مجمع‌های مردمی

از اهمیت مجمع‌های مردمی در زمان حکومت اوگوستوس بسیار کاسته شد. هیچ کس انتظار چندانی از آن‌ها نداشت. این مجمع‌ها پس از اوگوستوس نیز به ندرت برگزار می‌شدند. ظاهراً آخرین مجمع مردمی در زمان امپراتور نروا[1] (۹۶-۹۸ میلادی) تشکیل جلسه داده است.

مجلس سنا در ظاهر قدرت بیش‌تری کسب کرد. فرمان‌های سنا به منزله قانون و فرمان امپراتوری تلقی می‌شدند. تیبریوس، جانشین اوگوستوس (سال‌های ۱۴-۳۷ میلادی)، مسئولیت انتخاب قضات را از مجمع‌های مردمی سلب و به مجلس سنا تفویض کرد.

با همهٔ این‌ها راهنمای سنا در همه امور عملاً خواسته‌های امپراتور بود: تصمیمات مجلس سنا تقریباً همیشه بر اساس پیشنهادها یا نامه‌های امپراتور آغاز می‌شد. سناتورها به خوبی از چگونگی اوضاع آگاه بودند و می‌دانستند که امید پیشرفت و ارتقای آن‌ها به اراده و

1. Nerva

حسن‌نیت امپراتور بستگی دارد. اهمیت واقعی سنا مبتنی بر این بود که سناتورها ثروتمندترین زمین‌داران رمی بودند و بیش‌ترین تجربه را در امور اداره کشور و فرماندهی نظامی داشتند: ترکیبی از قدرت اقتصادی و شناخت نادر و اجتناب‌ناپذیر.

افزون بر این، مجلس سنا معرّف قانون‌گرایی نظام بود. تا سال ۲۸۲ میلادی یک فرمانروا هنگامی امپراتوری قانونی تلقی می‌شد که مجلس سنا قدرت‌هایی را که اوگوستوس در آغاز کسب کرده بود به او تفویض کند.

طبقات بالا: سناتورها و اسواران

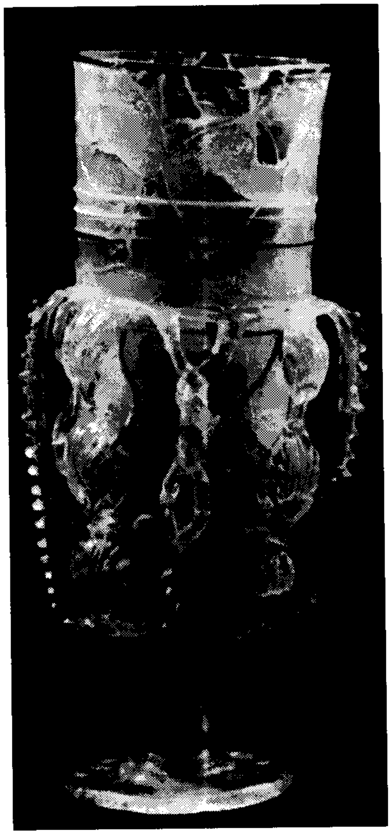
اوگوستوس دارایی ثابتی را برای پذیرش در طبقه سناتورها و اسواران معین کرد. در گذشته، سنسورها نیز کمابیش معیار دارا بودن ثروت سنّتی را به کار می‌بردند؛ اکنون میزان این دارایی معین و ثابت شده بود. فقط اشخاصی که حداقل یک میلیون سسترس[1] دارایی داشتند، بخت پذیرش در طبقه سناتورها را داشتند؛ میزان دارایی برای پذیرش در طبقه اسواران چهارصد هزار سسترس معین شد (نک. پیوست دوم در باره پول یونانی و رومی در صفحه ۴۲۵). معمولاً هشتاد تا نود درصد اموال اعضای این طبقات را زمین تشکیل می‌داد. بقیه شامل خانه‌ها، پول نقد، اموال منقول و بردگان بود.

در آن روزها یک ملک با ارزش متوسط حدود شش درصد سود داشت. این بدان معنا بود که یک سناتور سالانه حداقل شصت هزار سسترس درآمد داشت. اگر این مبلغ را با دریافتی سالانهٔ یک لژیونر که در آغاز قرن عصر امپراتوری معادل ۲۲۵ دینار (۹۰۰ سسترس) بود، مقایسه کنیم آن‌گاه تصور درستی از میزان آن کسب خواهیم کرد.

در زمان حکومت اوگوستوس (و جانشینان او تا قرن سوم) سناتورها کماکان مقامات اداری مهمی داشتند. آن‌ها هنوز پیرو *cursus honorum* قدیمی (نک. ص ۲۵۵) بودند، اما انواع مقام‌ها و مشاغل جدید در بین مقامات افتخاری قدیمی ظهور کرده بود. یک سناتور پس از طی مقام پرایتوری می‌توانست به مقامی در خزانه‌داری (*aerarium*)، به مقام فرماندهی لژیون، به مقام پرایتور نمایندهٔ امپراتور (*legatus augusti propraetore*) در یک ایالت امپراتوری کوچک یا به مقام پروکنسولی در یک ایالت عمومی کوچک منصوب شود. مقام بعدی پس از کنسولی تا مدت کوتاهی سنسوری بود (تا مدتی هیچ سنسوری در کنار

---

۱. Sesterce: واحد پول نقره روم باستان.



شکل ۳.۱۵ جام بلوری مجلل
موزهٔ رُمی ـ ژرمنی، کلن

امپراتور وجود نداشت)، اما شغل فرمانداری در یک یا چند ایالات بزرگ امپراتوری یا در آسیا یا در آفریقا و سرانجام وظیفه مهم *praefectus urbi*(رئیس شهر یا شهردار رُم) ـ مقامی که در سال شش میلادی به وجود آمد ـ وجود داشت.

سناتورها، به ویژه، در این مقام‌های جدید کار آزاد انجام می‌دادند. بعضی از مقامات افتخاری قدیمی، نظیر شهرداری و تریبونی پلب‌ها، به مشاغل تشریفاتی افتخاری تبدیل شده بود. کاری که سابقاً توسط قضات صاحب این مقامات انجام می‌گرفت به مسئولیت خدمات امپراتوری مبدل شده بود. کوایستورها در ایالات عمومی کار می‌کردند، پرایتورها هنوز در رم مقامات قضایی داشتند و تا حدی مسئولیت سازماندهی و برگزاری مسابقات در

این شهر بر عهدهٔ آن‌ها بود، حال آن‌که کنسول‌ها عمدتاً وظایف تشریفاتی و نمایندگی در رم را انجام می‌دادند.

در زمان اوگوستوس اسواران موقعیت مهمی در امور اداری کسب کردند. آن‌ها هم افسر ارتش بودند و هم می‌توانستند به عنوان پروکوراتور (وکیل امپراتور) در ایالات امپراتوری انجام وظیفه کنند. آن‌ها پس از خدمت در این ایالات بخت این را داشتند که به یکی از مقامات اداری مهم منصوب شوند، مقاماتی که اوگوستوس برای شوالیه‌ها ایجاد کرده بود، نظیر رئیس ناوگان دریایی، رئیس اداره غله در رم، رئیس مصر (نک. ص ۳۲۰) و رئیس گارد پرایتوری، یعنی محافظان شخصی امپراتور، که از زمان حکومت تیبریوس به بعد به طور دائمی در خارج از رم مستقر بودند. با وجود این فقط درصد اندکی از اسواران در امور اداری کار می‌کردند؛ در پایان عصر جمهوری حدود بیست هزار اسوار وجود داشت. در زمان اوگوستوس مجلس سنا ششصد عضو داشت.

دکوریون‌ها

بزرگان محلی جماعات ایتالیایی و شهرهای رومی خارج از ایتالیا کم‌کم نوعی طبقه سوم را به وجود آوردند که به آن‌ها دکوریون (*decuriones*) می‌گفتند و به کوریاها (*curiales*) نیز شهرت داشتند (به معنای اعضای curia یا شورای عالی شهر). اعضای این طبقه سخت از اوگوستوس حمایت می‌کردند چون از رژیم او منتفع می‌شدند و اوگوستوس نیز چشم‌انداز بسیار امیدبخشی برای پیشرفت اجتماعی آن‌ها گشوده بود. اوگوستوس جاهای خالی را که در اثر جنگ‌های داخلی و وفات یا کشته شدن سناتورها در مجلس سنا ایجاد می‌شد نه تنها با اسواران پر می‌کرد، بلکه از بزرگان ایتالیایی نیز، استفاده می‌نمود. نام‌های بسیاری از مردانی که در زمان اوگوستوس مقام کنسولی یافته‌اند نشان‌دهنده منشأ ایتالیایی آن‌هاست.

ارتش

اوگوستوس تسلط بر ارتش‌ها را، که تقریباً همگی در ایالات امپراتوری مستقر بودند، برای خود حفظ کرده بود. او مشاهده می‌کرد که اعضای مجلس سنا تمام فرماندهی‌های مهم نظامی را به خویشاوندان و دوستان خود می‌دهند. از این رو برای جلوگیری از ظهور فرماندهان نظامی جدید خارج از جرگه خود به این کار اقدام کرد.

اوگوستوس یک ارتش ثابت با حدود سیصد هزار سرباز حرفه‌ای به وجود آورد. نیمی از آن‌ها مرکب از لژیون‌های شش هزار نفره بودند (که از میان شهروندان رومی استخدام می‌شدند) و بقیه را نیروهای امدادی شهرستانی یا ایالتی (*auxilia* به معنای سربازان استخدام شده از ایالات) می‌گفتند. این نیروهای امدادی ایالتی مرکب از گردان‌ها یا اسکادران‌های سواره‌نظام و رسته‌های ششصد نفره یا هزار نفره پیاده‌نظام بودند. فرماندهی لژیون‌ها با سناتورها بود، افسران پایین‌تر از طبقه اسواران بودند. اکثریت کنتوریون‌ها [یا فرماندهان دسته‌های صد نفره] در لژیون‌ها (نک. ص ۲۷۰) هنوز مانند گذشته از صفوف ارتش انتخاب می‌شدند.

اوگوستوس همچنین یک گارد نگهبانان امپراتوری (گارد پرایتوری) به وجود آورد که تعداد آن‌ها حدود نه هزار نفر بود؛ فرماندهی گارد را یک رئیس سوار بر عهده داشت؛ این گارد در اردوهایی در ایتالیا مستقر و مسئول نگهبانی و دفاع از پایتخت بود. رئیس گارد (*praefectus praetorio*) مرد قدرتمندی محسوب می‌شد. رؤسای متعدد گارد نفوذ قاطعی در انتصاب امپراتوران جدید پس از اگوستوس داشتند. این موضع قدرتمند آن‌ها از این واقعیت ناشی می‌شد که آن‌ها بر بزرگ‌ترین نیروی نظامی در مجاورت پایتخت (دربار امپراتور) فرمان می‌راندند و پس از این‌که تیبریوس گارد را برای همیشه در نزدیکی رم استقرار داد این موقعیت را پیدا کردند.

در سال ششم میلادی اوگوستوس لشکری مرکب از هفت هزار نگهبان (*vigiles*) در رم مستقر کرد که در عین حال وظیفه آتش‌نشانی را نیز بر عهده داشتند. او نیروی پلیسی مرکب از چهار هزار نفر (چهار دسته شهری = *cohortes urbanae*) نیز به وجود آورد. نگهبانان از میان آزادان استخدام می‌شدند و فرماندهی آن‌ها به عهده یک رئیس سوار بود. فرماندهی دستجات شهری را «رئیس شهری» بر عهده داشت. شغل ریاست شهری، که آن نیز در سال شش میلادی تأسیس شد به مقام بسیار بانفوذی تبدیل شد. رئیس شهر در رأس اداره رُم بود و در عین حال موقعیت مهمی در اداره امور قضایی و حفظ نظم در ایتالیا داشت.

اوگوستوس مدت خدمت سربازان را تعیین و برای دوره بازنشستگی آن‌ها پیش‌بینی‌هایی کرد. پرایتورها شانزده سال، لژیونرها بیست سال و نیروهای امدادی ایالتی ۲۵ سال خدمت می‌کردند. سربازان پس از انقضای مدت خدمت قطعه زمین و مقداری پول دریافت می‌کردند. افزون بر این، نیروهای امدادی ایالتی حق شهروندی رم را می‌گرفتند. سربازان اجازه ازدواج نداشتند ولی می‌توانستند خارج از اردوگاه نظامی معشوقه‌ای داشته

باشند. وقتی مدت خدمت سربازان تمام می‌شد می‌توانستند قانوناً با معشوقه‌های خود ازدواج کنند و فرزندان آن‌ها رسماً و قانوناً پذیرفته می‌شدند. همسران و کودکان سربازان نیز حق شهروندی رمی را (در صورتی که قبلاً نداشتند) دریافت می‌کردند.

اوگوستوس در آغاز از خزانه شخصی خود پاداش‌هایی در هنگام بازنشستگی به سربازان می‌داد، اما در سال شش میلادی خزانهٔ مخصوصی (*aerarium militare*) برای این منظور تأسیس کرد.

مقیاس‌های پرداخت در ارتش بسیار با هم تفاوت داشت. افسران ارشد و افسران دون‌پایه چند برابر سربازان عادی حقوق می‌گرفتند (تا سال ۸۳ میلادی یک لژیونر ۲۲۵ دینار در سال حقوق می‌گرفت که این مبلغ پس از آن به ۳۰۰ دینار رسید).

جنبه‌های آرمانی و مذهبی امپراتوری

پرستش امپراتور

اوگوستوس به نحو شگفت‌آوری موفق شد تمایزات فاحشی را که جنگ‌های داخلی باعث آن شده بودند از میان بردارد و گروه‌های مختلف اجتماعی را در نظام سیاسی خود وارد کند. او دستیابی به موقعیت نظامی قدرتمند را برای افراد خارج از جرگهٔ خود غیر ممکن کرد؛ به اسواران امکان داد که به مقامات اداری راه یابند؛ به اشراف ایتالیایی امکان صعود به طبقه اسواران و ورود به مجلس سنا را بخشید، همچنین مدت خدمت و حقوق و میزان بازنشستگی سربازانش را به خوبی معین کرد و باعث پیوندی میان ارتش و امپراتور شد. همگان از استقرار صلح شادمان بودند و سود بردند.

اوگوستوس نه می‌خواست یک مستبد شرقی، ارباب بندگان، باشد و نه یک دیکتاتور نظامی. او آرزو داشت که به او به چشم پدر ملت و ولی‌نعمت و حامی‌ای بنگرند که نهادهای قدیمی دولتی، حقوق فردی شهروندان و امتیازات سنّتی طبقات بالا را رعایت می‌کند. دوران حکومت اوگوستوس دوره جدیدی از موفقیت، صلح، رفاه و فراوانی نعمت پس از رنج‌های حاصله از جنگ‌های داخلی بود. او به تبلیغ احیای شعائر سنّتی و مراسم ویژه خدایان دولتی و قوانین رفتاری دقیق کهن، که به نظر او ضامن عظمت روم بودند، پرداخت. اوگوستوس از هنرهای تصویری، حکایات و افسانه‌ها و تصاویر روی سکه‌ها و سنگنبشته‌ها در محل‌های مناسب به عنوان ابزارهای «تبلیغ» خود استفاده می‌کرد. تمام جانشینان وی از همان اعمال و شعارهای زمان اوگوستوس استفاده کردند.

در زمان حکومت اوگوستوس، امپراتوری شروع به کسب ویژگی‌های مذهبی کرد. پرستش امپراتور از ایالات شرقی آغاز شد؛ ساکنان این ایالات به پرستش شاهان خود در عصر هلنیستی خو گرفته بودند (نک. ص ۲۱۷). از آن زمان رفته‌رفته این روحیه به سراسر امپراتوری گسترش یافت. این امر به ویژه نقش مهمی در اردوهای نظامی داشت؛ اردوهایی که از آن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای متحد کردن و پیوند دادن سربازان با امپراتوران استفاده می‌شد.

ادبیات لاتینی در عصر اوگوستوس

بازتاب‌های «تبلیغات» اوگوستوس در ادبیات لاتینی همزمان با فرمانروایی او مشاهده می‌شود. این دوره را عصر طلایی ادبیات لاتینی دانسته‌اند. امپراتور و دوستانش (به ویژه مایکناس[1]) از لحاظ مالی، شاعران و نویسندگان خوب را حمایت و تشویق می‌کردند و جلسات خصوصی‌ای ترتیب می‌دادند که در آن‌ها از نویسندگان دعوت می‌شد قطعاتی از آثار خود را قرائت کنند. بسیاری از اذهان خلاّقه و دوستداران ادبیات در این جلسات شرکت می‌جستند. پاره‌ای از آثار ادبی که در آن روزها نوشته شده‌اند همچنان بر ادبیات اروپایی تأثیر می‌گذارند. یکی از این آثار *آنئید*[2] است که حماسه‌ای است ملهم از آثار هومر شاعر یونانی (نک. ص ۱۱۶) و ویرژیل[3] شاعر (۷۰-۱۹ ق. م) در پایان عمر خود آن را سروده است. این حماسه حکایت ماجراهای آنئاس[4] قهرمان تروِیایی در طول سفرش به ایتالیا، پس از ویران شدن شهرش (تروِیا) به دست یونانیان است. بنابه افسانه رُمی، تاریخ روم با آنئاس آغاز می‌شود: او باور داشت که مؤسس سلسله یولیو-کلودیوسی[5]، خانواده یولیوس سزار و فرزندخوانده‌اش اوگوستوس است.

نویسنده پرآوازه دیگر این دوره هوراس[6] (۶۵-۸ ق. م) است که به خاطر قصاید، هجویات و مکتوبات منظوم خود شهرت دارد. یکی از این مکتوبات «هنر شعر» [*Ars poetica*] است که در بارهٔ ادبیات بحث می‌کند و تأثیر عمیقی بر ادبیات اروپا گذاشته است. این اثر مرهون آثار ارسطوست (نک. ص ۱۹۲) لیوی[7] (۵۹ ق. م - ۱۷ میلادی) تاریخ روم را از آغاز تا روزگار خود به رشته تحریر در آورده است. او اعتقاد داشت که رم در

1. Maecenas
2. *Aeneid*
3. Virgil
4. Aeneas
5. Julio - Coludian
6. Horace
7. Livy



شکل ۴.۱۵ بخشی از برجسته‌کاری بر «قربانگاه صلح» که توسط اوگوستوس در سال ۹ ق. م ساخته شده است و خانواده امپراتور را نشان می‌دهد.

یادداشت: صحنه‌های «تبلیغی» گوناگونی در باره «آراپاسیس»: مارس، راهپیمایی سنا و مردم رم، «رئاروما» (الهه مظهر رم) با اسلحه، الهه ایتالیا (مظهر) که توسط خانواده امپراتور احاطه شده و منتظر مراسم قربانی و آنئاس، مؤسس افسانه‌ای سلسله یولیو ـ کلاودیوسی، هستند.

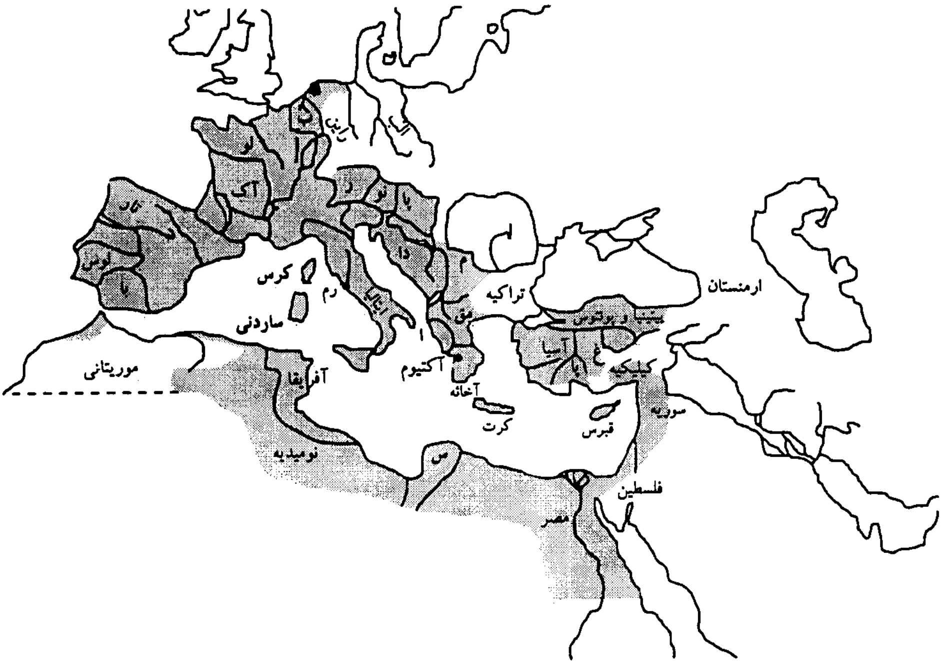
این صحنه‌ها می‌خواهند سلسله قدیمی یولیو ـ کلاودیوسی و خانواده اوگوستوس را مرفه نشان دهند و معرّف موفقیت نظامی سلسله اوگوستوس، مجلس سنا و پرهیزکاری مردم از طریق اعتقاد به خدایان دولتی هستند.

رُم، آلیناری

صورتی عظمت باستانی خود را باز خواهد یافت که رومیان فضایل نیاکان خود را باز یابند و احیا کنند.

ادبیات لاتینی تا مدتی پس از اوگوستوس نیز به شکوفایی خود ادامه داد. یکی از مشهورترین مؤلفان این دوره در حدود سال ۱۰۰ میلادی تاکیتوس[1] مورخ (حدود ۵۵ـ ۱۲۰ میلادی) است. او در باره امپراتورانی که میان سال‌های ۱۴ تا ۹۶ میلادی حکومت کرده‌اند،

1. Tacitus



● نبرد در آکتیوم ۳۱ ق. م.

گل:
ب ـ بلژیک
لو ـ لوگدوننسیس
آک ـ آکیتانیا
نا ناربوننسیس

هیسپانیا (اسپانیا):
تار تاراکوننسیس
لو لوسیتانیا
با بایتیکا

مناطق دانوب و بالکان:
ر ـ رایتیا
نو ـ نوریکوم
پا ـ پانونیا
دا ـ دالماسی
م ـ مؤئسی
متی ـ مقدونیه
آ ـ آخائه
ا اپیروس

آسیا:
غ غلاطیه

نقشه ۱.۱۵ امپراتوری روم در زمان امپراتور اوگوستوس

یادداشت: برخی دولت‌های دست‌نشانده مشخص نشده‌اند.

در باره ژرمن‌ها و در باره بریتانیا مطلب نوشت. تاکیتوس بر این عقیده بود که حکومت پادشاهی بهترین نظام ممکن است، اما از نقایص آن انتقاد می‌کرد و بر فقدان آزادی حکومت جمهوری افسوس می‌خورد.

فتوحات اوگوستوس

افسران اوگوستوس، شمال غربی اسپانیا، کوه‌های آلپ و دشت دانوب راکه به تسلط رومیان درنیامده بودند فتح کردند (نک. نقشه ۱.۱۵). بین سال‌های ۱۵ ق. م - ۹ میلادی چند ایالت امپراتوری جدید در جنوب رود دانوب تأسیس شد. هدف اوگوستوس آن بود که امپراتوری‌اش را تا رود الب[۱] در شمال غربی گسترش دهد اما قادر به فتح آلمان نبود. میان سال‌های ۹ تا ۱۶ میلادی ژرمن‌ها پیروزمندانه برای آزادی خود پیکار کرده بودند. وقتی رومیان در جنگل توتوبورگ[۲] (۹ میلادی) متحمل شکست سختی شدند، اوگوستوس به لشکرکشی خود در آلمان پایان داد. او و جانشینش تیبریوس دریافتند که تسلط بر این منطقه هزینه و تلاش زیادی برای آن‌ها دارد. ژرمانیکوس[۳] سردار تیبریوس در سال ۱۷ میلادی آلمان را ترک کرد و رودخانه راین مرز شمالی امپراتوری روم شد.

در سال ۲۰ ق. م اوگوستوس از طریق دیپلماتیک به سازشی موقت (*modus vivendi*) با پارتیان ایران رسید: قرار شد ارمنستان دولت حایلی میان آن‌ها باشد و دو امپراتوری روم و اشکانی در آنجا نفوذ یکسان داشته باشند.

اوگوستوس لشکرکشی‌های مهم و اقدامات دیپلماتیک را به آسانی به دوستان وفادار و خویشاوندان خود واگذار می‌کرد. مهم‌ترین این اشخاص عبارت بودند از آگریپا[۴] (شوهر دخترش یولیا[۵]؛ نک. پیوست ۳ ص ۴۲۶)، ناپسری‌اش تیبریوس (که از سال ۱۴ تا ۳۷ امپراتور شد) و دروسوس[۶]. تیبریوس در فتح مناطق دانوب نقش مهمی ایفا کرد. دروسوس در دلتای راین - موزه[۷] و غرب آلمان میان سال‌های ۱۲ - ۹ ق. م، یعنی سالی که درگذشت، پیروزی‌های مهمی به دست آورد. پس از دروسوس، پسرش ژرمانیکوس فرماندهی نبردهای این مناطق را از سال ۱۳ تا ۱۷ میلادی برعهده داشت.

---

1. Elbe
2. Teutoburg
3. Germanicus
4. Agrippa
5. Julia
6. Drusus
7. Rhine - Meuse

پایان حکومت اوگوستوس در عین حال پایان عصر فتوحات بزرگ امپراتوری روم بود. امپراتوری روم وارد مرحله جدیدی شد. تا سال ۱۴۶ ق. م هدف اصلی امپراتوری کسب برتری بود (نک. ص ۲۷۱). پس از این تاریخ طی یک دوره انتقالی روم خواهان اِعمال تسلط مستقیم‌تری شد؛ بنابراین مناطقی را به عنوان ایالات خود زیر سلطه درآورد. در زمان جمهوری متأخر و حکومت اوگوستوس، امپراتوری روم به امپراتوری‌ای با مرزهای آشکار و معین تبدیل شد. اوگوستوس تلاش‌های قاطعی به عمل آورد که امپراتوری مرزهای طبیعی داشته و به آسانی قابل دفاع باشد.

در زمان اوگوستوس انگیزه اصلی امپراتوری روم دیگر مانند زمان جمهوری متأخر با حرص و طمع سرداران، سیاستمداران و گروه‌های ذی‌نفع (نک. ص ۲۸۶) تعیین نمی‌شد، بلکه بیش‌تر از منافع استراتژیک و تبلیغاتی ترکیب یافته بود. ایجاد مرزهای طبیعیِ خوب یگانه هدف اوگوستوس نبود. او بالاتر از هر چیز آرزو داشت که از کامیابی‌ها و پیروزی‌های نظامی به عنوان وسیله‌ای برای پیوند دادن سربازان به خود و جلب احترام بقیه مردم استفاده کند. فتوحات جدید به عنوان نتایج موفقیت‌آمیز احیای پارسایی و ارزش‌های روم باستان تبلیغ می‌شد. مؤلفان رومی آن روزگار شروع کردند به مباهات به این‌که رومیان ملتی هستند که تقدیر آن‌ها انقیاد و حکومت بر اقوام جهان اطراف است.

جانشینان اوگوستوس به استراتژی دفاعی روی آوردند. بعضی از امپراتوران، نظیر کلودیوس[1] (۴۱-۵۴ میلادی) و ترایانوس[2] (۹۸-۱۱۷ میلادی) سرزمین‌های جدید اندکی را فتح کردند (نک. نقشه ۲.۱۵) تا هم احترام سربازان خود را جلب کنند و هم مرز مطمئنی به‌دست آورند یا منبع بالقوه ثروتی کسب کنند، ولی دیگر عصر اوج شکوفایی گسترش روم خاتمه یافته بود. رودهای راین، دانوب، فرات و منطقه‌ای صحرایی مرزهای قطعی امپراتوری را تشکیل می‌دادند.

عصر آغازین امپراتوری پس از اوگوستوس (۱۴-۱۹۳ میلادی)

جنگ‌ها و شورش‌ها

تقریباً در طول دو قرن اول میلادی صلح بر سراسر امپراتوری حاکم بود. ارتش‌ها در اردوگاه‌های نظامی دائمی یا دژهایی که در طول مرزها احداث شده بود مستقر بودند (نک.

1. Claudius
2. Trajan

نقشه ۳.۱۵). رومیان سعی می‌کردند منطقه حایلی را در نواحی کنار دانوب و راین حفظ کنند و می‌کوشیدند قبایلی را که در آن مناطق زندگی می‌کردند با یکدیگر درگیر کنند. آن‌ها تا مدت‌های مدید در این کار کاملاً موفق بودند. در دویست سال نخست عصر امپراتوری جنگ‌های عمده جز در یکی از مناطق مرزهای شمالی آن زمان رخ نداد. این دوره شاهد جنگ‌های تقریباً خطرناک در مناطق مرزی منفرد بود. مثلاً در سال ۶۹-۷۰ میلادی قبیله باتاوی[1] که در منطقه عبور راین، وال[2] و موزه ساکن بود، علیه روم شورش کرد و این درست همزمان با کشمکش بر سر جانشین در امپراتوری بود. سال ۶۹ میلادی به «سال چهار امپراتور» شهرت دارد. نرون[3]، آخرین امپراتور سلسله یولیو-کلودیوسی مرده بود بی‌آنکه جانشینی برای خود تعیین کند و چهار رقیب مدعی تاج و تخت در رأس ارتش‌های خود بر سر جانشینی با یکدیگر در نبرد بودند (نک. نمودار ۱.۱۵ و پیوست ۳، ص ۴۲۶).

در سال‌های میان ۴۲-۸۴ میلادی بریتانیا ضمیمهٔ امپراتوری روم شد (نک. نقشه ۲.۱۵). امپراتور کلودیوس (۴۱-۵۴ م) نخستین لشکرکشی به بریتانیا را برای کسب شهرت نظامی انجام داد، اما موفق نشد تسلطی دائمی بر بریتانیا پیدا کند چون منازعات مرزی و شورش‌هایی به طور متناوب تا سال ۸۴ میلادی ایجاد شده بودند تا آنکه بالاخره در کشور صلح برقرار شد.

در طول سلطنت امپراتور دومیتیان[4] (۸۱-۹۶ م) امپراتوری به طور متناوب توسط قبایلی تهدید می‌شد که در مناطق حوالی رودهای راین و دانوب اقامت داشتند. دومیتیان برای بالا بردن روحیه سربازان خود، در سال ۸۳ میلادی دستمزد سالانه آن‌ها را از ۲۲۵ دینار به ۳۰۰ دینار افزایش داد. با این حال این امپراتور ترایانوس (۹۸-۱۱۷ م) بود که توانست در این مناطق اوضاع را روبراه کند: او طی یک سلسله لشکرکشی‌های بزرگ (حدود ۱۰۵-۱۰۶ م) داچیا[5] (رومانی کنونی) را که کانون و سرچشمه حملات و مقاومت‌ها در سال‌های پیش از ۹۶ میلادی شده بود تحت سلطه در آورد.

در طول مرزهای شرقی با ایران یک حالت «صلح مسلحانه» با پارتیان حفظ شده بود که چند بار در اثر جنگ‌هایی بر سر ارمنستان (حدود ۵۵-۵۶، ۱۱۴-۱۱۷، ۱۶۱-۱۶۶ م) مختل شد. اما این جنگ‌ها بسیار بی‌حاصل بودند: حفظ «وضع موجود» که در زمان اوگوستوس در باره آن توافق شده بود تا پایان قرن دوم میلادی بر جا ماند.

---

1. Batavi
2. Waal
3. Nero
4. Domitian
5. Dacia

علائم اختصاری مانند نقشه ۱.۱۵ هستند به اضافه علائم زیر:

بریت ـ بریتانیا　　داچ ـ داچیا

آ. س ـ آلمان سفلی　　کا ـ کاپادوکیه

آ. ع ـ آلمان علیا



نقشه ۲.۱۵ امپراتوری روم در زمان امپراتور ترایانوس

یادداشت: ترایانوس داچیا (رومانی امروزی)، بخشی از عربستان به طرف شرق اردن و بخش‌هایی از بین‌النهرین (در جنگ میان ایران و روم در سال‌های ۱۱۴-۱۱۷ م) را فتح کرد. جانشین وی هادریان (۱۱۷-۱۳۸م) ناچار شد مناطق مفتوحه در بین‌النهرین را به اشکانیان بازپس دهد. بریتانیا در سال‌های میان ۴۲ و ۸۴ میلادی تحت انقیاد در آمد.

شورش‌های شدید یهودیان بارها در گوشه جنوب شرقی امپراتوری به وقوع پیوست. یهودیان فلسطین در سال‌های ۶۶ - ۷۰م و ۱۳۲ - ۱۳۵ م و یهودیان سیرنائیک (برقه کنونی در لیبی) و مصر و قبرس در سال‌های ۱۱۵ - ۱۱۶ م سر به شورش برداشتند. شورش اخیر پاسخی نومیدانه و ناگزیر به وجود تبعیضات فزاینده بود. هدف یهودیان در فلسطین تأسیس یک دولت یهودی نیرومند بود. اولین شورش از دو شورش یهودیان (۶۶-۷۰ و ۱۱۵-۱۱۶ م)

مسائل چندانی برای رومیان به وجود نیاورد چون با سایر جنگ‌ها مقارن شد. جنگ سال‌های ۶۶ - ۷۰ م یهودیان با شورش در بریتانیا، قیام باتاویاها و کشمکش‌های داخلی «سال چهار امپراتور» مقارن شد. در سال ۶۹ م بحران حادی متوجه امپراتوری روم شد.

با وجود این امپراتور وسپاسیان[1] (۶۹-۷۹ م) تمام مسائل را حل کرد. او آخرین مدعی تاج و تخت را از میان برداشت و شورش‌ها را سرکوب کرد. پسرش تیتوس[2] در سال ۷۰ میلادی اورشلیم را با خاک یکسان کرد.

رهبری واپسین شورش یهودیان (۱۳۲-۱۳۵ م) را بارکوخبه[3] بر عهده داشت که خود را مسیح یعنی منجی قوم بنی‌اسرائیل معرفی کرد؛ وعده ظهور منجی در «عهد عتیق» داده شده بود. امپراتور هادریان[4] (۱۱۷-۱۳۸ م) پس از سرکوب این شورش ورود یهودیان به اورشلیم را ممنوع و این شهر را به مستعمره‌ای برای کهنه سربازان رومی تبدیل کرد.

امپراتوری و مسئله جانشین امپراتور

به برکت تلاش‌های اوگوستوس، سلطنت در روم با شالوده‌های نیرومند باقی ماند. اوگوستوس پذیرش فرمانروایی امپراتور از سوی طبقات بالا را تأمین کرد، پیوندهای نیرومندی میان امپراتور و ارتش‌های او به وجود آورد و کنترل بر امور مالی دولت (aerarium، fisci و خزانه خصوصی امپراتور) و نفوذ بر انتخاب عالی‌ترین مقامات را تأمین کرد.

منابع خصوصی کلان امپراتوران آن‌ها را قادر می‌ساخت که رهبری اعمال نیکوکارانه (نان و نمایش!) را در امپراتوری، به ویژه در پایتخت برعهده بگیرند. امپراتوران به تدریج سروری و بزرگی بخش عظیمی از جمعیت رم را به خود اختصاص دادند و این موقعیت را از سناتورها سلب کردند؛ بدین ترتیب سناتورها دیگر نمی‌توانستند از رعایای خود به عنوان سلاحی در منازعات سیاسی استفاده کنند. قدرت سناتورها به املاک خصوصی خود (و مردم ساکن در آن) محدود شد. فقرای رم که منحصراً وابسته به اربابان نخبهٔ خود بودند، اکنون می‌توانستند به امپراتور خویش به عنوان «اَبَر ارباب» بنگرند.

---

1. Vespasian
2. Titus
3. Bar Kokhba
4. Hadrian

نمودار **۱۵.۱** امپراتوران روم در سده‌های اول و دوم میلادی

امپراتوران زیر میان سال‌های ۱۴ تا ۱۹۳ میلادی حکومت کرده‌اند:

تیبریوس	۱۴ - ۳۷	
کالیگولا	۳۷ - ۴۱	همگی خویشاوندان اوگوستوس (نک. پیوست ۳. ص ۴۲۶)
کلودیوس	۴۱ - ۵۴	
نرون	۵۴ - ۶۸	
	۶۸ - ۶۹	«سال چهار امپراتور». پس از مرگ نرون چهار مدعی تاج و تخت با یکدیگر کشمکش داشتند.
وسپاسیان	۶۹ - ۷۹	سلسله فلاویان (وسپاسیان ملقب به فلاویوس وسپاسیانوس بود.) نک. پیوست ۱. ص ۴۲۳
تیتوس	۷۹ - ۸۱	
دومیتیان	۸۱ - ۹۶	
نروا	۹۶ - ۹۸	
ترایانوس	۹۸ - ۱۱۷	امپراتورانی که جانشینان خود را پذیرفته یا خود به عنوان جانشین پذیرفته شده‌اند.
هادریان	۱۱۷ - ۱۳۸	
آنتونینوس پیوس	۱۳۸ - ۱۶۱	
مارکوس اورلیوس	۱۶۱ - ۱۸۰	

یادداشت: در سال‌های ۱۸۰ - ۱۹۲ میلادی جانشین مارکوس اورلیوس[1] پسرش کومودوس[2] بود. کومودوس در پایان سال ۱۹۲ م به قتل رسید. پس از نزاع بر سر جانشینی، امپراتوری به سلسله سوران[3] (۱۹۳-۲۳۵ م نک. ص ۳۹۵) منتقل شد.

امپراتوران همچنین پیوندهایی با نخبگان محلی در ایتالیا و ایالات داشتند؛ این نخبگان سهم مهمی در امور اداری و اداره شهرداری‌ها داشتند و بر بخش اعظم جمعیت امپراتوری به عنوان مقامات قدرتمند محلی فرمان می‌راندند. امپراتوری روم در عصر آغازین امپراتوری، در واقع امپراتوری بر شهرهایی بود که زمین‌داران بزرگ بر شهر و اطراف آن حکومت می‌کردند. مافوق این مقامات شهرداری مقامات ایالتی و حکومت مرکزی قرار

1. Marcus Aurelius
2. Commodus
3. Severan



شکل ۵.۱۵ کلودیوس (۴۱-۵۴ م)

یادداشت: کلودیوس کوچک‌ترین پسر دروسوس، برادر تیبریوس بود. دروسوس در آغاز جوانی در سال ۹ ق. م فوت کرد. کلودیوس نوه همسر اوگوستوس (لیویا) بود؛ تیبریوس و دروسوس پسران او از ازدواج قبلی‌اش با تیبریوس کلودیوس نرون بودند که از «نجبا» بود. کلودیوس بریتانیا را فتح کرد. دبیرخانه امپراتوری را توسعه داد، بندرگاه رم (اوستیا) را بهبود بخشید و نخستین امپراتوری بود که اشراف گالیک رومی‌شده را با شهروندی رمی در مجلس سنا پذیرفت. کلودیوس در واپسین سال‌های زندگی‌اش سخت زیر نفوذ همسرش آگریپینا، نوه یولیا (دختر اگوستوس) و آگریپا، قرار داشت. این زن کلودیوس را متقاعد کرد که پسرش نرون را به فرزندی بپذیرد و او را جانشین خویش سازد در حالی که کلودیوس خود پسر داشت.

رُم، موزه کاپیتولینو

داشتند. این نظام طبقه‌بندی شده در روابط اجتماعی نیز بازتاب داشت (اشرافیت امپراتوری شامل سناتورها و «اسواران» که بالاتر از نخبگان محلی بودند).

امپراتور همچنین در روابط غیررسمی بزرگان محلی را جانشین سناتورها کرد. اکنون پیوندهای میان سناتورها و بزرگان محلی در صورتی تأثیر سیاسی پیدا می‌کرد که خلأیی در رأس نظام اداری مثلاً در زمان‌های نزاع بر سر جانشینی، پدید آید.

وظیفه امپراتور اساساً شامل فرماندهی ارتش‌ها در زمان جنگ، اداره امور قضایی، نامزد کردن و انتصاب مقامات در کلیه سطوح و پاسخ به مسائل و مشکلاتی بود که از او درخواست می‌شد (عریضه‌ها و درخواست‌های شهرها و اشخاص، پرسش‌های فرمانداران و والیان و غیره). شاید با نگاه امروزی این شکل منفعلی از حکومت کردن باشد، اما



شکل ۶.۱۵ آگریپینا
رُم، موزه‌کاپیتولینو

در آن روزگار، با امکانات اقتصادی و وسایل ارتباطی موجود، عملاً یگانه شکل ممکن بود.

یک مسئله دشوار از زمان حکومت اوگوستوس به بعد، موضوع جانشینی بود (نک. نمودار ۱.۱۵ و پیوست ۳، ص ۴۲۶). امپراتور حاکم می‌بایست متوجه خطر ارتش باشد که مهم‌ترین قدرت مؤثر بود و پس از مرگ او می‌توانست به حمایت از نامزدهای مورد تمایل خود اقدام کند. این به معنای از سرگیری جنگ‌های داخلی به شکل منازعات بر سر جانشینی بود.

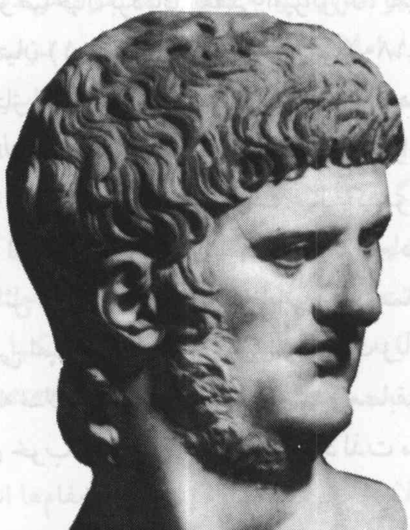
جانشینی وراثتی در درون خانواده سلطنتی بهترین راه‌حل بود، چون سربازان با شخص امپراتور و خانواده او احساس نزدیکی و پیوند بیش‌تری داشتند تا با قوانین و مقررات انتزاعی حکومت. اگر مثلاً پسری برای جانشینی امپراتور وجود نداشت (دختران در



شکل ۷.۱۵ گایوس سزار (کالیگولا)

یادداشت: کالیگولا، نوه آگریپا و یولیا دختر اوگوستوس، از سال ۳۷ تا ۴۱ میلادی حکومت کرد.

رُم، موزه کاپیتولینو



شکل ۸.۱۵ نرون

یادداشت: نرون، پسر آگریپینا و پسرخوانده کلودیوس، از سال ۵۴ تا ۶۸ میلادی حکومت کرد.

امپراتوری روم شایسته احراز مقام امپراتوری دانسته نمی‌شدند)، آن گاه امپراتور حاکم می‌توانست مردی را که محبوب سپاهیان و مورد قبول مجلس سنا باشد به عنوان پسر خود بپذیرد و معرفی کند. پس مسئله انتخاب مناسب‌ترین نامزد با جانشینی وراثتی از طریق فرزندخواندگی حل شد. فرزندخواندگی در جامعه رم رواج داشت و به عنوان وسیله تأمین تداوم خانواده و بهبود و تقویت آن با اعضای ذی‌صلاح جدید از سوی عموم مردم به کار گرفته می‌شد.

اوگوستوس نخستین امپراتوری بود که ناپسری‌اش به نام تیبریوس جانشین وی شد. تیبریوس در سال‌های ۱۴ تا ۳۷ میلادی حکومت کرد (اوگوستوس خودش پسر نداشت؛ نک پیوست ۳، ص ۴۲۶). امپراتورانی که میان سال‌های ۹۶ تا ۱۶۱ میلادی حکومت کردند نیز جانشینان خود را به عنوان فرزندخوانده پذیرفته بودند. از قضا هیچ یک از این امپراتوران خود پسر نداشتند.

اکثر امپراتوران بعدی از رفتار اوگوستوس سرمشق گرفتند و به اعضای طبقات بالا به ویژه سناتورها احترام می‌گذاشتند. آن‌ها می‌کوشیدند چونان حامیان و ولی‌نعمتان شهروندان رفتار کنند نه مانند اربابان و صاحبان بردگان. بعضی امپراتوران، نظیر کالیگولا[1] (۳۷-۴۱ م)، نرون (۵۴-۶۸ م)، دومیتیان (۸۱-۹۶ م) و یوکومودوس (۱۸۰-۱۹۲ م) برعکس مانند سلاطینی مستبد مطلق رفتار می‌کردند. دومیتیان حتی اصرار داشت که او را «سرور و خداوند» (*dominus et deus*) خطاب کنند. این گونه امپراتوران رابطه سستی با مجلس سنا داشتند و همگی با توطئه سناتورها و سایر مقامات عالی کشور کشته شدند. شگفت این‌جاست که علت اصلی انزجار و تنفری که نسبت به آن‌ها ایجاد شده بود رفتار خودشان بود. این امپراتوران در مسائل اداری و سیاست انتخاباتی خود همانند سایر امپراتوران عمل می‌کردند. اما رفتار شخصی امپراتوران در جامعه رم از اهمیت زیادی برخوردار بود. تمایل عمومی مردم رم این بود که مثلاً رفتار امپراتور در بازی‌ها و مسابقات صمیمانه باشد (یعنی چنان باشد که گویی پدری خوب از شادمانی فرزندان خود لذت می‌برد).

تحولات اداری پس از اوگوستوس

نظام سیاسی‌ای که اوگوستوس در مدت طولانی سلطنت خود با دقت بنا گذاشته بود تا دو قرن دیگر پس از مرگ او، فقط با تغییراتی جزئی، پایدار ماند.

---

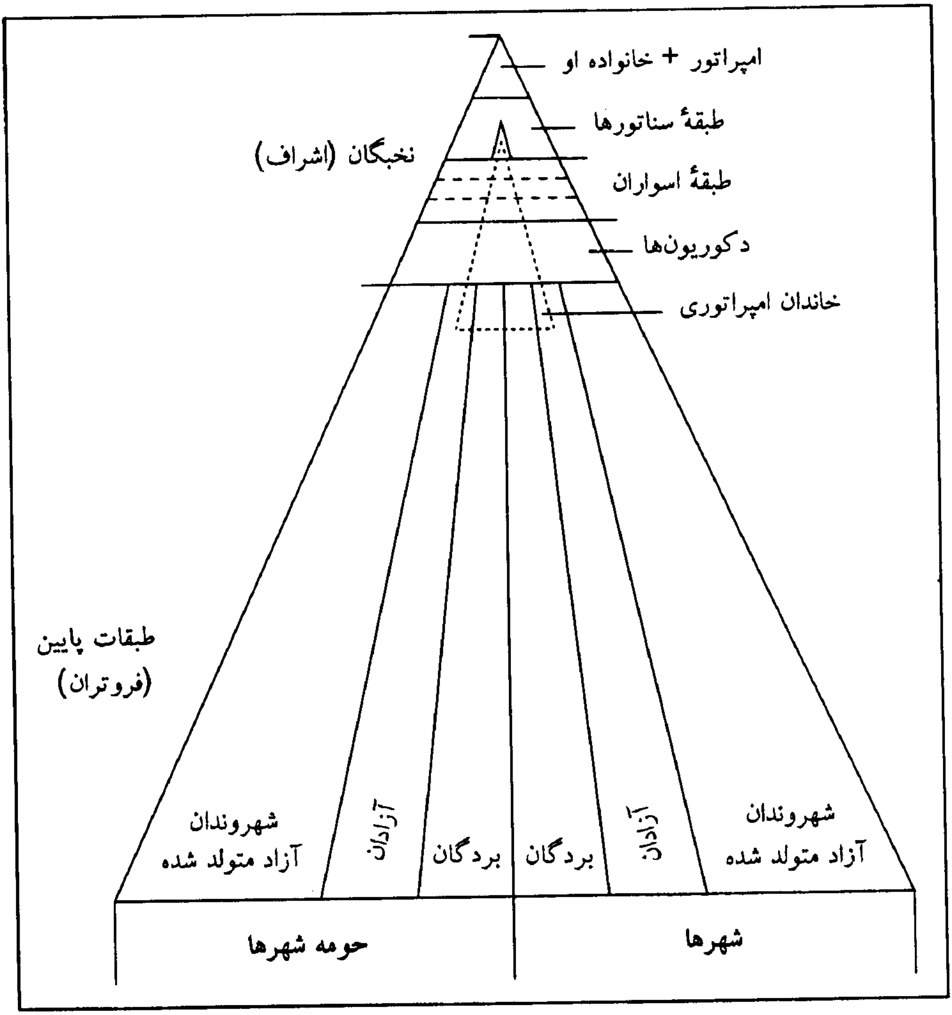
1. Caligula

مهم‌ترین این تغییرات، توسعه دیوانسالاری در امور اداری بود. حکام محلی (دکوریون‌ها و کوریاها) بیش از پیش وظایف و تصمیم‌گیری‌ها را به فرمانداران و امپراتوران، به ویژه در زمینه مسائل قضایی کیفری و امنیتی سپردند. این امر باعث افزایش شدید حجم کار دبیرخانه‌های سلطنتی و دفاتر (*officia*) فرمانداران شد. کوایستورها و پروکوراتورها بیش‌تر وقت خود را صرف امور قضایی در امور مالی و مالیاتی می‌کردند. دفاتر ایالتی کارمندان زیادی از میان کارمندان اداری ارتش‌های مجاور خود استخدام می‌کردند. دبیرخانه‌های مستقر در رم نیز همین کار را کردند منتهی بیش‌تر از روشنفکران تحصیلکرده در رشته‌های معانی بیان و حقوق استفاده می‌کردند. بسیاری از مشاوران حقوقی (نک. صص ۲۸۴ و ۳۵۱) و فارغ‌التحصیلان مدارس معانی بیان (نک. ص ۲۸۷) به مقام‌هایی در دفتر امپراتوری منصوب می‌شدند و این امر به ویژه پس از آن‌که این دفتر در زمان هادریان (۱۱۷-۱۳۸ م) پایگاهی رسمی پیدا کرد، انجام می‌شد. در زمان سلسلهٔ یولیو - کلودیوسی، کارمندان این دفتر بیش‌تر از بردگانی بودند که سرپرستی آن‌ها را یک آزاده (که نفوذ زیادی داشت) بر عهده داشت، اما از قرن دوم کارمندان آن بیش‌تر روشنفکرانی بودند که آزاده متولد شده بودند. امپراتور هادریان نیز اسواران را به جای آزادان در رأس دفتر امپراتوری قرار داد.

گروه کارمندان مسئول املاک خصوصی امپراتور نیز توسعه یافتند چون زمین‌های امپراتور چه از طریق ارث یا مصادره اموال دیگران پیوسته افزایش می‌یافت (نک. ص ۳۲۴). در امپراتوری روم اموال و املاک امپراتور از همه بیش‌تر مشمول توسعه شد. این دارایی‌ها شامل معادن، معادن سنگ و کارگاه‌ها بودند که در سراسر امپراتوری وجود داشتند. گروه عظیم بردگان، آزادان و شهروندان آزاد که در املاک امپراتوری کار می‌کردند نظام سلسله مراتبی خاص خود را داشتند. در بعضی ایالات آن‌ها گروه اجتماعی جداگانه‌ای به نام «سزاریانی» (*Caesariani* به معنای مردان امپراتور) را تشکیل می‌دادند. آن‌ها و سایر کارمندان دفتر امپراتوری مجموعاً «خاندان امپراتور» (*familia Caesaris*) را به وجود می‌آوردند.

این گسترش دیوانسالاری به رشد مداوم پست‌ها و مقام‌ها انجامید. در عصر سلطنتی، امپراتوری روم، نظام پُستی عمومی و سازمان یافته‌ای داشت. سراسر امپراتوری با شبکه وسیعی از جاده‌های سنگفرش به هم متصل شده بود که در آن‌ها مسافرخانه‌ها یا چاپارخانه‌هایی قرار داشت؛ چاپارها در این مکان‌ها اسب یا کالسکهٔ خود را تعویض می‌کردند. هزینه نگهداری راه‌ها، چاپارخانه‌ها، مسافرخانه‌ها و وسایل حمل و نقل بر عهده مقامات محلی بود. این امر به خصوص در مناطق فقیرتر بار سنگینی بر منابع مالی بود.

نمودار ۲.۱۵ ساختار اجتماعی در عصر آغازین امپراتوری



بنابه گ. آلفولدی

گسترش شهروندی رومی

در قرن اول از دو قرن نخست میلادی، شهروندی رومی به تدریج به سایر ایالات گسترش یافت.

هر ساله هزاران تن از کهنه‌سربازان نیروهای امدادی (و خانواده‌هایشان) و بسیاری از

زنان و کودکان لژیونرهایی که خدمتشان پایان یافته بود در ایالات مرزی حق شهروندی رومی دریافت می‌کردند (نک. ص ۳۳۵). به شهروندان رومی در مناطق مرزی اطراف اردوگاه‌های نظامی و در شهرهای داخلی سریع و پیوسته افزوده می‌شد. در پایان سده دوم میلادی، لژیون‌ها (که قبلاً می‌بایست از شهروندان رومی باشند) تقریباً تمام سپاهیان خود را از سرزمین‌های داخلی استخدام می‌کردند. شهروندی رومی نیز به سرعت در میان نخبگان شهرهای رومی‌شده در غرب و در شهرهای یونانی شرق گسترش می‌یافت. امپراتوران گاه به شهرها یا مناطقی که چنان رومی شده بودند که تفاوت اندکی میان آن‌ها و شهرها یا مناطق ایتالیا وجود داشت حق رأی کامل می‌دادند.

در صفحات ۴ـ۳۵۳ به بحث رومی شدن در ایالات غربی باز خواهیم گشت.

تغییرات در طبقات بالا

نخبگان محلی در شهرهای رومی شده غرب و شهرهای یونانی نیمهٔ شرقی امپراتوری، نظیر همتایان ایتالیایی خود به طبقه دکوریون‌ها (یا کوریاها) تعلق داشتند و مانند آن‌ها از بخت صعود از نردبان اجتماعی برخوردار بودند.

زمانی که امپراتور می‌خواست جاهای خالی را در سنا پر کند، همیشه اعضای جوان خانواده‌های سناتوری و اعضای طبقه اسوارانی را که مورد عنایت او قرار داشتند یا او را تحت تأثیر صلاحیت خود قرار داده بودند یا با افراد جرگه او ارتباط داشتند برای این مقام برمی‌گزید. اوگوستوس یک بار تعداد سناتورها را به ششصد نفر کاهش داده بود. با گذشت سال‌ها ممکن بود سناتوری از کار برکنار شود؛ برکناری ممکن بود بنا به این علت‌ها باشد: سناتور یا خانواده‌اش مورد بی‌مهری امپراتور قرار گرفته باشند، دچار زیان‌های مالی جدی شده باشد (میزان دارایی شرط پذیرش در مجلس سنا بود!) یا در یک دعوای حقوقی بازنده شده باشد. افزون بر این گاه بعضی خانواده‌های سناتوری قدیمی همگی مرده بودند. در نتیجه همیشه جاهای خالی در مجلس سنا برای «مردان جدید» وجود داشت. اکثریت این جاهای خالی با اسواران پر می‌شد.

توسعه دیوانسالاری به گسترش مشابهی در طبقه اسواران انجامید. همیشه افسران زیردستِ موفق‌تر، روشنفکران و دکوریون‌ها می‌توانستند مقاماتی را در خدمات سلطنتی به دست آورند و از آن‌جا نسبتاً به آسانی به طبقه اسواران راه یابند، چرا که امپراتور غالباً اعضای با صلاحیت این مشاغل را در آن طبقه می‌پذیرفت. می‌توان گفت که گسترش

دیوانسالاری بخت گروه‌های از پیش گفته را در پیشرفت اجتماعی بیش‌تر کرد، حتی بعضی از بزرگان شهرستانی و ایالتی بسیار ثروتمند ممکن بود به مجلس سنا هم راه یابند. معمولاً فرایند پیشرفت اجتماعی طی چند نسل اندک اتفاق می‌افتاد: ممکن بود پدری حق شهروندی رومی را دریافت کند، پسرش در ارتش شایستگی نشان دهد و به عنوان افسر به مقام اسواران صعود کند و نوه‌اش پس از طی سوابق شغلی موفق در مقاماتی که به شوالیه‌ای دسترسی داشتند در مجلس سنا پذیرفته شود.

نخستین بزرگان از اسپانیا و جنوب گُل قبلاً در زمان امپراتوری تیبریوس به مقام سناتوری رسیده بودند. آن‌ها از اخلاف مهاجران رومی بودند. امپراتور کلودیوس نخستین نجبای گالیک را در مجلس سنا پذیرفت (سال ۴۷ م). از آن پس این تحول حرکت فزاینده‌ای کسب کرد. در قرن دوم تعداد زیادی از بزرگان ایالات رومی‌شده و هلنیستی (جنوب و شرق اسپانیا، گُل، شمال آفریقا، سیسیل، یونان، جنوب و غرب آسیای صغیر، سوریه و شهرهای هلنیستی در مصر) در مجلس سنا پذیرفته شدند. حتی تعداد بیش‌تری از بزرگان و روشنفکران این مناطق به طبقه اسواران راه یافتند. همچنین نظامیان مناطق مرزی شمالی و شرقی توانستند در این طبقه پذیرفته شوند.

در سال ۲۰۰ میلادی اشرافیت خدماتی (بر اساس اشرافی که در دستگاه اداری کار می‌کردند) در سراسر امپراتوری ظهور کرد. این اشرافیت شامل سه لایه یا قشر (سناتورها، شوالیه‌ها و دکوریون‌ها) می‌شد و از فرهنگ نخبه لاتینی - یونانی مشترک بهره داشت؛ اشرافیت خدماتی توشه معنوی مشترکی از مفاهیم اخلاقی داشت که از مکاتب فلسفی هلنیستی با تنوع فراوان آن کسب کرده بود. زبان این نخبگان در نیمه شرقی امپراتوری یونانی و در نیمه غربی لاتینی بود. اهمیت فراوان این نخبگان، فرهنگ ادبی (یونان = *paideia*) بود که با آن پرورش یافته بودند. همین امر آن‌ها را از توده مردمی که هنوز به زبان اصلی یا زبان بومی خود سخن می‌گفتند متمایز می‌کرد. هر کس که از این فرهنگ ادبی بهره‌ای نداشت و نمی‌توانست به زبان‌های لاتینی یا یونانی خالص و فرهیخته سخن بگوید و تکه‌ای از آثار مؤلفان کلاسیک را نقل قول کند، در واقع به ده قشر فوقانی تعلق نداشت، حتی اگر ثروتمند و قدرتمند بود همیشه ممکن بود دست خود را رو کند و نوکیسگی و تازه به دوران رسیدگی خود را به اثبات رساند. از سوی دیگر، کسی که از این طبقه نخبه نبود ولی از فرهنگ ادبی یا *paideia* برخوردار بود، این اقبال را داشت که از نردبان اجتماعی صعود کند.

فرهنگ نخبگان ادبی در سراسر امپراتوری کمابیش یکسان بود. این فرهنگ از گُل گرفته



شکل ۹.۱۵ صحنه مدرسه

یادداشت: شاگردان کتاب‌های طوماری یا لوله‌ای خود را در دست دارند. در دوران باستان کتاب لوله‌ای (از جنس پاپیروس) رایج‌ترین شکل کتاب بود. متون کتاب روی طومارهایی به طور ستونی نوشته می‌شدند. خواننده می‌بایست به تدریج طومار را باز کند و ستون‌ها را بخواند. خواندن این طومارها آسان نبود. کلمات با فاصله از هم جدا نمی‌شدند و نشانه‌های نقطه‌گذاری وجود نداشت. کتاب‌های طوماری بسیار گران تمام می‌شدند چون هر طومار با دست نوشته می‌شد. برخی کتاب‌فروشان ممکن بود متنی را در آن واحد به سی برده یا بیش‌تر دیکته کنند. این شیوه آن‌ها را قادر می‌ساخت که به طور همزمان چند کتاب تولید کنند. این کتاب‌فروشان فقط در شهرهای بزرگ ایالات متمدن وجود داشتند.

Trier, Rheinisches Landesmuseum

تا سوریه شامل معلوماتی در باره فن معانی و بیان به زبان‌های لاتینی و یونانی مکتوب (در نیمه شرقی امپراتوری فقط یونانی و در غرب فقط لاتینی یا هر دو) و آشنایی با ادبیات کلاسیک می‌شد. آداب معاشرت و آشنایی با طرز رفتار مبتنی بر آموزش‌ها و توصیه‌های فیلسوفان محبوب نیز مهم بود، فقط گروه کوچکی از دانشجویان در مدارس فلسفه (مثلاً مدارس آتن، نک. صص ۱۹۲ و ۲۱۸) به تحصیل فلسفه به عنوان علم اشتغال داشتند. نظام تعلیم و تربیتی که رومیان از یونانیان در قرن دوم پیش از میلاد اخذ کرده بودند (نک. ص ۲۸۷) در عصر امپراتوری در سراسر ایالات غربی گسترش یافت. این نظام در شهرهای یونانی‌زبان ایالات شرقی هلنیستی از قرن‌ها پیش نیز وجود داشت. این شیوهٔ آموزشی وسیله‌ای بود که توسط آن نخبگان، فرهنگ ادبی خود را اشاعه می‌دادند.

گاه حتی پسر یک برده‌پیشین می‌توانست به مقامات عالی دست یابد. مورد خاص در این زمینه، امپراتور پرتیناکس[1] است که در سال ۱۹۳ میلادی مدت سه ماه بر رم حکومت کرد. او پسر یک بردهٔ آزاد شده بود که در زمان بردگی معلم خصوصی بود و پس از آزادی نیز به شغل معلمی خصوصی مستقل پرداخته بود. پرتیناکس نیز سابقه شغلی خود را با آموزگاری خصوصی آغاز کرد اما سناتوری (از بستگان ارباب سابق پدرش) توصیه‌اش را کرد و درست هنگامی که جنگ‌های جدی مرزی در شرق (حدود ۱۶۱-۱۶۶ م) و در حاشیه رود دانوب (حدود ۱۶۵-۱۸۰ م) جریان داشت او در ارتش به مقام افسری رسید. پرتیناکس شایستگی خود را در این جنگ‌ها ثابت کرد، به طبقه اسواران راه یافت و پس از مدتی طولانی با عنوان سناتور وارد مجلس سنا شد. حدود سال ۱۸۰ میلادی پرتیناکس سرداری بسیار مورد احترام و مشاور امپراتور مارکوس اورلیوس (۱۶۱-۱۸۰ م) بود. وقتی کومودوس (۱۸۰-۱۹۲ م) جانشین مارکوس اورلیوس پیش از آنکه جانشینی برای خود تعیین کند در یک توطئه درباری به قتل رسید، پرتیناکس موقتاً جانشین امپراتور شد.

با این حال چنین موقعیتی به ندرت پیش می‌آمد. به طور کلی فقط در اوضاع و احوال استثنایی نظیر وقوع یک جنگ جدی مردی با چنین پیشینه‌ای پَست می‌توانست به چنین مقام بلندی برسد.

حقوق رومی

تمام شهروندان رومی در سراسر امپراتوری تحت حمایت حقوق رومی بودند. حقوق رومی، که یک دستاورد اصیل رومی بود، تأثیر عمیقی بر نظام‌های حقوقی مغرب زمین داشته است.

حقوق رومی قانونی صوری بود. نظام حقوقی روم فقط بر نص صریح قانون تکیه داشت و از تعاریف و صورت‌های مقرر و تعیین شده پیروی می‌کرد. مثلاً یک قانون برای فروش (شامل پول) و قانون دیگری برای داد و ستد پایاپای وجود داشت.

حقوق رومی اساساً قانونی خصوصی (بیش‌تر شامل قوانین کیفری) بود که در عمل قضاوت به کار می‌رفت و از این رو از قانونگذاری سرچشمه نمی‌گرفت. قبلاً دیدیم که قانون عمومی پیشرفت بالنسبه ناچیزی داشت (نک. ص ۲۶۱). از آغاز عصر جمهوری به بعد

1. Pertinax

منابع قانون عبارت بودند از مصوبات کمیتیای کنتوریاها، کمیتیا تریبوتا و انجمن پلب‌ها (نک. ص ۲۵۸)، قضاوت‌ها، رویّه‌های قضایی، *mos maiorum* (قانون مرسوم)، تفسیرهای مشاوران حقوقی و فرمان‌های پرایتورها. در عصر امپراتوری تصمیمات سناتورها ونامه‌ها و فرمان‌های امپراتور جایگزین مصوبات شدند. در دوره جمهوری این پرایتور بود که ادعایی را می‌پذیرفت یا رد می‌کرد. اگر امپراتور موردی را پذیرفتنی می‌دید، با یک *iudex* (قاضی سوگند خورده) یا چند *iudices* تماس می‌گرفت و پیش‌نویسی حاوی آموزش‌های مکتوب در باره این‌که چه تعریف‌ها و مقرراتی با این مورد مطابقت دارد، تهیه می‌کرد. دادیاران عمومی وجود نداشتند. حاضر کردن متهم یا مدعی‌علیه در دادگاه بر عهده حکومت نبود. هر کس شکایتی علیه فردی داشت باید خودش او را نزد پرایتور و قاضی سوگند خورده می‌آورد؛ پس از سوگندِ قاضی (یا قضات) قضاوت آغاز می‌شد. پرایتورها در آغاز سال خدمت نوع محاکمه و آیین دادرسی مورد قبول خود را اعلام می‌کردند. این عمل به «فرمان پرایتور» معروف بود. یک پرایتور ممکن بود بخش اعظم بیانیه‌ها و فرمان‌های پرایتورهای پیش از خود را با کمی تغییر و تطبیق بپذیرد؛ به این ترتیب مجموعهٔ بزرگی از فرمان‌های گذشته که با الزامات عملی سازگار شده بودند، فراهم آمده بود. در زمان حکومت امپراتور هادریان (۱۱۷ـ۱۳۸ م) یولیانوس[1] حقوقدان این مجموعه را تکمیل و مدوّن کرد. پس از آن چیز بیش‌تری به آن افزوده نشد.

پرایتور معمولاً بیانیه خود را با مشورت شورای خصوصی خود مرکب از کارشناسان حقوقی، یا *consilium* خویش (نک. صص ۲۵۲ و ۳۲۴) تهیه می‌کرد. کارشناسان حقوقی در واقع از بزرگان رومی بودند که بدون انتظار سودی قانون را مطالعه می‌کردند و به رایگان مورد مشورت قضات یا افرادی که خواهان دانستن عقیده ایشان در یک نکته قانونی می‌شدند، قرار می‌گرفتند. آن‌ها موضوعات قانون مرسوم، قانونگذاری و مورد قانونی (داوری‌ها و موارد) را تفسیر می‌کردند. تفسیرهای مکتوب این کارشناسان یکی از منابع اصلی قانون خصوصی بود. منابع گوناگون قانون خصوصی در موقعیت‌های متعدد در عصر امپراتوری - نخست در زمان امپراتور هادریان و بعدها در آغاز قرن سوم و در عصر امپراتوری متأخر - تدوین و تنظیم شدند. در قرن ششم میلادی این منابع در مجموعه ژوستینین[2] به نام کورپوس یوریس کیویلیس (*Corpus Iuris Civilis*) تدوین شدند

1. Julianus
2. Justinian



شکل ۱۰.۱۵ هادریان (۱۱۷-۱۳۸ م)

یادداشت: هادریان اصلاح‌گر بزرگ امور اداری و تدوین قانون بود. او شخصاً از بسیاری از ایالات امپراتوری دیدن کرد. هادریان به سیاست توسعه‌طلبانه سلف خود ترایانوس پایان داد و به جای آن به استحکام و تقویت مرزها پرداخت. او از ستایندگان بزرگ فرهنگ یونان بود. تندیس او در این‌جا با ریش که معمولاً فیلسوفان یونانی آن زمان از آن استفاده می‌کردند، نشان داده شده است.

رُم، موزه کاپیتولینو

(ژوستینین از ۵۲۷ تا ۵۶۵ میلادی امپراتور روم شرقی بود). این اثر شامل یک کتاب درسی (*Institutiones*)، تفسیرهای مشاوران حقوقی قانون خصوصی (*Digesta*) و فرمان‌های سلطنتی (*Codex*) بود. کتاب درسی مبتنی بر آثار زمان هادریان بود و همچنان، در روزگار ما از آن به عنوان راهنمایی برای علم حقوق استفاده می‌شود.

در روم، شهروندان می‌توانستند از دادگاه عالی‌تری تقاضای استیناف کنند. در عصر جمهوری شهروندان می‌توانستند از طریق یک تریبون پلب‌ها از مجمع مردمی تقاضای استیناف کنند. در اواخر قرن دوم ق. م مجمع مردمی وظیفه موارد استیناف را به دادگاه‌های قضایی جداگانه تفویض کرد. در عصر امپراتوری موارد استیناف تبدیل به یکی از مسئولیت‌های امپراتور شد. بسیاری از موارد قانونی دیگر از سراسر امپراتوری نیز به امپراتور ارجاع داده می‌شد. اداره امور قضایی به یکی از وقت‌گیرترین وظایف تبدیل شده بود. *بنابراین امپراتوران برای کمک به خود در انجام این وظایف بیش از پیش به دیگران مثلاً*

praefectus urbi (رئیس شهر رُم)، رئیس گارد، و از زمان هادریان به بعد، به نمایندگان امپراتور در ایتالیا متکی شدند. از حدود سال ۲۰۰ میلادی رؤسای گارد به ذی‌صلاح‌ترین مشاوران حقوقی امپراتور تبدیل شدند.

رومیان برای انواع متفاوت جرم دادگاه‌های جداگانه‌ای داشتند. اولین نوع از این دادگاه‌ها در سال ۱۴۹ ق. م تأسیس شد که به موارد اجحاف و تعدی و زورگویی رسیدگی می‌کرد. پنج دادگاه جنایی دائمی نیز در زمان حکومت سولا (حدود ۸۰ ق. م مثلاً برای موارد مسموم کردن، اختلاس و خشونت) تأسیس شد. ریاست دادگاه‌ها با پرایتورها بود. در عصر امپراتوری در اردوگاه‌های ارتش، دادگاه‌های نظامی وجود داشت.

در رم و ایتالیا در عصر امپراتوری، اداره امور قضایی در دست قضات قسم خورده پرایتورها، شش دادگاه ویژه، رئیس شهر رم، رئیس گارد و شخص امپراتور بود. در سطوح پایین‌تر مشاوران محلی اداره امور قضایی را بر عهده داشتند. در ایالات اداره امور قضایی در اختیار حکام محلی (پایین‌ترین سطح) و فرمانداران بود؛ موارد استیناف که حق ویژه شهروندان رومی بود در اختیار امپراتور قرار داشت.

کانون‌های متعدد پایین‌تری نیز وجود داشتند که فقط در شهر رم انجام وظیفه می‌کردند؛ بحث در بارهٔ این کانون‌ها از حوصله این کتاب خارج است (نک. ص ۲۵۸).

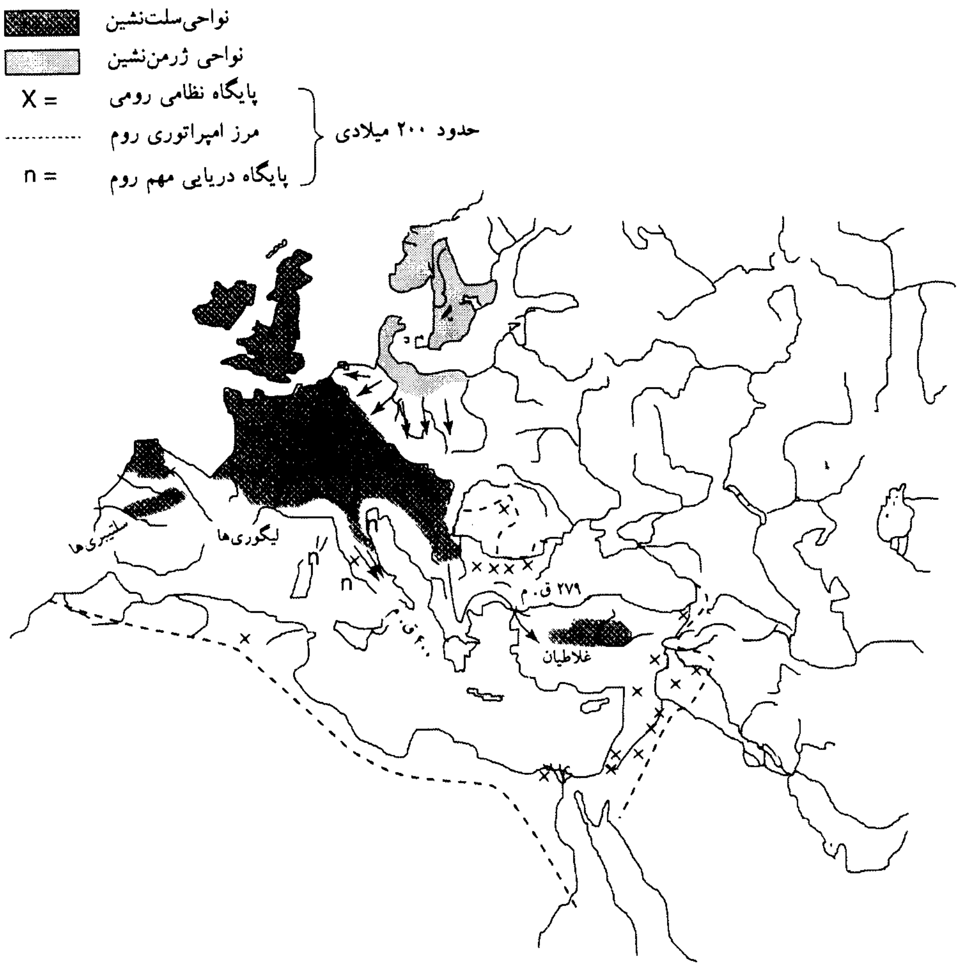
در اداره امور قضایی تمایز زیادی میان طبقات اجتماعی متفاوت وجود داشت. مثلاً بردگان را، برخلاف طبقات بالا، می‌توانستند در دوره بازجویی شکنجه کنند. در طی عصر امپراتوری، قانون رم بیش از پیش میان اعضای سه طبقه بالا (سناتورها، اسواران و دکوریون‌ها) که «فرادستان» (*honestiores*) نامیده می‌شدند و طبقات پایین که «فرودستان» (*humiliores*) خوانده می‌شدند، تبعیض قائل می‌شد.

ایالات غربی و شرقی

ایالات غربی

سلت‌ها

بیش‌تر اهالی ایالات غربی را قبایل سلتیک (سلت‌ها = گُل‌ها) یا مردمانی تشکیل می‌دادند که بسیار زیر نفوذ سلت‌ها بودند (نقشه ۳.۱۵). سلت‌ها از لحاظ فرهنگ مادی و تکنولوژی چندان از یونانیان و رومیان عقب‌مانده‌تر نبودند؛ برای مثال، ساکنان سلت (منطقه میان راین



نقشه ۳.۱۵ نواحی سلت‌نشین و ژرمن‌نشین پیش از توسعه روم

و موزه؛ تقریباً لوکزامبورگ امروزی) و منطقه بوهم، آهنگران بااستعدادی بودند. با این حال سلت‌ها فاقد ساختار سیاسی و نظامی کارآمدی بودند که برای جنگ‌های طولانی مناسب باشد. جنگجویان سلتیک به خاطر ارزش‌های شخصی خود پرآوازه بودند اما سازماندهی آن‌ها عقب‌مانده بود. قبایل سلتیک احتمالاً از طایفه‌هایی تشکیل می‌شدند که رهبری آن‌ها را اشراف بر عهده داشتند (نک. ص ۲۳۹ در باره تاریخ آغازین روم). تا جایی که می‌دانیم



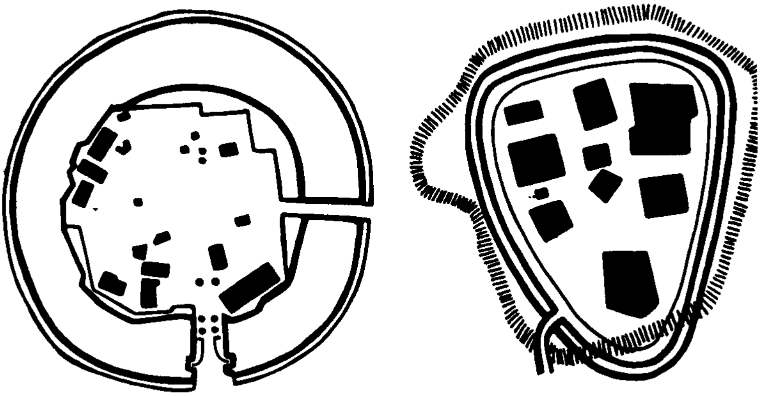
شکل ۱۱.۱۵ یک سلت که شنلی کلاه‌دار، شلوار و ساق‌پیچ به تن دارد.

یادداشت: احتمالاً یکی از افراد قبیله‌ای که در نزدیکی تریئر (تره‌وری) زندگی می‌کرده است.

Trier, Rheinisches Landesmuseum

دهقانان فقیر به همین اشراف وابسته بودند. وقتی نجیب‌زاده‌ای حرکت می‌کرد، ملازمین جنگجوی شخصی او همراهی‌اش می‌کردند و داوطلبانه خود را متحد او می‌دانستند. در زمان‌های جنگ، مجمع رزمندگان یکی از اشراف را به شاهی منصوب می‌کرد.

مراکز مهم در یک ناحیه سلت‌نشین را «اُپیدا» (*Oppida*؛ جمع = *Oppidum*) یا دژهای



شکل ۱۲.۱۵ اُپیدا یا تپه‌های دژمانند زمان پیش از رومیان.
H. Rottier, *Stedelijke Structuren,* Coutinho, Muiderberg, 1980, p. 64.

تپه‌ای می‌گفتند. این دژها که بر سر تپه‌ها ساخته شده بودند به آسانی قابل دفاع بودند و ساکنان ثابت اندکی داشتند، اما به نحوی طرح‌ریزی شده بودند که هنگام جنگ، از آن‌ها به عنوان پناهگاه کلیه ساکنان نواحی اطراف با کالاها و اموال منقول ایشان استفاده شود. در درون این «اپیداها» کارگاه‌ها و مکان‌های مقدس و محراب‌ها قرار داشتند.

وقتی گُل به زیر سلطه روم در آمد جای بسیاری از اپیدها را شهرهای سبک رومی (و یونانی) گرفت. با برقرار شدن صلح در سراسر امپراتوری، دیگر نیازی نبود که این شهرها شکل استحکامات را داشته باشند؛ بسیاری از آن‌ها فضاهای وسیعی داشتند و در دره‌ها بنا شده بودند. این شهرها به کانون‌های (*foci*) فرهنگ رومی و مراکز اداری نواحی روستایی اطراف خود تبدیل شدند. آن‌ها همراه با نواحی پیرامون خود جماعاتی را تشکیل می‌دادند که به دولت ـ شهرهای ایتالیایی و یونانی شباهت داشت. مردم عوامی که در خارج این شهرها زندگی می‌کردند به رسوم و سنت‌های قدیمی خود وفادار ماندند و تا مدت‌های مدید به زبان‌های خاص خود سخن می‌گفتند. در اواخر دوران باستان و حتی پس از آن در ایالات غربی گویش‌های سلتی همچنان در نواحی روستایی رواج داشتند. روابط دیرین وابستگی میان مردم روستایی و بزرگان کمابیش بدون تغییر ماند (گرچه گاه نام‌های رومی برای توصیف آن‌ها به‌کار می‌رفت).

بزرگان قبایل به طرف شهرهای جدید سرازیر و به سرعت رومیایی‌یا رومی شدند؛ پس

از مدتی شهرها نیز حقوق لاتینی کسب کردند. به بزرگانی که قاضی شهرها شده بودند حق کامل شهروندی رومی اعطا شد و در نتیجه می‌توانستند در ارتش روم به مقام افسری برسند. آن‌ها همراه با ثروتمندان مهاجر که در ایالات حق رأی یافته و سربازان قدیمی که افسران دون‌پایه در ارتش‌های مرزی بودند نخبگان این جماعات جدید را تشکیل می‌دادند. قبلاً دیدیم که پذیرش این نخبگان در طبقه اسواران و مجلس سنا در نیمه قرن اول میلادی آغاز شد (نک. ص ۳۴۷). شوراهای روستایی در ایالات غربی معمولاً بسیار کوچک (اکثر آن‌ها ۳۰ تا ۱۰۰ عضو داشتند) و عمیقاً الیگارشیک بودند. به محض آنکه نخبه‌ای جدید موقعیت خود را مستحکم می‌کرد، اعضای خاندان او برای چند نسل عضویت شورا را منحصر به خود می‌کردند. فقط وقتی یکی از این خانواده‌ها منقرض می‌شد یا به طبقه‌ای بالاتر ارتقا می‌یافت یا وقتی اعضای آن فوت می‌کردند، خانواده‌ای جدید بخت پذیرفته شدن در شورا را پیدا می‌کرد.

شهرهای گُل و اسپانیا، نظیر شهرهای ایتالیایی، تئاتر (برای نمایش)، آمفی‌تئاتر (برای نبردهای گلادیاتورها یا جانوران درنده) و باشگاه ورزشی داشتند؛ در این مکان‌ها مردم هم می‌توانستند به تمرینات ورزشی بپردازند و هم در کلاس‌های فن معانی و بیان لاتینی و یونانی شرکت کنند.

گُل به ویژه از قرن‌ها پیش تحت تأثیر یونان قرار گرفته بود. بیش‌تر این تأثیر از ماسیلیا[1] سرچشمه می‌گرفت؛ ماسیلیا یک مستعمره یا مهاجرنشین یونانی بود که در حدود سال ۶۰۰ ق. م در جنوب گُل تأسیس شده بود. در عصر امپراتوری، ماسیلیا مرکز آموزش فن معانی و بیان یونانی بود.

در باره مذهب یا سنت‌های سلت‌ها اطلاعات چندانی نداریم، چراکه اسطوره‌ها، افسانه‌ها و حکایات و سرودهای پهلوانی آن‌ها به طور شفاهی منتقل می‌شد. ایزدان سلتی، که به الهه‌گان رومی شبیه بودند در عصر امپراتوری نام‌های رومی گرفتند اما خصلت بومی خود را حفظ کردند. دروئیدها[2] از موقعیت ویژه‌ای در جامعه سلتی برخوردار بودند. آن‌ها نوعی پزشک و فرزانه و حکیم بودند که با اسرار اوراد و افسون‌ها و شعائر سلت‌ها آشنایی داشتند؛ سلت‌ها معتقد بودند که آن‌ها بر زندگی موجودات انسانی، گله‌ها و کیفیت محصولات کشاورزی تسلط دارند.

---

1. Massilia
2. Druids



شکل ۱۳.۱۵ اقامتگاه رومی نامور

یادداشت: این اقامتگاه در نقطه تلاقی رودهای سامبر و موزه واقع شده بود. در شمال غربی اقامتگاه یک «اپیدا» (یا اپیدوم) سابق قرار گرفته است.

H. Rottier, *Stedelijke Structuren,* Coutinho, Muiderberg, 1980, p. 65.



شکل ۱۴.۱۵ دروازه ورودی یک اپیدوم

Trier, Rheinisches Landesmuseum

نیمه غربی امپراتوری شامل ایالات شمال آفریقا (نومیدیا[1] و موریتانی) نیز می‌شد. این ایالات شهرهای کوچکی داشتند که اهالی آن‌ها را دهقانان تشکیل می‌دادند. طبقات بالا در اثر مهاجرت‌های انبوه رومیان از ایتالیا (که در زمان حکومت ماریوس و سزار آغاز شده بود؛ نک. صص ۳۱۱-۲۹۹) رومی شده بودند، اما طبقات پایین کماکان به زبان‌های بربر و پونیک (فنیقی = کارتاژی) سخن می‌گفتند. در قرن اول میلادی دکوریون‌های شهرهای شمال آفریقا حق راه یافتن به طبقه اسواران را یافتند و در قرن دوم اولین صنف‌هایشان در مجلس سنا پذیرفته شدند.

در دو قرن نخست عصر امپراتوری، نیمه غربی امپراتوری از صلح و رفاه و رونق بی‌سابقه‌ای برخوردار شد. در قرن دوم وضع ایتالیا تا حدی دچار رکود بود، ولی گُل، اسپانیا و شمال آفریقا تا قرن سوم از رونق و رفاه برخوردار بودند.

نیمه شرقی امپراتوری

یونانیان در امپراتوری روم

ویژگی دوره سال ۳۰ قبل از میلاد تا سال ۲۳۰ میلادی در ایالات شرقی نیز صلح و رفاه و رونق بود. پر رونق‌ترین دوره در این بخش‌ها حدود اواسط سده دوم بود، اگرچه اوضاع تا حدود سال ۲۳۰ نیز به خوبی می‌گذشت.

از قرن دوم پیش از میلاد، امپراتوری روم بر بخش اعظم جهان هلنیستی تسلط یافته بود؛ تاریخ رم و یونان و مصر و بخش غربی سواحل شرقی مدیترانه (*Levant*) با تاریخ امپراتوری روم پیوند خورده بود. با این حال این به معنای پایان تمدن‌های یونان و خاورمیانه نبود. این تمدن‌ها در زمان سلطه رومیان نیز به حیات خود ادامه داده بودند، چنان که تمدن هلنیستی بین‌النهرین نیز در زمان سلطه پارتیان ایران دوام آورده بود (نک. ص ۲۲۲). این امر از تاریخ شهرها به خوبی آشکار است. شهرهای یونانی و سرزمین‌های آن (که بعضی از آن‌ها دولت - شهرهای مستقل شده بودند) خودمختاری محلی و شکل سنّتی خود را حفظ کرده بودند. همین امر در مورد شهرهای خاورمیانه نیز صدق می‌کرد، گرچه بسیاری از این شهرها خصلت روزافزون یونانی یافته بودند که تا حد زیادی معلول یونانی‌مآبی نخبگان آن‌ها بود. شهرهای یونانی‌مآب قلمرو ایران نیز تا مدت‌های مدید خصلت یونانی خود را حفظ کردند (نک. ص ۲۲۲).

1. Numidia

نیمه شرقی امپراتوری که یونانی‌زبان بود، در سده‌های دوم و اول پیش از میلاد دوره‌ای از ناآرامی و فقر را تجربه کرد. رومیان، این مناطق را بی‌رحمانه استثمار می‌کردند و هزاران تن از افراد تحصیلکرده را از شهرهای خود بیرون رانده و به بردگی گرفته بودند. افزون بر این، بسیاری از نبردهای مربوط به جنگ‌های داخلی روم در این مناطق اتفاق افتاد.

رومیان در شهرهای یونانی یک نوع حکومت الیگارشی را رواج دادند. آن‌ها به کشمکش‌های داخلی که سال‌های متمادی این شهرها را فراگرفته بود پایان بخشیدند (نک. ص ۲۷۶). طی جنگ‌های داخلی روم، دوباره ناسازگاری و اختلاف در شهرهای یونانی بروز کرد: هنگامی که میان افراد مورد حمایت سرداران رومی که با هم رقابت داشتند، منازعاتی درگرفت، هر یک از دسته‌های شورشی به حمایت یکی از طرفین منازعه پرداخت.

سال ۳۰ قبل از میلاد تا پایان قرن نخست میلادی دورهٔ بهبود بود و در پی این دوره عصر رفاه و احیای فرهنگی در سده‌های دوم و آغاز سده سوم میلادی فرا رسید. بزرگانی که بر شهرهای یونانی فرمان می‌راندند چونان ولی‌نعمتان و حامیان مردم رفتار می‌کردند. آن‌ها در آراستن و آذین‌بندی دروازه‌ها، خیابان‌ها، میدان‌ها و ترتیب دادن مسابقات، اعطای جوایز، برگزاری مهمانی‌ها و سرگرمی‌های عمومی با یکدیگر رقابت داشتند. برای نخبگان این جنبه از شهر آن‌ها جنبهٔ نمادین مهمی داشت.

سال‌های ۱۰۰ تا ۲۳۰ میلادی دوره دستاوردهای ادبی مهم در زبان یونانی به ویژه در برخی رشته‌های علمی، ادبیات، فن بلاغت و معانی و بیان بود. جالینوس حکیم (حدود ۱۲۹-۲۱۰ م) و بطلمیوس جغرافی‌دان (نیمه قرن دوم) متعلق به همین دوران بودند و تأثیر ژرفی بر دانش بعدی اروپای غربی گذاشتند. در این دوره همچنین خطیبان سیّار با سخنرانی‌های نمایشی خود در موضوع‌های اخلاقی و تاریخی انبوه عظیمی از مردم را به تئاترها می‌کشاندند. موضوعات سخنرانی‌های عامه‌پسند ایشان به ویژه جنگ‌های سال‌های ۴۹۰ - ۴۷۹ قبل از میلاد با ایرانیان بود. فرهنگ آن روزگار یونان به دستاوردهای شکوهمند گذشته کلاسیک یونان می‌بالید و به ستایش آن می‌پرداخت (قرن‌های چهارم و پنجم قبل از میلاد). مردم یونانی‌زبان با آن دستاوردها آشنا بودند و از موضوعات گوناگون تاریخی که خطیبان در سخنرانی‌های نمایشی خود مطرح می‌کردند لذت می‌بردند.

بیش‌تر فرهیختگان یونانی در برابر تسلط رومیان شکیبا بودند و جنبه‌های مثبت نظام سلطنتی روم را می‌ستودند. به نظر ایشان همزیستی خوبی میان رومیان و یونانیان وجود داشت، رومیان جنگجویان و فرمانروایان خوبی بودند و بربرها را در خارج از مرزهای



شکل ۱۵.۱۵ یک آمازون مجروح: کپی یونانی (قرن دوم میلادی) از یک مجسمه یونانی کلاسیک.

یادداشت: یونانیان عصر امپراتوری روم از نمونه‌های کلاسیک برای الهام در ادبیات، فلسفه، معماری، مجسمه‌سازی و پیکرتراشی استفاده می‌کردند.

آمازون‌ها، جنگجویان اسطوره‌ای زن بودند. بنا به افسانه‌های یونانی آن‌ها با هراکلس، آتنیان و یونانیانی که شهر تروا را محاصره کرده بودند (نک. ص ۱۱۶ در باره هومر و ایلیاد)، جنگیده بودند.

رُم. موزه کاپیتولینو



شکل ۱۶.۱۵ تصویر مسابقات یونانی: در دوره رومیان مسابقات دو و میدانی، ارابه‌رانی، کشتی و مشت‌زنی در سراسر کشورهای مدیترانه شرقی و نیز در غرب رواجی گسترده داشت.

یادداشت: ورزشکاران حرفه‌ای از شهری به شهر دیگر سفر می‌کردند تا در مسابقات شرکت کنند؛ این ورزشکاران گاه دستمزدهای کلان دریافت می‌کردند.

موزه رومی ـ ژرمنی، کلن

امپراتوری متوقف می‌کردند، یونانیان نیز از فرهنگی پالوده و تهذیب شده برخوردار بودند. یونانیان و رومیان یکدیگر را اقوام خویشاوند می‌دانستند.

نخبگان یونانی‌زبان، سیاست‌های روم در اعطای حق رأی به اهالی ایالات را می‌ستودند؛

به این ترتیب در فرهنگ ادبی یونان سهیم می‌شدند و برای بزرگان یونانی‌زبان، اقبال عضویت در مجلس سنا و طبقه اسواران را فراهم می‌کردند (نک. ص ۳۴۷).

بیش‌تر سناتورهای نیمه شرقی امپراتوری از نوادگان پادشاهان پیشین هلنیستی، مهاجران ایتالیایی و رومی، اشراف محلی یا روشنفکران یونانی بودند. سکوی جهش مناسب برای رسیدن به مقام اشرافی سناتوری سلطنتی و طبقه اسواران و شوالیه‌ها، دستیابی به شغلی در مجمع‌های ایالتی طبق آیین سلطنتی بود. در تمام ایالات، چه شرقی و چه غربی، حکام محلی به تناوب در شوراهای ایالتی گرد می‌آمدند تا به پرستش امپراتور و بحث درباره منافع عمومی بپردازند.

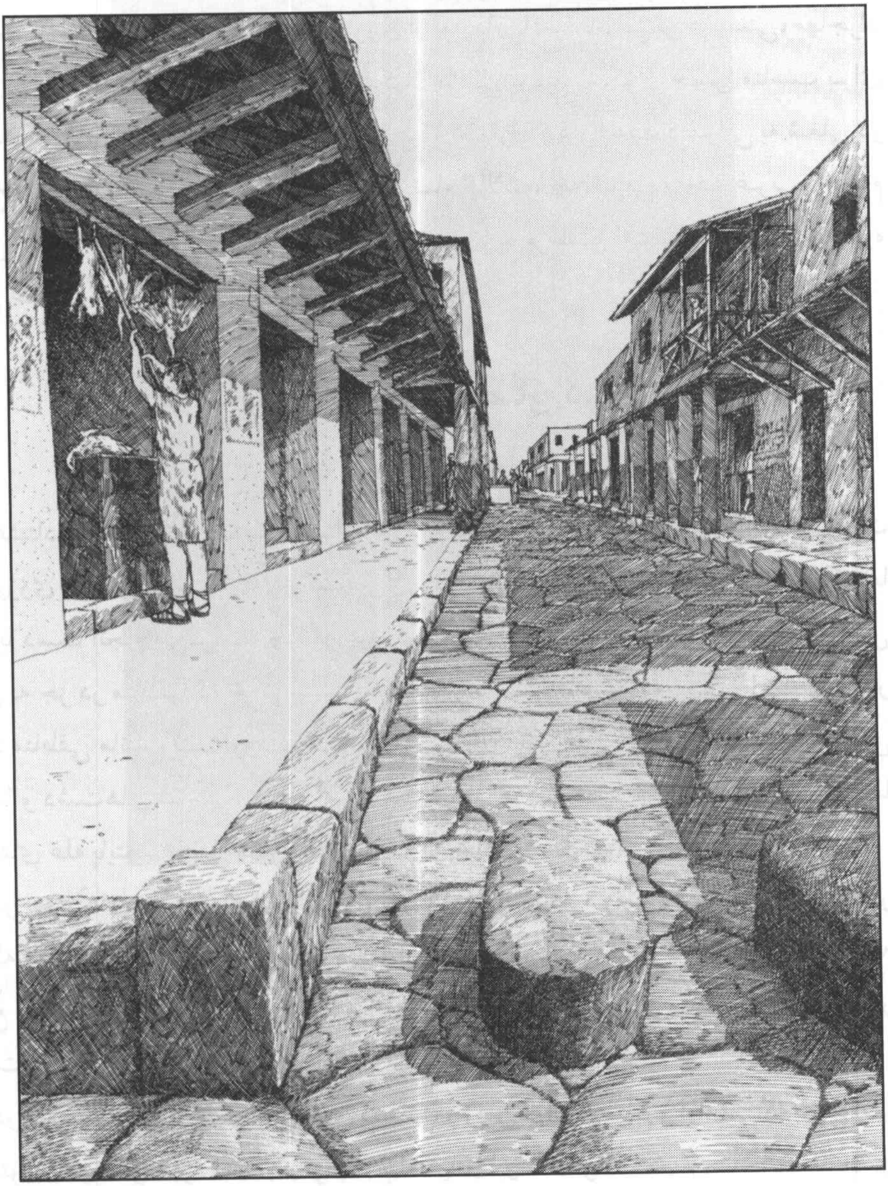
کشاورزی، بازرگانی و صنایع‌دستی

طبقات پایین

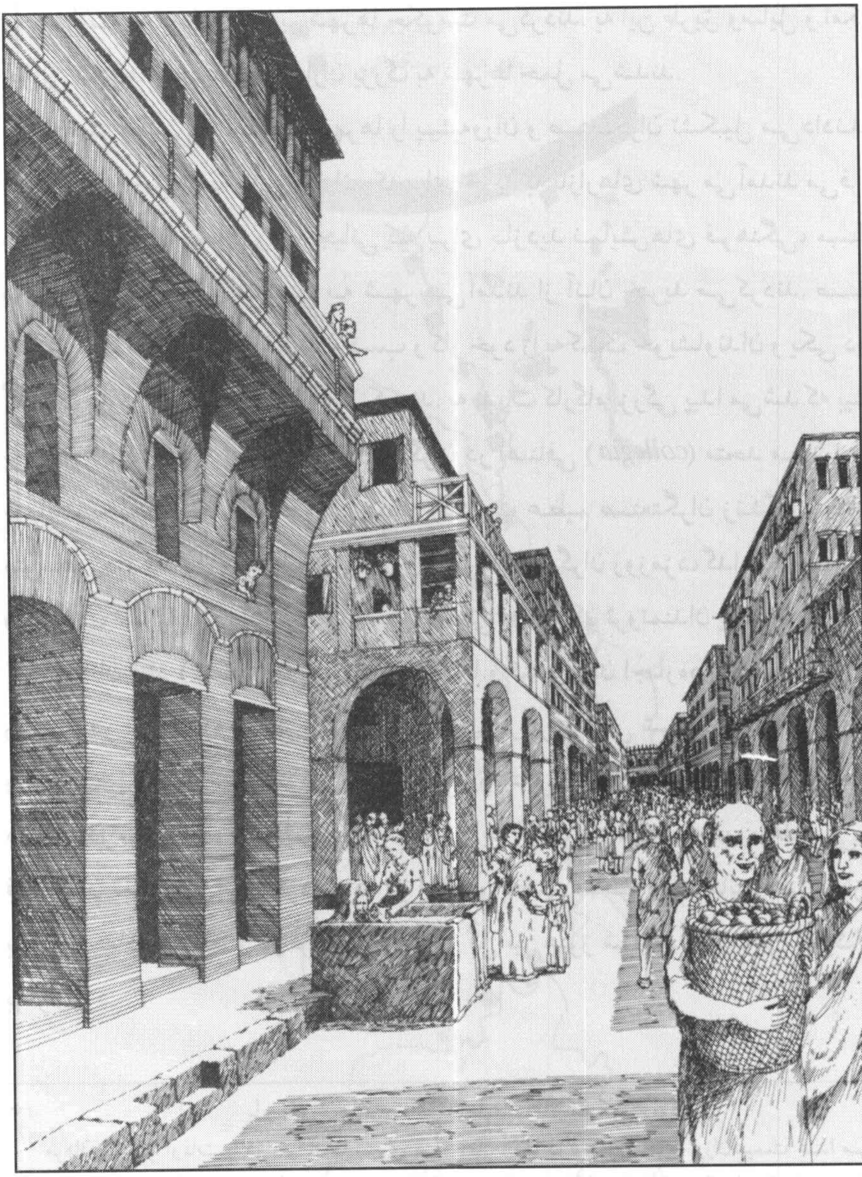
بین هشتاد تا نود درصد جمعیت امپراتوری روم به تولید، تبدیل و حمل و نقل محصولات کشاورزی اشتغال داشت. البته کار کشاورزی سنگین بود و بهره‌وری چندانی نداشت. کارها باید با دست انجام می‌گرفت، چراکه هیچ گونه کمک مکانیکی در دسترس نبود. بازدهی زمین به جز در مناطقی که خاکی بسیار حاصلخیز داشت، قابل توجه نبود. حاصلخیزی در مورد مناطقی مانند مصب رود نیل، بخش‌های آتشفشانی جنوب ایتالیا و سیسیل و بعضی دره‌ها و دشت‌های ساحلی شمال آفریقا صدق می‌کرد. مصر، سیسیل و شمال آفریقا انبارهای غله پایتخت یعنی شهر رم محسوب می‌شدند.

در بخش‌های مدیترانه‌ای امپراتوری، پرورش احشام در مزارع (گاو و گوسفندها در طویله نگهداری می‌شدند) و توسط گله‌داران کوچرو انجام می‌شد (که دام‌های خود را به مراتع تابستانی و زمستانی می‌بردند). مراتع تابستانی غالباً در تپه‌ها و مناطق کوهستانی قرار داشت.

در دو سده نخست عصر امپراتوری دهقانان و زمین‌داران از صلح و آرامشی که بر سراسر امپراتوری حکمفرما بود استفاده کردند. ساختمان‌ها و محصولات در مدت جنگ تا حدی آسیب می‌دیدند. هزینهٔ بیش‌تر پروژه‌های ساختمانی عمده، خیرات، تفریحات و سرگرمی‌های عمومی شهرها توسط زمین‌دارانی تأمین می‌شد که سود منظم و بالایی از



شکل ۱۷.۱۵ الف خیابانی با دکان‌های اطراف آن در یک شهر کوچک رومی.
دیوید مک کوالی، شهر. *داستان برنامه‌ریزی و ساختمان‌سازی رومی*، کالینز، لندن، ۱۹۷۵



شکل ۱۷.۱۵ ب خیابانی در یک شهر بزرگ رومی.

یادداشت: ساختمان‌های بلند چند طبقه که در اواخر عصر جمهوری تعدادشان در خیابان‌های رم رو به افزایش می‌رفت، فاقد آب لوله‌کشی و دودکش بودند. ساکنان آن‌ها در گرمابه‌های عمومی یا سایر جاهایی که آب برای استفاده عموم وجود داشت حمام می‌کردند و غذای خود را در منقل‌ها یا آتشدان‌هایی می‌پختند که در فصول سرد سال در عین حال به عنوان منبع گرمابخش به‌کار می‌رفت. در طبقه همکف این بناها، کارگاه‌ها، قهوه‌خانه‌ها ←

محصولات خود داشتند و بر شهرها حکومت می‌کردند. به این طریق وسایل و امکانات از حوالی شهرها با هزینه زمین‌داران بزرگ به شهرها حمل می‌شدند.

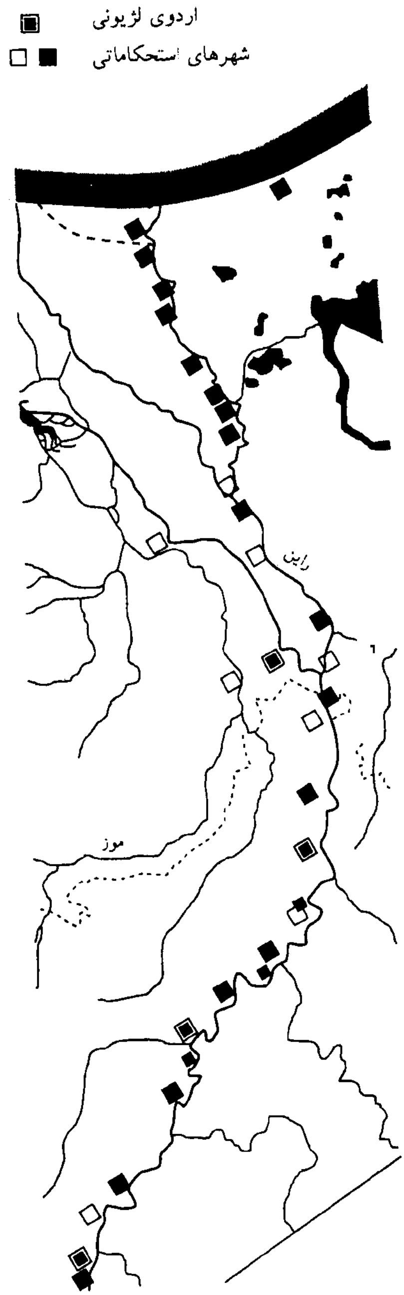
درصد عظیمی از ساکنان شهرها را پیشه‌وران و صنعتگران تشکیل می‌دادند. آن‌ها فراورده‌های خود را به مزرعه‌دارانی که برای خرید به بازارهای شهر می‌آمدند می‌فروختند؛ همچنین نخبگان محلی و خارجیانی که برای بازدید نمایش‌های فرهنگی، مسابقات و بازی‌ها و جشن‌های مذهبی به شهر می‌آمدند از آنان خرید می‌کردند. صنعتگران، خویش‌فرما محسوب می‌شدند و کسب و کار خود را به کمک خویشاوندان و یکی دو برده و گاه یک کارگر روزمزد آزاد اداره می‌کردند. به ندرت کارگاه بزرگی پیدا می‌شد که بیش از ده برده در آن کار کنند. پیشه‌وران و صنعتگران در اصنافی (*collegia*) متحد می‌شدند که از حمایت نخبگان محلی برخوردار بودند. اکثریت عظیم صنعتگران زندگی بسیار آرام و متوسطی داشتند ولی فقیر نبودند. فقرای شهرها را کارگران روزمزد، گدایان، خانه به دوشان و معلولان تشکیل می‌دادند. آن‌ها معمولاً متکی به احسان ثروتمندان بودند.

دهقانان آزاد (کشاورزان زمین‌دار خرده‌پا و کشاورزان اجاره‌دار)، بردگان و کارگران روزمزد در نواحی روستایی زندگی می‌کردند. در این نواحی شرایط اجتماعی و اقتصادی روزگار پیشین هنوز پابرجا بود و میان نواحی روستایی و ایالات منفرد تفاوت عظیمی وجود داشت. در مصر و سواحل شرقی مدیترانه شرایط اجتماعی نسبت به دوره هلنیستی و دوران قبل از آن تغییر چندانی نکرده بود؛ در ایتالیا و بعضی مناطق یونان مانند گذشته از بردگان بسیار استفاده می‌شد و در نواحی روستایی گُل نیز هنوز شرایط اجتماعی روزگار سابق برقرار بود.

→ یا رستوران‌ها قرار داشتند. طبقات بالا مسکونی بودند.

مردان بیش‌تر اوقات را در خیابان‌ها سپری می‌کردند. آن‌ها در رستوران‌های ارزان‌قیمت غذا می‌خوردند (سوپ مرغ) و در اطراف محل‌هایی پرسه می‌زدند که امیدوار بودند کاری پیدا کنند. کسانی که از خودشان کسب و کاری داشتند در دکان‌ها یا کارگاه‌هایشان بودند. بردگان تمام روز، از سپیده‌دم تا آخر شب، کار می‌کردند. در آن روزگار رسانهٔ جمعی وجود نداشت و اخبار و اطلاعات در خیابان‌ها و میدان‌ها به ویژه از مسافران و نظایر ایشان کسب می‌شد. ثروتمندان در خانه‌های بزرگی که یک طبقه بود و اطراف آن را باغی فراگرفته بود یا در آپارتمان‌های مجلل زندگی می‌کردند. ثروتمندان در محلات جداگانه‌ای سکونت نداشتند. بسیاری از خانه‌های ثروتمندان در میان سایر بناها قرار گرفته بود.

دیوید مک کوالی، شهر. *داستان برنامه‌ریزی و ساختمان‌سازی رومی*، کالینز، لندن، ۱۹۷۵



نقشه ۴.۱۵ «لیم»های راین سفلی، سال‌های ۴۷ - ۲۶۰ میلادی.

یادداشت: لیم‌ها (*Limes*) استحکامات مرزی بودند.



نقشه ۵.۱۵ محصولات کشاورزی و صنعتی و جاده‌ها در امپراتوری روم

درصد نسبتاً زیادی از ساکنان بخش‌های روستایی مناطق مرزی پشت رودهای راین و دانوب را کشاورزان زمین‌دار کوچک و خرده‌پا تشکیل می‌دادند. در این مناطق تفاوت ثروت میان اشراف ایلیاتی و کشاورزان احتمالاً به اندازه تفاوت ثروت میان زمین‌داران بزرگ و کشاورزان در گُل، اسپانیا و ایتالیا عمیق و زیاد نبوده است. مزارع انواع بسیار گوناگونی داشتند و از روش‌های کشاورزی و کارکنان متفاوتی استفاده می‌کردند.

هدف کشاورزی مختلط، خودکفایی صاحبان مزرعه بود. تعداد کشاورزان اجاره‌دار در مناطق جدا و نسبتاً توسعه نیافته بیش‌تر بود. املاک این مناطق از یک مزرعه نسبتاً بزرگ مرکزی با مزارع اجاره‌ای اطراف آن تشکیل می‌شد. معمولاً در مناطق حاصلخیزی که وسایل حمل و نقل خوبی در آن‌ها وجود داشت، مزارع بزرگ و متوسطی بودند که در کشت محصولاتِ فروشی تخصص داشتند و از کار بردگان ورزیده استفاده می‌کردند. در میان این املاک و مزارع تخصصی، مزارع اجاره‌ای و مزارع زمین‌داران کوچک وجود داشت. دهقانان آزاد خرده‌پا (چه مالک و چه اجاره‌دار) و کارگران روزمزد در نواحی روستایی و حوالی شهرها، ذخیره نیروی کار را تشکیل می‌دادند؛ ممکن بود از این نیروها برای کارهای فصلی در مزارع بزرگ و متوسط استفاده شود.

ساختار قانونی پیچیده‌ای نیز وجود داشت: برای مثال، ممکن بود مزرعه‌داران قطعه زمین اضافی یا سهم آب ماهیگیری خود را اجاره بدهند؛ اجاره‌دار غالباً یک گاو و یک برده داشت که در ملک ارباب خود زندگی نمی‌کرد و ممکن بود از قطعه زمینی کوچک در آن حوالی برای خود بهره‌برداری کند. فقرای آزاد در نواحی روستایی، کارگران روزمزد، خانه‌به‌دوشان و اجاره‌داران بی‌زمین بودند. در بعضی مناطق نوعی مزارعه وجود داشت: زمین‌دار زمین و وسایل تولید را می‌داد و محصول زمین بین مالک و مستأجر تقسیم می‌شد.

قرض داشتن و بدهی مسئله‌ای بسیار جدی بود. دهقانان خرده‌پایی که بدهی داشتند معمولاً خیلی زود به کارگران روزمزد پرولتر تبدیل می‌شدند. اگر وام‌داری نمی‌توانست بدهی خود را پرداخت کند، اموال او به طلبکار تعلق می‌گرفت.

بازرگانی

بیش‌تر کالاهای بازرگانی مناطق دور به صورت خرده‌فروشی در بازارهای محلی و در خیابان‌هایی که کارگاه‌ها در آن بودند معامله می‌شد. کارگاه‌ها در عین حال فروشگاه نیز بودند.



شکل ۱۸.۱۵ پرداخت خراج: نقش برجسته از یک آرامگاه در منطقه موزله.
Trier, Rheinisches Landesmuseum

تجارت کالاهای مناطق بسیار دوردست نیز نسبتاً رواج داشت؛ این کالاها چه از راه‌های آبی (دریاها و رودخانه‌ها) و چه زمینی حمل می‌شدند. کالاهای عمده عبارت بودند از فلزات، فرآورده‌های صنعتی و کالاهای پرارزش غیرقابل فرسایش و کم حجم. ستایش‌کنندگان آن روزگار به امکان مسافرت ایمن در سراسر امپراتوری روم سخت می‌بالیدند. ناوگان دریایی روم دزدی دریایی را از بین برده بود و مقامات محلی (یا فرمانداران در موارد اختلال و بی‌نظمی جدی) به محافظت از راه‌های زمینی می‌پرداختند. با همهٔ این‌ها رومیان ترجیح می‌دادند که با عده‌ای محافظ یا همراه کاروان‌ها مسافرت کنند؛ راهزنی کاملاً ریشه‌کن نشده بود. بزرگراه‌های سنگفرش که در سراسر امپراتوری از مرزی به مرزی دیگر می‌رسیدند، نخست به منظور تسهیل حرکت سپاهیان ساخته شده بودند، ولی به زودی به راه‌های بازرگانی مهمی نیز تبدیل شدند. هر بازرگان به منظور کاهش مخاطرات، تقریباً همیشه در اقدامات تجارتی دوردست تعدادی شریک برای خود تدارک می‌دید تا در صورت خطر به کمک او بشتابند. الگوهای توزیع محصولات و سکّه‌ها تصور خوبی از بازرگانی خارجی و جاده‌های تجاری در اختیار ما قرار می‌دهند. این جاده‌ها از اسکاندیناوی تا آسیای مرکزی، هندوستان، عربستان و شرق و غرب آفریقا کشیده شده بودند.



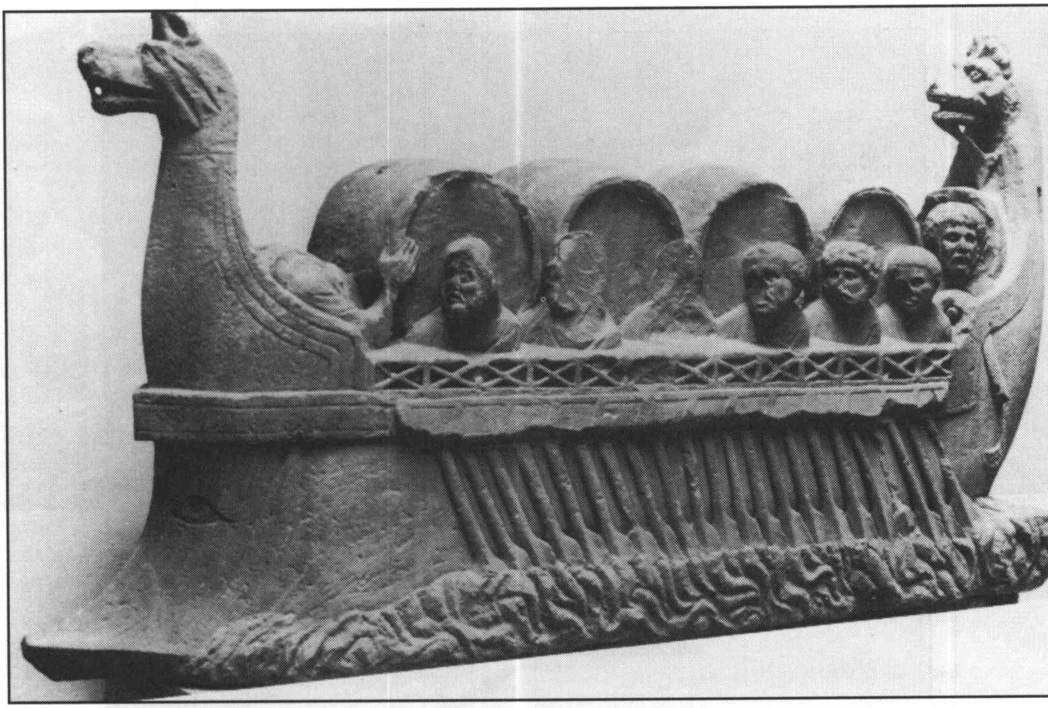
شکل ۱۹.۱۵ خیابان رومی با ردیف مغازه‌ها در حدود آغاز قرن دوم میلادی.

یادداشت: مغازه‌ها کارگاه هم بودند. در بالای هر دکان انبار وجود داشت و بالای آن سه یا چهار طبقه مسکونی بود. درِ دکان‌ها بیش‌تر کرکره‌ای بود.

روبارتوس وان دراسپیک

کار و منزلت اجتماعی

طبقهٔ اجتماعی که رومیان به آن تعلق داشتند از لحاظ منزلت اجتماعی بیش‌تر از کاری که انجام می‌دادند اهمیت داشت. یک برده، حتی اگر پزشک یا هنرمند بود، همواره در پایین‌ترین نظام سلسله مراتب اجتماعی قرار داشت. در رأس این نظام زمین‌داران بزرگ بودند که برای امرار معاش نیازی به کار با دست‌های خود نداشتند؛ این زمین‌داران با اوقات

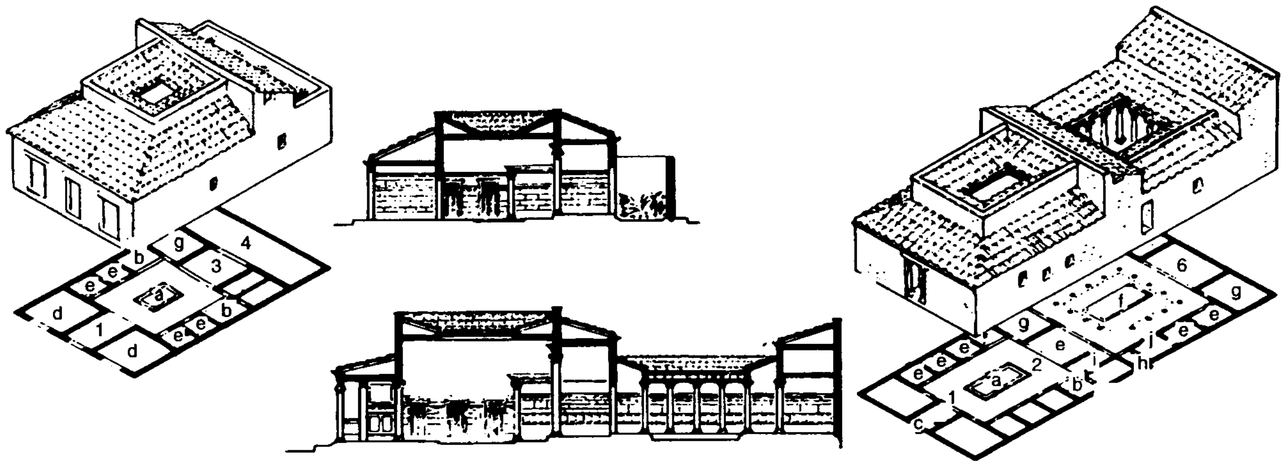


شکل ۲۰.۱۵ کشتی رودخانه‌رو در حال حمل بشکه‌های شراب
Trier, Rheinisches Landesmuseum

فراغتی که داشتند می‌توانستند وقت خود را به تمامی صرف آموزش و پرورش، امور اداری و تفریح کنند. کسبهٔ خرده‌پا و رباخواران از احترام چندانی برخوردار نبودند. کمی بالاتر از آن‌ها پیشه‌وران و صنعتگران قرار داشتند و از آن‌ها بالاتر زارعین یا مزرعه‌داران کوچک بودند. مزرعه‌داران محصولات تولیدی خود را به جامعه عرضه می‌کردند و از استقلال بیش‌تری برخوردار بودند چرا که خوراک مورد نیازشان را تولید می‌کردند.

جایگاه زنان

در باره زنان طبقات پایین اجتماعی اطلاعات ناچیزی داریم. ادبیات کلاسیک حاکی از آن است که وظایف کشاورزی و صنعتی در سراسر جهان رومی به طور سنّتی میان مردان و زنان تقسیم شده بود. پسران برای انجام وظایف مردانه توسط پدران یا خویشاوندان مرد آموزش



شکل ۲۱.۱۵ طرح و نمای خانه‌های نمونه رومی

یادداشت‌ها:

خانه *Atrium* بدون حیاط ستون‌دار (ایوان) یا باغ

۱. *fauces* (مدخل ورودی)

۲. *atrium* (هال یا سرسرا)

۳. *tablinum* (اتاق پذیرایی)

۴. *hortus* (باغ)

۵. *peristylium* (ایوان یا باغ)

۶. *exedra* (اتاق رو به باغ)

خانه آتریوم با ایوان یا باغ

a. *impluvium* (حوض کم عمق)

b. *ala* (تورفتگی دیوار)

c. *vestibulum* (حیاط ورودی)

d. *taberna* (دکان)

e. *cubiculum* (اتاق خواب)

f. *piscina* (حوض بزرگ یا استخر)

g. *triclinium* (اتاق غذاخوری)

h. *posticum* (خروجی عقبی)

i. *andron* (راهرو)

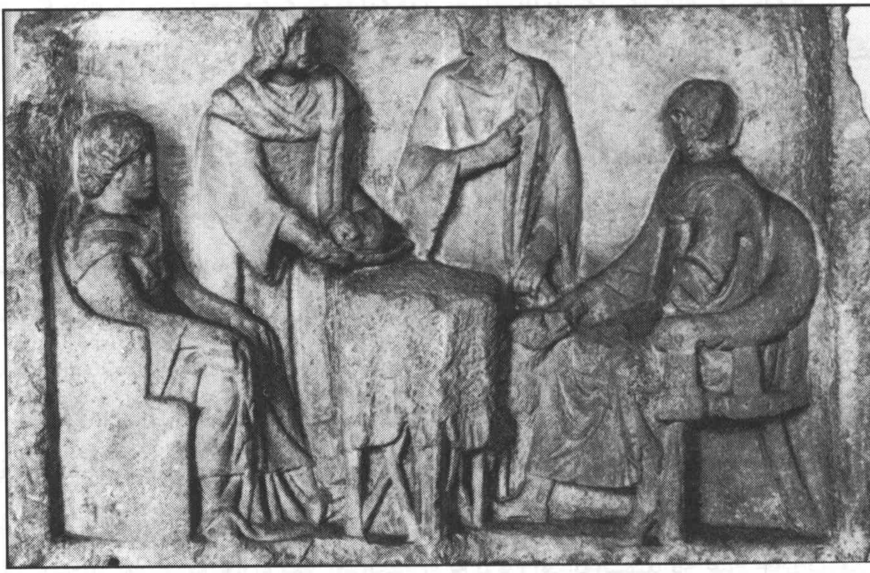
j. *culina* (آشپزخانه)



شکل ۲۲.۱۵ الف تصویر یک پسر رومی از عصر میانه امپراتوری.
رُم، موزه‌کاپیتولینو



شکل ۲۲.۱۵ ب یک بانوی رومی هنگام آرایش.
Trier, Rheinisches Landesmuseum



شکل ۲۲.۱۵ ج یک خانواده هنگام صرف غذا.
Trier, Rheinisches Landesmuseum

می‌دیدند و دختران انجام وظایف زنانه را از مادران یا سایر خویشاوندان مؤنث خود می‌آموختند. وظایف زنانه عبارت بودند از: ریسندگی، بافندگی، مراقبت از حیوانات اهلی کوچک، حفظ و تهیه مواد خوراکی، مراقبت از مزارع سبزی و صیفی‌جات، مراقبت از کودکان و سایر وظایف خانگی. مردان کارهای سنگین‌تر را انجام می‌دادند و کارهای دور از خانه به عهده ایشان بود.

از روزهای آغازین تاریخ روم (نک. ص ۲۳۷) در جرگه بزرگان رومی تغییرات زیادی روی داده بود. پیوندهای خانوادگی کهن نخبگان اکنون فقط در حرف وجود داشت. اتحادهای سست که به آسانی قابل گسستن بود جای ازدواج‌های نیاکانی را گرفته بود. زنان در سنین پایین (حدود ۱۳ تا ۱۴ سالگی) می‌توانستند ازدواج کنند. مردان معمولاً بین سنین ۲۰ تا ۳۵ سالگی ازدواج می‌کردند. طلاق کمابیش رواج داشت. بیش‌تر مردانی که زنان خود را طلاق می‌دادند به دلایل فرصت‌طلبانه این کار را می‌کردند، مثلاً برای ارتقاء بخشیدن به پایگاه اجتماعی خود با زنانی از خانواده‌های قدرتمندتر و ثروتمندتر ازدواج می‌کردند. هر زن حق مالکیت بر اموال خود را داشت. با این حال اختیار اداره این اموال به دست همسر یا

خویشاوند مرد بود. اگر زوجی از یکدیگر جدا می‌شدند مطابق سنّت مرد جهیزیه زن را به او باز می‌گرداند.

زنان طبقات بالا سرپرستی بردگان مرد و زن در کارهای خانه را بر عهده داشتند و شوهران خود را در ضیافت‌ها، مهمانی‌ها، تئاتر، بازی‌ها، مسابقات و معابد همراهی می‌کردند؛ زنان در اداره امور اداری و قانونی نمی‌بایست دخالت کنند.

چیزی که امروزه برای ما حیرت‌انگیز است میزان پایین زاد و ولد در طبقات بالای رومی (سناتورها و اسواران) در عصر امپراتوری است. خانواده‌های سناتوری و اسواران یکی پس از دیگری از بین می‌رفتند. این امر به تمایل محدود کردن تعداد میراث‌خواران و وارثان نسبت داده شده است.

یک زن اشراف‌زاده رومی از یک زن مشابه خود در یونان (نک. ص ۱۷۷) از آزادی و حقوق بیش‌تری (از جمله حق تصرف در اموال خویش) برخوردار بود. همچنین بخت بسیار بیش‌تری برای بهره‌وری از یک آموزش و پرورش خوب داشت. استفاده از معلم خصوصی برای دختران طبقه نخبگان رومی کمابیش رایج بود و می‌توانستند در عین حال در مدارس ابتدایی و متوسطه به تحصیل بپردازند. البته آن‌ها در مدارس بلاغت حضور نمی‌یافتند چون در سنی که شاگردان در این مدارس تحصیل می‌کردند، دختران ازدواج کرده بودند و دیگر نمی‌توانستند به تحصیل ادامه دهند.

مذهب

مذاهب و شعائر مذهبی در امپراتوری روم متعدد و گوناگون بودند. هر قوم، هر شهر، هر انجمن و هر خانواده آیین‌های پرستش، شعائر دینی و خدایان برتر خاص خود را داشت؛ در سراسر امپراتوری معابد، باغ‌ها، درختان و اشیای مقدسی وجود داشتند که مردم معتقد به وجود ارواح در آن‌ها بودند.

هر منطقه وسایلی خاص برای پیشگویی و ابزارهای جادویی ویژه برای دفع شیاطین یا زیان رساندن به دشمنان داشت.

ویژگی اکثریت عظیم دین‌ها وجود الهه‌ها یا ایزدان متعدد بود. بیش‌تر آیین‌ها و شعائر برای جلب عنایت خدایان انجام می‌گرفت؛ تصور می‌رفت که اگر شخصی چیزی به خدا پیشکش کند الطاف او شامل حال وی خواهد شد. پیشکش‌ها، قربانی‌ها، دعاها، نذورات، وردها و افسون‌ها در تمام زندگی، کار و حیات خصوصی و عمومی مردم وجود داشت.

اقوام گوناگونی که در امپراتوری می‌زیستند ایزدان خود را با ایزدان اقوام دیگر غالباً همسان می‌انگاشتند. مثلاً اگر یک یونانی از سوریه دیدن می‌کرد و معبدی برای ایزد آسمان و ایزد طوفان مشاهده می‌کرد، ممکن بود آن را متعلق به زئوس بداند که خدای برتر یونان و در اصل ایزد آسمان بود.

شعائر و آیین‌ها گاه به اسطوره‌ها و داستان‌هایی مربوط می‌شدند که کردار ایزدان را نقل می‌کردند. این اسطوره‌ها احکام یا اعتقادات جزمی نبودند ـ عموماً راست دانسته نمی‌شدند و بنابراین اگر با یکدیگر سازگار نبودند حیرتی را برنمی‌انگیختند. بعضی اسطوره‌ها با یکدیگر همپوشی داشتند و برخی با هم متضاد بودند. از نظریه‌های فلسفی انتظار می‌رفت که به طور جزمی منطقی، خالص و ناب باشند، اما چنین انتظاری از حکایات و افسانه‌ها نمی‌رفت. بسیاری از ایزدان به نحوی با نیروهای طبیعت که جنبه‌های گوناگون زندگی انسان را تحت سلطه خود داشتند همسان دانسته می‌شدند. هر قوم و هر شهر تقویم مذهبی خاص خود را داشت؛ تقویم زمان هدیه‌ها و نذورات و قربانی‌ها در راه الهه‌های متفاوت یا روزهای برپا داشتن جشن‌ها را معین می‌کرد. در این روزها مردم کار نمی‌کردند. فقط یهودیان در یک روز ثابت هفته (سابات یا شابات = شنبه) استراحت می‌کردند.

خدایان رومی و اعمال مذهبی

ایزدان اصلی رومیان عبارت بودند از ژوپیتر[1] خدای برتر (ایزد آسمان، رأس خانواده ایزدان و خدای سرور روم)، یونیو[2] (همسر وی)، مینروا[3] (الهه مؤنث صنایع‌دستی، آموزش و هنرها) و مارس[4] (مریخ = بهرام؛ خدای جنگ و نیروی حیاتی در بهار). این ایزدان حامیان دولت روم و بنابراین ایزدان دولتی بودند. رومیان اصولاً خدایان خود را نیروهایی می‌دانستند که نمی‌شد آن‌ها را به طور بصری نشان داد، اما در قرن پنجم پیش از میلاد، در زمان نفوذ یونانیان، رومیان نیز به توصیف و تشریح خدایان اصلی خود به عنوان موجودات فوق انسانی پرداختند. در آن زمان، رومیان خدایان خود را خویشاوند و وابسته به خدایان یونانی دانستند. البته این خدایان نام‌های رومی خود را حفظ کردند اما صورت ظاهر، اسطوره‌ها، تبارشناسی و الگوهای رفتاری ایشان رفته‌رفته عناصر یونانی به خود گرفتند.

---

1. Jupiter 2. Juno 3. Minerva
4. Mars

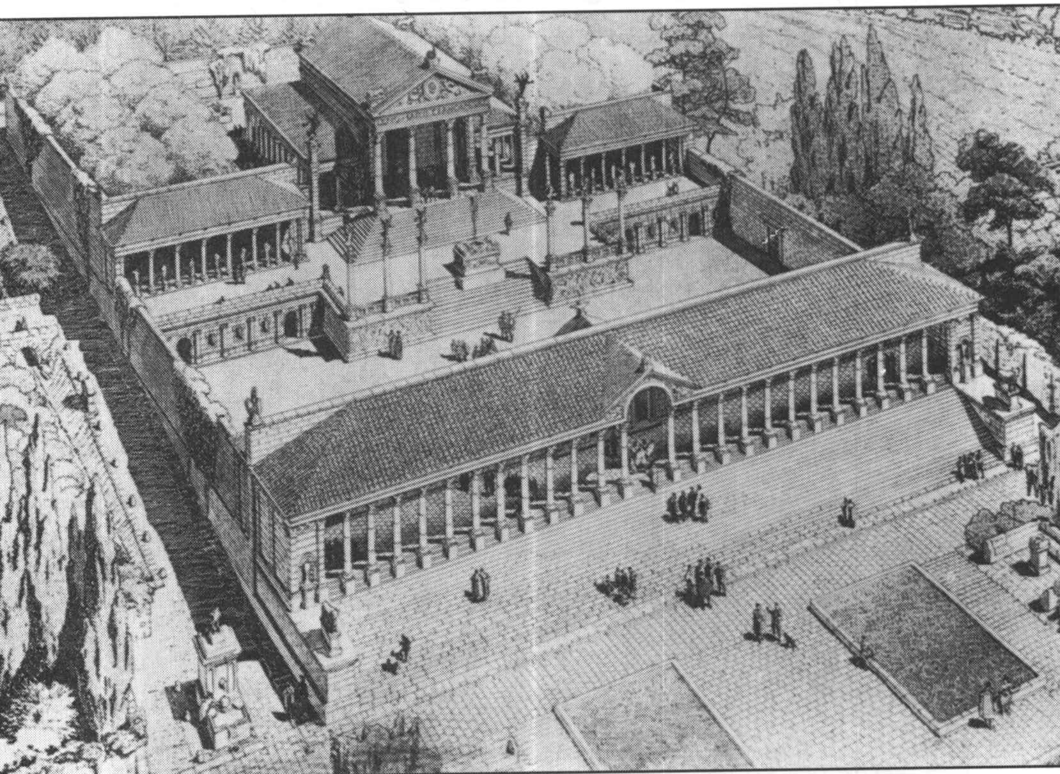


شکل ۲۳.۱۵ مارس خدای رومیان.
موزه رومی ـ ژرمنی، کلن

رومیان غیر از خدایان خود که آن‌ها را به شکل موجودات برتر انسانی تصور می‌کردند[1] ایزدان متعدد دیگری نیز داشتند که به اعمال، زمان‌ها و جاهای ویژه نسبت داده می‌شدند. مثلاً آن‌ها در هنگام درو و برداشت محصول به درگاه ایزدان خرمن‌کوبی، باد دادن غله، ذخیره‌سازی و غیره دعا می‌کردند. این ایزدان را *numina* (مفرد = *numen*) می‌نامیدند.

رومیان اعتقاد داشتند که اگر خدایان خشمگین شوند دعاهایشان اجابت نخواهد شد، اما

۱. برای این منظور واژه یونانی *anthropomorphic* [انسان انگارانه] به کار رفته است.



شکل ۲۴.۱۵ طرح بازسازی شده معبد لنوس ـ مارس نزدیک تریئر، یکی از مهم‌ترین شهرهای منطقه موزل روم.

یادداشت: چون الهه محلی لنوس[1] نزدیکی‌های زیادی با مارس داشت، با این خدا همسان پنداشته می‌شد.
Trier, Rheinisches Landesmuseum

اگر خدایان راضی شوند دعاها قبول خواهد شد. در صورت دوم آن‌ها در «صلح با خدایان» (*pax deorum*) بودند. رومیان به منظور حفظ صلح با خدایان همواره قربانی‌های لازم را انجام می‌دادند و وردهای خاصی می‌خواندند. تلفظ درست این ادعیه و فرمول‌ها بسیار مهم و دشوار بود. در صورت وقوع کمی اشتباه در انجام آیین‌ها، باید مراسم تکرار می‌شد. سنسورها (و بعدها امپراتوران) هر پنج سال یک بار مراسم *lustrum* یا قربانی کفاره را از سوی تمام مردم رم برگزار می‌کردند. رومیان باور داشتند که می‌توانند موضع و نظر خدایان و

1. Lenus

پیامد انجام تکالیف و مراسم خود را از روی بعضی فال‌ها یا نشانه‌ها، نظیر پرواز پرندگان، شکل جگر یک جانور قربانی شده و کاهنان و هاتفان (نک. ص ۲۳۰) دریابند. در شبی که قرار بود مراسم مهمی انجام شود، پادشاهان و بعدها قضات با قدرت مطلقه (*imperium*) و بعدها امپراتوران همواره سعی داشتند بفهمند که خدایان چه سرنوشتی برای رومیان در نظر گرفته‌اند. یک امپراتور یا قاضی قادر حق داشت مراسم را رهبری کند و در سایه حمایت خود گیرد (به مشاهده پرواز پرندگان به منظور پیش‌بینی بپردازد). در عصر امپراتوری فرمانداران طبق پیش‌گویی های انجام شده و با اجازه امپراتوران عمل می‌کردند.

در صورت وقوع حوادث غیرمترقبه یا فاجعه‌ای بزرگ، هیئت ویژه‌ای از کاهنان به «کتاب های سیبیلین» رجوع می‌کردند، کتاب‌های سیبیلین مجموعه‌ای بود از غیب‌گویی هایی که به نام سیبیل[1] پیشگوی افسانه‌ای رُم، نامیده شده بود. اعتقاد بر این بود که سیبیل در غاری نزدیک کومائه، واقع در خلیج ناپل، اقامت دارد.

رومیان هیئت‌های متعددی از کاهنان داشتند. پونتیفکس‌ها [*pontifices*] مسئول انجام مراسم مربوط به خدایان اصلی بودند (نک. ص ۲۴۱). هیئت‌هایی نیز با وظایف ویژه (مثلاً بررسی و معاینه جگر یک جانور قربانی شده) وجود داشتند. کاهنان از بزرگان رومی بودند و وظایف مذهبی خود را در کنار وظایف عرفی انجام می‌دادند.

رومیان مانند یونانیان به زندگی پس از مرگ اعتقاد داشتند. هر دو قوم تصور می‌کردند که اگر اجساد به نحوی شایسته دفن شوند ارواح مردگان در آن جهان از آرامش برخوردار خواهند شد و اگر جسد متوفی دفن یا سوزانده نشود، روح او پریشان و سرگردان خواهد ماند و به آرامش نخواهد رسید.

ورود خدایان بیگانه

رومیان در طی تاریخ طولانی خود هم ایزدان یونانی و هم شرقی را در دستگاه خدایان خود پذیرفتند. برخی خدایان یونانی نظیر هراکلس یا هرکول (نیمه خدایی که طی «دوازده خوان»[2] با شیطان جنگید و جهان را برای سکونت انسان مناسب و آماده ساخت)، آسکلپیوس[3] (خدای تندرستی) و دیوسکوری[4] (یا دیوسکورها پسران زئوس به نام‌های

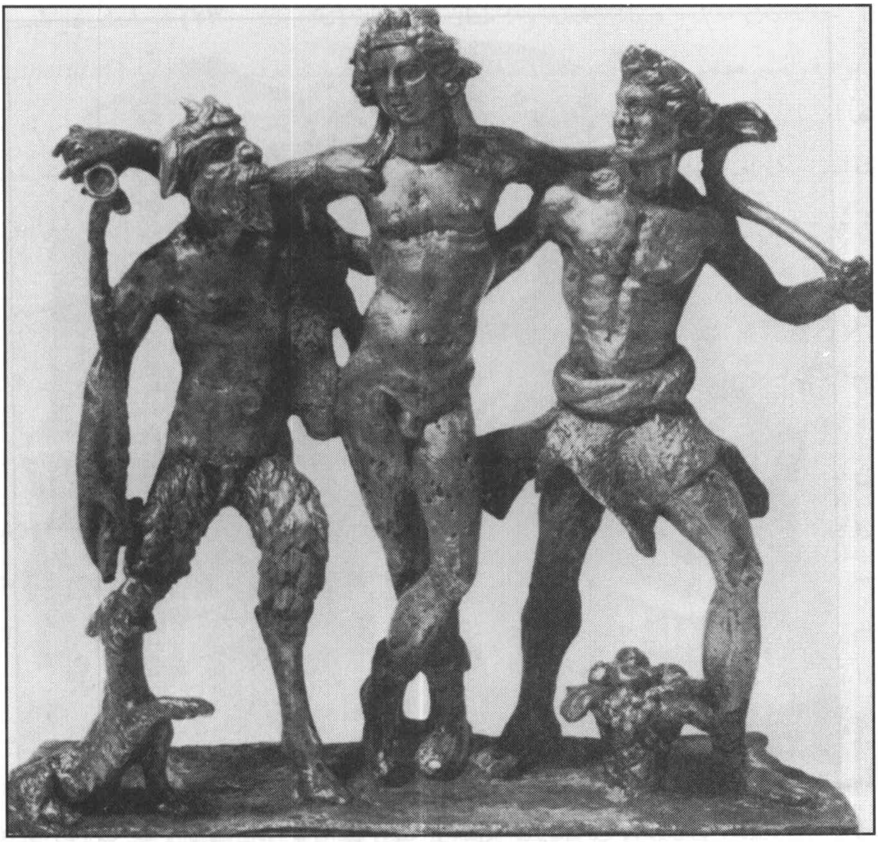
1. Sybil
2. Twelve Labours
3. Asclepius
4. Dioscuri



شکل ۲۵.۱۵ سه خدای کاپیتول در رم: ژوپیتر (وسط)، خدای اصلی دولتی روم، یونیو و مینروا در طرفین او
موزه رومی ـ ژرمنی، کلن

کوایستور[1] و پولوکس[2]) برای رومیان بسیار محبوب شدند. خدایان خارجی در مواقع وقوع بدبختی و در پی مشورت با کاهنان و هاتفان یا در صورتی که خدای مربوطه در میان مردم روم محبوبیت داشت، در دستگاه خدایان رومی پذیرفته می‌شدند. مثلاً پرستش سیبل (الهه حاصلخیزی و باروری) از خدایان آسیای صغیر، در طی دومین جنگ‌های دشوار پونیک در رم معمول شد و پرستش دیونیزوس[3]، الهه یونانی (خدای شراب و سرخوشی و سرمستی) که به زبان لاتینی باکوس[4] نامیده می‌شد پس از این جنگ در روم رواج و محبوبیت فراوانی

1. Castor
2. Pollux
3. Dionysus
4. Bacchus



شکل ۲۶.۱۵ باکوس (دیونیزوس) در وسط دو موجود مست و سرخوش.

یادداشت: صحنه‌های باکوسی در سراسر روم بسیار مورد پسند عامه مردم بودند

موزه رومی ـ ژرمنی، کلن

یافت. تأثیرات جنبی نامطلوب آیین باکوس که باعث اختلال در نظم می‌شد در فرمان سال ۱۸۶ ق. م مجلس سنا ممنوع اعلام شد.

در عصر امپراتوری تعدادی از مذاهب شرقی در سراسر امپراتوری روم رواج یافتند. این مذاهب که اصولاً محدود به یک شهر یا مردم خاص بودند، تبدیل به مذاهبی جهانی شدند. مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از خدایان مصری اوزیریس و ایزیس، مذهب ایرانی «مهر»، آیین سیبل و مسیحیت.

مهر یا میترا، مانند هرکول (یونانی = هراکلس) خدای یونانی، جنگجویی قهرمان بود که

با شیطان نبرد می‌کرد. هرکول و مهر در اردوگاه‌های نظامی بسیار محبوب بودند. آیین مهر ویژه مردان بود.

آیین ایزیس و اوزیریس مذهبی رازورانه و اسرارآمیز بود. ایزیس الهه باروری بود که به یاری هوروس، پسر قهرمانش، تن همسرش اوزیریس را که به دست شیطان کشته شده بود، بهبود می‌بخشید و او را به زندگانی باز می‌گرداند. اوزیریس خدای آن جهان یا جهان زیرین بود. کسانی که به مذهب و اسرار ایزیس ایمان می‌آوردند در رستاخیز اوزیریس شرکت می‌جستند. این آیین‌های رازورانه ترکیبی بودند از شعائر، پالایش‌ها، تزکیه‌ها، وردها، افسون‌ها و انجام نمایش‌هایی با خواندن سرودهای ملایم و آهستهٔ جادویی. یونانیان نیز آیین رازورانه‌ای مخصوص به خود داشتند و در معبد دمتر[1] (الهه باروری) الوزیس[2] (نزدیک آتن) آن را برگزار می‌کردند. این موضوع نشان می‌دهد که چرا ایزیس در میان یونانیان نسبت به ساکنان ایتالیا، شمال آفریقا و گُل از محبوبیت کم‌تری برخوردار بود.

مقامات رومی نسبت به آیین ایزیس نظر خوبی نداشتند و آن را تا قرن دوم میلادی نپذیرفتند. با این حال آن‌ها معمولاً نسبت به مذاهب بیگانه با مدارا رفتار می‌کردند. آنچه آن‌ها می‌خواستند فقط این بود که شهروندان رومی در مراسم عمومی شرکت و به درگاه خدایان دولتی روم دعا کنند. مقامات رومی تنها هنگامی واکنش نشان می‌دادند که بی‌نظمی عمومی رخ دهد (مثلاً هنگام باکانالیا [*Bacchanalia*] که جشنی بود به افتخار باکوس و در سال ۱۸۶ ق. م برپا شد) آن‌ها فقط با مذاهب یهودی و مسیحی به مبارزه جدی برخاستند.

مسیحیان

یهودیان و مسیحیان تنها خدای یکتا را می‌پرستیدند و خدایان دیگر را نفی می‌کردند. آن‌ها از این لحاظ با پیروان مذاهبی که گاه توجهی بیش از حد به یک خدای خاص نشان می‌دادند ولی خدایان دیگر را رد نمی‌کردند، تفاوت داشتند (نک. ص ۹۳).

یهودیان قومی کهن بودند و می‌شد آن‌ها را در حکم یک ملت به رسمیت شناخت؛ به همین دلیل یهودیان به عنوان یک قوم پس از سلطنت سزار با آیین دولتی روم سر سازگاری نداشتند.

اگر یهودیان در میان غیریهودیان طرفداران زیاده از حدی پیدا می‌کردند یا تنشی پنهان

1. Demeter
2. Eleusis

میان جماعات یهودی احساس می‌شد، مقامات رومی علیه یهودیان (به ویژه در رُم) اقدام می‌کردند (نک. ص ۲۳۶).

مسیحیت مذهب کاملاً جدیدی بود[1] و به یک قوم خاص محدود نمی‌شد. زندگی منزوی مسیحیان مقامات رومی را نسبت به آن‌ها بدگمان می‌کرد، سازمان کلیسایی دولتی در درون دولت تلقی می‌شد و بیم آن می‌رفت که مسیحیان علیه روم توطئه کنند. فرمانداران و مقامات محلی که از مسیحیان خشمگین بودند، در مناطق مختلف به اذیت و آزار مسیحیان می‌پرداختند یا اراذل و اوباش خود را در زمان‌های سختی و گرفتاری به جستجوی بلاگردان‌های مسیحی می‌فرستادند. حتی امپراتوران مختلف به آزار مسیحیان پرداختند.

نرون (۵۴-۶۸ م) مسیحیان را مسئول آتش‌سوزی مهیب رم دانست؛ این آتش‌سوزی در سال ۶۴ میلادی نیمی از شهر را به خاکستر مبدل کرد. به این مناسبت در شهر رم بسیاری از مسیحیان مورد آزار و شکنجه قرار گرفتند.

مسیحیت در اصل به عنوان یک فرقه یهودی تلقی می‌شد؛ فرقه‌ای که به خصوص میان غیریهودیانی که به مذهب یهود علاقه و تمایل داشتند محبوب بود. مشاجره‌ای که در مورد قانون یهود پیش آمد باعث جدایی مسیحیان و یهودیان شد. بیش‌تر مسیحیان مخالف مقررات اجباری یهود در باره زندگی غیریهودیان بودند. افزون بر این، مسیحیان در قیام بزرگ سال‌های ۶۶-۷۰ میلادی (نک. ص ۳۳۶) یهودیان شرکت نکردند و این را بسیاری از یهودیان خیانت خواندند. حدود سال ۹۰ میلادی مسیحیان از جماعت یهودیان اخراج شدند.

چندی نگذشت که شمار مسیحیان یهودی‌تبار بیش‌تر شد و نفوذ مسیحیان بر اقوام غیر یهودی افزایش یافت. رهبری جماعات مسیحی در اختیار گروهی از روشنفکران و بازرگانان یونانی‌زبان قرار گرفت. آن‌ها خرج مراسم دینی را تأمین می‌کردند، صندوقی برای اعانه به مستمندان تهیه کردند و هزینه اسقف‌ها (یونانی = episkopoi به معنای «ناظران») و پرسبیتر (شیوخ)های جماعات مسیحی را می‌پرداختند؛ جماعاتی که تا حد بسیار زیادی از بردگان، آزادان، زنان و کسبهٔ خرده‌پای شهرها تشکیل شده بود. در آغاز، مسیحیت در نواحی روستایی پیروان چندانی نیافت. ساکنان این نواحی تجربه‌ای در مورد عوارض و بلایای ناشی از مهاجرت به شهرها نداشتند و همچنان به طرفداری از شعائر

---

۱. مسیح در زمان سلطنت امپراتور تیبریوس حدود سال ۳۰ میلادی به قتل رسید. ـ م.



شکل ۲۷.۱۵ تابوت سنگی منقوش که صحنه‌های مسیحی را نشان می‌دهد.

یادداشت: چپ: مار در بهشت آدم و حوا را وسوسه می‌کند که از میوه ممنوعه بخورند. وسط: چوپان نیک (که اصولاً درونمایه و مضمونی روستایی بود تا مسیحی؛ هنرمندان مسیحی این مضمون را به اصطلاح «چوپان خوب» مسیحی بدل کردند). راست: سه مرد جوان که خداوند آن‌ها را از سوختن در آتش نجات داد.

Trier, Rheinisches Landesmuseum

اجدادی باستانی خود که پیوند نزدیکی با زندگی روستایی و کشاورزی آن‌ها داشت، ادامه می‌دادند.

بردگان و زنان احتمالاً به مسیحیت بیش‌تر علاقه داشتند چرا که در نظر خداوند همهٔ آن‌ها با سایر مؤمنان جماعات مسیحی برابر بودند و به طور مساوی در آیین‌های مقدس شرکت می‌کردند؛ این امر با دیگر ادیان آن روزگار به کلی تفاوت داشت. در جماعات مسیحی حتی یک برده می‌توانست به مقام شیخ یا اسقف برسد (اما زنان نمی‌توانستند).

محبوبیت مسیحیت در میان بازرگانان و روشنفکران احتمالاً معلول یکتاپرستی نهفته در مکاتب فلسفی رایج و عامه‌پسند بود. گذشته از این‌ها، قوانین اخلاقی روشن و ساده مسیحیت برای گروه‌هایی که از منازعات بی‌پایان میان مکاتب گوناگون فلسفهٔ اخلاق خسته شده بودند جذابیت داشت.

مسیحیان تحصیلکرده با نوشتن علیه حملات گوناگونی که از جهات مختلف انجام می‌گرفت به دفاع از ایمان خود پرداختند. آن‌ها در نوشته‌های بلیغ یونانی به بحث با خاخام‌های یهودی، فیلسوفان یونانی، مقامات رومی و فرقه‌های شبه‌مسیحی پرداختند که مفاهیم مسیحی را با اندیشه‌های خاورمیانه‌ای باستانی و فلسفه یونانی تلفیق می‌کردند. در حدود سال ۲۰۰ میلادی ادبیات لاتینی مسیحیِ مشابهی در شمال آفریقا به وجود آمد (جماعت مسیحی رُم کماکان تا قرن سوم به استفاده از زبان یونانی ادامه دادند، در این شهر بیش‌تر بردگان و آزادان یونانی‌زبان و خارجیان جذب مسیحیت شده بودند). مقامات مسیحی ادبیات مسیحی راکه برای همهٔ مؤمنان باسواد پذیرفتنی بود، گسترش دادند. آن‌ها شالوده‌های یک آموزه سیستماتیک فلسفی ـ منطقی را پی‌ریزی کردند که با اقتدار توسط اسقف‌ها موعظه می‌شد. این آموزه به زبانی ساده و در قالب حکایاتی ساده گفته می‌شد و هرکس می‌توانست آن‌ها را بفهمد. بنابراین نخبگان مسیحی، هم به باسوادان و هم به بی‌سوادان خدمت کردند. قسمت اعظم فلسفه یونانی به حوزه آموزه مسیحی رخنه کرده بود.

مسیحیان در ادارات محلی یا مرکزی مقامی را قبول نمی‌کردند و به خدمت سربازی نمی‌رفتند. ایمان آن‌ها کشتن انسان‌های دیگر را ممنوع کرده بود و آن‌ها متوجه شده بودند که در صورت حضور در اردوگاه‌های نظامی یا قبول مقامات دولتی مجبور خواهند شد در پرستش خدایان دولتی روم و آیین امپراتور شرکت کنند. با این حال مسیحیان حاضر بودند برای سلامتی امپراتور و امپراتوری دعا کنند و مالیات بپردازند چون مذهب آن‌ها شورشی نبود.

فصل شانزدهم

بحران قرن سوم میلادی و اواخر دوران باستان

فشارهای فزاینده در مرزهای شمالی و شرقی

ژرمن‌ها

امپراتوری ساسانیان

بی‌ثباتی درونی در امپراتوری روم

مشکلات نظامی

نقایص ساختاری

دودمان سور (۱۹۳-۲۳۵ م)

سپتیمیوس سوروس (۱۹۳-۲۱۱ م)

شهروندی رومی برای تمام ساکنان آزاد امپراتوری

امپراتوران سرباز (۲۳۵-۲۴۸ م)

دیوکلتیان (۲۸۴-۳۰۵ م)

توسعه بیش‌تر دیوانسالاری

مجلس سنا و طبقه اسواران

امپراتوری و جانشینی امپراتور

آزار مسیحیان

کنستانتین کبیر (۳۰۶-۳۳۷ م)

مسیحی شدن کنستانتین

قسطنطنیه [کنستانتینوپُل]

ارتش

بار سنگین فزاینده مالیات و نظام پولی

امپراتوری روم پس از کنستانتین

شرق و غرب

امپراتوری مسیحی

پایان امپراتوری روم غربی

فشارهای فزاینده در مرزهای شمالی و شرقی

سال‌های ۱۶۱ ـ ۱۶۶ میلادی شاهد جنگ بزرگی میان روم و پارتیان ایران بود، به دنبال این جنگ هجوم‌های شدیدی از سوی قبایل ژرمن در منطقه دانوب میانی صورت گرفت (۱۶۵ـ۱۸۰ م). در شرق سرداران رومی به پیروزی قاطعی دست یافتند اما ارتش روم هنگام بازگشت از بین‌النهرین دچار بیماری طاعون شد، این بیماری به قربانی شدن شمار کثیری از مردم امپراتوری روم انجامید. چند سال بعد، در سال ۱۷۰ میلادی، ژرمن‌ها موفق شدند به ایتالیا رخنه کنند. برای نخستین بار از زمان سلطنت ماریوس مهاجمان بیگانه توانستند از کوه‌های آلپ عبور کنند. بیرون راندن ژرمن‌ها و استقرار مجدد تسلط روم بر منطقه مرزی به بهای مشکلات بزرگی برای مارکوس اورلیوس امپراتور (۱۶۱ـ۱۸۰ م) تمام شد.

اما عمر این پیروزی کوتاه بود، زیرا ازدیاد فراوان جمعیت در قرن سوم و فشار از داخل سرزمین (استپ‌های اورازی) ژرمن‌ها را بار دیگر به سوی مرزهای رومیان راند.

ژرمن‌ها

قبایل ژرمن از بسیاری لحاظ شبیه قبایل سلت (نک. ص ۳۵۳) بودند. نخست این‌که آن‌ها نیز توسط اشراف یا نجبایی رهبری می‌شدند که بر طایفه و رعایای خود فرمان می‌راندند و هر یک دستجات جنگجوی شخصی داشتند. افزون بر این آن‌ها نیز همانند سلت‌ها رؤسای جنگجویی داشتند که در مجمع جنگجویان انتخاب می‌شدند. ژرمن‌ها در سکونتگاه‌های پراکنده‌ای زندگی می‌کردند که از چند مزرعه بزرگ که با تعدادی کلبه کوچک احاطه شده بود تشکیل می‌شد. کشاورزی و صنعتگری را فقرای آزاد، کارگران کشاورزی وابسته و زنان انجام می‌دادند. اعضای مذکر طبقه بالا وقت خود را صرف جنگ و شکار می‌کردند. با این حال، از لحاظ فرهنگ مادی ژرمن‌ها از بیش‌تر قبایل سلت در مراتب پست‌تری قرار داشتند و رفاه چندانی نداشتند. حدود اوایل عصر امپراتوری تماس‌های تجارتی زیادی میان رومیان و ژرمن‌ها برقرار شد و از آن طریق کالاهای بسیاری از امپراتوری روم به شمال آلمان و اسکاندیناوی رسید.

در مدت سلطنت سزار و اوگوستوس نجبای ژرمنی و جنگجویان آن‌ها آموزش دیدند، ورزیده شدند و به سلاح سنگین مجهز گشتند، اما خدمتکاران آن‌ها که از طبقات پست‌تری



شکل ۱۶.۱ مارکوس اورلیوس (حکومت ۱۶۱ تا ۱۸۰ میلادی) در حال بخشیدن حریفان شکست خوردهٔ خود.

یادداشت: مارکوس اورلیوس سابقه نظامی نداشت ـ تا سال ۱۶۱ میلادی بیش‌تر یک روشنفکر و فیلسوف بود ـ اما پس از نخستین شکست‌ها موفق شد در حدود سال ۱۸۰ میلادی هجوم‌های ژرمن‌ها را متوقف کند. نسل‌های بعدی انرژی و ایثار و فداکاری او را می‌ستودند.

بایگانی عکس ماربورگ



شکل ۲.۱۶ یک زارع آلمانی در حال شخم زدن.
موزه رومی ـ ژرمنی، کلن

بودند چیزی بیش از یک نیزه چوبی محکم و یک سپر سبک نداشتند. با این حال این سلاح‌های ساده برای جنگ‌های چریکی در جنگل‌ها و باتلاق‌های آلمان بسیار مناسب بود.

در دوره امپراتوری، ژرمن‌ها نکته‌های فراوانی از سازمان نظامی رومیان آموختند. برای مثال، روش محاصره شهرها را از رومیان یاد گرفتند و آموختند که چگونه سپاهیان خود را برای مدتی طولانی در کنار یکدیگر حفظ کنند.

در سال ۶۹ میلادی باتاویان‌های[1] شورشی و متحدان آن‌ها در قسمت آلمان آزاد به حد

1. Batavians

کافی از رومیان آموخته بودند که بتوانند یک پایگاه نظامی رومی را وادار به تسلیم کنند (پایگاه وترا[1]، نزدیک گزانتن[2]). باتاویان‌ها توانسته بودند از ستادهای نزدیکی در درون مرزهای روم، که از حدود سال ۱۲ ق. م در آن زندگی می‌کردند تاکتیک‌های نظامی رومی را مشاهده کنند و به ارتش روم که در طول راین سفلیٰ استقرار داشت کمک‌های زیادی برسانند. با همهٔ این‌ها رومیان می‌بایست شکست در «وترا» را به عنوان یک نشانه شوم، جدی می‌گرفتند (نک. ص ۳۳۶).

در باره دین ژرمن‌ها و سنّت ادبی این دوره آن‌ها اطلاعات چندانی نداریم چون اسطوره‌ها، حکایات و افسانه‌ها و سروده‌های پهلوانی ایشان سینه به سینه و به طور شفاهی منتقل می‌شد.

در حدود سال ۲۰۰ میلادی تغییرات عمده‌ای در آلمان رخ داد. گُت‌ها[3] از اسکآندیناوی به سوی جنوب شرقی حرکت کردند و در والاکیا[4] (ویزیگُت‌ها)[5] و کریمیان[6] (اُستروگت‌ها)[7] مستقر شدند. در حدود سال ۲۳۰ میلادی گُت‌ها حملاتی را علیه امپراتوری روم آغاز کردند، حملاتی که به جنگ‌های تمام‌عیاری تبدیل شد و تمام ایالات رومی در بالکان را با خاک یکسان کرد. شکست دادن گُت‌ها برای رومیان سال‌های درازی، تا سال ۲۶۹ میلادی، به طول انجامید.

در منتهای غرب، اتحادیه‌ها و فدراسیون‌های جدیدی از قبایل ژرمن نظیر فرانک‌ها[8] در ناحیهٔ راین وسطیٰ و آلمانی‌ها[9] در زاویهٔ میان رودهای دانوب و راین تشکیل شد. در نیمه اول قرن سوم نبردهای اندکی در طول مناطق مرزی رخ داد، اما این‌ها فقط مشاجرات محلی تلقی می‌شدند. با این حال میان سال‌های ۲۵۳ ـ ۲۸۲ میلادی امپراتوری روم با تهاجمات بزرگی در این مناطق مواجه شد. ارتش‌های روم برای استقرار مجدد نظم در طول این مرزها با مشکلات بزرگی روبرو شدند و نواحی وسیعی در پیکارهایی که با ژرمن‌ها انجام گرفت ویران شد.

در حدود سال ۱۸۰ میلادی ژرمن‌ها شروع به استقرار در مناطق مرزی شمالی کردند. این نشانهٔ آغاز تحولی بود که قرن‌های بعد به ژرمنی شدن نواحی غرب راین و جنوب دانوب علیا انجامید. امپراتوران روم برای جلوگیری از این تحول کاری انجام ندادند؛ حتی بعضی از

1. Vetera
2. Xanten
3. Goths
4. Wallachia
5. Visigoths
6. Crimean
7. Ostrogoths
8. Franks
9. Almanni

آن‌ها به دلیل امتیازاتی که داشت به تشویق آن پرداختند: مناطق تخریب شده می‌توانستند دوباره زیر کشت بروند و جمعیت آن‌ها قادر به پرداخت مالیات شوند، همچنین فشار ژرمن‌ها به مرزها کاهش می‌یافت و ساکنان جدید امپراتوری می‌توانستند سربازان خوبی برای ارتش‌های رومی باشند.

امپراتوری ساسانیان

در سال ۲۲۶ میلادی پارسیان طی شورش‌هایی پارتیان را شکست دادند و بر شاهنشاهی ایران تسلط یافتند. این امپراتوری جدید که دودمان ساسانی در رأس آن بود تا حدود ۶۴۰ میلادی به حیات خود ادامه داد.

امپراتوری پارت، پادشاهی سست‌بنیادی بود که عملاً از ایالاتی مستقل تشکیل شده بود؛ در هر یک از ایالات طبقهٔ بالا شیرهٔ جان باقی مردم را می‌مکید. شاهنشاهی جدید ساسانی امپراتوری تمرکزگرا و دولت دیوانسالاری بود که مالیات زیادی جمع می‌کرد و چه‌بسا به برکت همین مالیات‌ها ارتشی بزرگ و نیرومند پدید آورد. به ویژه سواره‌نظام سنگین اسلحه و زرهی نیرویی سرسخت و هولناک را تشکیل می‌داد. رکاب و نوع شوالیه‌ای که ما از قرون‌وسطای خود می‌شناسیم احتمالاً از آن زمان در ایران معمول شد.

احیای قدرت ایران به شکل ناسیونالیسمی بی‌پروا و ستیزه‌جویانه، چه در سیاست خارجی و چه در حیات دینی و فرهنگی انجام گرفت و به نسل‌های بعد منتقل شد. هدف شاهان ایرانی قرن سوم، ظاهراً به قصد احیای امپراتوری کوروش هخامنشی و تسخیر ایالات شرقی امپراتوری روم بود. در نتیجه، سال‌های ۲۴۰ تا ۲۸۳ میلادی شاهد سلسله جنگ‌هایی بزرگ میان ایران و روم بود؛ در این جنگ‌ها رومیان برای حفظ خود دچار مشکلات زیادی شدند. در سال ۲۶۰ میلادی ایرانیان حتی موفق شدند امپراتور والرین[1] (۲۵۳ـ۲۶۰ م) را به اسارت بگیرند. این حالت شکست چهل سال ادامه داشت تا آن‌که سرانجام رومیان در زمان سلطنت امپراتور دیوکلتیان[2] (۲۸۴ـ۳۰۵ م) در سال‌های ۲۹۶ـ ۲۹۹ میلادی، پیروزی‌هایی کسب کردند که باعث شد ایرانیان لشکرکشی‌های خود را به بعد موکول کنند.

1. Valerian 2. Diocletian

ایرانیان مذهب زرتشتی خود (نک. ص ۹۵) را برترین دین می‌دانستند و از وجود ادیان گوناگون در امپراتوری خود (مثلاً دین‌های یونانیان، یهودیان و بابلیان) بیزار بودند. فرهنگ یونانی که از زمان اسکندر بزرگ و جانشینان او به ایران وارد شده و بسیار مورد احترام پارتیان بود، رفته‌رفته رو به افول نهاد. شهرها و محلات یونانی اهمیت خود را از دست دادند. این امر طلیعه پایان عصر هلنیستی در این مناطق محسوب می‌شود.

بی‌ثباتی درونی در امپراتوری روم

فشارهای فزاینده در مرزها موجب تضعیف کلی در نظام رومیان شد.

مشکلات نظامی

جنگ‌های رومیان با ژرمن‌ها و پارتیان (و پس از ۲۲۶ میلادی با ساسانیان) نشان می‌دهند که آن برتری که ارتش‌های روم طی قرن‌ها در برابر بیش‌تر دشمنانشان از آن برخوردار بودند دیگر پایدار نمانده است. با گذشت سال‌ها از سویی دشمنان از رومیان بسیاری چیزها آموخته بودند و از سویی دیگر قدرت و مهارت نظامی سربازان رومی رو به ضعف گذاشته بود. از زمانی که اعطای حق شهروندی رُمی در سراسر مناطق مرزی رواج یافت (نک. ص ۳۴۶). سپاهیان بیش‌تری به استخدام ارتش درمی‌آمدند؛ اما تعداد مردانی که به منظور کسب شهروندی رمی در ارتش ثبت‌نام می‌کردند احتمالاً به طور قابل توجهی رو به کاهش گذاشته بود. از آثار مؤلفان یونانی و لاتینیِ آن عصر چنین برمی‌آید که فقط فقیرترین افراد و کسانی که در جایی دیگر کاری نمی‌یافتند داوطلبانه به ارتش رو می‌آوردند. این مؤلفان ادعا می‌کنند که وقتی موقعیت مادی سربازان تهدید می‌شد از ایجاد رعب و وحشت در میان مردم خود ابایی نداشتند. افسران ارشد هنوز از میان طبقات سناتوری و اسواران برگزیده می‌شدند. بیش‌تر این بزرگان فاقد تجربه نظامی لازم بودند که بتوانند در یک جنگ تمام عیار کارایی مؤثر داشته باشند. از این لحاظ افسران سواره‌نظامی که از رده‌ها و صفوف عادی ارتش برخاسته بودند بر آن‌ها پیشی گرفتند و دقیقاً به علت قابلیت‌های نظامی خود به طبقه اسواران وارد شدند.

ارتش‌ها در طی دو قرنی که در پایگاه‌های دائمی مرزی سپری کردند، پیوندهای

منطقه‌ای و منافع نیرومندی پیدا کردند. بیش‌تر سربازان متعلق به مناطقی بودند که ارتش‌ها در آن‌جا مستقر شده بودند (نک. ص ۳۴۶) در نتیجه وقتی امپراتوری، توجه کافی به تهدیدهای مرزی مبذول نمی‌کرد، ممکن بود سپاهیان آن منطقهٔ مرزی، سردار خود را امپراتور اعلام کنند. به همین دلیل، در سدهٔ سوم میلادی جنگ‌های عمده‌ای بر سر غصب مقام امپراتوری یا منازعات فراوانی برای جانشینی درگرفت.

نقایص ساختاری

پس از طی دو قرن صلح و آرامش، امپراتوری روم دیگر قادر به تحمل وضع تقریباً دائمی جنگی نبود. طبقات بالا بیش‌تر قدرت و مهارت نظامی خود را از دست داده بودند. نظام مالیاتی ساده‌تر و خشک‌تر از آن شده بود که بتواند منابع لازم را برای تأمین هزینه‌های کلان دفاعی فراهم کند. منابع مالی فوق‌العاده (غنایم جنگی و خراج) که هزینه فتوحات روم در قرن‌های دوم و اول قبل از میلاد را تأمین می‌کرد نیز دیگر وجود نداشت.

در سراسر امپراتوری شهرهای بی‌شماری غیر قابل دفاع یا بی‌دفاع بودند. فعالیت بازرگانی فقط با زمان صلح و شرایط ایمن سازگار بود. ذخایر ته‌کشیده بودند. بزرگان به جای سرمایه‌گذاری مفید سودهایی که نصیبشان می‌شد، آن‌ها را در ساختمان بناهای تجملی پر زرق و برق، تفریحات عمومی و تظاهرات فرهنگی به هدر داده بودند، و اکنون باید عواقب آن را با سختی تحمل می‌کردند، چرا که مبالغ زیادی صرف نگهداری بناها، ورزشگاه‌ها، مسابقات، تفریحات و میهمانی‌ها می‌شد. همچنین باید از تعداد رو به افزایش کارگران فصلی تهی‌دست در مواقعی که کار وجود نداشت حمایت کنند. بدون شک طبقات پایین شمارشان در دوران دویست سالهٔ صلح افزایش یافته و جذب سرگرمی‌های عمومی و جاذبه موجود در شهرها شده بودند. نمی‌دانیم که آیا در اثر بیماری همه‌گیر طاعون سال ۱۶۶ میلادی جمعیت کاهش یافته بود یا نه.

در طی قرن‌های اول و دوم میلادی، ثروت به نحو فزاینده‌ای نامتناسب توزیع شده بود و در نهایت به تمرکز دارایی در دست تعداد اندکی از شهروندان ثروتمند انجامیده بود. این گروه کوچک از طریق ارث و خرید زمین پیوسته ثروتمندتر می‌شدند، حال آنکه تعداد اجاره‌داران و کشاورزان خرده‌پا که فقط می‌توانستند شکم خود را سیر کنند روز به روز افزایش می‌یافت.

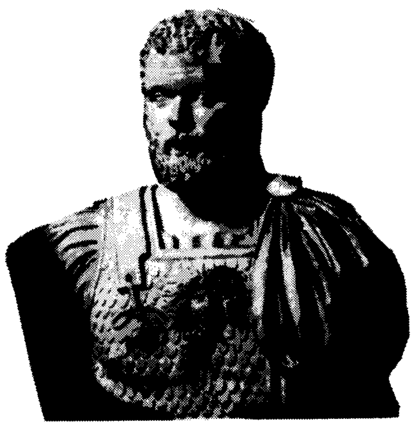
دودمان سور[1] (۱۹۳-۲۳۵ م)

سپتیمیوس سوروس[2] (۱۹۳-۲۱۱ م)

پس از نزاعی که بر سر جانشینی در پی قتل کومودوس[3] (نک. نمودار ۱.۱۵) پیش آمد، در سال ۱۹۳ میلادی سپتیمیوس سوروس، یک رومی آفریقای شمالی تبار، امپراتور شد. ارتش جناح رود دانوب نیز در این نزاع به حمایت از او برخاست و او را بر تخت نشانید.

سپتیمیوس سوروس متوجه شد اکنون که فشار بر مرزها افزایش یافته است می‌تواند ارتش خود را توسعه دهد و بهبود بخشد. او تعدادی لژیون جدید به وجود آورد، حقوق سربازان را بسیار افزایش داد و منافع جنبی آن‌ها را زیادتر کرد. از آن زمان به بعد سربازان اجازه یافتند که ازدواج کنند، کمک‌هزینه‌های فوق‌العاده به صورت نقدی و جنسی به آن‌ها پرداخت می‌شد و قطعه زمینی در منطقه مرزی خودشان به آن‌ها اعطا شد. متأسفانه این امر باعث شد که وفاداری و حمایت آن‌ها از جماعات محلی خودشان تقویت شود.

سپتیمیوس سوروس رسیدن افسران جزءِ باتجربه به مقام افسران ارشد را آسان‌تر کرد و به شوالیه‌ها یا اسواران در امور اداری نفوذ بیش‌تری بخشید. هدف او در افزایش بختِ سربازان برای پیشرفت اجتماعی این بود که خدمت نظام جذابیت بیش‌تری پیدا کند و ارتش توسعه یابد. با این حال، اقدامات او مشکلات مالی غیرقابل حلی ایجاد کرد. هزینه دفاعی



شکل ۳.۱۶ سپتیمیوس سوروس (۱۹۳-۲۱۱ میلادی)
رُم، موزه کاپیتولینو

1. Severi 2. Septimius Severus 3. Commodus



شکل ۴.۱۶ کاراکالا (۲۱۱-۲۱۷ میلادی)
رُم، موزه کاپیتولینو

به نحو غیرمنتظره‌ای افزایش یافت (یکی از علل آن افزایش فراوان دستمزد سربازان بود). این مشکلات مالی باعث دردسر تمام امپراتوران بعدی شد.

سپتیمیوس سوروس و جانشینش کاراکالا[1] (حکومت ۲۱۱-۲۱۷ م) به طرق گوناگون درصدد گردآوری پول بودند. آن‌ها وزن و عیار سکه‌ها را کاهش دادند. ضمن این‌که می‌کوشیدند به طور مصنوعی قدرت خرید آن‌ها را حفظ کنند. آن‌ها به منظور مصادره اموال سناتورهای ثروتمندی که از آن‌ها خوششان نمی‌آمد یا در منازعات سال ۱۹۳ میلادی جانب ایشان را نگرفته بودند، دادگاه‌های قانونی تشکیل دادند. افزون بر این، سپتیمیوس سوروس در لشکرکشی موفقیت‌آمیز علیه پارتیان ایران غنایم فراوانی به چنگ آورد. او در این جنگ ایالت جدیدی (شمال بین‌النهرین) را ضمیمهٔ امپراتوری روم کرد. امپراتوری روم به پهناورترین اندازهٔ خود رسیده بود.

شهروندی رومی برای تمام ساکنان آزاد امپراتوری

در سال ۲۱۲ میلادی کاراکالا به همهٔ اهالی آزاد امپراتوری روم حق شهروندی رُمی اعطا کرد. تصور می‌شود که انگیزه این کار ملاحظات مالیاتی بود. در عصر امپراتوری، حق

---

۱. Caracalla : فرزند سپتیمیوس سوروس.

شهروندی رُمی، ساکنان ایالات را از پرداخت مالیات مستقیم معاف نمی‌کرد. در ایتالیا، یعنی سرزمین اصلی و قدیمی امپراتوری، از سال ۱۶۷ ق. م هیچ گونه مالیات بر دارایی اخذ نشده بود، اما در ایالات هر کس می‌بایست مالیات مستقیم بپردازد (بجز گروه کوچکی از شهروندان و جماعاتی که امپراتوران حق معافیت ویژه برای آن‌ها قائل شده بودند). با این همه مالیات‌هایی هم بودند که به خصوص به شهروندان، چه در ایتالیا و چه در ایالات تعلق می‌گرفتند، نظیر پنج درصد مالیات بر ارث که از زمان اوگوستوس معمول شده بود (نک. ص ۳۲۹). بنابراین در مقام مقایسه، اعطای انبوهی حق رأی از لحاظ مالیاتی امتیازی برای دولت محسوب می‌شد.

در سال‌های ۲۱۳ و ۲۱۵ میلادی کاراکالا به قبایل بربر مرز شمالی مبلغی پول داد تا آن‌ها را از تاخت و تاز و حمله به امپراتوری منصرف گرداند؛ این عمل ارزان‌تر از هزینه جنگ تمام می‌شد. این سیاست تا پایان عصر امپراتوری، مقبولیت داشت.

آخرین امپراتور دودمان سور به نام سوروس الکساندر[1] (۲۲۲-۲۳۵ م) کوشید تا با ادامه سیاست صلح پایدار که مبتنی بر مذاکره تا حد امکان با دشمن بود، ارزش پول را حفظ کند و از صرف هزینه بپرهیزد. او بخشش‌ها و اقطاعات و هدایای اتفاقی را بسیار کاهش داد.

با وجود تمام این مشکلات، عصر سلسلهٔ سوران در بیش‌تر ایالات دوره رفاه محسوب می‌شود؛ در این دوره شهرها به شکوفایی فرهنگی خود ادامه دادند اگرچه تضادهای میان گروه‌های اجتماعی رقیب تشدید شد. اعضای طبقه بالای سنّتی و روشنفکرانی که در خدمت امپراتوری بودند از صعود کارشناسان نظامی در صفوف ارتش بیم داشتند و از سربازان به دلیل رفتار بی‌انضباطشان بیزار بودند. مردم رم نیز نسبت به سربازان نظر خوشی نداشتند. این امر احتمالاً ناشی از این واقعیت است که امپراتوران در صورت صرف هزینه بیش‌تر برای سربازان، قادر نبودند برای مردم هزینه کنند و به این ترتیب پول چندانی برای دادن هدیه به مردم یا برگزاری مسابقات در رم باقی نمی‌ماند. این گونه احساسات جوّ سیاسی ناآرامی پدید آورد.

امپراتوران سرباز (۲۳۵-۲۴۸ م)

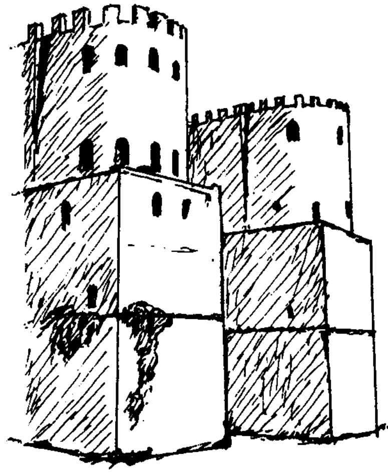
پس از سال ۲۳۵ و به خصوص پس از سال ۲۴۸ میلادی، همه چیز رو به تباهی رفت. در تمام مرزها جنگ درگرفت (نک. ص ۳۸۸) و هر یک از ارتش‌ها بر سر منازعات مکرر برای

1. Severus Alexander

کسب قدرت با یکدیگر به نبرد پرداختند. پس از سال ۲۳۵ میلادی تا مدتی طولانی هیچ سلسله‌ای به طور رسمی برای امپراتوری به رسمیت شناخته نشد و مدت پنجاه سال (تا سال ۲۸۴ م) ده‌ها امپراتور و غاصب به سرعت جانشین یکدیگر شدند. از آن‌جا که قدرت این امپراتوران منحصراً به قدرت سربازانشان متکی بود و فقط با زور و از طریق ضربات نظامی بر سر کار می‌آمدند به آن‌ها «امپراتوران سرباز» گفته‌اند. در این مدت مجلس سنا و مردم عادی و غیرنظامی فقط می‌توانستند منتظر بمانند و شاهد باشند که کدام سردار از این منازعات متوالی پیروز بیرون می‌آید. بارها حتی وحدت امپراتوری تهدید شد: در زمان‌هایی که چند امپراتور بر بخش‌های گوناگون امپراتوری فرمان می‌راندند.

بخش‌های عظیمی از امپراتوری بارها در اثر جنگ ویران شدند و به سختی توان پرداخت مالیات را داشتند. مازاد محصولات کشاورزی کاهش یافت. سراسر امپراتوری، به ویژه مناطق جنگ‌زده، در اثر طاعون و گرسنگی رو به ویرانی گذاشت. در این مناطق و در نواحی مجاور آن، سربازان گریخته از جنگ، بردگان فراری، کشاورزان ورشکسته و سایر افراد مستأصل و درمانده در دسته‌های بزرگ دزدان گرد هم آمدند. بازرگانی در اثر عدم امنیت و کاهش قدرت خرید مردم دچار رکود شد. شهرهای بسیاری در مناطق آسیب‌دیده به کلی ویران شدند. شوراهای شهرداری‌ها گرفتار تنگناهای مالی شدند و میان کاهش منافع ناشی از املاک و مستغلات و تقاضاهای فزاینده ارتش‌ها و مأموران اخذ مالیات که به مناطق آن‌ها می‌آمدند سرگردان ماندند. در این بین مناطق ویران‌شده مجبور بودند هزینه‌های دفاع محلی (دیوارهای شهرها، هزینه‌های نیروهای میلیشیا یا شبه‌نظامی) را نیز بپردازند. تأثیر متقابل افزایش قیمت‌ها، کم شدن عیار سکه‌ها و کاسته شدن ارزش آن‌ها و پرداخت‌های اضافی و فوق‌العاده به سربازان که به خاطر کاهش قدرت خرید خود عاصی شده بودند، در نهایت به سقوط نظام پولی روم انجامید. امپراتوران مجبور بودند به تقاضاهای سربازان خود تن در دهند چون حفظ موقعیت ایشان به آن‌ها بستگی داشت و در جنگ‌های متعدد نیز به وجود ارتش نیاز داشتند.

در بخش‌هایی از امپراتوری وضعیت عادی اداری از هم پاشید و درخواست‌های خودسرانه سربازان جای اخذ منظم مالیات را گرفت. در این مناطق ارتش سرانجام اداره کامل امور اداری را به دست گرفت. در بسیاری از شهرها نخبگان محلی پول چندانی برای انجام امور خیریه، کارهای ساختمانی و حفظ بناهای پر زرق و برق تجملی خود، تظاهرات فرهنگی و تفریحات عمومی نداشتند. چه‌بسا شهروندان ثروتمندتر و نخبگان طبقات بالا



شکل ۵.۱۶ دروازه‌ای در دیوار آورلیان (فرمانروایی آورلیانوس ۲۷۰-۲۷۵م).

می‌کوشیدند تا از بارهای سنگین فزاینده شانه خالی کنند، با این حال می‌توانستند زمین‌های متروکه را با قیمت پایین خریداری کنند. در نتیجه مالکیت بیش از پیش در دست عده معدودی متمرکز شد.

با این حال میان سال‌های ۲۳۵ تا ۲۸۴ میلادی وضعیت در همه جای امپراتوری به این بدی نبود. نواحی وسیعی (بریتانیا، اسپانیا، بخش‌هایی از آسیای صغیر، سیسیل، بخش‌هایی از آفریقای شمالی و مصر) تا حدی از خرابی‌های ناشی از جنگ مصون ماندند. در نتیجه، ایالت‌هایی در آفریقا و آسیا تبدیل به مناطق مهم‌تر امپراتوری شدند. امپراتوری روم ادامه وجود خود در قرن سوم و بهبود نسبی آن در قرن چهارم را مرهون موفقیت‌های نظامی امپراتوران سرباز بود که میان سال‌های ۲۶۰ و ۲۸۴ میلادی حکومت کردند؛ اصلاحاتی که این امپراتوران انجام دادند به دست امپراتور دیوکلتیان[1] (۲۸۴-۳۰۵ م) تکمیل شد. در سال ۲۶۰ میلادی یکی از امپراتوران سرباز به نام گالینوس[2] (۲۵۳-۲۶۸ م) از این‌که سناتورها به‌عنوان افسران ارشد ارتش خدمت کنند جلوگیری کرد. به عقیده او این «آقایان»، فاقد تجربه نظامی لازم بودند زیرا بیش‌تر پیشینه شغلی آن‌ها در انجام وظایف کاملاً متفاوتی سپری شده بود. گالینوس افسران باتجربه طبقه اسواران را که سراسر عمر در ارتش خدمت

1. Diocletian
2. Gallienus

کرده بودند، جانشین سناتورها کرد. او همچنین یک سیستم دفاعی فوق‌العاده در پشت مرزهای مورد تهدید به وجود آورد. در حدود سال‌های ۲۵۵ میلادی، یعنی هنگامی که گالینوس هنوز به طور مشترک با پدرش والرین[1] (۲۵۳ـ۲۶۰ م؛ نک. ص ۳۹۲) حکومت می‌کرد و مشغول نبرد با فرانک‌ها در طول رودخانه راین بود، شروع به استفاده از نیروهای متحرک کرد؛ این نیروها بیش‌تر از سواره‌نظام تشکیل می‌شدند و می‌توانستند سریعاً از یک منطقه به منطقهٔ دیگری حرکت کنند. گالینوس همچنین یک «ستاد فرماندهی» از اسواران با تجربه در جنگ ایجاد کرد که از صفوف ارتش برخاسته بودند. بیش‌تر امپراتورانی که میان سال‌های ۲۶۸ تا ۲۸۴ میلادی حکومت کردند از همین ستاد بودند.

دیوکلتیان (۲۸۴ـ۳۰۵ م)

حکومت دیوکلتیان به منزله پایان بحران قرن سوم بود. فشارهای مرزی به تدریج کاهش یافت و دیوکلتیان توانست مدت ۲۱ سال در مقام امپراتور باقی بماند. ظاهراً منازعات پی‌درپی بر سر جانشینی پایان گرفته بود.

دیوکلتیان با به اجرا گذاردن یک برنامه اصلاحی پیچیده و متنوع کوشید تا از بروز بحرانی جدید جلوگیری کند. او ارتش خود را توسعه داد، سازماندهی مجدد کرد و قوای دفاعی مرزی را بهبود بخشید. دیوکلتیان اندیشهٔ گالینوس را ادامه داد و ارتش‌های متحرک متعددی را در پشت استحکامات مرزی مستقر کرد که می‌توانستند در هر نقطه که بربرها قصد عبور از مرز داشتند به سرعت واکنش نشان دهند.

دیوکلتیان برای تأمین مالی این برنامهٔ نظامی اضافی، نظام مالیاتی جدید و منظم‌تری را برقرار کرد که با قدرت پرداخت مالیات‌دهندگان سازگاری بیش‌تری داشت. از آن زمان به بعد مالیات هر قطعه زمین بر حسب مساحت، کیفیت و تعداد افرادی که در آن کار می‌کردند تعیین می‌شد. بدین ترتیب کمکی به بهره‌وری زمین انجام گرفت. در شهرها نیز مالیات سرانه برقرار شد. مالیات بر اجناس موجود افزایش یافت و مالیات‌های خودسرانه‌ای که سربازان درگذشته اخذ می‌کردند به صورت سیستم پرداخت‌ها و خدمات سازمان یافته‌ای به ارتش و خدمات غیر نظامی در آمد. همچنین در سال ۳۰۱ میلادی دیوکلتیان کوشید با صدور

1. Valerian

فرمانی در مورد تثبیت حداکثر قیمت‌ها از افزایش بهای اجناس جلوگیری کند، اما تلاش او ناکام ماند؛ بنابراین به اصلاحات پولی روی آورد تا به کاهش ارزش سکه پایان بخشد.

دیوکلتیان برای تضمین بقای بهره‌وری زمین، کشاورزان را به زمین وابسته کرد. این عمل گام بزرگی به سوی نظام سرف‌داری (رعیتی) بود که بعدها در قرون وسطیٰ در اروپا معمول شد. دیوکلتیان پیشه‌وران و صنعتگران شهری را نیز به کسب و کار خود وابسته کرد؛ از آن زمان به بعد، در خانوادهٔ پیشه‌وران پسر باید پیشه پدر را ادامه می‌داد و جانشین او می‌شد. هدف دیوکلتیان این بود که از تغییر شغلی پیشه‌وران جلوگیری کند تا مجبور به پرداخت مالیات سنگین نشوند.

مشاوران یا اعضای شورای شهرداری (کوریاها) مسئول اخذ مالیات‌ها در اجتماعات، بسیار بیش‌تر از گذشته شدند. آن‌ها نیز به طبقه اجتماعی و به شورای خود وابسته شدند تا نتوانند با نام‌نویسی در ارتش یا جستجوی شغل در یکی از مقامات امپراتوری از مسئولیت‌های خود شانه خالی کنند.

توسعه بیش‌تر دیوانسالاری

مقتضیات شرایط جدید ایجاد تغییراتی در ادارات مرکزی و ایالتی را ضروری کرد. نظام اصلاح شده مالیاتی و گردآوری دقیق‌تر مالیات‌ها (نقدی و جنسی) مستلزم کار بیش‌تر و بازرسی دقیق‌تر بود. افزون بر این، مقامات مرکزی و ایالتی مجبور بودند وظایف دادرسان شهرداری را نیز بر عهده بگیرند. این دادرسان تا مدت‌ها قادر نبودند هزینه‌های مربوط به حفظ نظم و قانون (که توسط دزدان و بربرهای ولگرد مختل شده بود) را به همراه هزینه‌های حفظ اماکن عمومی و امکانات رفاهی تأمین کنند و در عین حال مالیات‌های سنگین نیز بپردازند. در گرماگرم بحران قرن سوم، این بار فزاینده باعث شده بود که بسیاری از کوریاها در مناطق جنگی دچار بیماری همه‌گیر یا مشکلات فراوان شوند. املاک آن‌ها تخریب شده و شهرهایشان در اثر جنگ و طاعون ویران گشته بود. با همهٔ این‌ها هنوز از آن‌ها خواسته می‌شد که هزینه دفاع محلی (دیوارهای شهر و نیروهای شبه‌نظامی میلیشیا) و کارهای ساختمانی و تعمیر مؤسسات و تجهیزات عام‌المنفعه را تأمین کنند. بالاتر از این‌ها، از ایشان خواسته می‌شد که هم مالیات بپردازند و هم تقاضاهای جنگی را برآورده کنند. ضمن این‌که در پایان سدهٔ دوم نیز دادرسان شهری در سراسر امپراتوری مالیات‌های سنگینی پرداخته بودند (نک. ص ۳۹۴). شوراهای محلی شاهد بودند که بهترین و ثروتمندترین اعضای آن‌ها

به مقامات سناتوری و اسواران نخبهٔ حاکم می‌رسند یا در ارتش و خدمات امپراتوری به کار می‌پردازند و آن‌ها را در پرداخت هزینه‌های تجهیزات و امکانات شهری (بازی‌ها و مسابقات، ورزشگاه‌ها، وسایل حمل و نقل، حمام‌ها و سیستم‌های آب‌رسانی) که در طی دو قرن صلح به نحوی قابل توجه توسعه یافته بود، تنها می‌گذارند. آنچه روزگاری بخشندگی و گشاده‌دستی تلقی می‌شد و حیثیت اجتماعی ایجاد می‌کرد، در پایان قرن دوم تبدیل به اجباری پرهزینه شده بود که بزرگان محلی انجام آن‌ها را به دوش یکدیگر می‌انداختند. از اواخر سدهٔ دوم به دشواری می‌شد کسی را یافت که به اراده خود خواستار مقامی در شهرداری باشد زیرا هزینه‌های زیادی در بر داشت؛ در گذشته بزرگان برای تصدی این مقام‌ها به خواست خود و از طریق انتخابات تعیین می‌شدند، در حالی که اکنون به اجبار هر کس می‌بایست به نوبت انجام آن را به عهده بگیرد. حوالی سدهٔ چهارم کوریاهای بیش‌تری آرزومند مشاغلی در ارتش یا دیوانسالاری امپراتوری بودند تا بتوانند از بار سنگین اداره محلی بگریزند.

دیوکلتیان برای تضمین گردآوری کارآمد مالیات‌ها و مقابله با افت کیفیت سازمان‌های اجرایی محلی، دستگاه اداری مرکزی و ایالتی را تقویت کرد، به انتصاب مقامات بیش‌تری پرداخت و ایالات بزرگ را به واحدهای کوچک‌تری تقسیم کرد (این کار به تشکیل دو یا حتی سه سطح اداری جداگانه در آن ایالات منجر شد). دیوکلتیان ایالات را به قلمروهایی تقسیم و گروه‌بندی کرد. پس از حکومت دیوکلتیان این قلمروها به چهار استان (*praefectures*) بزرگ تقسیم شدند (نک. نقشه ۱.۱۶). کارمندان اضافی ترجیحاً از ارتش و تا حد کم‌تری از میان دانشجویان حقوق و بلاغت یا آزادمردان امپراتوری استخدام می‌شدند. دیوانسالاری امپراتوری خصلت نظامی بیش‌تری پیدا کرد. سربازانی که از صفوف ارتش ترقی کرده و به مقامات متوسط نظامی و اداری می‌رسیدند از رفاه نسبی خوبی برخوردار می‌شدند. دیوکلتیان کوشید تا کوریاها را از دیوانسالاری و ارتش، به دلایل ذکر شده در بالا، دور نگه دارد، اما همیشه در این کار موفق نبود. ارتش توسعه یافته و دیوانسالاری گسترش یافته به افراد زیادی که تجربه سازماندهی داشته باشند، نیاز داشتند. گذشته از این‌ها، دیوکلتیان قدرت نظامی و غیرنظامی را تقسیم کرد. این اقدامی نسبتاً انقلابی بود. از آغاز تاریخ روم، همیشه وظایف نظامی، حکومتی و ادارهٔ امور قضایی در دست پادشاهان، قضات دارای قدرت مطلقه (*imperium*) و امپراتوران (و فرمانداران ایشان) بود. اما اکنون وظایف نظامی به فرماندهان مرزی جداگانه (*duces* و *comites*، مفرد = *dux* و *comes*) و سردارانی سپرده می‌شد که در ارتش‌های متحرک خدمت می‌کردند.

مجلس سنا و طبقه اسواران

دیوکلتیان افسران ارشد و بیش‌تر فرمانداران خود را از طبقه اسواران انتخاب می‌کرد و این به معنای از دست رفتن موقعیت ممتاز سناتورها در سطوح بالای اداری بود. مجلس سنای روم به مجمعی از زمین‌داران بزرگ فوق‌العاده ثروتمند تبدیل شد که هیچ نقشی در امور مهم اداری برعهده نداشتند و به مقامات نظامی بالا نیز راه نمی‌یافتند. با این حال مجلس سنا نفوذ خود را در زندگی شهر رُم حفظ کرد. سنای عصر واپسین امپراتوری (سده‌های چهارم و پنجم میلادی) را به منزله «شورای شهر» رُم توصیف کرده‌اند. از آن‌جا که پس از سال ۲۳۰ میلادی امپراتور پیوسته در جنگ به سر می‌برد و به ندرت در رُم حضور داشت، مجلس سنا وظایف او را به عنوان ولی‌نعمت شهر انجام می‌داد.

از زمان حکومت دیوکلتیان به بعد طبقه اسواران رشد بسیار کرد و بر ناهمگنی و عدم تجانس آن پیوسته افزوده شد تا جایی که سرانجام به تعدادی طبقه جدید وابسته به وظایف ارتشی و دیوانسالاری تقسیم گردید.

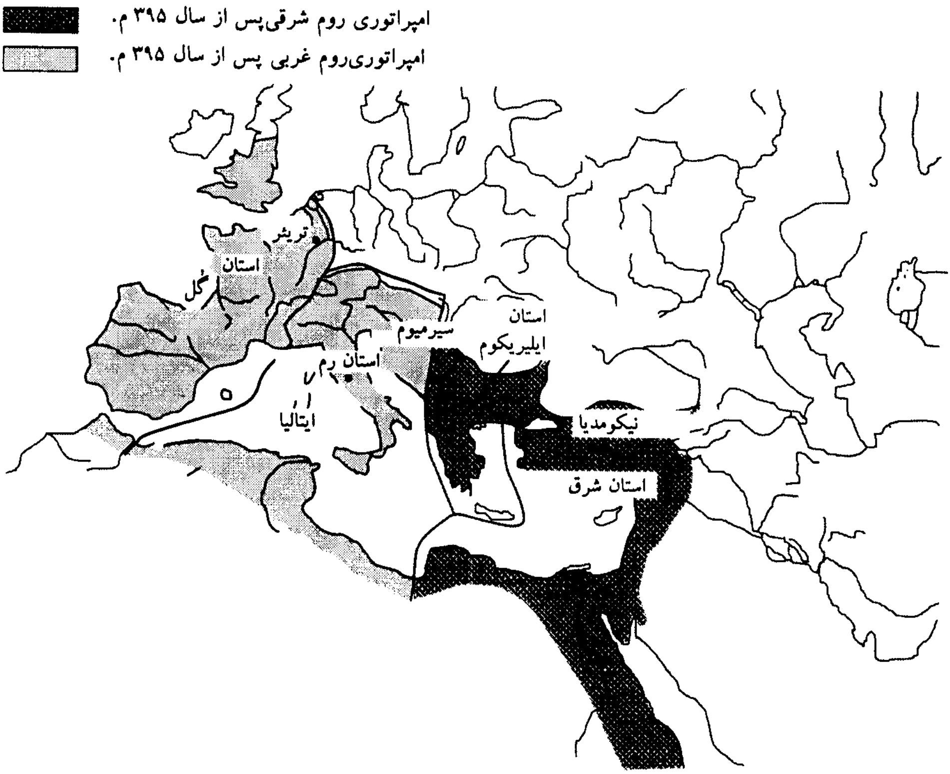
امپراتوری و جانشینی امپراتور

دیوکلتیان یک «نایب امپراتور» و دو «امپراتور کهتر» را منصوب کرد به طوری که هر یک از چهار ارتش عمده روم (ارتش‌های راین، دانوب علیا، دانوب سفلیٰ و مرز شرقی) تحت رهبری و فرماندهی یک امپراتور قرار گرفت. دو امپراتور ارشد را «اوگوستوس» و دو امپراتور کهتر را «سزار» می‌نامیدند. سزاران (*Caesares*) جانشین اوگوستوس‌ها (*Augusti*) می‌شدند. دیوکلتیان امیدوار بود که با این کار از منازعات بر سر جانشینی جلوگیری شود (نک. ص ۳۹۷). این چهار امپراتور در رم نبودند، بلکه (در مواقع غیر جنگی که با خانواده‌هایشان به سر می‌بردند) در نیکومدیا[1]، میلان، سیرمیوم[2] و تریئر[3] (نک. نقشه ۱.۱۶) اقامت می‌کردند ـ یعنی در چهار مرکز استراتژیک که از آن‌جا می‌توانستند خود را به سرعت به مرزهای ناحیهٔ خود برسانند.

دیوکلتیان شالوده‌های ایدئولوژیکی بهتری برای امپراتوری می‌جست و امید داشت با این کار از قیام‌های آینده جلوگیری کند. او خودش و نایب خویش ماکسیمیان[4] (حکومت از

---

1. Nicomedia 2. Sirmium 3. Trier
4. Maximian

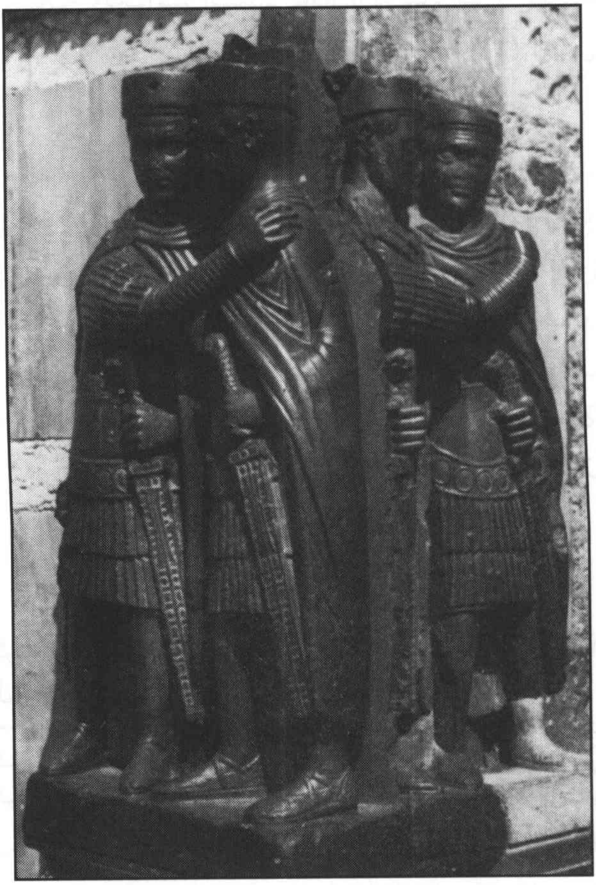


نقشه ۱.۱۶ امپراتوری روم در زمان دیوکلتیان و کنستانتین کبیر.

یادداشت: امپراتور روم، از مناطقی که در آغاز از دست داد رنج می‌برد: داچیا (امروزه رومانی) و زاویه میان دو رود راین و دانوب در سال‌های حدود ۲۷۰ میلادی از دست رفتند. امپراتوری به چهار استان تقسیم شد که هر یک از آن‌ها توسط یک امپراتور یا یک امپراتور کهتر و یک رئیس پرایتوری اداره می‌شد.

۲۸۶-۳۰۵ م) را امپراتوران تحت عنایت ژوپیتر و هرکول اعلام کرد و در نیکومدیا درباری باشکوه و جلال به شیوه مستبدان شرقی داشت.

این اقدامات به منظور قدرتمندی بیش‌تر امپراتور صورت گرفت، اما اوضاع در عمل به صورت دیگری در آمد: طی عصر واپسین امپراتوری، امپراتوران تماس مستقیم خود با مقامات محلی و فرماندهان مرزی محلی را از دست دادند؛ همچنین دربار و تعداد زیادی از سطوح اداری باعث ایجاد شکافی عمیق میان ادارات ایالتی و حکومت مرکزی شدند.



شکل ۶.۱۶ دیوکلتیان و نواب او که به صورت صمیمانه‌ای نشان داده شده‌اند.
ونیز، بایگانی عکس ماربورگ

دیوکلتیان استعفا داد (سال ۳۰۵ م) و یازده سال باقی عمر خود را به صورت منزوی در کاخ بزرگی در اسپالاتو[1] (اسپلیت[2] امروزی در یوگسلاوی سابق) گذرانید.

آزار مسیحیان

سال‌های میان ۲۵۰ تا ۳۱۱ میلادی شاهد آزار منظم مسیحیان در سراسر امپراتوری بود (سال‌های ۲۵۰، ۲۵۷-۲۶۰ و ۳۰۳-۳۱۱). این آزار و اذیت‌ها توسط امپراتوران دکیوس[3]

1. Spalato
2. Split
3. Decius



شکل ۷.۱۶ دکیوس (۲۴۹ - ۲۵۱ م) یکی از امپراتوران سرباز.

یادداشت: دکیوس کوشید با اعاده انضباط و تقوای کهن نسبت به خدایان دولتی روم، امپراتوری را نجات دهد. این کار او را در مقابل مسیحیانی قرار داد که از شرکت در مراسم قربانی برای خدایان، خودداری می‌کردند (در نتیجه در سال ۲۵۰ مسیحیان مورد آزار و اذیت بسیار قرار گرفتند). در سال ۲۵۱ دکیوس در نبرد علیه گُت‌ها در دهانه رود دانوب کشته شد. امپراتوران این دوره (سال‌های ۲۳۵-۲۶۰ م) خود را به شیوه اواخر جمهوری (شکل ۶.۱۴ ص ۳۱۴) یعنی زمان موفقیت‌های بزرگ نظامی، می‌آراستند.

موزه کاپیتولینو

(سال‌های ۲۴۹-۲۵۱ م.) و والرین (سال‌های ۲۵۳-۲۶۰ م.) آغاز شد. چون مسیحیان از پرستش علنی خدایان دولتی روم امتناع می‌کردند، آن‌ها متهم شدند که خشم خدایان علیه امپراتوری روم را برانگیخته‌اند. در سال ۲۶۰ میلادی گالینوس به آزار مسیحیان پایان داد تا به این ترتیب سرچشمه‌های بحران‌زا را در سطح پایین از بین ببرد. چهل سال بعد از این، تعداد مسیحیان به نحو فوق‌العاده‌ای رشد کرد. مردم زیادی به خاطر نیاز به یقین معنوی و حمایت مادی به جماعت مسیحیان روی آوردند و مسیحی شدند.

در کلیسای مسیحی سلسله مراتب روحانی جداگانه‌ای به وجود آمد که رهبری جماعات مسیحی را برعهده گرفت. امت مسیحی رفته‌رفته به دولتی در درون دولت تبدیل شده بود. دیوکلتیان با نگرانی و بدگمانی بسیار ناظر این تحول بود و هنگامی که در سال ۳۰۳ میلادی احساس کرد که وضع بیش از حد وخیم شده است شروع به آزار بزرگ مسیحیان کرد. این

آزارها تا شش سال پس از کناره‌گیری او ادامه داشت؛ سرانجام جانشین وی گالریوس[۱] (۳۰۵-۳۱۱ م) در سال ۳۱۱ به این آزارها خاتمه داد.

کنستانتین کبیر (۳۰۶-۳۳۷ م)

تلاش دیوکلتیان برای حل مشکل جانشینی موفق نبود. در سال ۳۰۶ میلادی، کنستانتین که از امپراتوران کهتر به شمار نمی‌آمد، در شهر تریئر به عنوان امپراتور مورد استقبال قرار گرفت. او پس از یک جنگ داخلی در سال ۳۱۲ میلادی بر سراسر روم غربی تسلط یافت و در سال ۳۲۴ میلادی پس از شکست دادن «نایب امپراتور» خود به نام لیکینیوس[۲] (۳۱۲-۳۲۴ م) یگانه امپراتور بلامنازع روم شد. کنستانتین از ۳۲۴ تا ۳۳۷ میلادی بر امپراتوری روم حکومت کرد.

مسیحی شدن کنستانتین

کنستانتین طی جنگ داخلی سال ۳۱۲ میلادی به مسیحیت گرایش پیدا کرد. البته او تا پایان عمر غسل تعمید نشد، اما این مراسم در آن روزگار هنوز میان همه مسیحیان رایج نشده بود. چه‌بسا او در همان سال ۳۱۲ به جماعت مسیحیان پیوسته باشد.

کنستانتین خود را امپراتوری می‌دید که به لطف خدای یکتای مسیحیان به این مقام رسیده است. همان گونه که خداوند، حاکم بر تمام کائنات بود، او نیز بر سراسر امپراتوری متمدن روم فرمان می‌راند. تقریباً تمام امپراتورانی که جانشین کنستانتین شدند به مذهب مسیح گرویدند.

کنستانتین خیلی زود در روابط داخلی کلیسا مداخله کرد. زمانی که منازعات مذهبی بر سر خدا بودن مسیح شروع شد و وحدت عالم مسیحیت مورد تهدید قرار گرفت، او ریاست شورای اسقف‌ها را بر عهده گرفت تا به مباحثات و مناقشات پایان دهد. این شورا در سال ۳۲۴ میلادی در شهر نیقیه[۳] واقع در شمال غربی آسیای صغیر تشکیل شد. متن اقرار به ایمان که توسط این شورا تهیه شد سرانجام به «اعتقادنامه نیقیه»[۴] انجامید که تا قرن‌ها برای همه مسیحیان معتبر بود.

1. Galerius
2. Licinius
3. Nicaea
4. Nicene Creed

قسطنطنیه [کنستانتینوپُل]

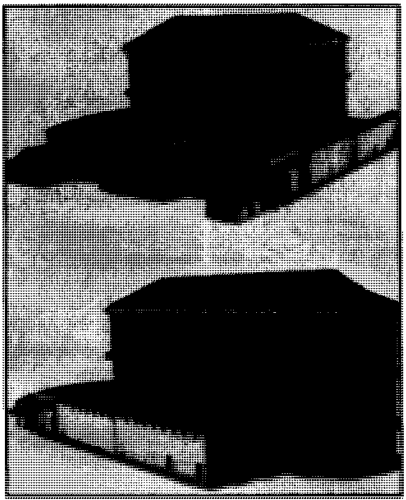
بین سال‌های ۳۲۴ تا ۳۳۰ میلادی کنستانتین در محل سابق بیزانتیوم [بیزانس] مستعمره‌نشین قدیمی یونانی واقع در کنار تنگه بُسفر، پایتخت جدیدی به نام کنستانتینوپُل [قسطنطنیه] بنا کرد. امپراتوران از این محل سریع‌تر می‌توانستند به مناطق مهم مرزی از زمین یا دریا برسند. کنستانتین و جانشینان بلافصل او دربار شکوهمندی با سلسله مراتبی جدید و پیچیده ترتیب دادند. او مجلس سنای جدیدی نیز به وجود آورد که در کنار مجلس سنای رُم انجام وظیفه می‌کرد. اعضای مجلس سنای کنستانتینوپُل را بزرگان مسیحی محلی و مقاماتی تشکیل می‌دادند که متعلق به نیمه شرقی امپراتوری بودند. مجلس سنای رم تبدیل به دژ نفوذناپذیر زمین‌داران محافظه‌کار و ثروتمند سراسر امپراتوری (غربی و شرقی) شد که به مسیحیت نگرویده بودند. سناتورهایی که در پایگاه‌های دائمی خود در رُم اقامت داشتند، پس از انتقال دربار به طور دائمی به شرق، کنترل کامل زندگی فرهنگی و اجتماعی رُم را به‌دست گرفتند.

کنستانتین می‌دید که سناتورها در اداره امور مرکزی دوباره نفوذ خود را بازیافته‌اند. او می‌خواست از مهارت‌ها و قابلیت‌های آن‌ها استفاده کند و امیدوار بود که آن‌ها ثروت خود را کاملاً در اختیار دولت و جامعه قرار دهند. اما در این زمینه موفقیتی به دست نیاورد و دلسرد شد. سناتورها، مانند بسیاری از افسران ارشد و مقامات کشوری، مقام خود را به منزله ابزاری شخصی برای ثروتمندتر شدن و ایجاد شبکه‌ای از وابستگان در درون دستگاه دیوانسالاری می‌دیدند. چیزی از روحیه ایثار در راه دولت سناتورهای پیشین باقی نمانده بود. اکنون امپراتور و دربار او دولت را تشکیل می‌دادند.

ارتش

کنستانتین به ارتشی آموزش‌دیده، ورزیده و متحرک تکیه داشت که همه جا پیرو او بود و عمدتاً از سواره‌نظام تشکیل می‌شد. سپاهیان مرزی اکنون به راستی به سپاهیانی دائمی و پادگان‌نشین تبدیل شده بودند.

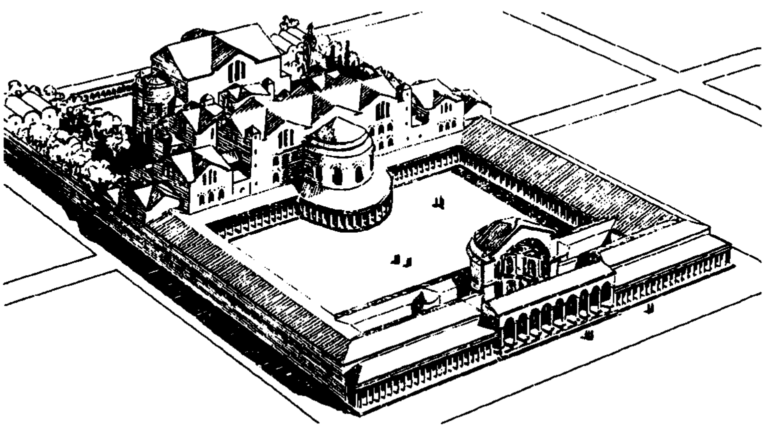
سپاه متحرک کنستانتین عمدتاً از ژرمن‌ها تشکیل می‌شد. مزدوران ژرمنی مزدورانی ورزیده و ارزان بودند؛ زمین‌داران و کوریاها فقط ضعیف‌ترین افراد سرزمین‌های خود را در



شکل ۸.۱۶ *الف* نمای پیشین و پسین آئولا پالاتینا، تخت گاه و تالار باریابی کنستانتین در تریئر.

یادداشت: این بنا تماماً از آجر ساخته شده است. شکل ساده بنا احساس شدید فضا را تقویت می‌کند. آئولا ۶۷ متر طول، ۲۷/۵ متر عرض و ۳۰ متر ارتفاع دارد.

Trier, Rheinisches Landesmuseum



شکل ۸.۱۶ ب گرمابه امپراتوری در تریئر، یکی از پایتخت‌های امپراتوری رم در قرن چهارم.

یادداشت: این گرمابه‌ها با اتاق‌های بزرگی ساخته می‌شدند که کف و دیوار آن‌ها گرم بود و استخرهای شنا و حوض‌های آب گرم، سرد و نیم‌گرم داشتند. اطراف حوض‌ها و استخرها را اتاق‌های رختکن، اتاق‌های عرق‌گیر، قسمت‌هایی برای حمام آفتاب، زمین‌های بازی و ایوان‌های ستون‌دار مسقف احاطه کرده بود. در رم و سایر شهرهای بزرگ روم حمام‌ها محل ملاقات‌های مهم محسوب می‌شدند. حمام‌های مردان و زنان جدا بود.

Trier, Rheinisches Landesmuseum

اختیار ارتش قرار می‌دادند. آن‌ها ترجیح می‌دادند که افراد ورزیده و کارآمد در املاک خود آن‌ها کار کنند. این کار از آن رو برای ایشان امکانپذیر بود که دیوکلتیان، چنان که گفتیم، کشاورزان را به زمین وابسته کرده بود.

در سال ۳۳۲ میلادی کنستانتین به تقویت و تحکیم وابستگی به زمین در ایالاتی پرداخت که کشاورزان بسیاری در آن‌ها برای پرهیز از پرداخت مالیات‌های سنگین از مزارع می‌گریختند. افزون بر این زمین‌داران بزرگ راه‌حل جایگزینی پیدا کرده بودند و آن پرداخت پول به جای سرباز بود. از این پول می‌شد برای استخدام ژرمن‌ها استفاده کرد. در نتیجه ارتش و افسرانی که از صفوف آن برخاسته بودند به تدریج، بیش از پیش از ژرمن‌ها تشکیل می‌شدند. در حدود سال ۴۰۰ میلادی سرداران آلمانی‌تبار نفوذ قاطعی در دربار امپراتور و سازمان اداری به دست آورده بودند.

بار سنگین فزاینده مالیات و نظام پولی

کنستانتین و جانشینانش، دیوانسالاری و کارمندان داخلی خود را بسیار گسترش دادند، طرح‌های ساختمانی فراوانی را به اجرا گذاردند و هزینه نظامی را بیش از پیش افزایش دادند. کنستانتین با وضع مالیات‌های جدید و افزایش میزان مالیات‌های موجود، بار سنگین



شکل ۹.۱۶ سکه طلا با نقش امپراتور کنستانتین کبیر (۳۰۶-۳۳۷ م).

یادداشت: کنستانتین کوشید پس از آشوب قرن سوم، نظام پولی روم را سامانی دوباره بخشد. پول نقره‌ای و مسی کم‌ارزش و ناپایدار بود، اما کنستانتین سکهٔ طلای باثبات جدیدی به نام سولیدوس را به جریان انداخت.
Trier, Rheinisches Landesmuseum

مالیات‌ها را بیش از پیش افزایش داد ـ به خصوص مالیات‌های وضع شده برای کارگاه‌ها؛ معروف است که این مالیات‌ها بسیاری از صنعتگران را فقیر کرد. کنستانتین در بعضی ایالات، بیش‌تر در ایالات غربی، تسلط زمین‌داران بر اجاره‌داران را تقویت و تحکیم کرد تا کارگران نواحی روستایی، که بخش اعظم مالیات بر دوش آن‌ها بود، نتوانند مزارع را ترک کنند. این دومین گام به سوی نظام سرف‌داری قرون وسطایی محسوب می‌شد (دیوکلتیان قبلاً نخستین گام را برداشته بود؛ نک. ص ۴۰۰). کنستانتین علی‌رغم هزینه‌های بالای خود می‌خواست نظام پولی را تا حدی ثابت نگه دارد. او سکهٔ طلای جدیدی به نام سولیدوس[1] را به جریان انداخت که تا زمان جنگ‌های صلیبی در امپراتوری بیزانس و اروپای غربی پول رایج بود.

امپراتوری روم پس از کنستانتین

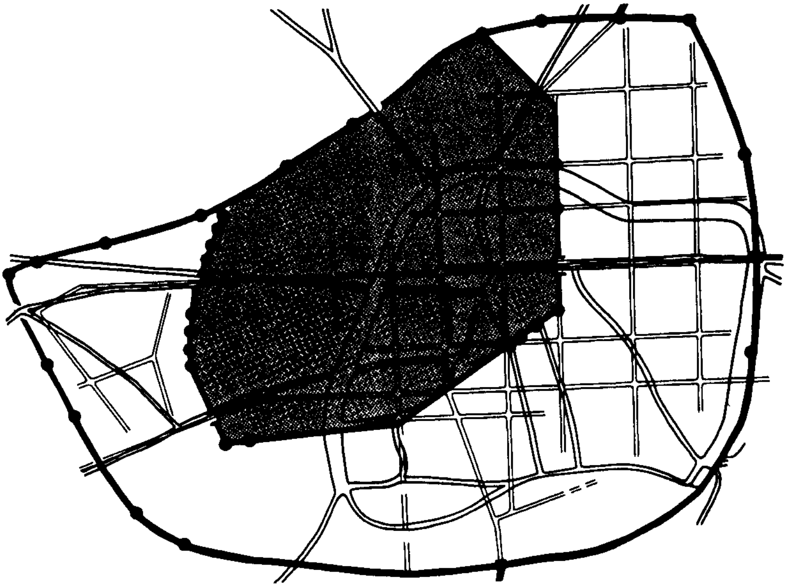
صد و پنجاه سالی را که در پی حکومت کنستانتین گذشت، می‌توان دوره انتقالی یا دوره تکوین سده‌های میانه (قرون وسطیٰ) تلقی کرد. چهار جنبهٔ مهم این دوره عبارتند از گسترده‌تر شدن شکاف میان دو نیمه شرقی و غربی امپراتوری، افول شهرهای بسیار، تداوم مسیحی شدن ساکنان امپراتوری و افزایش فشار در مرزها.

در سال‌های میان ۳۳۶ تا ۳۶۴ میلادی جنگ‌های بزرگی میان ایران و روم درگرفت و نیمه دوم قرن چهارم شاهد آغاز مهاجرت‌های گروهی ژرمن‌ها بود. فشار افزایش جمعیت ژرمن‌ها را مجبور کرد که سرزمین‌های قبیله‌ای خود را در جستجوی نواحی جدید سکونت ترک کنند. در حدود سال ۴۰۰ میلادی با هجوم هون‌ها (سواران ترک و مغولی که امپراتوری‌ای در اروپای مرکزی و شرقی ایجاد کرده بودند؛ این امپراتوری مجارستان تا اوکراین را در بر می‌گرفت) این فشارها افزایش یافت. آن‌ها ژرمن‌ها را از طول مرزهای روم عقب راندند.

شرق و غرب

در سده‌های چهارم و پنجم، دو نیمه امپراتوری از یکدیگر بیش‌تر دور شدند. پس از مرگ کنستانتین در سال ۳۳۷ میلادی، نیمه‌های غربی و شرقی پیوسته توسط امپراتوران

1. Solidus



شکل ۱۰.۱۶ *الف* شهر تونژرن در بلژیک که مناطق محصور تا سال ۲۷۵ میلادی و نواحی بعدی روستایی را نشان می‌دهد.

یادداشت: امپراتوری روم از قرن سوم به بعد ضعیف شد و مورد تهدید بیگانگان قرار گرفت. جمعیت شهرها کاهش یافت چرا که مردم به حومه یا شهرهای بزرگ می‌رفتند. استحکامات جدید همیشه نواحی کوچک‌تری را نسبت به گذشته محصور می‌کردند.

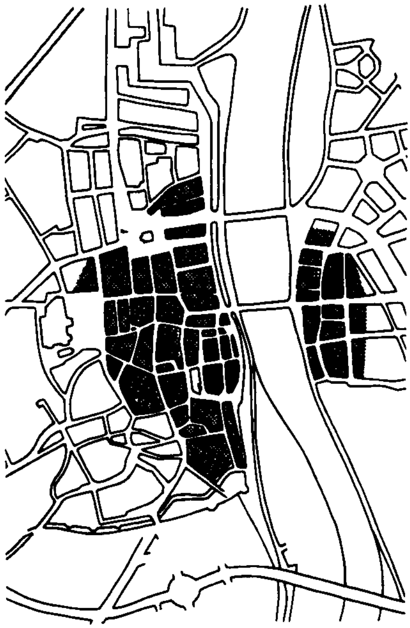
H.Rottier, *Stedelijke Structuren,* Coutinho, Muiderberg, 1980, p. 84

جداگانه‌ای اداره می‌شدند که نخست از خاندان کنستانتین (تا سال ۳۶۳ میلادی) و سپس از دودمان‌های دیگری بودند (نک. پیوست ۳، ص ۴۲۶)

در واقع این امپراتوران به فرمانروایانی جداگانه در غرب و شرق امپراتوری روم تبدیل شدند که دستگاه اداری جداگانه‌ای داشتند. پس از سال ۳۹۵ میلادی امپراتورانی که بر سراسر امپراتوری حکومت کنند وجود نداشتند، گرچه داعیه امپراتوری واحد پیوسته وجود داشت.

دربار قسمت غربی، معمولاً در میلان یا راونا[1]، در ایتالیا، سکونت داشت. در قسمت شرقی کنستانتینوپل (قسطنطنیه) پایتخت بود. کنستانتینوپل به سرعت رشد کرد و انحصار

1. Ravenna



شکل ۱۰.۱۶ ب ماستریخت در اوج شکوفایی روم و باروری قرن چهارم آن (با رنگ سیاه) که جمعیت باقی‌مانده در آن زندگی می‌کردند.
H.Rottier, *Stedelijke Structuren,* Coutinho, Muiderberg, 1980, p. 84

مازاد غله مصر و کریمه را در اختیار خود داشت. رم ناچار بود با مازاد غله آفریقای شمالی و سیسیل بسازد، ضمن آنکه شهرهای بزرگ شمال ایتالیا با محصول مزارع دره پو تغذیه می‌شدند.

شهرهای نیمه شرقی امپراتوری نسبتاً خوب اداره می‌شدند. نخبگان شهری قدیمی، کادرهای نظامی و کارکنان ارشد دفتر امپراتوری «اشرافیت در خدمت» وفاداری را تشکیل می‌دادند. مسیحیت و سلسله مراتب کلیسایی در این بخش امپراتوری عناصر متحدی به‌شمار می‌رفتند. در قرن پنجم جنگ و مهاجرت در ایالات آسیایی و مصر خرابی‌های کم‌تری نسبت به قسمت غربی و بالکان به بار آوردند. در این قرن ایرانیان نگران دشمنان مرزهای شمال شرقی خود بودند. ژرمن‌ها از بالکان جلوتر نرفتند؛ شهر مستحکم و دژگونه کنستانتینوپل راه آن‌ها را به سوی آسیای صغیر سد می‌کرد.

بسیاری از شهرهای غرب رو به افول نهادند. فرماندهان آلمانی (ژرمنی) و نخبگان زمین‌دار شاغل در مقامات بالا و سناتورها مطابق با اراده و خواسته‌های خود عمل کردند و

رفته‌رفته کم‌تر به منافع امپراتوری توجه داشتند. امپراتوران می‌کوشیدند تا با فرمان‌ها و احکام تکراری کشاورزان را در زمین و صنعتگران را در کارگاه‌ها نگه دارند، اما تلاش‌های آن‌ها به جایی نرسید. در سدهٔ پنجم میلادی درآمدهای حکومت مرکزی در امپراتوری غربی به تدریج کاهش یافت و دفاع از مرزها در مقابل فشارهای فزاینده ژرمن‌ها و هون‌ها پیوسته دشوارتر شد.

کوریاها که حاکم شهرها بودند تحت فشار شدیدی قرار داشتند. آن‌ها مجبور بودند هم خرج نگهداری از تأسیسات عمومی و تسهیلات رفاهی را بپردازند و هم مسئولیت اخذ مالیات‌ها را بر عهده داشته باشند (نک. ص ۴۰۱).

کوریاهای ثروتمندتر و زیرک‌تر سعی می‌کردند از فرمان‌های امپراتوران شانه خالی کنند و از انجام خدمات شهری، نظامی و کلیسایی بگریزند. کشاورزانی که تحت فشار بار سنگین مالیات‌های تحمیلی قضات بودند بیش از پیش خود را تحت حمایت زمین‌داران نیرومند و صاحب مقام در ارتش یا حکومت مرکزی قرار می‌دادند. این مردان نیرومند رفته‌رفته به کوریاهای شهرها کم‌تر اهمیت می‌دادند. املاک (*Villae*) آن‌ها به «مناطق خودبسنده و محصور» در درون حکومت‌های شهری تبدیل شده بود و توسط خود زمین‌داران اداره می‌شد؛ قضات شهرها نمی‌توانستند در این املاک مداخله کنند. این ویلاها [یا املاک] پیوسته رشد می‌کردند و بزرگ‌تر می‌شدند و کارخانه‌ها و سپاهیان و گردش پول خود را داشتند. ویلاها به واحدهای اقتصادی مستقلی تبدیل شدند. بسیاری از کشاورزان، صنعتگران و پیشه‌وران از ترس دشمنان غارتگر، دسته‌های راهزنان و کوریاهای مأمور اخذ مالیات به این ویلاها پناه برده بودند. با این حال پس از مدتی کشاورزانی که در این املاک یا «ویلاها» کار می‌کردند نیز مانند کشاورزان مستقل در وضعیت وخیم فشار و ستم قرار گرفتند. کوریاها شیرهٔ جان آن‌ها را می‌مکیدند. در نتیجه در سدهٔ پنجم شورش‌های دهقانی بزرگی در گُل به وقوع پیوست که نتیجهٔ آن فرار کشاورزان در سراسر امپراتوری و پیوستن آن‌ها به دسته‌های راهزنان بود.

شهرهای بسیاری از افول شدید رنج می‌بردند: بازارهای این شهرها مهم‌ترین مشتریان خود از نواحی روستایی را از دست داد چون «ویلاها» تقریباً به مجموعه‌ای از خانوارهای خودکفا تبدیل شده بودند که بازارها و کارگاه‌های خود را داشتند؛ فقیر شدن مردم نیز به طور کلی کاهش نیافته بود و در قرن پنجم در مناطق آسیب‌دیده ادامه داشت. شوراهای شهر شاهد عزیمت بهترین و ثروتمندترین اعضای خود بودند؛ به تدریج از مالیات دریافتی

شوراها کاسته می‌شد به طوری که نمی‌توانستند هزینهٔ نگهداری تسهیلات رفاهی عمومی شهرهای خود را بپردازند. گاه زمین‌داران بزرگ محلی یا اسقف‌های مسیحی ناچار می‌شدند مسئولیت جمعیت باقی‌مانده را بر عهده بگیرند و به امور اداری نیز بپردازند.

در نیمه غربی امپراتوری، به ویژه در گُل، بریتانیا و مناطق راین و دانوب، این فرایند شدیدتر از نیمه شرقی، آفریقای شمالی و بخش‌هایی از اسپانیا و ایتالیا بود. در شرق و شمال آفریقا کماکان مردم ثروتمند در شهرها می‌زیستند و کامیابانه به کارهای اقتصادی خود ادامه می‌دادند. اسپانیا و ایتالیا وضع بینابینی داشتند. اقامتگاه‌های وسیع سلطنتی (نظیر تریئر و میلان در غرب) و سایر شهرهایی که وجودشان برای حکومت اهمیت داشت تا حدی وضع خوبی داشتند. این شهرها با دستگاه‌های اداری مرکزی، ایالتی و دادگاه‌های قانونی و کارگاه‌های سلطنتی جمعیت انبوهی را که خواهان یافتن شغلی در خدمت امپراتور بودند، از تمام طبقات جذب می‌کردند.

امپراتوری مسیحی

پس از سال‌های ۳۱۲-۳۱۳ میلادی مردمان بسیاری بنا به دلایل مصلحت‌جویانه به مذهب مسیح گرویدند. در نیمه شرقی امپراتوری و مناطقی در غرب، مسیحیت تبدیل به مذهب غالب شد. کلیساهای آن زمان تشکیلاتی سلسله مراتبی داشتند که روحانیت در رأس آن قرار داشت. جماعات مسیحی تا حدی استقلال خود را از دست دادند و رفته‌رفته به گروه‌های منطقه‌ای تبدیل شدند؛ اداره این گروه‌ها با اُسقفان رُم (ایتالیا و سایر بخش‌های اروپای غربی امپراتوری)، کارتاژ (شمال آفریقا)، اسکندریه (مصر)، کنستانتینوپل (بالکان و آسیای صغیر)، اورشلیم و انطاکیه (سوریه) بود. مسیحیان موجود در شاهنشاهی ایران را اسقف‌های ادسا[1] و سلوکیه[2] اداره می‌کردند.

مسیحیان در شاهنشاهی ایران مانند یهودیان در حکم یک اقلیت منفور بودند. اکنون که امپراتوری روم زیرمجموعهٔ امپراتوری مسیحی بود و به شکل روزافزونی با جهان مسیحیت یکسان تلقی می‌شد، اشخاص عادی (غیر روحانی) می‌توانستند در جنگ و امور اداری مشارکت داشته باشند. اُسقفان در شهرها به اشخاص و چهره‌های مهمی تبدیل شدند. کنستانتین آن‌ها را مسئول بعضی از امور قضایی کرد.

1. Edessa
2. Seleucia

منابع مالی کلیسا به سرعت رشد یافت. بسیاری از مسیحیان املاک خود را برای جماعات مسیحی به ارث گذاشتند و کنستانتین کلیساها و اُسقفان را از پرداخت مالیات‌ها و خدمات سنگین معاف کرد.

اما همهٔ مسیحیان امپراتوری را عالم مسیحیت نمی‌دانستند. برای برخی، امپراتور در حکم مظهر شیطان زمینی بود. عده‌ای دیگر هوادار اعتقادات قدیمی مسیحی بودند؛ بنا به این اعتقادات جنگ‌های امپراتوران اهمیت کم‌تری از مبارزه معنوی علیه شیطان و نیروهای اهریمنی آن داشت. قرن چهارم شاهد ظهور معتکفان، گوشه‌گیران، زاهدان و راهبانی بود که خود را از شادی‌های زمینی محروم کرده بودند تا بتوانند کاملاً وقف نیایش شوند و این کار را سلاحی برای همان مبارزه معنوی می‌پنداشتند. آن‌ها به میراث عصر کلاسیک (هنر و ادبیات) چندان اهمیتی نمی‌دادند. مسیحیان دیگر، برعکس، نکته‌های فراوانی از فلسفه و علوم کلاسیک اخذ کردند و در آثار خود به تقلید از یونان باستان و مؤلفان لاتین پرداختند. آن‌ها نوع دیگری از فرهنگ کلاسیک مسیحی پدید آوردند. سده‌های چهارم و آغاز قرن پنجم را می‌توان دوره آباء بزرگ کلیسا دانست. امروزه آثار ایشان برای کلیساهای مسیحی هنوز اعتبار دارد.

مشهورترین «پدر کلیسا» اگوستینوس قدیس[1] (۳۵۴-۴۲۹ م) اسقف هیپو[2] در شمال آفریقا است. به نظر وی امپراتوری روم تنها اهمیتی نسبی داشت. آنچه مهم‌تر بود «شهر خدا» یعنی قلمرو آسمان و بهشت بود که می‌توانست روزی تحقق زمینی یابد. عامل مهم‌تر دوم وجود کلیسای مبارز در روی زمین بود. کلیسای مبارز در سرزمین شیطان وجود داشت و بازتاب و انعکاس وجود کلیسای پیروز در آسمان و جهان آینده بود. در این‌جا بازتاب افکار افلاطون (نک. ص ۱۸۹) را که با پیام مسیحی تلفیق شده است باز می‌یابیم.

نیمه غربی امپراتوری در عصر پسین باستان بیش‌تر مشرک و کافر باقی ماند. در شرق و شمال آفریقا مذاهب غیرمسیحی فقط در بخش‌های دورافتاده حومه شهرها و در میان روشنفکران یونانی و بزرگان شهرها، که فرهنگ ادبی کلاسیک یونانی را به عنوان یک مذهب بدیل گرامی می‌داشتند، وجود داشت. آن‌ها مجذوب نوع جدیدی از افلاطون‌گرایی شده بودند که در اواسط قرن سوم در محافل پلوتینوس[3] فیلسوف که در رم کار می‌کرد رواج داشت.

---

1. St Augustine 2. Hippo 3. Plotinus



شکل ۱۱.۱۶ سنت ویتال در راونا که در قرن پنجم میلادی ساخته شده است.

یادداشت: در قرن پنجم میلادی آثار هنری مسیحی برجسته متعددی پدید آمد. راونا مهم‌ترین اقامتگاه آخرین امپراتوران روم غربی بود.

این مکتب نوافلاطونی به سیاست کاری نداشت بلکه به تجربیات معنوی شخصی می‌پرداخت و گرایشی صوفیانه و رازورانه داشت (یعنی پس از مطالعه طولانی، درک ناگهانی حقیقت والا در لحظه «روشن‌بینی»).

یگانه امپراتور غیرمسیحی آن زمان یولیان[1] (حکومت ۳۶۱-۳۶۳ م) بود که مجذوب این مکتب فلسفی شد. او واپسین تلاش را برای بازگرداندن عقربه زمان به عقب و خنثی کردن پیروزی مسیحیت انجام داد. همچنین کوشید تا نظام سیاسی قرن دوم میلادی را دوباره برقرار کند. اما «واکنش کافرانه» یولیان عمر کوتاهی داشت چون بیش از دو سال حکومت نکرد. یولیان در سال ۳۶۳ میلادی در لشکرکشی بزرگ علیه ایران به قتل رسید. در سال ۳۸۰ میلادی امپراتور تئودوسیوس کبیر[2] (حکومت ۳۷۹-۳۹۵ م) و «نایب امپراتور» او گراتیان[3] (حکومت ۳۷۵-۳۸۳ م، امپراتور غرب) مسیحیت را مذهب رسمی و دولتی اعلام کردند. تمام مذاهب غیرمسیحی ممنوع شدند.

پایان امپراتوری روم غربی

در سال ۳۷۸ میلادی ویزیگُت‌ها (نک. ص ۳۹۱) پیروزی بزرگی بر والنس[4]، امپراتور روم شرقی در هادریانوپل[5] کسب کردند و رومیان را مجبور کردند که به آن‌ها اجازه دهند در درون مرزهای امپراتوری روم به عنوان قبیله‌ای خودمختار اقامت کنند. آن‌ها در قسمتی از بالکان (بلغارستان امروز) اقامت کردند.

در سال ۴۰۶ میلادی گروه بزرگی از قبایل ژرمن غربی از رود راین عبور کردند و عهدنامه‌های مشابهی بستند. آن‌ها نیز مانند ویزیگت‌ها قول دادند که سپاه در اختیار روم قرار دهند و مالیات بپردازند.

چند سال بعد وقوع مشاجره و اختلافی با مقامات رومی بر سر میزان مالیات، ویزیگت‌ها را برانگیخت تا دوباره کوچ کنند و جلوتر بیایند. آن‌ها از بالکان عبور کردند، به ایتالیا حمله کردند و در سال ۴۱۰ میلادی شهر رم را تاراج نمودند ـ عمل اخیر سراسر امپراتوری روم را تکان داد ـ آن گاه ویزیگت‌ها در جنوب غربی گل و شمال اسپانیا اقامت گزیدند. شمال گُل

1. Julian
2. Theodosius the Great
3. Gratian
4. Valens
5. Hadrianople

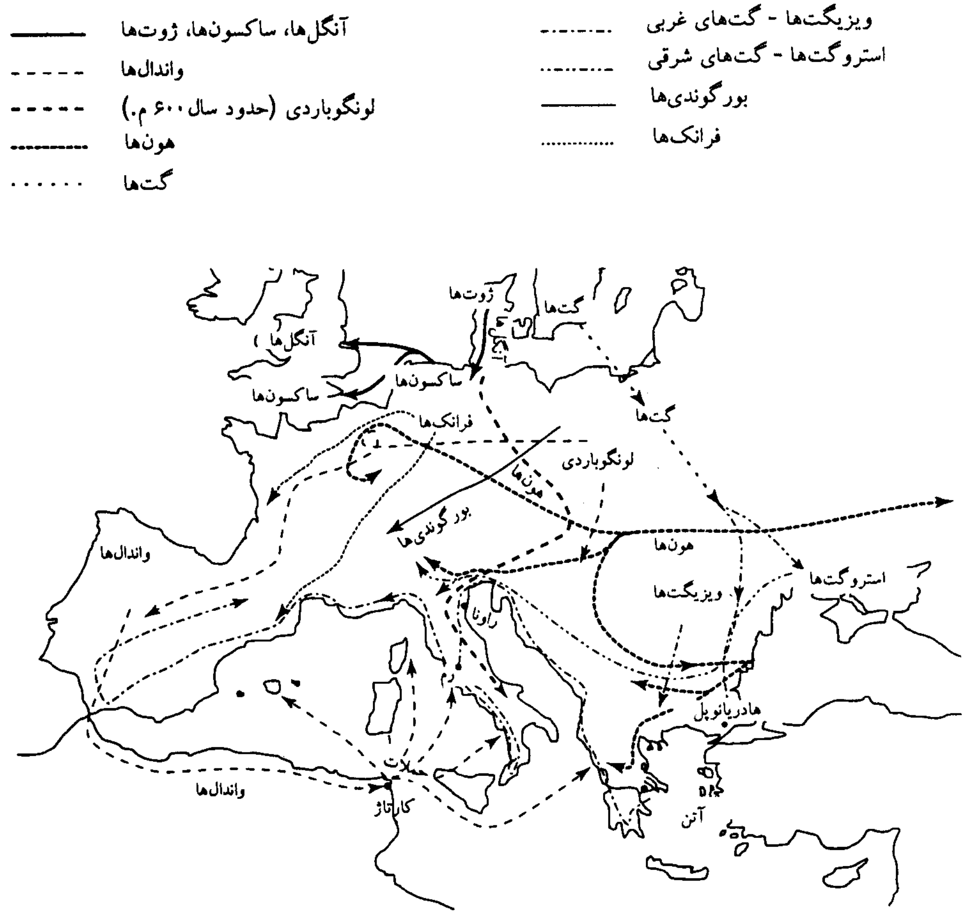
به‌دست فرانک‌ها افتاد، بریتانیا مورد حمله ساکسون‌ها قرار گرفت و واندال‌ها شمال آفریقا را تسخیر کردند. حمله اخیر باعث شد عرضهٔ خوراک ارزان از آفریقا به رم قطع شود؛ این مسئله مشکلاتی جدی برای رم ایجاد کرد. در سدهٔ پنجم رم وارد دورهٔ افول طولانی و کاهش جمعیت شد. در اواخر قرون وسطی مدت‌ها بود که رم دیگر یک شهر بزرگ محسوب نمی‌شد. قبایل ژرمن موجود در امپراتوری رفته‌رفته توجه و اعتنایی به امپراتوران روم غربی نمی‌کردند و پادشاهی‌های مستقل خود را به وجود می‌آوردند. پس از سال‌های اولیهٔ قرن پنجم، امپراتوران روم غربی بر قلمرویی حکومت می‌کردند که تنها به ایتالیا و جزایر اطراف آن محدود می‌شد. رفتار سرکشانه فرماندهان و سرداران رومی در ایالات غربی احتمالاً در کاهش قدرت روم تأثیر داشته است.

مردم ایالات غربی تسلط ژرمن‌ها را آسان و بی‌درنگ پذیرفتند. اربابان جدید نسبت به امپراتوران روم مالیات کم‌تری مطالبه می‌کردند و نظام سیاسی را همان‌گونه که تحویل گرفته بودند ادامه دادند. افزون بر این، ژرمن‌ها از مدت‌ها پیش تحت تأثیر فرهنگ رومی بودند. حتی برخی قبایل ژرمن پیش از آنکه در امپراتوری روم مستقر شوند شکلی (غیر ارتدوکس) از مذهب مسیح را پذیرفته بودند. زمین‌داران بزرگ شروع به همکاری با اشرافیت ژرمنی کردند و دودمان‌ها و خاندان‌های نیرومند رومی، به رغم این‌که اربابان جدید بیش‌تر املاک آن‌ها را مصادره کرده بودند، با نخبگان ژرمنی وصلت کردند.

در ایتالیا هنگامی که سردار ژرمن به نام اُدئاسر [اُدوواکار][1] روم را تسخیر کرد و خود را پادشاه ژرمن‌ها در ایتالیا نامید، عصر امپراتوری به پایان رسید (سال ۴۷۶ میلادی). امپراتوری روم شرقی (بیزانس) در سراسر دوره سده‌های میانه (قرون وسطی) دوام آورد. در سدهٔ ششم ژوستینین[2] (حکومت ۵۲۷-۵۶۵ م) امپراتور روم شرقی اقدام به تسخیر مجدد ایتالیا، شمال آفریقا و جنوب اسپانیا کرد، اما در میان سال‌های ۶۳۰ - ۶۵۰ میلادی فتوحات اعراب، امپراتوری روم شرقی را به آسیای صغیر، یونان، سیسیل و سواحل جنوبی ایتالیا محدود کرد. امپراتوری روم شرقی در سال ۱۴۵۳ میلادی پس از آنکه سرزمین‌های بیش‌تری را در غرب (ایتالیا) و در شرق (با حمله ترک‌ها که آسیای صغیر را در سال ۱۰۶۰ میلادی تسخیر کردند) از دست داد، سرانجام به دست ترک‌ها افتاد که در آن سال کنستانتینوپل، پایتخت امپراتوری، را فتح کردند.

---

1. Odoacer
2. Justinian



نقشه ۲.۱۶ کوچ‌ها و حملات آلمان‌ها و سقوط امپراتوری روم غربی در قرن پنجم میلادی.

امپراتوری روم شرقی یک دولت مسیحی با فرهنگ نخبهٔ یونانی، قانون و نظام اداری رومی، و درباری پرشکوه به سبک باستان بود. مذهب ارتدوکس یونانی در امپراتوری روم شرقی به شکوفایی کامل رسید. از لحاظ فرهنگی این امپراتوری تأثیر ژرفی بر ایتالیا، دولت‌های عربی و ترکی و مردمان اسلاو در شرق و جنوب شرقی اروپا باقی گذاشت.

بخش چهارم

پیوست‌ها

۱. نام‌های یونانی و رومی

یونانیان یک نام اول داشتند و نام پدرشان را نیز ذکر می‌کردند. در زمان دموکراسی آتن نام پدر جای خود را به ناحیه‌ای[1] بخشید که شهروند به آن تعلق داشت. اما از نام پدر نیز همچنان استفاده می‌شد.

رومیان سه نام داشتند: یک نام شخصی، یک نام اشاره به «طایفه» (*gens*) و یک نام خانوادگی که خانواده آن‌ها را در درون «طایفه» مشخص می‌کرد. نام شخصی معمولاً به شکل خلاصه نوشته می‌شد: L. = Lucius , G. = Gaius ,M. = Marcus , A. = Aulus , S = Sextus , Tib. = Tiberius , T. = Titus , Gn.= Gnaeus , P.=Publius، Q = Quintus ،. مثلاً سزار را رسماً س. یولیوس سزار می‌نامیدند. وقتی مردی به فرزندی قبول می‌شد، نام طایفهٔ (*gens*) خانواده جدید خود و نام خانوادگی شخصی خود، و یک نام خانوادگی اضافی را نیز به این‌ها می‌افزود. این نام خانوادگی اضافی از نام اصلی طایفهٔ او سرچشمه می‌گرفت. وقتی س. اکتاویوس به اراده سزار به فرزندی او پذیرفته شد، او را گایوس یولیوس سزار اکتاویانوس نامیدند. نام‌های کامل برخی از رومیانی که در این کتاب ذکر شده‌اند چنین‌اند:

پ. کورنلیوس سکیپیو آفریکانوس (P. Cornelius Scipio Africanus) (نام خانوادگی اضافی اخیر به دلیل پیروزی وی بر کارتاژها در شمال آفریقا در سال ۲۰۲ ق. م است).

م. پورکیوس کاتو (M. Porcius Cato)

تیب. و ک. سمپرونیوس گراکوس (Tib. and C. Sempronius Gracchus)

ک. ماریوس (C. Marius) (نام خانوادگی او هیچ گاه ذکر نمی‌شد)

ل. کورنلیوس سولا (L. Cornelius Sulla)

م. لیکینیوس کراسوس (M. Licinius Crassus)

---

۱. deme: هر یک از بیش از صد ناحیه که آتیکا به آن بخش شده بود. ـ م.

کن. پومپیوس (Cn. Pompeius) (نام خانوادگی پدر او استرابو بود، ولی با وجود پومپی این نام خانوادگی حذف می‌شد)

ما گاه فقط یکی دو نام را به منظور خلاصه کردن، ذکر کرده‌ایم (مثلاً سزار، تیب. گراکوس = Caesar, Tib. Gracchus).

۲. پول یونانی و رومی

سکه‌های زیر در زمان کلاسیک آتن رواج داشتند.

۱ تالان = ۶۰۰۰ دراخما (نقره)
۲ دراخما = ۶ اُبُل
۱۰۰ دراخما = ۱ مینا

همچنین سکه‌هایی بودند که چهار دراخما (نقره) ارزش داشتند.

در عهد پریکلس دستمزد یک روزکار برابر با یک دراخما بود.

به شهروندانی که در «شورای پانصد نفره» یا در دادگاه عام برای یک دعوای حقوقی شرکت می‌کردند، دو اُبُل (۲ obols) پرداخت می‌شد.

سکه‌های زیر در آغاز امپراتوری روم رواج داشتند:

۱ اورئوس *aureus* = ۲۵ دینار (اورئوس سکه طلا و دینار سکه نقره بود)
۱ دینار = ۴ سسترس sesterces
۱ سسترس = ۴ آسس (*asses*) (= ۲ دوپوندی [*dupondii*]) (سکه مسی)

تالان و مینا واحدهای حساب بودند.

حدود سال ۶۰ میلادی یک شهروند رمی در رم، که شهری گران محسوب می‌شد، می‌توانست ماهانه با ۵ مودی (*modii* = ۴۵ لیتر) غله و پنج دینار زندگی کند. به افراد لژیون‌ها در آن روزگار سالانه ۲۲۵ دینار حقوق می‌پرداختند. این مبلغ برای تأمین زندگی آن‌ها کافی بود. نمی‌توان لژیونرها را از افرادی که از حقوق بالا برخوردار بودند، پنداشت، ولی مسلماً جزو افرادی نبودند که حداقل درآمد را داشتند.

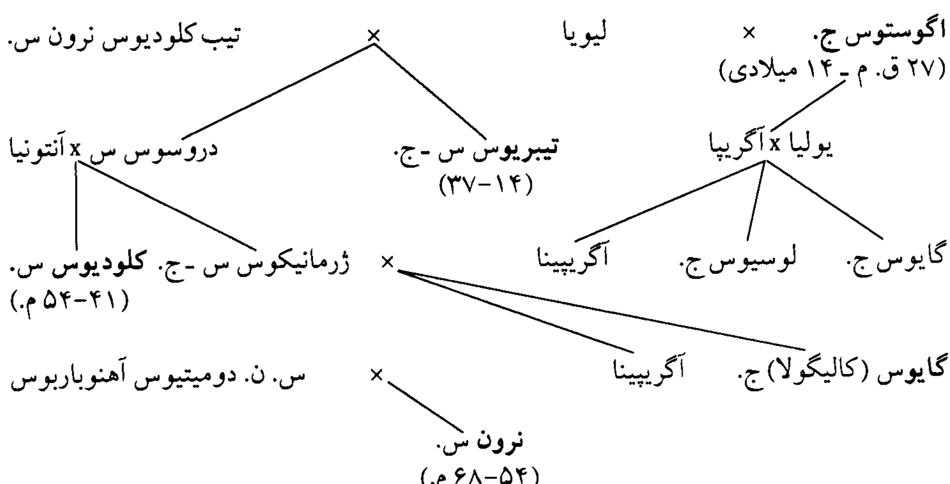
۳. امپراتوران روم

سلسلهٔ یولیو ـ کلودیوسی

اگوستوس	۲۷ ق. م ـ ۱۴ میلادی
تیبریوس	۱۴ ـ ۳۷ میلادی
کالیگولا	۳۷ ـ ۴۱ میلادی
کلودیوس	۴۱ ـ ۵۴ میلادی
نرون	۵۴ ـ ۶۸ میلادی

«یولیو» اشاره‌ای است به این‌که همهٔ آن‌ها نوادگان ک. یولیوس سزار اوگوستوس (نامی که پس از سال ۲۷ ق. م به او داده شد) بوده‌اند. اوگوستوس فقط یک دختر به نام یولیا داشت. کالیگولا و نرون نوادگان این دختر بودند. آخرین زن اوگوستوس (نه مادر یولیا) لیویا نام داشت. این زن قبلاً با تیبریوس کلودیوس نرون (کلودیوس نام طایفه یا *gens* او و نرون نام خانوادگی او بود) ازدواج کرده بود. پسران او از این ازدواج اولیه تیبریوس و دروسوس بودند (تیب. کلودیوس نرون و م. کلودیوس نرون دروسوس. دروسوس نام خانوادگی پدر لیویا، ت. لیویوس دروسوس، بود). امپراتور کلودیوس نوهٔ پسر دوم دروسوس بود.

نمودار 1.A سلسله یولیو ـ کلودیوسی



یادداشت: ج = جولی
س = کلودی

آگریپا: یکی از سرداران بزرگ اوگوستوس که از سال ۴۴ تا ۱۳ قبل از میلاد با او همکاری داشت. او در سال ۱۲ ق. م درگذشت. اوگوستوس پسران او، گایوس و لوکیوس را به فرزندی پذیرفت اما هر دوی آن‌ها در سن جوانی به ترتیب در سال‌های ۲ و ۴ میلادی درگذشتند.

ژرمانیکوس: یکی از سرداران مهم در جنگ‌های علیه ژرمن‌ها در سال‌های ۱۳ تا ۱۷ میلادی. پسرخوانده تیبریوس (از این رو یک یولیوس) و جانشین منصوب او. در عنفوان جوانی در سال ۱۹ میلادی درگذشت.

نرون: کلودیوس گرچه خود پسری به نام بریتانیکوس داشت، اما نرون را به فرزندخواندگی پذیرفت. نرون از طرف مادر خویشاوند اوگوستوس بود و از این رو می‌توانست داعیه خویشاوندی نزدیک‌تری را داشته باشد.

تیبریوس (۱۴-۳۷ م) از طریق فرزندخواندگی یک یولیوس شد ولی کلودیوس عضوی از خانواده کلودیوسی باقی ماند و از این رو ما از سلسلهٔ یولیو-کلودیوسی سخن می‌گوییم.

سال ۶۸ - ۶۹ میلادی سال چهار امپراتور بود: گالبا (Galba)، اُتو (Otho)، ویتلیوس (Vitellius) و وسپاسیان (T. Flavius Vespasianus) ۶۹ - ۷۹ میلادی.

سلسلهٔ فلاویان

سلسله فلاویان با حکومت وسپاسیان و دو پسرش که پس از او امپراتور شدند شروع شد. این دو پسر عبارتند از:

تیتوس (Titus)	۷۹ - ۸۱ م
دومیتیان (Domitian)	۸۱ - ۹۶ م

پس از کشته شدن دومیتیان، چند امپراتور که همگی جانشینان خود را به فرزندی پذیرفته بودند به سلطنت رسیدند:

نروا (Nerva)	۹۶ - ۹۸ م
ترایانوس (Trajan)	۹۸ - ۱۱۷ م

هادریان (Hadrian)	۱۱۷ - ۱۳۸ م
آنتونیوس پیوس (Antonius Pius)	۱۳۸ - ۱۶۱ م
مارکوس اورلیوس (Marcus Aurelius)	۱۶۱ - ۱۸۰ م

جانشین مارکوس اورلیوس پسرش کومودوس (حکومت ۱۸۰ - ۱۹۲ م) بود. پس از مرگ کومودوس کشمکشی بر سر قدرت درگرفت که سرانجام به توزیع موقتی قدرت در سال ۱۹۳ میلادی انجامید. نخست پرتیناکس و دیدیوس یولیانوس پی‌درپی به امپراتوری رسیدند، پس از ایشان پسنیوس نیجر بر سوریه، کلودیوس آلبینوس بر شمال غربی، و سپتیمیوس سوروس بر بقیه امپراتوری فرمان راندند. آلبینوس تا سال ۱۹۷ میلادی در کنار سپتیمیوس سوروس حکومت کرد و از آن پس تا سال ۲۱۱ میلادی سپتیمیوس سوروس به تنهایی امپراتور بود.

امپراتوران زیر در سال‌های ۲۱۱ - ۲۳۵ میلادی حکومت کرده‌اند:

کاراکالا (Caracalla)	۲۱۱ - ۲۱۷ م
ماکرینوس (Macrinus)	۲۱۷ - ۲۱۸ م
الاگابالوس (Elagabalus)	۲۱۸ - ۲۲۲ م
سوروس الکساندر (Severus Alexander)	۲۲۲ - ۲۳۵ م

امپراتوران سرباز

امپراتوران سرباز طی دوران بحرانی سدهٔ سوم حکومت کرده‌اند:

ماکسیمینوس تراکس (Maximinus Thrax)	۲۳۵ - ۲۳۸ م
گوردیان یکم و دوم (Gordian I and II)	۲۳۸ م
گوردیان سوم (Gordian III)	۲۳۸ - ۲۴۴ م
فیلیپ عرب (Philippus Arabs)	۲۴۴ - ۲۴۹ م
دکیوس (Decius)	۲۴۹ - ۲۵۱ م
تربونیانوس گالوس (Trebonianus Gallus)	۲۵۱ - ۲۵۳ م
والرین (Valerian)	۲۵۳ - ۲۶۰ م

گالینوس (Gallienus) به عنوان نایب امپراتور با پدرش والرین از سال ۲۵۳ تا

۲۶۰ میلادی و به تنهایی به عنوان امپراتور از ۲۶۰ تا ۲۶۸ میلادی حکومت کرد، و پس از او:

کلودیوس گوتیکوس (Claudius Gothicus)	۲۶۸ - ۲۷۰ م
اورلیان (Aurelian)	۲۷۰ - ۲۷۵ م
تاکیتوس (Tacitus)	۲۷۵ - ۲۷۶ م
پروبوس (Probus)	۲۷۶ - ۲۸۲ م
کاروس (Carus) و دو پسرش	۲۸۲ - ۲۸۴ م
کارینوس و نومریان (Carinus and Numerian)	

افراد فوق شامل امپراتورانی است که در سراسر امپراتوری تا حد زیادی به عنوان امپراتوران رسمی تلقی می‌شدند. مدعیان فراوان امپراتوری حذف شده‌اند.

عصر متأخر امپراتوری

دیوکلتیان و «نایب امپراتور» او ماکسیمیان (Maximian یا میلان Milan) و «امپراتوران کهتر» گالریوس (Galerius) در شرق و کنستانتیوس کلوروس (Constantius Chlorus) در تریئر از ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی حکومت کردند (دیوکلتیان ۲۸۴ - ۳۰۵ م، ماکسیمیان ۲۸۶ - ۳۰۵ م، کنستانتیوس ۲۹۳ - ۳۰۶ م و گالریوس ۲۹۳ - ۳۱۱ م). پس از سال ۳۰۵ میلادی گالریوس مهم‌ترین امپراتور شرق شد.

سپس سلسلهٔ کنستانتیوس کلوروس به قدرت رسید:

کنستانتین کبیر (Constantine the Great)	۳۰۶ - ۳۳۷ م
کنستانتیوس دوم (Constantius II)	۳۳۷ - ۳۶۱ م (تا ۳۵۰ همراه با کنستانس)
یولیان (Julian)	۳۶۱ - ۳۶۳ م

امپراتورانی که از سال ۳۶۳ میلادی به بعد حکومت کردند:

یوویان (Jovian)	۳۶۳ - ۳۶۴ م
والنتینیان یکم (نیمه غربی) (Valentinian I)	۳۶۴ - ۳۷۵ م
والنس (Valens) در قسمت شرقی	۳۶۴ - ۳۷۸ م

گراتیان (Gratian) (پسر والنتینیان یکم؛ ۳۷۵-۳۸۳ م در نیمه غربی)، همراه با تئودوسیوس یکم (Theodosius I) (۳۷۹-۳۹۴ م در نیمه شرقی؛ او در آخرین سال حکومتش، ۳۹۴-۳۹۵ م حاکم تمام امپراتوری شد). جانشینان آن‌ها عبارت بودند از آرکادیوس (Arcadius) (۳۹۵-۴۰۸ م) و تئودوسیوس دوم (۴۰۸-۴۵۰ م) در شرق و هونوریوس (Honorius) (۳۹۵-۴۲۳ م) در غرب.

کتاب‌شناسی برگزیده

منابع عمومی

Barraclough, G. (ed.), *The Times Atlas of World History,* 4th , London, 1993.

Blois, L. and R.J. van der Spek, *Einführung in die alte Welt*, Stuttgart, 1994.

Boardman, J. *et al. The Oxford History of the Classical World*, Oxford, 1986.

Bremen, R. van, *The Limits of Participation. Women and Civic Lift in the Greek East in the Hellenistic and Roman Periods,* Amsterdam, 1996.

Bremer, J.M., Th.J.P. van den Hout and R. Peters (eds), *Hidden futures. Death and Immortality in Ancient Egypt, Anatolia, the Classical, Biblical and Arabic Islamic World,* Amsterdam, 1994.

Burkert, W., *Ancient Mystery Cults,* London, 1987.

Casson, L., *Travel in the Ancient World,* London, 1974.

Crawford, M.H. (ed.), *Sources for Ancient History,* Cambridge, 1983.

Easterling, P.E., *et al., The Cambridge History of Classical Literature I: Greek Literature,* Cambridge, 1985.

Edwards, I.E.S. *et al.,* (eds), *The Cambridge Ancient History,* 3rd/2nd edn, Cambridge, 1961-96.

Fantham, E., *et al., Women in the Classical World. Image and Text,* Oxford, 1994.

Finley, M.I., *The Ancient Economy,* 2nd edn, London, 1985.

——, *Ancient Slavery and Modern Ideology*, London, 1983.

——, *Politics in the Ancient World,* Cambridge, 1983.

——, *Ancient History. Evidence and Models,* London, 1985.

Fornara, C.W., *The Nature of History in Ancient Greece and Rome,* Berkeley, 1983.

Garlan, Y., *War in the Ancient World. A Social History,* London, 1975.

Garnsey, P.D.A., *Non-slave Labour in the Graeco-Roman World,* Cambridge, 1980.

——, *Famine and Food-supply in the Graeco-Roman World,* Cambridge, 1988.

Garnsey, P.D.A. and C.R. Whittaker, *Trade and Famine in Classical Antiquity,* Cambridge, 1983.

Grant, M., *A Guide to the Ancient World: A Dictionary of Classical Names,* New York, 1986.

——, *Greek and Roman Historians. Information and Misinformation,* London/New York, 1995.

Grmek, M.D., *Diseases in the Ancient World,* Baltimore, 1989.

Hanson, V.D., *Hoplites,* London, 1991.

Harris, D.R., *The Origins and Spread of Agriculture and Pastoralism in Eurasia,* London, 1996.

Harris, W.V., *Ancient Literacy,* Cambridge (Mass.), 1989.

Hooff A.J.L. van, *From Autothanasia to Suicide,* London, 1990.

Howgego, Chr., *Ancient History from Coins,* Oxford/London/New York, 1995.

Kolb, F., *Die Stadt im Altertum,* Munich, 1984.

Meijer, F.J., *Greece, Rome and the Sea,* London, 1986.

Morris, C., *Western Political Thought I: Plato to Augustine,* London, 1967.

Owens, E.J., *The City in the Greek and Roman World,* London, 1991.

Phillips, E.D., *Ancient Medicine,* London, 1972.

Pomeroy, S.B., *Goddesses, Whores, Wives and Slaves. Women in Classical Antiquity,* New York, 1975.

Rankin, H.D., *Celts and the Classical World,* London, 1987.

Reynolds, L.D. and N.G. Wilson, *Scribes and Scholars. A Guide to the Transmission of Greek and Latin Literature,* 3rd edn, Oxford, 1991.

Rich, J. and A. Wallace-Hadrill (eds), *City and Country in the Ancient World,* London, 1991.

Sancisi-Weerdenburg, H., *et al.* (eds), *De agricultura. In memoriam Pieter Willem de Neeve,* Amsterdam, 1993.

Seters, J. van, *In Search of History. Historiography in the Ancient World and the Origins of Biblical History,* Winona Lake, 1996.

Small, D.B. (ed.), *Methods in the Mediterranean. Historical and Archaeological Views on Texts and Archaeology,* Leiden, 1995.

Starr, Ch.G., *A History of the Ancient World,* 2nd edn, Oxford/New York, 1990.

Thomas, N. *Literacy and Orality in Ancient Greece,* Cambridge, 1992.

Versnel, H.S., *Faith, Hope and Worship. Aspects of Religious Mentality in the Ancient World,* Leiden, 1981.

Veyne, P., *Bread and Circuses. Historical Sociology and Political Pluralism,* Harmondsworth, 1990.

Wallace-Hadrill, A., (ed.), *Patronage in Ancient Society,* London, 1988.

White, K.D., *Greek and Roman Technology,* New York, 1984.

Will, E., C. Mossé and P. Goukowsky, *Le monde grec et l' Orient I-II,* Paris, 1975.

Woodford, S., *Cambridge Introduction to the History of Art. Greece and Rome,* Cambridge, 1982.

Woodman, A.J., *Rhetoric in Classical Histiography,* London, 1988.

خاورمیانهٔ باستان

Aubet, M.E., *The Phoenicians and the West. Politics, Colonies and Trade,* Cambridge, 1996.

Avi-Yonah, M., *The Jews under Roman and Byzantine Rule: a Political History of Palestine*

from the Bar Kokhba War to the Arab Conquest, Jerusalem, 1984.
Bagnall, R.S., *Egypt in Late Antiquity,* Princeton, 1993.
Bagnall, R.S. and B.W. Frier, *The Demography of Roman Egypt,* Cambridge, 1994.
Ben-Tor, A., (ed.) *The Archaeology of Ancient Israel,* New Haven/Jerusalem, 1992.
Bickerman, E.J., *The Jews in the Greek Age,* Cambridge, 1988.
Bowman, A.K., *Egypt After the Pharaohs, 332 BC-AD 642, from Alexander to the Arab Conquest,* London, 1986.
Briant, P., *Histoire de l'empire perse de Cyrus à Alexandre,* Paris, 1996.
Cogan, M., *Imperialism and Religion, Assyria, Judah and Israel in the Eighth and Seventh Century BCE,* Missoula, 1974.
Crawford, H., *Sumer and the Sumerians,* Cambridge, 1991.
Goudriaan, K., *Ethnicity in Ptolemaic Egypt,* Amsterdam, 1988.
Grant, M., *History of Ancient Israel,* London, 1984.
Grimal, P., *A History of Ancient Egypt,* Oxford, 1992.
Gurney, O.R., *The Hittites,* Harmondsworth, 1977.
Harden, D.B., *The Phoenicians,* 2nd edn, Harmondsworth, 1980.
Hayes, J.H. and J.M. Miller (eds), *Israelite and Judean History,* London, 1977.
Huβ, W., *Karthago,* Darmstadt, 1992.
Jacobsen, T., *The Treasures of Darkness. A History of Mesopotamian Religion,* New Haven, 1976.
James, T.G.H., *An Introduction to Ancient Egypt,* London, 1979.
Kemp, B.J., *Ancient Fgypt. Anatomy of a Civilization,* London, 1991.
Knapp, A.B., *The History and Culture of Western Asia and Egypt,* Chicago, 1988.
Kuhrt, A., *The Ancient Near East c. 3000-330 BC,* London, 1996.
Larsen, M.T., *The Conquest of Assyria. Excavations in an Antique Land,* London, 1996.
Lewis, N., *Life in Egypt under Roman Rule,* Oxford, 1983.
——, *Greeks in Ptolemaic Egypt,* Oxford, 1986.
Oates, J., *Babylon,* London, 1979.
Oppenheim, A.L., *Ancient Mesopotamia. Portrait of a Dead Civilization,* 2nd edn, Chicago, 1977.
Postgate, J.N., *Early Mesopotamia. Society and Economy at the Dawn of History,* London, 1992.
Redford, D.B., *Egypt, Canaan and Israel in Ancient Times,* Princeton, 1992.
Russell, D.S., *The Jews from Alexander to Herod,* Oxford, 1967.
Sancisi-Weerdenburg, H., et al., *Achaemenid History I-VIII,* Leiden, 1987-1994.
Schippmann, K., *Grundzüge der parthischen Geschichte,* Darmstadt, 1980.
——, *Grundzüge der Geschichte des Sasanidischen Reiches,* Darmstadt, 1990.
Schürer, E., *The History of the the Jewish People in the Age of Jesus Christ 175 BC-AD 135,* 2nd edn, Edinburgh, 1973.
Silver, M., *Economic Structures of the Ancient Near East,* London, 1986.
Smallwood, E.M., *The Jews under Roman Rule,* Leiden, 1976.

Toorn, K. van der, *Family Religion in Babylonia, Syria and Israel. Continuity and Change in the Forms of Religious Life,* Leiden, 1996.
Trigger, B.G., *et al., Ancient Egypt. A Social History,* Cambridge, 1983.
Wiesehöfer, J., *Das antike Persien von 550 v.Chr.-650 n.Chr.,* Zürich/Munich, 1994.

یونانی‌ها

Austin, M.M. & P. Vidal-Naquet, *Economic and Social History of Ancient Greece,* London, 1978.
Bremmer, J.N. (ed.), *Interpretations of Greek Mythology,* London, 1987.
Burkert, W., *Greek Religion,* Cambridge (Mass.), 1985.
Burnet, J., *Greek Philosophy. Thales to Plato,* London, 1968.
Easterling, P.E. and J.V. Muir (eds), *Greek Religion and Society,* Cambridge, 1985.
Finley, M.I., *Ancient Sicily,* 2nd edn, London, 1979.
Garland, R., *The Greek Way of Death,* London, 1985.
———, *The Greek Way of Life from Conception to Old Age,* London, 1990.
Gschnitzer, F., *Griechische Sozialgeschichte,* Stuttgart, 1982.
MacGlew, J.F., *Tyranny and Political Culture in Ancient Greece,* London, 1993.
Mikalson, J.D., *Athenian Popular Religion,* Chapel Hill/London, 1983.
Pritchett, W. Kendrick, *The Greek State at War I-II,* Berkeley, 1974-1991.
Sealey, R., *The Justice of the Greeks,* Ann Arbor, 1994.
Sowerby, R., *The Greeks. An Introduction to their Culture,* London, 1995.
Ste. Croix, G.E.M. de, *The Class-struggle in the Ancient Greek World,* Ithaca/New York/London, 1981.
Tigerstedt, R.A., *The Legend of Sparta in Classical Antiquity,* Stockholm, 1962.
Vernant, J.-P., *Myth and Society in Ancient Greece,* London, 1980.
West, M., *Early Greek Philosophy and the Orient,* Oxford, 1971.

یونان باستان و کلاسیک

Andrewes, A., *The Greek Tyrants,* London, 1974.
Boardman, J., *The Greeks Overseas. Their Early Colonies and Trade,* 2nd edn, London, 1980.
Borza, E.N., *In the Shadow of Olympus. The Emergence of Macedon,* Princeton, 1990.
Briant, P. and P. Lévèque, *Le monde grec aux temps classiques I: La Ve siècle,* Paris, 1995.
Buck, R.J., *Boiotia and the Boiotian League 432-371 BC,* Edmonton, 1994.
Cartledge, P., *Sparta and Lakonia. A Regional History 1300-362 BC,* London, 1979.
Cartledge, P., P. Millett and S. Todd (eds), *Nomos. Essays in Athenian Law, Politics and Society,* Cambridge, 1991.
Chadwick, J., *The Mycenaean World,* Cambridge, 1976.
Connor, W.R., *The New Politicians of Fifth-century Athens,* Princeton, 1971.
Connor, W.R., *et al., Aspects of Athenian Democracy,* Copenhagen, 1990.
Ellis, W., *Alcibiades,* London, 1989.

Farrar, C., *The Origins of Democratic Thinking. The Invention of Politics in Classical Athens,* Cambridge, 1988.

Fornara, C.W. and L.J. Samons II, *Athens from Clisthenes to Pericles*, Berkeley/Oxford, 1991.

Gardner, R., *Law and Society in Classical Athens,* London, 1987.

Hammond, N.G.L., *Philip of Macedon,* London, 1994.

Hansen, M.H., *Demography and Democracy. The Numher of Athenian Citizens in the fourth Century BC,* Giellerup, 1986.

———, *The Athenian Democracy in the Age of Demosthenes,* Oxford, 1991.

Hanson, V.D., *The Western Way of War. Infantry Battle in Classical Greece,* London, 1989.

Hopper, R.J., *Trade and Industry in Classical Greece,* London, 1979.

Hornblower, S., *Thucydides,* Baltimore, 1987.

Jones, A.H.M., *The Athenian Democracy,* 2nd edn, Oxford, 1978.

Lintott, A.W., *Violence, Civil Strife and Revolution in the Classical City 750-330 BC,* London, 1982.

Littman, RJ., *The Greek Experiment. Imperialism and Social Conflict 800-400 BC,* London, 1974.

Meiggs, R., *The Athenian Empire,* Oxford, 1972.

Morris, I.M., *Classical Greece. Ancient Histories and Modern Archaeologies,* Cambridge, 1994.

Murray, O., *Early Greece,* Glasgow, 1980.

Murray, O. and S.R.F. Price, *The Greek City from Homer to Alexander,* Oxford, 1990.

Ober, J., *Mass and Élite in Democratic Athens,* Princeton, 1989.

Powell, A., *Athens and Sparta: Constructing Greek Political and Social History from 478 BC,* London, 1988.

Ridgway, D., *The First Western Greeks,* Cambridge, 1992.

Salmon, J.B., *Wealthy Corinth. A History of the City to 338 BC,* Oxford, 1984.

Sanders, L.J., *Dionysius I of Syracuse and Greek Tyranny,* London, 1987.

Sinclair, R.K., *Democracy and Participation in Athens,* Cambridge, 1988.

Snodgrass, A., *Archaic Greece. The Age of Experiment,* London, 1980.

Ste. Croix, G.E.M. de, *The Origins of the Peloponnesian War,* London, 1972.

Stockton, D., *The Classical Athenian Democracy,* Oxford, 1990.

Wees, H. van, *Status Warriors. War, Violence and Society in Homer and History,* Amsterdam, 1992.

Whitley, J., *Style and Society in Dark Age Greece. The Changing Face of a Pre-literate Society 1100-700 BC,* Cambridge, 1991.

جهان هلنیستی

Allen, R.E., *The Attalid Kingdom. A Constitutional History,* Oxford, 1981.

Berthold, R.N., *Rhodes in the Hellenistic Age,* Ithaca, 1984.

Bosworth, A.B., *Conquest and Empire. The Reign of Alexander the Great,* Cambridge, 1988.

Cohen, G.M., *The Seleucid Colonies. Studies in Founding Administration and Organization,* Wiesbaden, 1978.
Downey, G., *A History of Antioch in Syria. From Seleucus to the Arab Conquest,* 2nd edn, Princeton, 1974.
Elliger, W., *Ephesos. Geschichte einer antiken Weltstadt,* Stuttgart, 1985.
Ellis, W.M., *Ptolemy of Egypt,* London, 1993.
Fraser, P., *Ptolemaic Alexandria I-III,* Oxford, 1972.
Green, P., *Alexander to Actium. The Historical Evolution of the Hellenistic Age,* Berkeley, 1993.
Gruen, E.S., *The Hellenistic World and the Coming of Rome I-II,* Berkeley, 1984.
Jones, A.H.M., *The Greek City from Alexander to Justinian,* Oxford, 1940.
Koester, H., *History, Culture and Religion of the Hellenistic Age,* Princeton, 1982.
Kuhrt, A. and A.N. Sherwin-White, *From Samarkhand to Sardis. A New Approach to the Seleucid Empire,* Berkeley, 1993.
Kuhrt, A. and A.N. Sherwin-White (eds), *Hellenism in the East,* London, 1987.
Lane Fox, R., *Alexander the Great,* London, 1973.
Momigliano, A., *Alien Wisdom. The Limits of Hellenization,* Cambridge, 1975.
Versnel, H.S., *Ter unus. Isis, Dionysos, Hermes. Three Studies in Henotheism,* Leiden, 1990,
Walbank, F.W., *The Hellenistic World,* Glasgow, 1981.
Will, E., *Histoire politique du monde hellénistique 323-30 av. J.-C. I-II,* Nancy, 1979-1982.

روم

Alföldy, G., *The Social History of Rome, Baltimore,* 1988.
Aubert, J.J., *Business Managers in Ancient Rome. A Social and Economic Study of Institores, 200 BC-AD 250,* Leiden, 1994.
Balsdon, J.P.V.D., *Romans and Aliens,* London, 1980.
Bonner, S.F., *Education in Ancient Rome,* London, 1977.
Bradley, K.R., *Slavery and Society at Rome,* Cambridge, 1994.
Cornell, T.J. and K. Lomas (eds), *Urban Society in Roman Italy,* London, 1996.
D'Arms, J.H., *Commerce and Social Standing in Ancient Rome,* Cambridge (Mass.), 1981.
Dixon, S., *The Roman Mother,* London, 1988.
Drinkwater, J.F., *Roman Gaul. The Three Provinces, 58 BC-AD 260,* London, 1983.
Duncan-Jones, R., *Structure and Scale in the Roman Economy,* Cambridge, 1990.
Dupont, F., *Daily Life in Ancient Rome,* Oxford, 1992.
Dyson, S.L., *Community and Society in Roman Italy,* Baltimore, 1992.
Gardner, J.F., *Women in Roman Law and Society,* London, 1987.
——, *Being a Roman Citizen,* London, 1993.
Garnsey, P.D.A. and R.P. Saller, *The Roman Empire. Economy, Society and Culture,* London, 1987.
Green, M.P. (ed.), *The Celtic World,* London/New York, 1995.
Griffin, J., *Latin Poets and Roman Life,* 2nd edn, Bristol, 1994.

Jongman, W., *The Economy and Society of Pompeii,* Amsterdam, 1988.
Keay, S.J., *Roman Spain,* London, 1988.
Keppie, L., *The Making of the Roman Army. From Republic to Empire,* London, 1984.
Kostial, M., *Kriegerisches Rom? Zur Frage von Unvermeidbarkeit und Normalität militärischer Konflikte in der römischen Politik,* Stuttgart, 1995.
Ogilvie, R.M., *The Romans and Their Gods,* London, 1979.
Parkin, T.G., *Demography and Roman Society,* Baltimore, 1992.
Rawson, B., *The Family in Ancient Rome,* London, 1985.
——, *Marriage, Divorce and Children in Ancient Rome,* Oxford, 1991.
Rich, J. and G. Shipley, *War and Society in the Roman World,* London, 1995.
Rickman, G., *The Corn-supply of Ancient Rome,* Oxford, 1980.
Richardson, J.S., *The Roman Provincial Administration 227 BC-AD 117,* Basingstoke, 1976.
Robinson, O.F., *Ancient Rome. City Planning and Administration,* London, 1992.
Saller, R.P., *Patriarchy, Property and Death in the Roman Family,* Cambridge, 1994.
Spurr, M.S., *Arable Cultivation in Roman Italy, c. 200 BC-AD 100,* London, 1986.
Stambaugh, J.E., *The Ancient Roman City,* Baltimore, 1988.
Toner, J.P., *Leisure and Ancient Rome,* London, 1995.
Veyne, P., *From Pagan Rome to Byzantium. A History of Private Life,* Cambridge (Mass.), 1987.
Wacher, J., *The Roman World,* London, 1987.
Wallace-Hadrill, A., *To Live as a Roman. Houses and Society in Pompeii and Herculaneum,* Princeton, 1994.
Wallace-Hadrill, J.M., *The Barbarian West,* 4th edn, Oxford, 1985.
Wardman, A., *Rome's Debt to Greece,* London, 1976.
White, K.D., *Roman Farming,* London, 1970.
Wolfram, H., *History of the Goths,* Berkeley, 1987.

روم متأخر و جمهوری رومی

Alföldi, A., *Early Rome and the Latins,* Ann Arbor, 1965.
Badian, E., *Roman Imperialism in the Late Republic,* Ithaca/New York, 1971.
Beard, M. and M.H. Crawford, *Rome in the Late Republic,* London, 1985.
Blois, L. de, *The Roman Army and Politics in the First Century BC,* Amsterdam, 1987.
Bradley, K.R., *Slavery and Rebellion in the Roman World 140-70 BC,* London, 1989.
Brunt, P.A., *Social Conflicts in the Roman Republic,* London, 1971.
——, *Italian Manpower,* Oxford, 1971.
Cornell, T.J., *The Beginnings of Rome. Italy and Rome from the Bronze Age to the Punic Wars, c. 1000-264 BC,* London, 1995.
Crawford, M.H., *Coinage and Money under the Roman Republic. Italy and the Mediterranean Economy,* London, 1985.
Evans, RJ., *Caius Marius. A Political Biography,* Pretoria, 1994.
Gabba, E., *Republican Rome. The Army and the Allies,* Oxford, 1976.

Gelzer, M., *Caesar. Der Politiker and Staatsmann,* Munich, 1960.
Gruen, E.S., *The Last Gene ration of the Roman Republic,* 2nd edn, Berkeley, 1995.
Habicht, Chr., *Cicero the Politician,* Baltimore, 1990.
Harris,W.V., *War and Imperialism in Republican Rome 327-70 BC,* Oxford, 1979.
Hopkins, K., *Conquerors and Slaves,* Cambridge, 1987.
Huzar, E.G., *Mark Antony,* London, 1986.
Keaveney, A., *Sulla, the Last Republican,* London, 1986.
——, *Rome and the Unification of Italy,* London, 1987.
Lazenby, J.F., *Hannibal's War. A Military History of the Second Punic War,* London, 1978.
Lomas, K., *Rome and the Western Greeks. Conquest and Acculturation in Southern Italy,* London, 1993.
MacNamara, E., *The Etruscans,* London, 1990.
Neeve, P.W. de, *Peasants in Peril. Location and Economy in Italy in the Second Century BC,* Amsterdam, 1984.
Nicolet, C., *The World of the Citizen in Republican Rome,* London, 1980.
Ogilvie, R.M., *Early Rome and the Etruscans,* 2nd edn, Glasgow, 1979.
Pallottino, M., *The Etruscans,* Harmondsworth, 1976.
Raaflaub, K.A., *Social Struggles in Archaic Rome: New Perspectives on the Conflict of the Orders,* Berkeley, 1986.
Scullard, H.H., *A History of the Roman World 753-146 BC,* 4th edn, London/New York, 1991.
——, *From the Gracchi to Nero. A History of Rome from 133 BC to AD 68,* 4th edn, London, 1966.
——, *Festivals and Ceremonies of the Roman Republic,* London, 1981.
Stockton, D., *The Gracchi,* Oxford, 1980.
Syme, R., *The Roman Revolution,* Oxford, 1939.
Taylor, L.R., *Roman Voting Assemblies,* 2nd edn, Ann Arbor, 1990.
Vanderbroeck, P.J.J., *Popular Leadership and Collective Behavior in the Late Roman Republic, c. 80-50 BC,* Amsterdam, 1987.
Wiseman, T.P., *New Men in the Roman Senate, 139 BC-AD 14,* Oxford, 1971.
Wood, N., *Cicero's Social and Political Thought,* Berkeley, 1988.

امپراتوری روم

Barnes, T.D., *The New Empire of Diocletian and Constantine,* London, 1982.
Barrett, A.A., *Caligula. The Corruption of Power,* London, 1989.
Birley, A.R., *Septimius Severus. The African Emperor,* 2nd edn, London, 1989.
——, *Marcus Aurelius,* 2nd edn, London, 1991.
Blois, L. de, *The Policy of the Emperor Gallienus,* London, 1976.
Bowersock, G.W., *Greek Sophists in the Roman Empire,* Oxford, 1969.
——, *Julian the Apostate,* London, 1980.
——, *Hellenism in Late Antiquity,* Cambridge, 1990.

——, *Fiction as History. Nero to Julian*, Berkeley, 1994.

——, *Martyrdom and Rome*, Cambridge, 1995.

Braund, D., *Ruling Roman Britain. Kings, Queens, Governors and Emperors from Julius Caesar to Agricola*, London, 1996.

Brown, P., *The World of Late Antiquity*, London, 1978.

——, The Body *and Society. Men, Women and Sexual Renunciation in Early Christianity*, New York, 1988.

Cameron, A., *Bread and Circuses. The Roman Emperor and his People*, London, 1973.

——, *The Mediterranean World in Late Antiquity*, London, 1993.

Campbell, J.B., *The Emperor and the Roman Army 31 BC-AD 235*, Oxford, 1984.

Carson, R.A.G., *Coins of the Roman Empire*, London/New York, 1990.

Chadwick, H., *The Early Church*, *10th* edn, Harmondsworth, 1980.

Demandt, A., *Die Spätantike. Römische Geschichte von Diocletian bis Justinian 284-565 n.Chr.*, Munich, 1989.

Duncan-Jones, R., *Money and Government in the Roman Empire*, Cambridge, 1994.

Evans, J.A.S., *The Age of Justinian. The Circumstances of Imperial Power*, London, 1996.

Flinterman, J.J., *Power, Paideia and Pythagoreanism. Greek Identity, Conceptions of the Relationship between Philosophers and Monarchs and Political Ideas in Philostratus' Life of Apollonius*, Amsterdam, 1995.

Frend, W.H.C., *Martyrdom and Persecution in the Early Church*, London, 1965.

——, *The Rise of Christianity. The Early Christians in the First Six Centuries*, London, 1984.

Grant, M., *The Antonines. The Roman Empire in Transition*, London/New York, 1994.

Griffin, M.T., *Nero. The End of a Dynasty*, London, 1984.

Hahn, J., *Der Philosoph in der Gesellschaft*, Stuttgart, 1989.

Halfmann, H., *Itinera principum. Geschichte und Typologie der Kaiserreisen im römischen Reich*, Stuttgart, 1986.

Issac, B., *The Limits of Empire. The Roman Army in the East*, Oxford, 1992.

Jones, A.H.M., *The Later Roman Empire, 284-602. A Social, Economic and Administrative Survey I-II*, Oxford, 1964.

——, *Augustus*, 2nd edn, London, 1977.

——, *The Decline of the Ancient World*, 3rd edn, London/New York, 1975.

Jones, B.W., *The Emperor Titus*, London, 1984.

Jones, C.P., *Plutarch and Rome*, Oxford, 1972.

——, *Culture and Society in Lucian*, Cambridge (Mass.), 1986.

King, A. & M. Henig, *The Roman West in the Third Century*, Oxford, 1981 (B.A.R. International Series 109.1).

Lane Fox, R., *Pagans and Christians in the Mediterranean World from the Second Century AD to the Conversion of Constantine*, Harmondsworth, 1986.

Levick, B., *Claudius,* London, 1990.

Lewit, T., *Agricultural Production in the Roman Economy AD 200-400,* London, 1991.

Liebeschuetz, J.H.G.W. *From Diocletian to the Arab Conquest: Change in the Late Roman Empire,* Aldershot, 1990.

Ligt, L. de, *Fairs and Markets in the Roman Empire,* Amsterdam, 1993.

Lintott, A.W., *Imperium Romanum. Politics and Administration,* London, 1993.

MacMullen, R., *Enemies of the Roman Order. Treason, Unrest and Alienation in the Empire,* Cambridge (Mass.), 1966.

——, *Roman Social Relations, 50 BC to AD 284,* New Haven, 1974.

——, *Paganism in the Roman Empire,* New Haven, 1981.

——, *Christianizing the Roman Empire AD 100-400,* New Haven, 1984.

——, *Constantine,* London, 1987.

Meeks, WA., *The First Urban Christians. The Social World of the Apostle Paul,* New Haven, 1983.

——, *The Origins of Christian Morality. The First Two Centuries,* New Haven, 1994.

Millar, F.G.B., *The Emperor in the Roman World,* 2nd edn, Oxford, 1991.

——, *The Roman Near East,* Oxford, 1993.

Price, S.R.F., *Rituals and Power. The Roman Imperial Cult in Asia Minor,* Cambridge, 1984.

Raaflaub, K. and M. Toher, *Between Republic and Empire. Interpretations of Augustus and his Principate,* Berkeley, 1990.

Rich, J. (ed.), *The City in Late Antiquity,* London, 1996.

Robert, L., Une vision de Perpétue martyre à Carthage en 203, in *Opera minora selecta V,* Amsterdam, 1989.

Russell, D.A., *Antonine Literature,* Oxford, 1990.

SalTer, R.P., *Personal Patronage under the Early Empire,* Cambridge, 1982.

Seager, R., *Tiberius,* London, 1972.

Shotter, D., *Augustus Caesar,* London, 1991.

Swain, S.R., *Hellenism and Empire. Language, Classicism and Power in the Greek World AD 50-250,* Oxford, 1996.

Starr, Ch.G., *The Roman Empire 27 BC-AD 476. A Study in Survival,* Oxford, 1982.

Talbert, R.J.A., *The Senate of Imperial Rome,* Princeton, 1984.

Whittaker, C.R., *Frontiers of the Roman Empire,* Baltimore, 1994.

Wiedemann, Th.E.J., *Adults and Children in the Roman Empire,* London, 1989.

——, *Emperors and Gladiators,* London, 1992.

Yavetz, Z., *Plebs and Princeps,* London, 1969.

Zanker, P., *The Power of Images in the Age of Agustus,* Ann Arbor, 1988.

نمایه

ب

پ

گ

ل